

بسم الله الرحمن الرحيم



یادواژه هایی از فراز و فرود یک زندگی محقر، " از هر چمن سمنی "

داکتر نصرالدین شاه پیکار

۱۲ جولای ۲۰۲۰

شهر ترنتو- کانادا

مطالب شامل مرقومه :

1. یادواره هایی از هستی روزگاران گذشته
2. فرآیند کاری با ادارا امامت و جماعتی در پاکستان (1997-2003م)
3. فرآیند کاری با ادارات امامت و جماعتی در کانادا (2003-2017م)
4. اندوخته ها ، کامگاری ها و چالش های کاری بیست ساله با ادارات امامت و جماعتی
5. آئین نامه اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان، بازتاب دهنده بینش و تصور تاریخی امامت اسماعیلی و قیادت معنوی در اسلام شیعی !!
6. بازتاب باور ها و هویت تاریخی عقیدتی اسماعیلیان آسیای میانه، در ارشادات، تعلیقه ها ، فرامین و سخنرانی های امام وقت
7. " چراغ روشن"، تهذیب ماندگار معنوی پیر ناصر خسرو در میان اسماعیلیان آسیای میانه
8. دیدانداز اختصار گونه پیرامون کار کرد های ماندگار عقیدتی، مشنری و داعی سید منیر بدخشانی
9. چند و چونی پیرامون نقش پیر سید یوسف علی شاه در دعوت اسماعیلی
10. برخی از تشابهات عقیدتی و باور های پیرروشان ، " روشن"، با بینش اسماعیلیسم

تورنتو ، کانادا ، 2020

زیست نامه نگارنده ، دوره آموزش :

- فارغ لیسه " شاه محمود غازی " ، (کوچه) بدخشان افغانستان ، 1974م.
- دیپلوم لیسانس دیپارتمنت زبان و ادبیات انگلیسی دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل 1978م.
- دیپلوم دوره ماستری دانشگاه دوستی خلق ها به نام پاتریس لوممبا، شهر مسکو، 1984م.
- دیپلوم بر نامه آموزگار تدریس زبان و ادبیات انگلیسی مرکز آموزشی "هنزه"، شهر تورنتوی کانادا، 2004م.
- دیپلوم برنامه سر آموزگار مسلکی انستیتوت تعلیم و آموزش وابسته به دانشگاه آقا خان شهر کراچی — پاکستان، 2007م.
- تیزیسس دکتری دانشگاه ملی تاجیکستان، وابسته به آگادمی علوم جمهوری تاجیکستان، 2010م.
- دیپلوم برنامه بین المللی سر مبلغ و آموزگار امور عقیدتی "واعظین"، انستیتوت پژوهش اسماعیلی لندن، 2014-2015م.

وظایف داخل افغانستان :

- استاد دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل، 1984-1997م.
- آمر عمومی دیپارتمنت زبان و ادبیات روسی، دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل، 1985-1997م.
- آمر عمومی کتابخانه دانشگاه کابل، 1995-1997م.
- عضو شورای علمی دانشکده زبان و ادبیات، 1985-1997م.
- عضو اصلی شورای علمی دانشگاه کابل، 1995-1997م.

وظایف دوران پناهگزینی:

- منشی اداره رفاه و آسایش آقا خان برای پاکستان، شهر کراچی، 1998-2000م.
- آمر اداره فوکس آقا خان برای پاکستان، شهر کراچی، 1998-2000م.
- ترجمان رسمی اداره های دانشگاه آقا خان، کراچی — پاکستان، 1999-2001م.
- آموزگار زبان و ادبیات دری برای رهبری قنسل ملی والا حضرت کریم آقا خان برای پاکستان 1999-2001
- آمر عمومی امور اکادمیک دیپارتمنت پناهگزینان آسیای میانه و ایران در چوکات قنسل آقا خان برای پاکستان، کراچی، 2000-2003م.

وظایف در کانادا :

- کار شناس امور اکادمیک اداره قنسل ملی آقا خان (طریقه بورد)، برای کانادا، 2005-2017م.
- سر آموزگار امور عقیدتی برای جماعت آسیای میانه و ایران، 2005-2017م.
- آموزگار امور عقیدتی اداره "بیت العلم"، وابسته به قنسل ملی آقا خان برای کانادا "طریقه بورد"، 2005 — 2017م.
- ترجمان رسمی نگارشی و شفاهی امور عقیدتی و اجتماعی جماعت آسیای میانه و ایران وابسته به قنسل ملی آقا خان برای کانادا، 2005 — 2017م.

زبان ها: فارسی دری، پشتو، شغنانی، اوزبکی، اردو، روسی و انگلیسی.

مجموعه آثار علمی ، نگارش های پژوهشی، و ترجمه ها :

(اکثریت این آثار در [سایت سیمای شغنان](#) ([اینجا](#)) در دیگر سایتهای انترنیتی هم نشر شده اند)

1. بازتاب شخصیت ماکسیم گورکی در ادبیات سیاسی و اجتماعی افغانستان ، (تیزیس ماستری، مطبوع)
2. مقدمه ای پیرامون پامیر شناسی و زبان های پامیری (اثر ارتقا به رتبه علمی پوهنمل، مطبوع)
3. مقایسه ساختار دستور زبان های روسی و انگلیسی ، (اثر ارتقا به رتبه پوهندوی، مطبوع)
4. پژوهشی پیرامون زبان های ایران شرقی" ، "زبا های پامیری" ، (تیزیس دکتورا به زبان روسی و سرلیک ، مطبوع)
5. مرور گذرا بر تاریخ اسماعیلیان آسیای میانه ، (غیر مطبوع)
6. در تکاپوی مسرت ماندگار و مانا ، (غیر مطبوع)
7. ناصر خسرو، مبارز نستوه، شخصیت فرزانه و خردگرا
8. ناصر خسرو و بینش خرد گرایی "راشنا لیسیم"
9. مقام و منزلت خرد از دیدگاه ناصر خسرو
10. مختصری در مورد شیخ نصیرالدین طوسی و اسماعیلیان
11. دید انداز ناهمگون پیرامون نقش تاریخی سلمان فارسی.
12. توضیح مختصری پیرامون سید زمان الدین "عدیم"
13. نقش زبان شعر و رسالت ادبی و عرفانی سید زمان الدین "عدیم"....
14. جایگاه علم و حکمت در زبان شعری "عدیم"
15. پس منظر تاریخی فلات پامیر، زبان ها و گویش ها
16. برگه ای از برگه های تاریخ شغنان افغانستان
17. میر ها و شاهان شغنان بدخشان افغانستان
18. مراسم تشریفات جشنواره عروسی در شغنان افغانستان
19. نگاه مختصری به بحث "روشن فکر و روشن گرایی"
20. نقش جوانان و نو اندیشان شغنان در امر آفرینش فضای سالم اندیشی و کثرتگرایی
21. فلسفه روشنگری و "روشن فکران"، بیمار
22. دید انداز تاریخی پیرامون رویداد "غدیر خُم"
23. گونه پذیری ادارات جماعتی و امامت در افغانستان
24. افکار، و اندیشه های دانشمندان سیکولار در مورد حضرت محمد(ص).
25. تعبیر سو و زهر آگین در مورد اسلام و مسلمان ها
26. پرده برداری از راز های مکتوم استخبارات پاکستان در راستای هستی سیاسی در افغانستان
27. مختصری پیرامون ادبیات شفاهی عامیانه و مردمی سرزمین پامیر
28. پژوهشی پیرامون انکشاف فرهنگ و ادبیات پامیر شرقی و غربی
29. ویژگی های نگارش خوب و همه پذیر
30. فرهیختگان جهان پیرامون دین "زردشت".
31. بر تاریخ و دیانت یکتا پرستی چه گذشت شد؟
32. سپیده دم؟ افول؟ (طلوع یا غروب؟؟)

33. خانواده بوتو، و سیاست پاکستان در افغانستان
34. نقش میرها و غلام بچه های روشنفکر شغنان در هستی اجتماعی مردم آن دیار
35. دیدانداز اختصار گونه تاریخی پیرامون زندگی مشنری سید منیر بدخشانی
36. مقام شامخ زن در باور ها و بینش های ناهمگون
37. تنها عشق است که ماندگار است.
38. تصویر واژگانی عینی آینده جامعه بشری (ترجمه)
39. نظریات و بینش فکری ایوانف و برتلس پیرامون حیات پربار ناصر خسرو، و اسماعیلیسم !!
40. ادوارد سعید، نظریه پرداز صحنه ادبیات، روشنفکر و منتقد فرهنگی و فعال سیاسی !!
41. " انسان بهترین آفرینش، یا آفریده ناشناخته " ؟
42. 42 شغنان در فرآیند رخداد های ناهمگون تاریخی
43. بازتاب بینش فلسفی و عقیدتی ناصر خسرو در سیاق سروده ها و قصاید
44. بازتاب شخصیت پیر ناصر خسرو در آثار و آفریده های خامه پردازان غیر اسماعیلی !
45. به مناسبت بزرگداشت از سالروز در گذشت شخصیت مبارز، کثرتگرا، تعدد پسند مغفور احمد علی محبی
46. پژوهشی پیرامون بینش و سنت " چراغ روشن " تهذیب ماندگار و معنوی ناصر خسرو، در میان اسماعیلیان آسیای میانه
47. چند و چونی پیرامون سیاست پاکستان و خانواده بوتو، در افغانستان !!
48. چگونه میتوان آموزنده شایسته بود ؟
49. خوجه ایسم، بیماری جانکاه در فرآیند تکامل بینش تاریخی، عقلانی و فلسفی اسماعیلیسم !!
50. در تکاپوی بازیابی هویت ناهویدا ! " تاجیک " ؟ " پامیری " ؟ یا بینش سوم ؟
51. دید انداز تاریخی، پیرامون کارکرد های ماندگار عقیدتی مشنری (داعی)، سید منیر بدخشانی — شغنانی، فرزند سید سهراب ولی !!
52. نگارش مختصری پیرامون دیدانداز تاریخی زبان و ادبیات سفدی
53. میرها و شاهان شغنان بدخشان افغانستان در شیرازه تاریخ سیاسی مردم آندیار
54. شعرا، نویسندگان، پژوهش گران و زبان شناسان شغنان بدخشان افغانستان.
55. رویداد غدیر خُم مقام عاشقان دلیر، فردوس حضور و پیام صدور باورمندان عقیده و ایمان در دنیای تشیع و اسماعیلیسم !!
56. فشرده پژوهشی پیرامون دیداندازو بینش تاریخی حجاب و فهم ناهمگون آن !!
57. فلسفه روشنگری، " روشنفکران " بیمار، روشنفکر دینی و مدرنیته !
58. -مختصرنگاهی به فولکور و ادبیات شفاهی، سرزمین شغنان بدخشان افغانستان !!
59. -مراسم تشریفات جشنواره عروسی در شغنان بدخشان افغانستان
60. مراسم تشریفات مذهبی اسماعیلیان مناطق مرکزی افغانستان
61. معانی و مراتب امامت در سیاق تشیع و اسماعیلیسم
62. مقام اخلاق در اسلام و نظام ارزشی اسماعیلیسم !!
63. ویژگی های یک آموزگار شایسته و کامگار در فرآیند تعلیم و آموزش
64. نقش بارز موسیقی، تارنوازی و مدیحه سرایی " مداح گویان " پیشکسوتان شغنان، در بازتاب هویت بومی نژاد تباری و عقیدتی
65. نگارش اختصار گونه ای پیرامون شخصیت ماندگار پژوهشی ولادمیر ایوانف، اساس گذار فرآیند تکاپوی علمی در راستای بینش اسماعیلیسم فلسفی !!!!
66. نگارش اختصار گونه، پیرامون جهان بینی اسلامی و سوسیالیسم، داشته های بینشی، قرائت ها، قرابت ها و تفاوت ها !!
67. بحث بینش هویت شناسی و هویت تاریخی

68. سابقه تاریخی، کنش ها و منش های گروه ایلومیناتی ها، "نخبگان"، روشن ضمیران" یا اربابان زر و زور در جهان!!
69. تصویری از شاعر، نویسنده، دانشمند، جهان گرد، فیلسوف، داعی و حجت خراسان ناصر خسرو!
70. روشنفکر کیست؟ و روشنگری چیست؟
71. تصور پلورالیزم دینی، "کثرت گرایی"، تمایز دیدگاه ها، نسبیت ها و، واقعیت ها:
72. باز هم افسانه دیگری از آدم و انسان بشنویم!!
73. پیرامون برخی از تشابهات عقیدتی پیرروشا و بینش اسماعیلیسم!!
74. پرورش بینش اخلاقیات انکشافی هدفمند، در راستای ساختار جامعه کثیرالاهداف، کثرت گرا، تعدد پسند، انسان سالار و تهذیب مدار
75. سفر تاریخی مشنری سبز علی، نماینده سرکار سلطان محمد شاه به آسیای میانه!!
76. نگارشی پیرامون شعر، ادبیات، سیاست و نقش تاریخی شاعر و ادیب در بیداری شعور اجتماعی انسان ها و هویت شناسی ملت ها!!
77. تصور و بینش تاریخی پیرامون "جبر و اختیار"، صلاحیت ازلی، عقلی، و عملی انسان!!
78. نوروز باستانی درفش سبز یک تمدن تاریخی در سرزمین خراسان
79. اندوخته ها، دیدانداز ها، کامگاری ها، دشواری ها و چالش های فرآیند کار کرد های علمی، فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی ام با ادارات جماعتی و امامت در بیست سال گذشته: (1997-2017)
80. نیاز محتوم ظهور مجدد جنبش تاریخی اخوان الصفا و خلان الوفا "برادران با صفا و دوستان با وفا"، در شیرازه فکری اسماعیلیان آسیای میانه!!
81. نگارش توضیحی پیرامون زبان های پامیری: "پنداشت ها، برداشت ها و یاد داشت ها!!
82. در تکاپوی آفرینش مسرت مانا، معنوی و الهام آفرین!! (غیر مطبوع)
83. نگارش اختصار گونه ای پیرامون دیدانداز تاریخی و بینش اسماعیلیسم فلسفی در سوریه!
84. قانون اساسی اسماعیلیان، بازتاب دهنده بینش و تصور امامت اسماعیلی و قیادت معنوی در تاریخ اسلام شیعی!! (ترجمه (
85. ویژگی های برازنده، رهبر، رهنما و قائد!!
86. بازتاب باور ها و سنت های تاریخی اسماعیلیان آسیای میانه در هدایات، سخنرانی ها فرامین و ارشادات امام زمان!! (1994-2017)
87. گونه پذیری ادارت جماعتی و امامت در افغانستان، و نقش تاریخی و عقیدتی روشنفکران، سیاسیون روحانیون و منورین شغنان، در راستای دگرگونی زندگی اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی مردم آن دیار!
88. چندوچونی پیرامون اسماعیلیان شغنان بدخشان افغانستان و نقش سادات به ویژه پیر سید یوسف علی شاه در بیداری سیاسی، اجتماعی و عقیدتی مردمان پامیر زمین.
89. پژوهش توضیحی پیرامون دموکراتیزه سازی زبان ها: "زبان های پامیری"

یادواژه هایی از هستی روزگاران گذشته (1956-2018م)

من، داگتر نصرالدین شاه " پیکار "، فرزند دولت خان، فرزند مخمور بیک، در سال 1335 هجری شمسی مطابق 1956 میلادی، در دهکده پستیو قریه ویر ناحیه شغنان بدخشان افغانستان، در یک خانواده بی بضاعت، اما باسواد و منور، دیده بجهان کشوده ام. پدرم مرحوم دولت خان فرزند مخمور بیک وابسته به خانواده میر های شغنان بوده که در واقعیت اصل و نسب اش به امیر یار بیک که یکی از حکما و امیران بدخشان زمین بوده است، میرسد.

دولت خان یک شخص باوقار، صاحب عزت و مورد احترام نه تنها در میان قوم و قبیله خود بود، بلکه در میان همگان از شهرت بسزایی بر خوردار بود. مو صوف، با وصف آنکه از نعمت سواد، خوانش و نگارش بهره ور نه بود، اما در راستای پیشبرد تعلیم و آموزش در میان اعضای خانواده خود، خویشاوندان و اقارب دور و نزدیک، علاقه مندی فراوان داشت. همواره در حفظ، ارایه و بازتاب و پیشکش اشعار، قصاید، غزل و سروده های محلی، که مورد پذیرش و پسند خاص و عام آن وقت بود، از خود شایستگی شایان وصفی را تبارز میداد، و همواره مانند گل سر سبد مردم، قوم و اطرافیان ملک و دیار شغنان در محافل و نشست های قومی، محیطی و محلی، محافل خوشی و سرور، عروسی ها، غزلسرایی ها، مدیحه خوانی ها توام با موسیقی محلی، و سایر همایش های قومی، عرض وجود مینمود.

دولت خان به نواختن آلات موسیقی از قبیل، رباب، غژک، تنبور، رباب کابلی، دنبوره، دوتار، سی تار، نی، چنگ و دف، مهارت ویژه ای داشت. وی مزید برآن در زمینه های آهنگسازی، نواختن موسیقی، مدیحه خوانی، و خوانش قصاید، به ویژه موسیقی محلی شغنان، پیروان و دلبستگان زیادی داشت و در ضمن به تعداد زیادی از افراد جوان محیط و منطقه را من حیث دانش آموزان به پرورش گرفته بود، که میتوان از مرحوم عزیزمحمد، فیض محمد، داد حق، سره بیک، خدا بنده و ملا کریم پسر ملا خوشحال که یکی از شخصیت های نهایت خوب معنوی و عقیدتی در میان مردم خود بودند و شخص ملا کریم که فعلاً پیشوای عملکرد بر باور های دینی دهکده پستیو است و در قطار مدیحه خوانان معروف و مشهور شغنان به حساب میروند، و سایر افراد و اشخاص که اکنون نام های شان را در حافظه ندارم، یاد کرد. با وصف آنکه مرحوم ملا خوشحال پدر ملا کریم نیز خود یکی از شخصیت های عرفانی بود و در تعلیم و آموزش نه تنها فرزندان خود، بلکه همواره در خدمت مردم خود، هم از دیدگاه عقیدتی و اجتماعی، قرار داشتند. همچنان نظر داد که در جمهوری تاجیکستان به نظر خورشید معروف و مشهور است، با پسر ارشد دولت خان، رستم بیک همواره رفاقت و دوستی داشت، در خانه و کاشانه دولت خان در پستیو غزلسرایی میکردند. حتی زمانی که فشار اجتماعی نظر خورشید را مجبور به ترک وطن میکرد، همان شب ای که باید فرار را بر قرار ترجیح میداد، بعد از ملاقات با رفیق خود رستم بیک پسر دولت خان، در خانه و کاشانه حقیرانه و فقیرانه شان در پستیو، رهسپار دیار تاجیکستان شدند. نظر خورشید هنوز هم حیات دارند و یک جا با دوشیزه گان جوان شان که شامل حلقه آواز خوانان شهر دوشنبه هستند، مصروف غزل سرایی و هنر نمایی تنها در میان مردمان پا میر، بلکه در میان مردم تاجیکستان نیز از احترام و اکرام قابل ملاحظه دار اند.

پدرم با وصف آنکه خود از نعمت سواد بهره ور نبودند، اما به معارف و اهل علم و حکمت، علاقه وافر داشتند، که علت آن را میتوان در دید و بازدیدش با خویشاوندان و نزدیکان خود که در پار دریا، پا میر تاجیکستان زندگی می نمودند، و مو صوف همواره رفت و آمد داشت، جستجو نمود. مزید برآن وی به ترکستان چینی به ویژه به کاش غر، اویغور، و سایر مناطق شنکیانگ چین کنونی، جهت پیشبرد امور بازرگانی سنتی، با برادران خود میر یار بیک و خیال بیک، نیز سفر مینمودند. و بر

بنیاد همین گونه بینش ها و تصورات بود که پسر ارشد خود، رستم بیک را شامل مکتب خانگی ساخت و خواست از این طریق فرهنگ مدرسه و مکتب رفتن را در میان مردم ناحیه خود، رایج سازد. رستم بیک بعد از تکمیل مدرسه سنتی دینی شامل مکتب رسمی گردیده و توانستند الی کلاس ششم، که آخرین درجه تحصیل ممکنه در محیط شغنان همان زمان بود، به پایه اکمال برسانند. چون در میان مردم شهرت نهایت خوبی را کمایی نمودند، و در مسایل نوشتارهم دهکده های خود، از قبیل درخواست و یا به اصطلاح آن وقت عریضه، قباله، اسناد عرفی، و نامه های شخصی و خانوادگی را که اکثراً مردمان برای فرزندان شان که مناطق دور دست افغانستان جهت سپری نمودن مکلفیت عسکری سر بازی دور از وطن در مسافرت سپری می نمودند، مینوشتند. در میان مردم شغنان به میرزا رستم بیک مشهور شد، و علت دیگر اینکه پدرم همواره رستم بیک را با خود به منطقه ای که سفر میکرد، پسر ارشدش را که نهایت نازدانه پدر بود، با خود می برد، و حتی به حدی که از سایر مردمان در آوان جوانی ام شنیده بودم، می گفتند که دولت خان همواره پسر جوان خود را بر اسب سوار میکرد و خود در جلو اش پیاده میرفت، و زمانی که دیگران این موضوع را از او می پرسیدند، میگفت که من از این کارکرد های خود در برابر او لذت میبرم زیرا میخواهم او باید زمانی در برابر فرزندان خود بی تفاوت باقی نماند و بتواند بیشتر و بهتر مصدر خدمت برای آنها و دیگران شود. رستم بیک به سرایش شعر و غزل علاقه فراوان داشت، و به خوانش کتب متداول آن زمان و حتی این زمان هم، مانند، حافظ شیرازی، جامی، پنج گنج گلستان، بوستان، مثنوی، غیاث اللغات، وجه دین، زادالمسافرین، جامع الحکمتین، هفت باب، قصص الانبیا، امیر ارسلان، امیر حمزه، گشایش و رهایش، و سایر داشته های آن زمان، اقدام میورزید. درست به یاد دارم، زمانی که احساس نبود آثار پیر ناصر خسرو محسوس گردید، وی وجه دین را از شخصی به امانت گرفت و توانست در شش ماه زمستان، خوش نویسی کرد و خود به قطع و صحافت آن پرداخت و در فرجام به پایه اکمال رسانید و به بهره برداری کتاب خوان ها، خلیفه و پیر ها گذاشت، و حتی در محافل و نشست های تعلیم و آموزش مذهبی که در میان جماعت آنجا معمول بود، به تعبیر و تفسیر نیز نشست، زیرا خلیفه ها و پیر ها او را به خوانش، تعبیر و تفسیر و میداشتند چون او در میان همگان داری این صلاحیت و امتیاز بود. وی همواره سعی به خرج میداد تا دین را تعبیر و تفسیر عقلانی کند و همیشه از قشر روشنفکر و منور محیط خود، پشتیبانی به عمل می آورد خلیفه هایی که مطابق سلیقه و خواست معقول جماعت کار نمیکردند، آن ها را به باد انتقاد قرار میداد و آنها را به مسؤولیت اصلی و اساسی آن ها مطابق هدایت پیر بزرگ، ناصر خسرو، متوجه میساخت، که بعضاً وی را بنام پیر ستیز هم یاد میکردند.

درست به یاد دارم، زمانی بود که هنوز هفت سال داشتم که شخصیت فرهنگی و معارف دوست دهکده ما مرحوم معلم احمد بیک که در قریه ویر (ویاد)، مصروف تعلیم و آموزش فرزندان وطن بود، به خانه ما آمد و از رستم بیک خواست تا نویسنده و برادر زاده هایم را به شمول همه پسر بچه های قریه غار جبین پستیو شامل مکتب قریه ویر سازند. نیت نهایت زیبایی بود، اما رستم بیک با وصف آنکه سخت علاقه مند این مسئله بود، استدلال کرد که اطفال هنوز زیاد خورد هستند و پای پیاده رفتن یک الی دو ساعت برای شان الی دهکده ویر، دشوار آفرین است، لذا بهتر خواهد بود اگر ما در جستجوی ایجاد یک باب مکتب دهاتی شویم، بهتر خواهد بود. مزید برآن روحیه مردم به گونه ای بود که نمیخواستند فرزندان شان را اعم از پسر و دختر شامل مکتب سازند، با وصف آنکه همگان میدانستند که مکتب عنصر ضروری در حیات انسان ها است، زیرا موضوع اهمیت تعلیم و آموزش همواره در آثار و آفریده های پیر ناصر خسرو که در مجالس و محافل عقیدتی به خوانش گرفته می شدند، مورد تأکید و تأکید قرار میگرفت.

از این سبب همه مردم دهکده به اندیشه افتادند و در یکی از روز ها گرد هم آمدند و از میرزا رستم بیک خواستند تا در زمینه با مشاوره دولت خان که او را خان کلان هم یاد می کردند، در مورد سرنوشت فرزندان دهکده غار جبین - پستیو، تصمیمی را اتخاذ نمایند، که بدون تردید همه اهالی در زمینه نیز کمک و یاری خواهند کرد. در نتیجه پدرم دولت خان برای مردم قریه گفت، لازم است مکتب مستقل خود را داشته باشیم و اگر حکومت از نبود آموزگار به تشویش است، ما خود در این زمینه

نیز کمک خواهیم رساند و پسر میرزا رستم بیک میتواند معلم خوب باشد. به منظور حل این مسئله دولت خان رستم بیک را گرفته و یک جا به ولسوالی اشکاشم ولایت بدخشان که آمریت پروژه انکشاف دهات در آن جا قرار داشت، روانه شدند و بعد از سپری نمودن روزی چندی بدون وسایل ترانسپورت با استفاده از وسایل نقلیه سنتی وطن خود، روانه شدند تا در زمینه پیشبرد کار را به جستجو نشینند.

به منظور حل این مسئله، رستم بیک، در خواستی را به نمایندگی از مردم دهکده پستیو، به قلم خود با خوشنویسی نهایت زیبا، تهیه و ترتیب داد، امضا، شست و مهر مردم را گرفت، و به مصرف شخصی و امکانات اقتصادی نه چندان خوب خود، یک جا با پدر شان، روانه اشکاشم گردیدند و حدود یک الی دو ماه را در آن جا سپری نمودند. همین بود که بعد از سپری شدن حدود یک یا دوماه، در میان مردم دهکده آوازه شد که خان و پسرش رستم بیک موفق شده اند منظوری یک باب مکتب دهاتی را در قریه غار جبین-پستیو، که از ویر فاصله زیاد داشت، از طریق اداره پروژه انکشاف دهات، که مرحوم محمد نعیم شهی آمریت آن پروژه را بدوش داشت، بدست آورده اند، که باعث مسرت برخی ها و مغمومیت دیگران شده و همگان با خود میگفتند و با هم تبصره میکردند که با کشت و زراعت ما، چه خواهد شد اگر پسر بچه ها و دوشیزه گان ما، همه شامل مکتب شوند و به تعلیم و آموزش رو بیاورند. در این وقت پدرم بخاطر آنکه مردم را قناعت داده باشد و برای شان نمونه پیشکش کرده باشد، نخست از همه پسر خود را با نواسه هایش، فرزندان رستم بیک، که من حیث معلم دهکده پستیو تقرر حاصل نموده بود، شامل اولین دسته شاگردان مکتب ساخته تا باشد باعث تشویق و ترغیب همسایه ها، دوستان و خویشاوندان در راستای تصمیم مجدد شان جهت شمولیت فرزندان شان به دبیرستان پستیو گردند، بر خلاف مخالفین بینش تعلیم و آموزش که در هر جامعه ای وجود دارد، همسفر کاروان آموزش شوند. اما دشواری اساسی اهالی دهکده که عبارت از نبود مکان برای پیشبرد تعلیم و آموزش است، بجای خود باقی مانده بود، زیرا مردمان دهکده با وصف آنکه میخواستند چیزی را به نفع آینده فرزندان شان انجام دهند، اما از نقطه نظر دشواری اقتصادی و تنگدستی نهایت شدید روزگار و عدم دسترسی به توانایی پولی و مالی، جهت ساختار مکتب اقدام عملی نمایند، میتوانستند چیزی را به پیش ببرند و زمینی را دریافت نمایند تا باشد در یک محل مناسب و قابل دسترس به همگان بوده و بتوانند از هر گوشه و کنار بطرف نقطه مرکزی جمع شوند و باشد که همگان احساس راحت فرستادن فرزندان شان را نمایند. در یکی از روز ها بود که هیأت آمریت پروژه انکشاف دهات ولسوالی اشکاشم بدخشان، جهت بررسی موضوع وارد دهکده ویر گردید و از آن طریق به دهکده غار جبین - پستیو نیز سری زد و اهالی را برای ساختار مکتب تشویق نمود و در جستجوی این شدند تا زمینی را به شکل رایگان دریافت نمایند و برای آسایش تعلیم و تدریس فرزندان مردم دهکده به ساختار گیرند. رستم بیک که آنوقت "اکابر"، تخلص میکرد با محسن سفیدان قریه و صاحبان رسوخان و افراد با نفوذ، به قسمت علیای دهکده نزد شخصی به نام کرم خدا که یک فرد بی بضاعت بود اما در یک منطقه نهایت مساعد زندگی میکرد که برای ساختار مکتب مناسب بود، رفتند در خواست نمودند تا کمکی را در زمینه من حیث همشهری، انجام دهد. مو صوف ویژه گی هایی که داشت، به اصطلاح مردم، غریب کار کاکه صفت، در قدم نخست خانه فقیرانه و حقیرانه اش را الی ساختار مکتب در اختیار دانش آموزان گذاشت و بعد گوشه ای از زمین خود را که دارای موقعیت نهایت مناسب بود، در اختیار مردم گذاشت تا به ساختار مکتب آغاز نمایند. بعد آنکه هیأت مطمئن شد که برای پیدایش مکان جهت ساختار دبیرستان کامگار شدند، همه مردم دهکده شب آن روز در منزل معلم جدیداً تقرر یافته دهکده، رستم بیک اکابرهمایش بزرگی را جهت مهمان نوازی و ادای احترام به هیأت اعزامی تشکیل دادند، و پدر و پسر که هر دو هنرمند محلی بودند و سرایش قصاید و غزل شهرت زیادی داشتند، مهمان را پذیرایی درست نمودند و با موسیقی و آواز خوانی وی را خیر و مقدم گفتند. زمانی که مرخص می شدند، طبق سنن پذیرفته شده مردم دهات دولت خان به مثابه میزبان و طراح بنیان گذاری مکتب در منطقه و خان محل، تحفه وطنی را که شامل چکمن بره گی، دو عدد گردن بند پشمی، (دستمال گردن)، در حضور داشت مردم اهالی برای مهمان تقدیم نمودند.

دولت خان دو روز قبل از صحت خود شکایت داشت و همان شب بعد از ختم مراسم خود مانی و وطنی از مهمان اجازه رفتن خواست و مهمان با وصف آنکه ایشان را اجازه داد، به طور شوخی و مزاح آمیز گفت که: " **خان احتیاط کن که مرگ دامن گیرت کرده و رهسپار دیار دیگر نکند**" دولت خان به آواز بلند خنده قهقهه نمود و دستار (لنگی) ، سرش را گرفت و گفت که اکنون دیگر تشویشی را به خود راه نمیدهم، زیرا آرمان من که ایجاد مکتب و ساختار آن بود، به پایه اکمال خواهد رسید، فرزندان مردم همه شامل مکتب میشوند و من با پسران از دعا و ثنای آنها بهره مند خواهیم شد، پسر بزرگم من حیث آموزگار توظیف شدند و فرزند خوردم با نواسه هایم اولین شاگردان مکتب هستند، لذا مرگ در حقیقت مایه مسرت و شادمانی معنوی برایم خواهد بود. مهمانان و مردم دهکده همه یکی پی دیگری مرخص شدند و برای روز فردا که هیأت نیز رهسپار اشکاشم شدند، دولت خان ملا خوشحال را که یکی از شخصیت های روحانی و اجتماعی در میان مردم دهکده بود، خواستند تا باشد برای رفتن به دنیای جاویدان طبق سنت اسلامی آیاتی از کلام الله مجید بر روح و روانش به خوانش نشینند. اما قبل از آنکه مو صوف حضور پیدا کنند، دولت خان پسران خود، رستم بیک اکابر و مخمور بیک را احضار نمود و برای شان وصیت کرده و گفت آنگونه که شما را نازدانه و دردانه تربیه نموده بودم، شما هم باید در تعلیم و تربیه خوردترین فرزند من و برادر تان که اکنون زیر سایه خدا و حمایت شما قرار دارد، مساعی مشترک و صادقانه خود را بخرج دهید تا از دعا و ثنای من بهره مند شوید و من حیث برادران بزرگ که حیثیت پدر را دارید، کوچکترین تان را مورد نوازش و تفقد بی شائبه قرار دهید. قابل یادآوری است که در آن وقت که پدر میخواست برای پسران بزرگ خود چیزی را بگوید، من بیرون از محوطه مصروف جمع آوری مواد سوخت بودم که ناگهان پسر کاکایم نوروز بیک مرا اطلاع داد که باید هر چه زود بخانه بروی، زیرا صحت پدرت درست نیست، و پدر میخواست تا من هم در هنگام به اصطلاح وصیت شان برای برادرانم حاضر باشم، و برای آخرین بار از احساس محبت و مهربانی پدری بهره مند شوم.

چون پدرم در آن وقت از پسران خود جدا زندگی میکرد و من یگانه همکار و دستیار او بودم که حتی بیشتر از هشت سال هم نداشتم، و چون پدرم محسن سفید بود دیگر توانایی کار و فعالیت جسمانی را کمتر داشتند، من جهت فراهم آوری مواد تسخین به محیط دور تر رفتم تا باشد حجره حقیرانه و فقیرانه ای که داشتیم باید کمی گرم می بود تا اطفال و پدر پیر و زهیرم از شدت سرمای زمستان، به تکلیف نه شده باشند.

از همین سبب به نسبت مشکلات زندگی روزمره و نداشتن مواد خوار و بار، رستم بیک پسر بزرگ دولت خان تصمیم گرفت تا پدر را به خانه خود ببرد، اگر صحت شان وخیم تر شد و حتی اگر زندگی را پدرود گوید، در آن صورت برای پسرانش باعث بد نامی نشود که در یک حجره تیره و تاریک مراسم تدفین و تکفین پدر شان که عمری را در خدمت شان سپری نمود، صورت گیرد. بعد آنکه پدر بر اساس درخواست پسر ارشد یک دانه و نازدانه اش به خانه رستم بیک آمد، همه ما گرد هم آمدیم و پدر روی خود رابطرف پسران بزرگ نمود و گفت، چون من با امکانات دست داشته درست یا نادرست شما را تعلیم و آموزش دادم و صاحب زن و فرزند ساختم، و اکنون هر دوی شما دارای خانه و کاشانه هستید، صاحب فرزندان، مال و منال دنیایی هستید، اما پسر خوردم که برادر اندر و کوچک شما است، تا کنون نتوانستم آنچه را که برای شما انجام دادم برای او انجام دهم و یا خانه و کاشانه ای را برایش به ساختار گیرم. لذا همه شما به ویژه رستم بیک باید برادر خود را به گونه ای مورد مواظبت و تفقد قرار دهد آنگونه که من او را در طفولیت و دوره نو جوانی و جوانی، مورد تعلیم و آموزش و مهربانی قرار داده بودم. از این سبب آرزو دارم چهار دیواری را که به منظور ساختار خانه برایش در نظر گرفته ام، و من در دوره حیاتم نتوانستم آن را به پایه اکمال برسانم، هردو برادر باید آن را به پایه اکمال رسانیده و ارواحم را در آینده شاد نگهدارند.

این آخرین وصیتی بود که پدرم فرزندان خود را از آن آگاه ساخته بود. مرا شب به حجره من بردند برای اینکه مصون تر باشم و شاهد مرگ پدرم نباشم زیرا به نسبت خامی سن شاید توان برداشت فکری آن را نداشته باشم. فردا صبح برادرم رستم بیک به

حجره آمد و مرا گرفت و به خانه خود برد و من وقتی که داخل خانه شدم، و وضعیت را گونه دیگری یافته و مبهوت ماندم، با وصف آنکه ستم به حدی نبود که من چیزی را بهتر و خویتر بفهمم و بدانم. سکوت ماندم، حتی صلاحیت اشک ریزی را نیز نداشتم، و فقط حرف آمر پروژة انکشاف دهات به ذهنم خطور کرد که میگفت، بابه نشود که بمیری. به این سان پدرم پسرش هشت ساله اش را که جدیداً شامل مکتب ساخت، با عالمی از خواست ها، آرزو ها، آرمان ها و چالش ها، در میدان نبرد میان تقدیر و تدبیر، تنها گذاشت.

بعد از وفات پدرم، من هشت ساله، مادرم، دو خواهر و یک برادر هم تنی ام که برادر و خواهران همه خورد تر از من بودند، در داخل حجره تیره و تاریک خود بدون سرپرست باقی ماندیم، و برای هر کسی هم دشوار بود تا ما را تحویل گیرند زیرا بار دوش هر کس دیگری می شدیم، لذا به ناچار باید می سوختیم و می ساختیم. مادرم به این اندیشه شد که شاید یگانه راه بیرون رفت از دشواری، رها کردن مکتب برای من باشد تا بتوانم خانه و کاشانه را سرپرستی کنم. از این سبب هزار دل را یک دل ساخت و نزد رستم بیک که برادر بزرگ من، آموزگار م و هم پسر ارشد پدر است و مرا نیز برایش سپرده بود، مراجعه نمود و از مو صوف خواست تا در صورت امکان مرا از ادامه تحصیل باز دارد تا بتوانم سرپرستی خانه و خانواده خود را بدوش گیرم. برادرم با نظر داشت وصیت پدر خود که هنگام مرگ برایش توصیه نموده بود، هیچگونه علاقه مندی ای به عدم ادامه تحصیل من نداشت، و برای مادرم که مادر اندر شان بود، اظهار نمود که پسر شما و برادر من ولو مرگ هم تهدیدش کند، باید به دروس خویش ادامه دهد زیرا نظر پدرش هم این چنین بود، و هم در صورت ادامه تعلیم و آموزش میتواند کار و زار خانه را نیز که چندان دشواری را به میان نمی آورد و این قدر مهم هم نیست، به سر برساند. مادرم در ابتدا نپذیرفت و بار دوم مسئله را با ریزش اشک ها با برادرم مطرح نمود، ولی این بار نیز با جواب منفی روبرو شد.

بار سوم زمانی که برادرم پاسخ منفی ارایه داشت، مادرم کمی عصبانی شده و برای برادرم گفت که، من جهت عدم همکاری ات به ارواح پدرت مراجعه خواهم نمود و اگر باز هم نپذیری، در فرجام من حیث مادر برایت دعای بد خواهم کرد. برادرم رستم بیک در پاسخ گفت که ارواح پدرم راضی نخواهد شد اگر من پسرش را بخاطر یک قطعه زمین کوچک و کم حاصل از نعمت تعلیم و آموزش بی بهره سازم، بلکه بر عکس روح شان زمانی در شادمانی قرار خواهد داشت که، اگر من مطابق وصیت او پسرش را به ادامه تعلیم و تحصیل مورد تشویق و ترغیب قرار دهم و مکلف اش سازم. مزید بر آن چون مولا میداند که من حق بجانب هستم، و شما خلاف توصیه شوهرتان و خلاف هدایت مولای زمان برایم دعای بد میکنید، از آن سبب به یقین و بدون تردید باید گفت که دعای شما مستجاب نخواهد شد و بر من هیچ اثر منفی نخواهد کرد. فشرده اینکه (آرزوی)، مادرم برآورده نه شد و من دوباره به تعلیم و آموزش خود ادامه دادم. کلاس اول دبیرستان را به پایه اکمال رساندم و در نتیجه امتحانات سالانه مقام اول را گرفتم، که البته مهربانی و دلسوزی آموزگار من نیز دارای اثر خوبی بود، و رنه میتوانست پسرش اسلم خان و دخترش آدینه بیکه را که با من هم کلاس بودند، به مقام شاگرد درجه اول برساند، ولی این کار را بر خود لازم ندانست زیرا وی به گونه واقعی یک آموزگار خرد ورز و شایسته بود، که خداوند روحش را برای همیشه شاد و آرام داشته باشد. برادرم این کار را بخاطر آن کرد که از یک طرف ارواح پدر را نرنجانده باشد و از جانبی هم روحیه مرا زنده ساخته باشد تا اینکه پژمرده نشوم، این چنین عمل اخلاقی و شهادت وظیفوی را در ارتباط به من به گونه دقیق به سر رساند. باید گفت که سال دوم مکتب را نیز آغاز نمودم، اما در وسط سہمستر سال دوم تعلیم، به نسبت احساس ضرورت شدید به وجود یک تن معلم با تجربه و کار آزموده در دهکده درمارخت، که اندوخته های شان را کمتر کسی داشته باشد، و هم بخاطر اینکه مکتب دهکده درمارخت نو بنیاد بود، به چنین آموزگار صادق، وفادار به بینش معارف و مردم، نیاز بیشتر احساس می شد، رستم بیک را به درمارخت تبدیل نمودند. بعد از چند روزی شخص دیگری به اسم گنجور شاه خان، مسؤولیت تعلیم و آموزش مکتب ما را بدوش گرفتند. معلم خوبی بودند اما توجه شان به ما و به مکتب داری کمتر بود، زیرا بیشتر مصروف تربیت و پرستاری اسب خود بودند نسبت به شاگردان. در این وقت بود که من حیث شاگرد خوب و سرگروپ کلاس دوم، باید مسؤولیت تدریس

شاگردان کلاس اول را نیز بدوش می‌گرفتم، اگر معلم صاحب روزی و یا روزها، به غیابت می‌رفتند. در عین زمانی که درس می‌خواندم، همه امور خانه و کاشانه نیز بدوش من بود. سال دوم تعلیمی نیز به پایان رسید و می‌بایست امتحان ختم سال را نیز سپری می‌کردیم، که معلم گنجور شاه از آمریت پروژه انکشاف دهات هدایت گرفت که باید امتحان مکتب دهکده غار جبین - پستیو، زیر نظر تفتیش و به اشتراک بالفعل رستم بیک بنیان گذار مکتب یاد شده و معلم برحال مکتب درمارخت که قبلاً فرایند امتحانات مکتب یاد شده را به سر رسانده و نتایج آن را تقدیم آمریت پروژه انکشاف دهات نموده است، صورت گیرد. نماینده پروژه انکشاف دهات، اهالی پستیو، محسن سفیدان، معلم مستان خان یک تن از معلمین دهکده ویر، معلم رستم بیک و سایر افراد همه حاضر شدند تا هیأت پروژه را به پذیرایی گیرند. به این منظور همه شاگردان در قطار منظم ترتیب شده بودند و باید رژه نظام به مهمانان تقدیم می‌شد و ترانه مکتب که هنوز عنوان آن را به یاد دارم: "این جهان را ساز و سامان مکتب است"، باید خوانده می‌شد و من چون منتظم و اول نمره کلاس بودم، هم رژه شاگردان را باید تقدیم می‌کردم و هم سر رهنمای خوانش ترانه مکتب می‌بودم، اما باری معلم سید گنجور شاه مرا خواست و گفت که چون قدت پخش است و هم لباس هایت زیاد تمیز نیستند، از این سبب همه وظایف ترا باید دوم نمره کلاس صفر بیگم که دختر خوش کلام، خوش لباس، دارای سرو رسا، و جرئت خوبی است، باید انجام دهد، که بدون تردید من دیگر حرفی نداشتم تا بگویم و تنها به حالت نهایت خاموش در صف دوم قرار گرفتم و بیچاره گونه وبس حزین، آماده بودم تا این تصمیم را پذیرا شوم، زیرا من فقط یک دانش آموزم و بس. در این وقت من به وسط رژه رفتم دوم نمره صنف به سر قطار آمد که سراسر وجود من مملو از غصه شد. در این اثنا که رستم بیک با مهمانان مصروف بود، آمر پروژه او را فرستاد تا ببیند که آمادگی همه شاگردان را مشاهده نموده و از چگونگی آن که از چه قرار است، گزارش دهند. مادامی که رستم بیک وارد صحنه شدند و وضعیت را مشاهده نمودند که معلم سید گنجور شاه در جلو شاگردان قرار داشته و صفر بیگم دوم نمره کلاس در سر خط و از من صدا و نوایی نیست، لرزه بر اندامش مستولی شد و بدون آنکه معلم مکتب را بپرسد که مسئله از چه قرار است، به آواز نهایت بلند و قهر آمیز فریاد کشید که کجا است اول نمره مکتب که در وظیفه فعلی خود حاضر نیست؟ من چون از ترس و لرز صدای خود را بیرون کشیده نمیتوانستم، و بجای تعیین شده توسط معلم ام هنوز قرار داشتم، که بار مجدد صدای شان بلند شد و پریسیدند، کجاست اول نمره بی خرد مکتب که صدای مرا شنیده نمیتواند؟ این بار با قد خمیده، با حواس پریشان، ترسیده و لرزان از وسط رژه بیرون شدم و در سرخط رژه شاگردان قرار گرفتم.

بعد از لحظه چندی مهمانان همه گرد هم آمدند و من رژه دانش آموزان را تقدیم نمودم و از طرف هیأت، مورد نوازش قرار گرفته و از طرف اهالی نیز مورد تحسین و تمجید قرار گرفتم. به تعقیب، ترانه میهنی را به اشتراک سایر شاگردان مکتب به خوانش گرفتیم که واقعاً مورد پسند زیاد هیأت قرار گرفت، و طنین آن ترانه هنوز هم در ذهنیت من آواز آفرینی کرده و روح و روان مرا در حالات و اوضاع معین، مورد نوازش قرار میدهد. حتی زمانی بود که والی ولایت بدخشان شیرزی و علاقه دار شغنان کبیر خان، زیبایی آن آهنگ را الی شهر کابل با خود انتقال داده و همواره سر زبان ها بود. خلاصه اینکه در همان روز امتحان ختم سال شاگردان توسط هیأت در حضور داشت اهالی قریه، به ویژه معززین و محسن سفیدان، گرفته شد. درست بیاد دارم که رستم بیک صدا زد و بجایم ایستاده کرده و رخم را بسوی آمریت تفتیش نمود و گفت این پسر اول نمره کلاس خود است و در ضمن آن برادر من هم است، از این سبب باید مورد سوال و جواب دوامدار هیأت اخذ کننده امتحان قرار گیرد تا برای همگان واضح شود که بدون شایستگی و به سادگی به این مقام نرسیده است، بلکه زحمات فراوانی را در این راه به خرج داده است. از این سبب وقتی که مرا به آزمایش خواستند در حدود یک ساعت مورد پرسش و پاسخ قرار گرفتم، و بعد از چند دقیقه ای هیأت به سوال نمودن خاتمه داد و برادرم از نزدش خواهش کرد که لطفاً از درسهای کلاس های اول و دوم نیز میتوانید پیرسید تا قناعت هم کلاس هایش نیز فراهم شده باشد که در آینده کسی در برابرش ادعای بی جا نکند. فشرده اینکه کلاس سوم دهاتی را به پایان رساندم و بازهم در ختم امتحان به همان درجه باقی ماندم. چون فصل زمستان بود، برخی از همکلاس های من به

خوانش و نگارش مصروف بودند و دیگران نیز در مکاتب خانگی خود را شامل ساختند و لی من مصروف تهیه و تدارک غذا و مواد سوخت برای خانواده بودم و چاره رفتن به مدرسه قومی و یا دروس خانگی نداشتم.

تنها گاه و بیگاه به خانه برادرم رستم بیک میرفتم تا یک جا با فرزندان به قرائت قرآن کریم مصروف شویم و یا هم به خوانش سایر کتب که برادرم داشت خود را مشغول می ساختیم. در یکی از روز ها در دهکده آوازه ای پخش شد که آمریت پروژه انکشاف دهات ولایت بدخشان مصمم شده است تا از هر مکتب دهاتی افرادی را که درجه های اول الی سوم را کسب نموده اند، بخاطر ادامه تعلیم و آموزش بعدی به شهر فیض آباد، مرکز ولایت بدخشان به مکتب متوسطه لیلیه پا میر فرستاده خواهند شد. با شنیدن این سخن مسرت فراوانی برایم دست داد ولی مادرم را بار دیگر مغموم ساخت زیرا من یگانه سرپرست خانواده ام بودم و بدوم من آنها چیزی را به تنهایی به پیش برده نمیتوانستند. وزمستان همان سال برادرم رستم بیک نیز در شغنان نبود و به منظور دیدار با خویشاوندان و اقارب، رهسپار کابل شده بود. در همان وضعیت برایم نهایت دشوار بود تا تصمیم بگیرم و کسی دیگر هم نداشتم تا از مشوره و نصایح سود مند او بهره می بردم. از طرف دیگر در خانه نیز کسی را نداشتم تا مرا به شهر فیض آباد برساند، و مصارف راه را نیز متقبل شود. از آن جایی که من درجه اول فارغین را داشتم و فرد درجه دوم یک تن از دوشیزه گان بود که بدون تردید نمیتوانست جهت ادامه تعلیم و آموزش بعدی اقدام نماید، و شاگرد دیگری که درجه هفتم کلاس را داشت، با در نظر داشت سفارش غیابی رستم بیک از شهر کابل، باید آمادگی خود را برای رفتن به فیض آباد بگیریم. من به گونه ای خواستم برادرم را در شهر کابل از جریان موضوع آگاه سازم که خوشبختان ایشان خود، قبل از من آگاهی یافته بودند و حتی در این تصمیم آمریت پروژه نیز سهیم بوده اند.

در این وقت برادرم برایم احوال فرستاد که من باید بدون تعطیل هرچه زود ترتیبات سفر را بگیرم و به هر نحوی که باشد خود را به اشکاشم برسانم تا در آنجا برادرم را که از کابل می آمد ملاقات کنم و سفر بعدی ام را بسوی فیض آباد تدارک ببینند. من مطابق فرمایش برادرم خود را ذهنأ آماده ساختم و به اصطلاح وطن آنچه را که خداوند لازم دانست با خود گرفتم یک جا با داماد برادرم خان علی که باشنده سرچشمه شغنان هستند، روانه اشکاشم شدم. خان علی در راه تشویش داشت که چه خواهد کرد تا مرا به آنجا برساند زیرا کسی را در خانه من حیث سرپرست نداشت. چون برادر ناتنی خان علی خُرم بیک فرزند محمد سلیم بیک، از دهکده درمارخت نیز یکی از کاندید های آن دهکده برای رفتن به فیض آباد بود، خواستیم تا شب هنگام خود را به خانه ایشان برسانیم بعد همه با هم رهسپار آستان فیض آباد شویم.

هنگامی که به سفر خود آغاز گر شدیم، هم کلاسی ام قربان بیک از دهکده غار جبین- پستیو، و خُرم بیک فرزند قریه دار محمد سلیم بیک از قریه در مارخت با من همسفر شدند. در جریان این سفر اکثراً با خود اسپ آورده بودند تا فرزندان شان در راه با پای پیاده احساس خستگی نکنند، و در راه راحت باشند و من فقط الی دهکده درمارخت با داماد برادرم به نام خان علی فرزند شکر علی که در عین زمان برادر نا تنی خُرم بیک نیز بود، خود را رساندم و بعد می بایست همه یک جا بسوی ولسوالی اشکاشم حرکت می نمودیم، و خان علی دوباره به دهکده ویر بر پشت. خلاصه اینکه از دهکده درمارخت دو روز بعد، با خُرم بیک هم کلاسی آینده ام و شاگرد برادرم بطرف اشکاشم حرکت نمودیم. در راه هیچگونه دشواری برایم رخ نداد، زیرا مرحوم محمد سلیم بیک پدر خُرم بیک یک شخص با نفوذ و صاحب اعتبار نه تنها در میان اهالی قریه بود، بلکه در راه همه کس اورا می شناختند و مورد احترام و اکرام نیز قرار میدادند، و آن هم از این سبب که وی زمانی آفسقال در مارخت بوده و همواره افراد و اشخاص رهگذر از محبت و شیوه مهمان نوازی اش بهره مند شده بودند، و همواره دستر خوانش بر روی همگان با پیشانی گشاده باز بوده و از این طریق با ایشان نان و نمک شده بودند. فشرده اینکه بعد از سه روز به ولسوالی اشکاشم با یک نوع خستگی رسیدیم، با وصف آنکه مرحوم محمد سلیم بیک لطف نموده بود مرا همواره بجای پرسش، جهت استفاده از اسپ دست داشته شان مورد نوازش بی پایان قرار داده بود که هرگز نباید فراموش انسان شود و باید در حق و ارواح شان دعا و ثنا

گفته شود. چون میدانیم انسان های درمانده همواره در انتظار لطف و مرحمت سایرین هستند، و از این سبب بود که من هم که در آن وقت بیشتر از ده سال نداشتم، در راه همواره در انتظار این بودم تا کسی مرا از کمک ها و لطف اش بهره مند سازد و اجازه استفاده از اسپ و یا مرکب شان بدهند تا چند لحظه ای راحت باشم و از کسالت و خستگی ام کمی کاسته شود، و آنهایی که از من گریز می نمودند، غصه در دلم جای میگرفت و عقده به دل می شدم و همواره به یادم است و هرگز فراموش نمی شود، در صورتی که شاید مطابق شرایط زمان و مکان مدرن درست هم نباشد، ولی این خاطره کودکی است. زمانی که به ولسوالی اشکاشم رسیدیم، برادرم معلم رستم بیک خان نیز از کابل به اشکاشم رسیدند. فقط یک روز را با من سپری نمود، و مصارف راه را در اختیارم گذاشت و به مرحوم محمد سلیم بیک تسلیم نمود و با اظهار این واژه که برو بخیر ارواح پدرت با تو باد، خود رهسپار شغنان شد، زیرا قرار بود که مکاتب دهاتی آغاز شوند و موصوف خویشتن را به موقع بدان جا برسانند. در ضمن این عباره را نیز یاد آور شدند که باید کامیاب شوی و در صورت ناکامی بهتر است که زنده نباشی، و زندگی بعد از ناکامی در حقیقت شرمساری است. فردای آن روز از ولسوالی اشکاشم بطرف علاقه داری زیباک حرکت نمودیم و شب هنگام در مکتب دهکده زیباک رسیدیم و خود را به مهمان خانه معلم اکرم خان که مربوط دهکده بهشار بودند و در زیباک من حیث آموزگار ایفای وظیفه مینمود، رساندیم. بعد از صرف غذا و برخی صحبت ها و نصایح معلم مذکور، یکبار دوستم خرم بیک کمی بیمار شد و احساس نا راحتی میکرد، و آهسته آهسته بیماری اش شدید کمی تب و لرزه پیدا کرد و پدرش نیز زیاد ناراحتی میکرد اما برای بلند نگهداری روحیه همه ما و به ویژه پسرش، هرگز چنین وانمود نکرد که گویا ناراحت شده است.

علت بیماری اش هم در حقیقت این بود که روز همان شب مادامی در حرکت بودیم و خرم بیک بر اسپ راکب بود، در یک منطقه اسپ دست داشته شان به گونه نهایت شدید یک حرکت نهایت خطرناک را انجام داد و خود را به زیر جاده انداخت و قریب بود که راکبش بر زمین بخورد و دیده شد که خرم بیک به گونه کامل رنگ و رخس را از دست داده بود و برای همه نیز یک نوع تشویش پیدا شد و لی بخیر گذشت.

نیمه شب بود که خرم بیک در آتش تب لرزه می سوخت و آه و ناله اش بلند بود. من از پدرش خواستم تا وی را اجازه بیرون رفتن دهد تا کمی فکرش را مصروف سازم تا باشد دردش کاهش یابد و در همان زمان چون پزشک و درمانی هم وجود نداشت. مادامی که با خرم مصروف گشت و گذار بودیم، باری به سوی من نگاه نمود و گفت نمیدانم که سر نوشتم چه خواهد شد؟ صحت یاب خواهم شد یا خیر؟ من تنها میخواهم که باید شامل مکتب شوم، و به این حالت ای که اکنون من هستم امیدی هم ندارم. من با شنیدن این حرف ها او را میخواستم آرامش روحی دهم و بسا مطالب را برایش از صمیم دل گفتم که هرگز نباید تشویش را بخود راه داد، و نه باید تا امید شد زیرا نا امیدی خود دریچه ناکامی و شکست را بر روی انسان ها می گشاید. گفتم یقین دارم که بهتر میشوی و امتحانت نیز بخوبی و مسرت سپری خواهد شد زیرا پدرت همواره با نیت نیک بوده و برای دیگران مصدر خدمت شده است، از این سبب دعای همه کس را با خود دارد، به شمول خورد سنان همسفر ت را که از لطف و نوازش او بهره برده است. شب سپری شد و به نسبت لطف و مهربانی و مهمان نوازی معلم اکرم خان بهشاری هیچگونه تشویش و تکلیف مسافرت را احساس نمیکردیم. برای فردای آن روز از محل زیباک حرکت نمودیم و در فرجام به محل دیگری رسیدیم که به کردی مسما است. شب را در آن جا در مهمان خانه سپری نمودیم و صحت دوستم نیز بهبود یافته بود پدر اش بسیار مسرور و شادمان گردید. چون محمد سلیم بیک با مردمان آن محل از قبل اشنایی و بلدیت داشت، و بعد ها هم برایم واضح شد که در اصل مردم آن دهکده همه زمانی در کیش اسماعیلی بوده اند و چون رفت و آمد به سرزمین شغنان داشته اند، و هم میدانستند که مردمان شغنان همگی پیروان پیر شاه ناصر خسرو هستند، در همان شب لطف و مهربانی زیادی داشتند. اما آن دیگر زمانی بود که همه به گونه تقیه عقیدتی بسر می بردند و به نسبت دشواری های زمانی و حاکمیت های تشدد گرایانه اطرافیان شان و بکار برد روش و شیوه های تفتیش عقاید باور ها خویشتن را با محیط غیر اسماعیلی هم آهنگ ساخته بودند و این مسئله را محمد سلیم بیک خان، میدانست اما چون شخصی با نفوذ، دقیق و با اعتبار بود، موضوع را کاملاً در حالت

مخفی قرار داد و لی امروز دیگر میتوان قضاوت کرد که نخوه مهمان نوازی، برخورد نیک مواظبت و لطف شان نمایندگی از اخلاق ناصری میکرد و ساز سرود شان هم دعوت ناصری را به گونه نهایت واضح بازتاب میداد. روز بعد محل را جهت رهسپار شدن به فیض آباد ترک گفتیم و بعد از دو روز گشت و گزار پیاده به شهر فیض آباد رسیدیم که در این وقت اکثر شاملین آزمایش خود را به موقع رسانیده بودند و حتی برای سپری نمودن امتحان خویشتن را آماده ساخته بودند. در ضمن همه شان با اشخاص و افراد مسؤول و صاحب صلاحیت در تماس شده بودند و مشاوره های ضروری را نیز اخذ نموده بودند. و چون گروپ ای که ما بودیم به نسبت نا وقت رسیدن به تشویش شدیم که شاید ما را از این نعمت دیگر برخوردار نسازند، زیرا مطابق برنامه تعیین شده و برنامه ریزی مقامات بلند پایه تعلیم و آموزشی ولایت نتوانستیم خویشتن را به وقت و زمان به مرکز برسانیم. اما خوشبختانه چون برخی از افراد و اشخاص تعلیم دیده و شخصیت های معارف پرور ولسوالی شغنان که در شهر فیض آباد مقیم بودند و در کارزار و فعالیت های دولت داری و معارف نیز مشارکت داشتند، با ابراز همکاری بی شائبه و مملو از میهن دوستی و نوع پرستی توانستند با مقامات در تماس شوند و برای آنهایی که نسبتاً ناوقت تر به مرکز رسیده بودند، نیز امر سپری نمودن امتحان را بگیرند که ما نیز خوشبختانه شامل این فرآیند آموزشی شدیم. البته در آن زمان این مسئله آنقدر هم ساده نبود و در حقیقت برای مردمان آن وقت در واقعیت امر یک مژده نهایت زیبا و مملو از احساس کام گاری و پیشرفت در عرصه معارف به حساب میرفت و این مژده زمانی که به دهکده های مربوطه رسید برای هر یک از اشتراک کننده و هم برای مردمان دهات در واقعیت یک امر بالنده و مباحثات به شمار میرفت.

بعد از سپری نمودن این همه دشواری ها، تشاویش و دلهره ها، فرآیند تعلیم و آموزش مایان در شهر فیض آباد ولایت بدخشان، سرزمین زیبایی ها و محبت، آغاز گردید. در آن زمان همواره تلاش میورزیدیم تا بهتر و هر چه درستر و شایسته تر به خوانش و تعلیم آموزش خویش مصروف شویم اما وضعیت سیاسی و اجتماعی آنقدر به نفع ما و به نفع زمان نبود زیرا همه روزه دانش آموزان را بسوی مبارزات خیابانی و قیام علیه دستگاه دولت به ویژه کارمندان شهر فیض آباد و هم مامورین عالی رتبه معارف فرا می خواندند و زمینه آموزش را از شیرازه منظم آن بیرون ساخته بودند. به یاد دارم که مبارزه در آن زمان در حقیقت توهین و تحقیر آموزگار، مدیر و آمر بود، و برای این گونه حرکات همواره بهانه ها ساخته و بافته می شدند و فقط میخواستند که باید در داخل کلاس های آموزشی خود نباشند و به هر بهانه ای باید به گونه شارلاتان روی چمن ها و مرغزار ها قدم زنند و با شعار های بوقلمون و بی هدف به نعره زنی آغاز گر شوند. مگر نباید هم اشتباه کرد، زیرا بودند افراد، شخصیت های مبارزی که در واقعیت امر میخواستند در کشور شان دگرگونی بنیادی را بیاورند و همواره در طرح مسایل خود صادقانه گام بردارند، اما برای آنها زمینه ها کمتر مساعد میشد. شرایط آن زمان ولایت بدخشان به گونه ای بود که اگر روزی را برای مظاهره تعیین میکردند و اگر فردی، شاگردی و یا هم آموزگاری در آن اشتراک نمیکرد، در قدم نخست من حیث خائن، جنایتکار، خلاف روند ترقی و تعالی معرفی میشد، و مزید بر آن روز فردا، مورد توهین، تحقیر، و پیگرد قرار میگرفت و حتی بعضاً مورد ل و کوب جسمانی نیز قرار میگرفت. بر بنیاد این چنین شیوه و روش هیچ کسی شهادت عدم حضور در مظاهرات را نداشت. خلاصه اینکه دانش آموزان همه ساله از ولسوالی های مختلف به شهر فیض آبادان برای تعلیم و آموزش می آمدند و دانش آموزان شغنان، واخان، اشکاشم، درواز، نیز در قطار آنها خویشتن را گاهی به موقع و گاهی هم دیرتر از دیگران خود را به مکتب میرساندند که شاگردان ولسوالی های درواز و شغنان، در متحمل شدن زحمات فراوان و پای پیاده رفتن مقام اول را داشتند، زیرا دانش آموزان این دو محیط دوردست بدبختانه از نعمت داشتن وسایل ترانسپورتی و حمل و نقل کاملاً بی بهره بودند و فقط از وسایل سنتی و دست داشته شان که الاغ و مرکب بود، کار میگرفتند.

شهر فیض آباد در آن وقت مرکز حلقات روشنفکری، و مباحثات سیاسی و فرهنگی بود. در داخل کلاس ها میان دانش آموزان و آموزگاران همواره بحث های سیاسی، فلسفی، تاریخی، فرهنگی، عقیدتی و اجتماعی صورت میگرفت، و نباید انکار کرد دانش آموزان آن زمان در واقعیت امر دانش آموزان دست اول، لیاقت گرا، پر مطالعه و همواره در تکاپو بودند. هر آموزگاری که در

آن زمان با سیاست آشنایی نداشت و یا داری شایستگی مسلکی نبود، هرگز قادر نبود داخل کلاس دانش آموزان شود، و به تدریس آغاز کند. حتی در آزمون شاگردانی بودند که در کلاس های پائین قرار داشتند، اما لیاقت و شایستگی شان به سطح دانش آموزان دانشگاهی بود، و حتی با آنها رقابت سالم داشتند، اما متأسفانه بدخشان و بدخشانی های با فهم، دانش و فرهنگ همواره از هر گونه امتیازات مادی و معنوی بی بهره بودند، و این همواره تقدیر شان در فراز و فرود تاریخ بوده است و زمانه هرگز با آنها نساخته و یا هم نخواست به سازد.

و این پرسشی است که باید روشنفکران، دانشمندان، شخصیت های مبارز و سیاسی، منورین، حاکمان، و رهبران امروز و نسل آینده بدخشان با تدبیر و بینش عقلانی ارایه پاسخ خواهند فرمود. حتی در آن زمان تلاش صورت میگرفت تا بدخشانی ها کمتر داخل دانشگاه کابل شوند، زیرا این ها دانش آموزان دسته اول بودند و هم همواره سردمداران پیشبرد امور مظاهرات و اعتصابات خیابانی بودند و در سخنرانی و فهم شان مانند سر قافله های جنبش مرفعی، در اذهان همگان قرار داشتند، اما هرگز در رأس امور قرار نگرفته اند. در سال 1352 خورشیدی، دوره میانه تعلیم و آموزش را موفقانه به پایان رساندم و شامل لیسه شاه محمود غازی (اکنون لیسه کوکچه)، شدم و در آن جا الی کلاس دوازدهم به تعلیم و آموزش ادامه دادم. روزی بود که در میان شاگردان مکاتب شهر فیض آباد آوازه آمد هیأت عالی اخذ امتحان کانکور شمولیت دانشگاه کابل، گسترش یافت. روز بعدتر همه شاگردان را در صحن مکتب میانه شبانه پامیر (لیلیه پامیر)، گردهم آوردند و لحظه ای چند استادان دانشگاه کابل، در صحن حضور یافتند و هر کدام شان در بخش های مربوطه شان برای دانش آموزان، راهنمایی های لازم را ارایه داشتند.

روز دوم همه ما برای سپری نمودن امتحان کانکور، آماده شدیم و بعد از مصروفیت ساعتی چند همگان پارچه های دست داشته شان را تسلیم نمودند و عرصه تشویش و باز اندیشی برای شمولیت آغاز گردید. چون فصل خزان بود، و زمانی بود که باید شاگردان مرخص می شدند، همه شغنائی ها مانند سایر شاگردان، شهر فیض آباد را به قصد دهکده های شان ترک نمودند. مادامی که در شغنان رسیدیم، بدون تردید رادیویی هم در آن زمان نداشتیم که باید گوش فرا میدادیم تا از نتایج امتحانات آگاهی پیدا کنیم. و فقط برج حوت سال 1355 خورشیدی بود، که نتایج امتحانات سپری شده به لیسه رحمت شغنان رسید که حاکی از شمار افراد کامیاب و موفق بود. یک مسئله را میخواهم یاد آور شوم، و آن این است که شاگردان شغنان که در لیلیه پامیر مصروف تعلیم و آموزش بودند، به نسبت شایستگی و هم رعایت بسا از مسایل اجتماع و اخلاقی توسط والی ولایت تاج محمد و ردک و مدیر معارف وقت، علی احمد خرم، بخاطر اهدای تحفه به شاگردان و ابراز تقدیر از آنها، هدایت دادند که باید نام نویس افراد مستحق علاقه داری شغنان و لایت بدخشان تهیه دیده شود تا برای آنها زمین زراعتی در محل دشت سنگ مهر، (سنگ مهر)، توزیع گردد. خلاصه اینکه این مسئولیت را نیز موفقانه به سر رساندیم و برای بیشتر از بیست خانه وار برای هر خانواده 7 جریب زمین توزیع گردید و هر کدام آن ها مطابق امکانات دست داشته شان، در آبادانی و ساختار خانه های شخصی و کشت و کار زمین های زراعتی آغاز نمودند و مایان را از دعا و ثنای شان برخوردار ساختند و برخی ها هم شاید ناراحت شده بودند، بخاطر اینکه گویا از زادگاه شان بدور شدند و سایر دلایل نامعلوم و مرموز. اما با تأسف فراوان در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به ویژه به اصطلاح مرحله نوین و تکاملی آن که شعار خدمت را داشتند و لی خیانت نمودند، برخی از مسؤولین آن زمان به سرکردگی منشی ولایتی آن وقت، اسرائیل راسی که مخالفت صریح با شغنائی ها داشتند و آنها بخاطر سلیقه های نا همگون سیاسی و حتی محیطی و عقیدتی، زمین های واجد شرایط کشت و زراعت شغنائی ها را مصادره نمودند و برای افراد و اشخاص مورد پسند شان توزیع نمودند و شغنائی ها را در خانه حقیرانه و فقیرانه ساخته از گل، محصور ساختند و زمین های شان را زیر نام برنامه سازی شهری و یا هم پلان های شهر سازی برای افراد و اشخاص صاحب صلاحیت و نفوذ، که شرکای منافع کوتاه مدت شان بودند، توزیع نمودند و آرامش فکری شان را جهت مجازات دهاقین که گویا بخاطر آنها شعار ها میدادند، فراهم ساختند. چون در دوران مکتب به زبان های دری و پشتو که هردوی شان برایم من حیث زبان دوم به شمار میرفتند، علاقه زیاد داشتم، و شاید هم بر همین بنیاد بود که در کلاس هفتم علاقه ام به زبان انگلیسی بیشتر گردید و همواره سایر شاگردان لیلیه را در این زمینه همکاری می کردم. مادامی که در کلاس دوازدهم مکتب

بودم به خوبی میتوانستم به زبان انگلیسی سخن برانم و حتی من حیث مترجم هم بعضاً با توریست هایی که از کشور های اروپایی داخل شهر فیض آباد می شدند، بعضاً مکالمه و مصاحبه می نمودم. بر میگردم به اصل مطلب که در فرجام در نتیجه سپری نمودن آزمایش کانکور، توانستم شامل دیپارتمنت زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل شوم. با وصف آنکه شامل شدن در دیپارتمنت زبان و ادبیات انگلیسی آنقدر سهل نبود، زیرا شایقین آن دیپارتمنت همه پسر بچه های شهر کابل، هرات، مزار شریف و ننگر هار بودند، زیرا آنها در شهرهای پیشرفته زندگی مینمودند پیش از پیش با توریست ها مکالمه و مذاکره می نمودند و هم دارای شرایط نهایت مناسب برای آموزش زبان انگلیسی بودند. مزید برآن دانستن زبان انگلیسی و آموزش آن در شهر کابل به یک فرهنگ اجتماعی تبدیل شده بود. باید گفت که در آنوقت علاوه بر داشتن نمرات خوب آزمایش کانکور، باید آزمایش ویژه ای را نیز باید سپری نمود تا شامل دیپارتمنت یاد شده شوی. در آن وقت یک تن از همشهری های من، دلبر شاه خان که دانش آموز شعبه زبان و ادبیات پشتو بودند، مرا زیاد مورد تشویق قرار دادند و خود سعی ورزیدند تا شامل دیپارتمنت زبان و ادبیات انگلیسی شوم که چنین هم شد. و باید همواره ممنون رهنمون درست شان باید بود، زیرا دانستن زبان یاد شده همواره یار و مدد گار من در زندگی بوده است، و هر آنچه را که در زندگی به گونه نسبی بدست آورده بوده ام، به شمول دوران هجرت، فقط کمک و یاری زبان بوده است.

دلبر شاه خان که در دوران کودکی پدرش را از دست داده و از یاری و مدد گاری مادر نیز برخوردار نبود، فقط با برادرش غلام علی شاه که من حیث افسر کار میکرد از یک شهر به شهر دیگری مسافر می شد و همواره متوجه تعلیم و آموزش بود و در نتیجه این چنین زحمات بود که توانست به لیاقت و شایستگی خودی اش، شامل دانشگاه کابل شود. دلبر شاه از شعبه زبان و ادبیات پشتو کامگاران فارغ شد و من حیث کادر علمی در همان شعبه باقی ماند و الی سال های 1367 خورشیدی، به حیث استاد دانشگاه کابل، و همکار خود همشهریان و هم دیاران خود، ایفای وظیفه میکرد.

زمانی که داخل شعبه زبان و ادبیات انگلیسی شدم، میل داشتم این زبان را باید هرچه ژرفتر بیاموزم، و با وصف آنکه همواره سعی می نمودم، مگر با آنهم نتوانستم از درجه های 4 و 5 بالاتر بروم زیرا همکلاس هایم همگی بچه ها و دختران تاپ شهر های پیشرفته قبلاً ذکر شده افغانستان بودند، و تنها در سال سوم توانستم به درجه دوم کامیاب شوم. در زمان حاکمیت سردار داؤد، قرار بود که شاگردان ممتاز مکاتب ولایات کشور باید به کشور های شرقی و غربی جهت آموزش عالی، فرستاده شوند. چون بنده دارای نمرات درجه سوم از ولایت بدخشان بودم، باید یا به کشور چین و یا هم به امریکا، جهت آموزش زبان فرستاده میشدم، ولی چون هیچ واسطه و وسیله ای نداشتم، از هر دو امکان بدور ماندم و عقده به دل به دروسم ادامه دادم. و باید گفت که در آن سال تنها یک فرد از ولایت بدخشان به مسکو فرستاده شد، که با اخذ درجه ماستری دوباره برگشتند و بحیث استاد در مکتب حربی، به کار مشغول شدند و فعلاً من حیث یک شاعر و ادیب نهایت خوب در ولایت بدخشان شناخته شده اند، حافظه یاری نمیکند تا اسم شانرا نیز ذکر نمایم، بازهم با احتمال قوی سیف الله خان بوده باشند. به همین سان به تعلیم و آموزش خود در شعبه یاد شده ادامه دادم، تا رویداد هفتم ثور به میان آمد و مقامات عالی آن وقت مصمم شدند تا تعداد قابل ملاحظه ای از دانش آموزان دانشکده های دانشگاه کابل را به کشور شوروی سابق جهت ادامه تحصیل بفرستند. در این وقت بود که بازهم من نباید از این امکان استفاده مینمودم، زیرا من کلاس سوم را ختم نموده بودم و باید شامل سال چهارم دانشکده می شدم، و بورس تحصیلی تنها برای دانش آموزان کلاس های اول و شاگردان سمستر اول کلاس های دوم بود و بس. برخی از دوستان خوبی داشتم از ولایت هرات باستان و هم همکاران و بهتر بگویم دوستان اندیشه سیاسی ام، با استفاده از نفوذ و صلاحیت خود، رئیس عمومی دانشگاه کابل را قناعت دادند که گویا من دانش آموز سال اول دانشگاه کابل هستم و میتوانم به شوروی فرستاده شوم. این یکی از بزرگترین آرزو های زندگی من بود. از افغانستان به رشته فلسفه و علوم سیاسی فرستاده شده بودم اما زمانی که در داخل کشور شوروی شدم مشاهده نمودم، مسلک را زبان و ادبیات روسی معرفی نموده بودند. تلاش ورزیدم تا خود را به رشته حقوق و علوم سیاسی تبدیل کنم اما، سقیر آنوقت با من اراده همکاری

را ابراز نکرد، و به همین سان در رشته زبان و ادبیات باقی ماندم در سال 1984م، به اخذ درجه عالی ماستر علوم فلو لوژی، موفق شدم.

در سال 1357 خورشیدی، مطابق 1978م، شامل دانشکده مقدماتی دانشگاه مردمی پاتریس لومبیا در شهر مسکو شدم. دانشگاه پاتریس لومبیا، یکی از معروفترین دانشگاه های شوروی سابق بود که به نام شخصیت معروف و مبارز نستوه سیاه پوستان افریقا، پاتریس لومبیا در سال 1960م، بنیان گذاری و مسمی گردید. در این دانشگاه شاگردانی شامل می شدند که به کشور های جهان سوم، کشور های سمت گیری سوسیالستی، نیروهای دموکرات، و مبارزین راه آزادی و استقلال ملی، مربوط بودند. دانش آموزان یک صد و هفت کشور جهان در این دانشگاه مصروف تعلیم و آموزش بودند. پاتریس لومبیا فقید شخصیت معروف، و مبارز راه استقلال و آزادی مردم کا نگو برازیلا در نیم قاره افریقا بود، که در نتیجه توطئه دشمنان استقلال و آزادی، و سردمداران امپریالیسم جهان خوار، مورد ترور بی رحمانه سیاسی قرار گرفت. در دوران تحصیل در شوروی سابق همواره تلاش میورزیدم که باید دانشجوی خوبی باشم، با وصف آنکه بعضاً شرایط اقتصادی نیز مرا رنج میداد، زیرا مدد معاشی که برای پرداخته می شد، بعضاً تکافو نمیکرد، و از محیط خود نیز توقعی نداشتم، زیرا همه شان مانند من بی بضاعت و ناچار بودند. از این سبب تصمیم گرفتم، هنگام تعطیلات تابستانی جهت کمایی مصرف بهتر دوره تعلیم و آموزش باید به کار های ویژه ای که برای دانش آموزان خارجی در نظر گرفته شده بود، خود را گرفتار سازم و از این مدرک بتوانم زندگی بهتر و خوب تری را داشته باشم. در دوران تحصیل به حیث رئیس اتحادیه دانش آموزان افغانستان، معاون اتحادیه دانش آموزان آسیای جنوبی و مرکزی، همکار قلمی موسسه انتشارات خبر رسانی اخبار (نوستی)، مسؤل فرهنگی دانش آموزان افغان دانشگاه یاد شده، ایفای وظیفه می نمودم. خلاصه اینکه با نگارش تیز سس ماستری ام زیر عنوان: "نقش و اثر ماکسیم گورکی بر ادبیات مترقی و سیاسی افغانستان"، تحصیلم را در سال 1984م، موفقانه به سر رساندم و در همان سال به کشورم افغانستان عزیز برگشتم. چون نمرات عالی داشتم و باید هم برای درجه دکتورا ثبت نام میکردم، اما به نسبت مخالفت های سیاسی افراد مسؤل آن زمان در سفارت افغانستان مقیم مسکو، و سیاست غیر علمی برخی از افراد آن زمان مسؤل در سفارت افغانستان و وزارت خارجه مبنی بر اینکه هر دانش آموز باید بعد از یک مرحله تحصیل داخل کشور شود، و با خدمت سربازی بروود تا مصدر خدمت بیشتر شود. این در حقیقت یک بهانه بود و تنها برای کسانی بود که وسیله ای نداشتند و از مقامات عالی نبودند، در صورتیکه در همان سال افرادی بودند که بخاطر رفاقت، رابطه ها را بر ضابطه ها ترجیح دادند، آنها را به گونه غیر مشروع و خلاف معیار های اخلاق اکادمیک نگاه داشتند. من با وصف آنکه در فعالیت های سیاسی نیز مشارکت دقیق داشتم، اما با آنها با دلایل نا همگون از شمولیت به درجه دکتری بهره مند نشدم. به یاد دارم که سفیر آن زمان با وصف آنکه از جمله همکاران سیاسی اش هم بودیم، اما برایم گفت که فقط بخاطر تحقق تصمیم مقامات عالی دولتی و حکومت یکبار باید به افغانستان برگردید و بعد از یکسال میتوانید دوباره برگردید و به آموزش دوره دکتری تان ادامه دهید. من خورسند شدم و باور هم نمودم، و خوشبختانه یک سال بعد من حیث استاد دانشگاه کابل جهت اشتراک در کنفرانس بین المللی آموزگاران زبان و ادبیات روسی رهسپار شهر مسکو شدم و بار مجدد از جناب سفیر خواستم تا به تحصیلم مطابق تعهد و عده شخص خود شان، ادامه دهم اما بازهم بهانه دیگری ساخته شد و بار مجدد به در خواستم پاسخ رد دادند.

در آن سال به افغانستان برگشتم، و به حیث استاد شعبه زبان و ادبیات روسی دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل، به تدریس آغاز نمودم. هنگام کار کرد هایم در این دانشگاه زبان روسی را در دانشکده های نا همگون و هم زبان انگلیسی را در برخی دانشکده های دیگر، تدریس می نمودم. در سال 1364 خورشیدی، به حیث آمر شعبه زبان و ادبیات روسی، توظیف شدم و در عین حال مسؤل انجمن فرهنگی افغان-شوروی در شیرازه دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل، ایفای وظیفه می نمودم. مدت بیشتر از 13 سال به حیث آمر شعبه زبان و ادبیات روسی کار کردم و هم برای مدت کوتاهی به حیث سرپرست معاونیت دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل نیز ایفای وظیفه نموده ام. در سال 1365 خورشیدی، برای مدت 6 ماه به

حیث ترجمان و کارمند سیاسی به کشور قهرمان و انقلابی ویتنام فرستاده شدم. کارکرد ها و زندگی شش ماهه در ویتنام بزرگ درسی بود نهایت سترگ و بزرگ از دیدگاه سیاسی، اجتماعی و عقیده سیاسی. آنگونه که همگان میدانند، آن کشور دارای تاریخ زرین مبارزات قهرمانانه سیاسی در برابر استثمار، استعمار، استحمار و بی عدالتی های اجتماعی و سیاسی است. هنگامی که در ویتنام بودم، زمانی بود که شوروی ها در داخل افغانستان گرفتاری داشتند و قیادت ویتنامی ها همواره اظهار داشتند که شما و شوروی ها در داخل کشور تان موفق نخواهید شد زیرا همه دنیا با تمام تاکتیک های نظامی شان بر خلاف شما در جنگ قرار دارند، و شما تنها روی تجارب شوروی متکی هستید. در ضمن آنها میگفتند که ما از شوروی ها تقاضا نمودیم تا برای ما زمینه ای را مساعد سازند تا در امر پیشبرد مبارزه معقول تر با تاکتیک های مؤثر تر با شما در راه پیروزی گام هایی را ببرداریم اما شوروی ها این مطلب را بخاطر خود نپذیرفتند زیرا آنها به اندیشه بودند که شاید در انظار جهان بد و فاقد صلاحیت معرفی شوند. لازم بود که بیشتر در مورد ویتنام می نوشتم اما شاید به کسالت گزاشیده شود، از این سبب تنها به یک خاطره نهایت دقیق و میهن پرستانه یک خانم قهرمان ویتنام که مسؤولیت فرماندهی یکی از فرقه های نظامی را داشتند، جهت آگاه سازی روحیه آنهايي که میخواهند در برابر ظلم و استبداد مبارزه کنند، من حیث درس جاویدان با خود داشته باشند، یاد آور می شوم.

زن قهرمانی را که نام گرفتم، به نام "وینگ" بود و ایشان برای مدت بیست سال در قطعات نظامی ایفای وظیفه کرده بودند، و در جنگ های خونین ویتنام بر خلاف متجاوزین امریکایی، در بیشتر از 30 عملیات نظامی، اشتران کرده تنها در یکی از عملیات ها عقب نشینی نموده و در 29 عملیات دیگر کامگاران به پیش رفته و بیرق پیروزی را بر قله های سرزمین ویتنام، به اهتزاز در آورده بود، اما تا همان لحظه هنوز هم رتبه دگر والی را داشت و از مزایای رتبه جنرال مستفید نه شده بود. هدف از ذکر این مسئله این است که ما چگونه برای افراد بی سواد کشور خود رتب بالایی را بدون در نظر داشت خدمت صادقانه بخاطر مردم و میهن تقویض می نمودیم، و شاید این هم باعث شده بود که از یک طرف به ناکامی کشانیده شدیم و هم این تعدادی از جنرال های بی هویت و فاقد ایمان سبب سازمان دهی کودتای خائنانه بر خلاف آرمان های حزب وطن شدند و فرآیند جنبش مترقی کشور را برای همیشه به نیرو های سیاه تاریخ، تسلیم دادند. خانم "وینگ" گفته بود که: "من زمانی که ازدواج نموده بودم 15 سال داشتم و جنگ میان ویتنام و امریکا و سایر کشور های متجاوز آغاز شد، و برای مدت 15 سال نتوانستم با شوهرم دید و وا دید داشته باشم. شاید هم برای برخی ها تمسخر آمیز و دور از واقعیت معلوم شود، اما باید گفت که این یک واقعیت عینی است. لذا برای زنان مبارز افغانستان بگوئید که اگر آنها خواسته باشند تا برای همیشه از زیر یوغ استثمار و استعمار رهایی یابند، باید تحمل 30 سال دوری از شوهران شان را داشته باشند." هشتاد هزار تن از دختران و زنان جوان آن کشور در فرقه نظامی یاد شده به رهبری خانم "وینگ" تنظیم شده بود و در اکثر عملیات های نظامی بر خلاف امریکایی ها و فرانسوی ها، اشتراک عملی داشتند و حتی باید گفت که، این آن زنان قهرمان ویتنام بودند که کشور و مردم شان را به قله پیروزی رساندند. اصلاً میخواهم یاد آور شوم که هدف از فرستادن من به ویتنام حقیقتاً، کدام امتیازی نبود، بلکه بعد تر برایم واضح شد که در اصل یک توطئه سیاسی بوده است. و زمانی که دوباره برگشتم، برخی از افراد بار مجدد تحمل دیدن مرا نداشتند و دوباره مرا به عسکری سوق نمودند تا از شر من رها یابند، در صورتی که همواره کار هایم را با صداقت نهایت زیاد به پیش می بردم. چون در آن زمان مسؤلیت شعبه تبلیغ و فرهنگ دانشگاه کابل را داشتم، و هم مسؤلیت سیاسی اداره دانشکده زبان و ادبیات کابل را نیز به عهده داشتم، و همواره از استادان و شاگردان دفاع می نمودم تا هیچگونه ضرری متوجه آنها نه شود، و زمانی که به ویتنام فرستاده شدم، از غیبت من استفاده نمودند و تعدادی از استادان دانشگاه کابل را به زور و فشار نیروها های امنیتی به عسکری سوق دادند و جبهه علم و فرهنگ را از کف شان ربودند که این خود در واقعیت امر خلاف همه ضوابط و نورم های برنامه ای سیاسی نهاد بود. بعد از آنکه از خدمت سربازی فارغ شدم، دوباره به کار زار تدریس و تعلیم پرداختم. اما باز مخالفین و منافقین آرام نه نشستند و بار ثالث و رابع، مرا به یکی از ولایات نزدیک کابل فرستادند تا باشد از نظر شان دور باشم و هم اگر از صحنه فکری شان غایب باشم. چون در آنجا نیز کام گاری های زیادی داشتم و به

همین سبب بود، که باز به دانشگاه کابل برگشتم، و بعضاً به این اندیشه می‌شوم که چقدر برخی ها خائن بودند و ما ها ساده و با عاطفه، و این آنهایی بودند که سرنوشت سیاسی کشور را به یک گروه خود فروخته دین و دولت، سپردند. در فرجام تغییرات سیاسی-اجتماعی در افغانستان به شکل منفی آن یکی پی دیگری به میان می آیند و زندگی در کشور به سوی اختناق، ترور وحشت و دهشت، قتل و غارت می‌رود. همه شعار های بوقلمون و رنگارنگ، و انسان و اسلام دوستانه تغییر می خورند و جای شان را به شعار های دفاع از شر و فساد، رنج و عذاب، قتل و عتاب، ختم ثواب رها میکنند که هیچ فرزند صدیق کشور ما افغانستان، اگر بر بنیاد تفکر و تعقل زندگی می کند، فراموش نخواهد کرد. در سال 1375 خورشیدی، در عین حالی که به حیث آمر شعبه زبان و ادبیات روسی دانشکده ادبیات دانشگاه کابل، ایفای وظیفه می نمودم، طبق پیشنهاد ریاست دانشگاه کابل، وزارت تحصیلات عالی و مسلکی و منظوری ریاست دولت جمهوری اسلامی افغانستان به حیث آمر عمومی کتابخانه دانشگاه کابل، در رتبه اول تقرر حاصل نمودم و الی سال 1378 خورشیدی ایفای وظیفه نمودم. بعد آنکه طالبان کابل را در تصرف خود در آوردند، برای مدت یک سال دیگر، در سمت های یاد شده خود، ایفای وظیفه نمودم. اما بعد از به میان آمدن حکومت طالبان، برخی از افراد بی خاصیت داخل دانشگاه کابل، بدون آنکه در داخل سازمان سیاسی باهم شریک بودیم، ولی نسبت عدم ایمان داری دقیق و جهت خوش خدمتی برای به اصطلاح حاکمیت جدید، بر خلاف دوستان و همکاران گذشته شان، به توطئه های نا جوان مردانه نشسته و باعث شد که برخی از استادان و دانشمندان واقعاً وفادار به میهن و مردم کشور، از دانشگاه کابل زیر نام افراد نا شایسته، و وابسته به رژیم های گذشته از دانشگاه بسوی انفکاک سوق گردیدند. بعد آنکه طالبان شهر کابل را گرفتند، بدون تردید زندگی برای مردم دشوار گردید، دانشگاهها، مکاتب، دبیرستان ها همه پی دیگری بسته شدند و برای قشر نسوان هرگز اجازه نبود تا برای ایفای وظیفه بیرون از منزل شود. استادان دانشگاه کابل فقط در مساجد، تکیه خانه ها، وظیفه اجرا می کردند. چون در کتابخانه ایفای وظیفه می نمودم، و جایی بود نسبی با امن، همه استادان نیز بجز از آن دیگر محلی هم نداشتند تا با هم روی مسایل مختلف سخن برانند، از این سبب همه بداخل کتابخانه می آمدند و به مطالعه کتب و آثار می پرداختند و چون فرهنگ مطالعه و تحقیق و پژوهش نیز داشت در حال از میان رفتن بود، از این سبب رهبری طالبان تحمل جمع آمد استادان را به گونه ای که در کتابخانه صورت میگرفت، نداشتند و به این اندیشه و فکر شدند که باید برخی از بقایای رژیم گذشته را باید از صحن دانشگاه بیرون ساخت تا بتوانند راحت تر به وظایف محوله شان که بیرون ساختن نیروهای مرفقی بود، ادامه دهند. در فرجام به تعداد بیشتر از 75 تن از استادان که بیشتر به اقلیت های زبانی و تباری ارتباط داشتند و در کار های علمی و پژوهشی نیز فعال بودند، با نام های نا همگون از دانشگاه کابل اخراج نمودند. در نتیجه دیگر چاره ای نداشتیم و امکانات برون رفتن از افغانستان نیز نبود، زیرا راه میان کابل و شهر مزار شریف نیز مسدود بود، و بسوی هرات و سایر ولایات نیز امکانات عبورو مرور دشوار بود، و فقط یگانه راه باز فقط بسوی پاکستان بود، اما من همواره از رفتن به پاکستان انزجار و نفرت داشتم، و شاید هم همین سبب بود که در فرجام سر نوشتم به آنطرف مرا کشانید. بعد اینکه در سال 1377 خورشیدی، مطابق دوازدهم دسامبر 1997م، شهر کابل را به قصد پشاور پاکستان، و بعد شهر کراچی ترک گفتم.

فرآیند کاری با ادارات امامت و جماعتی در پاکستان : (1997-2003م) :

بعد از دو روز سفر به شهر پشاور پاکستان رسیدیم و در جماعت خانه شهر پشاور جابجا شدیم تا شرایط انتقال ما به شهر کراچی آماده ساخته شود. بعد آن از طریق اداره رفاه و آسایش آقا خان ، از طریق قطار خط آهن به شهر کراچی فرستاده شدیم. در شهر کراچی توسط مسئولین اداره رفاه و آسایش آقا خان بار مجدد تحویل گرفته شدیم، و به جماعت خانه شهر کراچی انتقال یافتیم. برای مدت بیشتر از ده روز را در جماعت خانه سپری نمودیم و تا حدی در برابر ما کمی هم با بی تفاوتی برخورد نمودند. بهر حال دیگر حوصله مان تنگ گردید و به آمریت مربوطه به شکایت رفتیم و چون شخص مذکور از منطقه شمال پاکستان، یعنی چترال بود، کمی به زبان فارسی میتوانست سخن زند، و آدمی بود که همواره افغان ها را مورد توهین و تحقیر قرار میداد. بهر حال به این فکر بودیم که شاید ما را به خانه ها انتقال دهند، و از کمپ های مهاجرین آگاهی دقیق نداشتیم و به ویژه به آن شیوه و سلیقه ای که آنها ساخته شده بودند. آنگونه که قبلاً گفتم همواره از پاکستان بدم می آمد، و نمیخواستیم به آنطرف گاهی هم روانه شوم. و شاید هم آنگونه که گفته اند: کسی که کفر گوید، گریبان گیر می شود، من هم به همان سان مواجه شدم. بعد از چند روزی که سپری نمودیم آخر ما را به کمپ ملیر، فرستادند و آنهم شب هنگام تا محیط وحشت ناک آن از طرف شب بهتر دیده نشود و زمانی که از موتر پائین شدیم و چشمم به محل زیست مان رسید، دلم کاملاً از جا بی جا شد، و خود را بسیار حقیر و فقیر و درمانده احساس نمودم. زمانی که زندگی را در خیمه ها آغاز نمودیم، در میان اعضای جماعت همواره جنگ روی گاز جامد، تندور نان پزی، چوب و آب نوشیدنی، جریان داشت. دشوار بود تا چوب سوخت را جهت پخت و پز نان خشک و غیره ضروریات پیدا کنیم. آن هایی که در افغانستان شغل دهقانی داشتند برای آنها ساده بود و برای سایر افراد، مانند من نهایت دشوار بود. و دوستان و هم شهریان هم نه تنها اینکه کمک نمیکردند، بلکه احساس خوشی میکردند و به درگاه خدا دعا میکردند که خداوند را سپاس گذاریم که امروز در پاکستان، جنرال، تورن جنرال، معلم و استاد همه در یک خیمه هستند. و این ها کسانی بودند که در شهر کابل همواره تلک گردن این جنرال، معلمان و استادان بودند. وقتی که به زندگی در خیمه ها آغاز نمودیم، همه تحصیل کرده ها، و افراد با سواد و مأمور دولت، به خاموشی زندگی میکردند و هرگز صدای شان را در برابر نا رسانی ها نمی کشیدند، زیرا با زبان های اردو و انگلیسی هیچگونه آشنایی نداشتند. در داخل خیمه به مشاهده نشستیم که افراد و اشخاص بی سواد و یا هم کم سواد که دو سال و یا سه سال قبل به شهر کراچی آمده اند، و کمی هم با زبان اردو بلدیت حاصل نموده اند، من حیث مسؤل و به اصطلاح قوماندان کمپ بالای تحصیل کرده ها و وشفکران و جنرالان حاکمیت میکردند و یکی از آنها هم آشپز آقای سید منصور نادری بود که به این وظیفه توظیف شده بود. روزی بود که همشهریان را گردهم آوردیم از ایشان تقاضا نمودیم که اگر کسی بتواند مسؤلیت کمپ ملیر را بدوش بگیرد، زیرا آن شخص بی سواد و بی معرفت همه انسان ها را توهین و تحقیر می نمود ولی همه افراد به شمول قوماندان صاحبان، از این امر ابا ورزیدند و خود را به خاموشی کشاندند. این همه شغفانی های ما که در افغانستان در دفاتر و ادارات دولتی در مقامات بلند کار کرده بودند، همگی شان به این شبان شان که رمه های نهایت آرام در اختیار اش قرار گرفته بودند، بی نهایت درست شبانی میکرد، و هموار با چوب دستش در اطراف و اکناف کمپ، در حرکت بود. روزی در داخل کمپ به گشت و گذار مشغول بودم که ناگهان صدای موتر در محوطه کمپ به گوشم رسید در تکاپوی آن شدم بدانم که کی است، و برای چه منظوری آمده است. چون روز جمعه بود و معلوم شد که تعدادی از افراد وابسته به اداره طریقه و تعلیمات مذهبی جهت کار آموزی با شاگردان به داخل کمپ آمده اند. آنها به محلات معین شان قرار گرفتند و به دروس را با شاگردان آغاز نمودند. این مسئله برایم کمی دلچسپی را آفرید و بعد از ختم تعلیم و فرآیند آموزش شاگردان، میل داشتم تا باب معرفت را با این اشخاص باز نمایم. اما چون به زبان اردو آشنایی نداشتم، و با فهمی که از زبان انگلیسی داشتم با آن ها در مکالمه و مفاهمه قرار گرفتم و روی مسایل مختلف با ایشان صحبت کردم. در نتیجه برخی از آنها نهایت خور سندی را ابراز داشتند و فرمودند که اگر بتوانیم با آنها در مسایل پیشبرد امور تعلیم و آموزش مذهبی کمک و یاری نموده باشیم. با درد و تأسف فراوان برای پاکستانی ها، به شمول هم

باوران و هم عقیده های مان، افغان ها انسان های کم سواد، بی معرفت و دارای فرهنگ پائین معرفی شده بودند، و از این سبب کار با آنها در ابتدا نهایت دشوار بود، زیرا آنها مسایل و سایل فرهنگی و داشته های ذهنی خود را داشتند و ما فرهنگ، و داشته های تاریخ پر افتخار خودی. این فضا برای من و سایر افراد باسواد و تحصیل کرده، کاملاً درد آور و رنج آفرین بود. ولی یک مسئله میخوام داخل ذهنیت شغنانی های خود سازم که شاید باعث نا آرامی شان هم شود، و او اینکه اگر آن قوماندان بی سواد کمپ اگر شغنانی می بود، برادران بعد از دو روز بر خلاف او قیام میکردند، اما در برابر دیگران نهایت ضعیف و در برابر برادران خودی، بهادر، بی رحم، و توطئه گر با مهارت تبارز می میکنند، که این در حقیقت یک مرض کشنده است که در برابرش همواره باید مبارزه کرد. چون این وضعیت مرا خسته کرده بود، برنامه گرفتم تا با رهبری باید در تماس شد تا این همه دشواری ها را باید پشت سر گذاشت. ولی بی خبر از آنکه دوستان و هم شهریان من پیشتر از من توانسته اند با زبان نیمه گویای اردوی شان خویشتن را به مقامات رسانیده و تصویری را از زندگی ام در اختیار شان گذاشته اند که مرا به چهار کتاب کافر، ملحد، و غیره معرفی نموده اند. و علت را دریافتم که اگر من کمی با رهبری ارتباط میگرفتم و نزدیک تر می شدم، استحقاق غیر مشروع آنها که قبلاً جهت وظیفه استخباراتی شان، برای آنها پرداخته می شد، شاید دیگر قطع می گردید، و برای استخبارات بی جا، دروغین و خلاف برادران و خواهران هم کیش و هم آئین شان، دیگر جایی باقی نمی ماند.

قبل از آنکه در ادارات امامت توظیف شوم و یا در جای دیگری اجرای وظیفه کنم، یکی از دوستانم مرا به منزل شخصی علامه نصیرالدین نصیر هونزایی، رهنمون شد و بعد از معرفت با آنها، روی برخی از مسایل بحث های نهایت دلچسپی میان هردو صورت گرفته بود. موصوف از من درخواست نمودند که باید تعدادی از آثار و آفریده های شان که به زبان های انگلیسی و اردو اقبال نشر یافته اند، به زبان فارسی — دری به ترجمه گرفته شوند، و من هم این موضوع را پذیرفتم و در حدود بیست و چهار اثر شان به زبان فارسی دری ترجمه گردید و بعد از خطاطی توسط دوست عزیز نوروز محمد خادم، در سال 1998م، به انستیتوت تحقیقات اسماعیلی در لندن فرستاده شدند. در این جا میخوام در مورد شخصیت استاد نصیر الدین نصیر هونزایی چیزی بنویسم، زیرا شخصیت چند بعدی و دشوار شناس وی برای همگان شناخته شده وهویدا است. من هنگامی که هنوز در شهر کابل قرار داشتم، توسط یک تن از دوستانم وادار شدم که باید باری به شهر کراچی رفته و با استاد هونزایی ملاقات نمایم زیرا که دوستان بر اساس حسن نیت شان در برابر من، در غیابم مرا به استاد به گونه ای معرفی نموده بودند که موصوف علاقه مند دیدار شده بود. هدف از کار کرد های ما با استاد به گونه ای باید می بود که، از یک طرف در آفرینش مواد آموزش مذهبی قابل دسترس و مورد کار برد برای پناه گزینان جماعت اسماعیلی افغانستان در شهر کراچی نقشی می آفریدیم، و از جانبی هم باید همه کار کرد های ما با استاد باید مطابق هدایت نهاد های جماعتی و امامت در داخل شهر کراچی صورت میگرفت، در صورتی من شخصاً از بسا نزاکت های داخلی و بیرونی محیط شهر کراچی، بینش استاد در زمینه و هم برخورد نهاد ها، و مؤسسات امامت، آگاهی چندانی نداشتم و هم بر مبنای آنچه که من حیث یک تحصیل کرده و روشنفکر، در ذهنم خطور میکرد امور را ترتیب و تنظیم می نمودم که بعضاً دارای نتیجه چندانی هم نبود، زیرا ظواهر کار با باطن کاری و نیت روشنفکرانه در مطابقت و موافقت چندانی قرار نداشت. و از جانبی هم دوستان دیگری قبل از من در زمینه دریاچه های دوستی را با استاد باز نموده بودند، بنیاد مستحکم روابط اجتماعی را نگذاشته بودند، بلکه بر اساس روابط و ضوابط شخصی، برخی امور را به پیش می بردند و چند روزی را به نحوی از انحا سپری می کردند. کار ها آهسته آهسته بطرف دیگری سوق داده می شدند، زیرا اطرافیان هونزایی از موجودیت چند تن از افغان ها و نفوذ شان در "خانه حکمت"، تشویش داشتند، و از این سبب تلاش می نمودند که باید این گونه روابط نباید بر اساس منافع تاریخی فرهنگی و زبانی افغانها و استاد هونزایی تنظیم و ترتیب شوند.

من همواره در کلاس های استاد هونزایی اشتراک می ورزیدم و هدف از این اشتراک فقط این بود تا باشد اگر چیزی را به آموزش نشینم که بتواند در گونه پذیری آموزش عقیدتی برای آینده ها، نقشی را داشته باشم، که بدون تردید بسا مسایل خوبی هم در

میان بود، اما یگانه چیزی که همواره نه تنها مرا، بلکه همه افغان ها را رنج می داد و بر مبنای ذائقه و سلیقه عقیدتی ما نبود، آن تنها موضوع کیش شخصیت بود، که به گونه تصنعی و خلاف محتوای سیاق تاریخی عقیدتی ما، مورد تقدیس و تکریم قرار میگرفت، که از دیدگاه بینش عقلانی در مذهب، مطابق شرایط زمان و مکان نمیتوان به پذیرش نشست و مورد تقدیر و تکریم قرار داد.

مادامی که با استاد مصروف کار کرد ها بودیم، برای ما واضح نبود که فعالیت های هونزایی در حقیقت در شیرازه مناسبات شخصی و فردی وی تنظیم و ترتیب می شوند، و برخی از ما ها به این فکر بودیم که شاید این همه کار کرد ها بر اساس هدایت و رهنمایی ادارات صورت میگیرد، در صورتی که چنین نبوده و در واقعیت هونزایی من حیث یک فرکسیون عقیدتی به این همه کار کرد ها، ادامه میداده که این گونه مسایل در تاریخ گذشته و کنونی ما، در بسا مناطق و کشور ها خیلی ها مشهود است. استاد علاقه داشت تا شیرازه فعالیت های خویش را در میان جماعت آسیای میانه گسترش دهد، و در زمینه تا حدی به پیش هم رفت، اما کارمندان شان که وابسته به جماعت آسیای جنوبی بودند و دارای تأثیر اثرمند بر استاد، بدون تردید هر گز آمادگی نداشتند تا استاد آنها را در انزوا قرار داده و خود با چند تن از افغانها، به فرآیند کاری خود ادامه دهد. و کار کرد ها در شیرازه خانه حکمت بیشتر تبلیغاتی و تشریفاتی بود، بجای آنکه تحقیقی، پژوهشی، و اکادمیک.

هنگامی که روابط مان با استاد بهتر و خوبتر شد، تلاش ورزیدیم تا شیرازه خانه حکمت را هر چه بیشتر از پیش به سود جوانان جماعت افغان به ویژه بدخشانی ها که بیشتر به این مسایل علاقه مند بودند، به گرداندگی گیریم، و برخی نظریات و پیشنهادات را نیز با استفاده از اندوخته های دوران کاری و مصروفیت در دانشگاه کابل، خدمت استاد هونزایی پیشکش نمودیم تا بتوانیم بر بنیاد آن زمینه کاری را و تعلیم و آموزش نه تنها مذهبی بلکه زبان و ادبیات انگلیسی و هم دانش کامپیوتر، به آفرینش گیریم، که تا حدی خوب بود، ولی بعد ها دارای چندان دست آوردی نبودیم زیرا برخی از اعضای جماعت همواره میل آفرینش اختلافات و اشتقاق میان همدیگر را در سر می پروراندند و به این فکر بودند که شاید هنوز در افغانستان قرار دارند و میتوانند در پاکستان نیز از همان فرهنگ استفاده اعظمی در راستای تحقق افکار و اندیشه های خودی، اعم از مثبت و منفی، نمایند که نتوانستند و هم خویش تن را در دشواری بیشتر قرار دادند.

آن برنامه های کاری علمی و اکادمیک ای را که در شیرازه دانشگاه خانه حکمت در نظر داشتیم تا حدی روی ملحوظات و دلایل معین و نامعین، بسوی تحقق راه پیدا نمیکرد، و شرایط کاری روزمره محدود تر می شد، از این سبب به فکر آن شدم تا بتوانم کاری را برایم جستجو کنم که بتوانم اعاشه و اباطه خانواده ام را تنظیم و ترتیب نمایم. مادامی که میخواستم در شیرازه ادارات امامت در داخل شهر کراچی در جستجوی کاریابی شوم، اطرافیان همواره سعی می ورزیدند تا از کامگاری ام در زمینه جلو گیری نمایند. اما یک تن از دوستانم همواره مرا تشویق می نمود و با مشاوره های سالم وی، توانستم در شیرازه اداره رفاه و آسایش والا حضرت آقا خان، توظیف شوم. برخی هایی که قبل از ما ها به آنجا تشریف آورده بودند، با در نظر داشت سوابق زندگی سیاسی و اجتماعی افغانستان و داشتن اختلافات بی مفهوم و آفرینش نفاق و شقاق، در پی آن بودند تا کاری را انجام دهند که از توظیف شدنم جلوگیری صورت گیرد، و به همین منظور القاب جدیدی را برای ما ها اعطا نمودند و برای پاکستانی ها به معرفی نشستند، و لی خوشبختانه هیچ کاری را از پیش برده نتوانستند و تنها ملامتی را بدوش گرفتند و سلامتی فکری شان را از دست دادند.

شاید برای خواننده های محترم تا حدی خسته کننده و کسالت آور باشد ولی برای من یک خاطره خیلی ها ماندگار است که باید با خواننده در میان گذارم. روزی بود در داخل چوب سوخت نداشتیم، و در فکر آن شدم تا کاری کنم و برای تهیه چوب به صحرا روم تا نشود اطفال از گرسنگی دچار تشویش و تکلیف نشوند، و رهسپار آندیاری که باید چوب سوخت را تهیه می نمودم روانه

شدم. چون زمان دوران کودکی و بی سرپرستی ام ، با این گونه کار ها زیاد سردچار بودم و برایم ساده به نظر می رسید اما دیگر آن زمان و آن مکان نبود ، و نه هم آن سن و سال . به این آرزو بودم که اگر فردی روزی برای کمک و یاری رساند تا یک بسته کوچکی از چوب سوخت را برایم اگر تهیه کند ، خیلی ها ممنون خواهم شد ، زیرا می دیدم آنهایی که گویا در افغانستان قوماندان ، و نظامی بودند ، سربازان شان برای شان در تهیه و تدارک چوب سوخت ، اقدام می نمودند و من به این فکر شدم که اگر من هم شاید قوماندان می بودم از این سود ، بهره مند می شدیم ، و لی معلم و استاد در حقیقت قوماندان نیستند که این چنین توقع را داشته باشد. مادامی که چوب سوخت را انتقال می دادم ، عرق ها از جبینم سر زده بود ، و داخل محیط کمپ شدم ، و باز هم به این فکر شدم که شاید پیدا شوند کسانی که میل کمک کردن داخل کمپ را داشته باشند ، زیرا خیلی ها می شرمیدم ، بخاطر آنهایی که سال ها برای شان درس و تعلیم میدادم و آنها مرا مشاهده کنند ، و حرفی را هم از دهان بیرون نکنند. نه تنها اینکه کسی پیدا نشد ، بلکه برخی هایی که حضور داشتند ، با تمسخر می گفتند که استاد شما هم سلیقه آوردن پشتاره چوب سوخت را نیز دارید؟ من گفتم بلی روزگار استاد تعلیم و تدریس را استاد تهیه و تدارک چوب سوخت نیز می سازد. در داخل ادارات امامت پاکستان تا حدی که امکان داشتم ، دوستان و هم شهریان را تنها نگذاشتم ، و لی باید دانست که من و مانند من همه در داخل ادارات نیز دارای صلاحیت و اختیار عام و تام نبودیم ، و بسا دوستان را از دشواری ها تا حد توان نجات دادیم ، و سعی ورزیدیم تا مطابق اخلاق سیاسی و اجتماعی گذشته خویش باز هم باید مصدر خدمت شویم. ولی با تأسف فراوان آنها یی را که از دشواری ها ، مزدور کاری نجات دادیم ، آنها در تحلیل نهایی بخاطر خوش خدمتی به پاکستانی ها ، و اشغال وظیفه در داخل افغانستان بعد از برگشت مجدد شان ، باب مخاصمت و دشمنی را باز نمودند ، که یاد آن در این جا لازم نیست زیرا ما همه همشهریان خود را خوب می شناسیم.

دلم ز دست دورنگی دوستان تنگ است

فدای همت دشمن شوم که یک رنگ است

در یکی از روز ها ، مادامی که من حیث آمر اداره فوکس پاکستان ، ایفای وظیفه می نمودم یکی از آمرین بخش از من خواست تا افراد واجد شرایط برای رفتن به کانادا را باید ثبت نام کنیم و در فرستادن شان اقدام باید نمود ، تا دیر نشود. در زمینه باید ترکیب جماعت را که جماعت مرکزی و جماعت بدخشان باشد ، در نظر بگیریم و نباید دشواری در زمینه بیافرینیم. از این سبب به تعداد 50 تن از تعلیم یافتگان بدخشان و 100 تن از تعلیم یافته های جماعت مرکزی که تعداد شان به بیشتر از 60 هزار می رسید ، برای اداره فوکس معرفی نماییم تا باشد ، جهت فرستادن به کانادا آماده شوند. در نتیجه بررسی فهم زبان انگلیسی ، به تعداد 5 تن از بدخشانی ها و 50 تن از جماعت مرکزی انتخاب و شامل برنامه شدند ، و آنهایی که با زبان انگلیسی آشنایی درست نداشتند ، از شمار لست ، حذف شدند. بخاطر رفع این نقیصه سعی نمودیم تا کورس زبان انگلیسی را برای بدخشانی ها تدویر نماییم که اگر بتوانند کمی زبان انگلیسی را تقویه کنند و برای آینده آماده شوند. این خود یک داستان طولانی است که نمیخواهم در مورد چیزی بیشتر بگویم. تنها جهت آگاه ساختن ذهنیت دوستان بنویسم که ، بدخشانی ها ما ، به ویژه شغنائی ها نه تنها این که یاری نکردند ، بلکه از فرستادن فرزندان شان به مرکز آموزشی زبان انگلیسی که برای اکثریت رایگان هم بود ، ابا ورزیدند.

مرکز یاد شده را برای مدت چهار سال به گونه خیلی ها فعال به گردانندگی گرفتیم و زمانی که کراچی را به قصد کانادا ترک می گفتم ، مرکز یاد شده دارای 22 تن آموزگار و بیشتر از 400 تن دانش آموز بود. به تاریخ سوم ماه سپتامبر سال 2003م ، رهسپار کانادا شدم. آن تصویری را که از کانادا در برون مرزی داشتیم ، و آن خیال بافی هایی که در مورد داشتیم ، همه شان گونه دیگری را به خود گرفته بودند و تصویر وینش آن آرمان شهری را که در ذهنیت پرو رشمی دادم ، دیگر در برابر یک تصویر عینی مملو از تلاش و زحمت برای احیای مجدد زندگی که باید سر از نو آغاز گردد ، قرار گرفتیم. دوستان شاید بدانند که اعضای جماعت کانادا ، نیز در مورد هر یک از وارد شده گان دارای پالیسی معلوماتی خود بودند و هر کس را بر اساس (گذشته) شان و

هم بر بنیاد نظریات و بینش‌آنهايي که قبلاً زمینه مناسبات را ایجاد نموده اند، مورد بررسی قرار می‌داد، و ای کاش اگر آنهم بر اساس واقعیت‌ها می‌بود، بلکه بر بنیاد سلیقه‌های شخصی و فردی، که موضوع برداشت‌های قبلی و قومی، و تباری نیز در آن دخالت داشت، صورت می‌گرفت. بر اساس قانون کشور کانادا، هر پناهنده را برای مدت یک سال مورد حمایت مالی قرار میدادند و بعد ها بعد از مساعد ساختن زمینه کارایی‌ها، تعلیم و آموزش زبان و غیره، شخص و یا خانواده را به حال خودش می‌ماندند تا امرار حیات نماید. اما اداره فوکس که اداره امام و جماعت بود، با تأسف فراوان من و خانواده ام را برای مدت چهار ماه مورد حمایت قرار داد، و بعد اظهار نمودند که باید در جستجوی کار باشم تا خانواده ام را بتوانم به شکل مستقل اعاشه و ابطه نمایم. برای مدت سه ماه در راستای کار یابی سرگردان می‌گشتم، و زیست‌نامه ام را ترتیب و تنظیم نمودند، اما برخی نهاد ها و موسسات به اصطلاح بخاطر بلندی درجه تحصیل کار مزدوری را مساعد نمی‌ساختند که خلاف قانون است، و برخی ها هم به اصطلاح بخاطر عدم اندوخته‌های کانادایی، حتی در زمینه تمیز کاری، کار در مهمان‌خانه‌ها، نهاد ها و موسسات کارگری، زمینه کاری و استخدام را مساعد نمی‌ساختند، تا مجبور شدم در یکی از فابریکه‌ها، توسط دوستان به کار گماشته شدم و مدت یک سال را در آن کار سپری نمودم. برای مدتی هم در یکی از کافی‌تایم‌ها کار نمودم و بعد هم برای مدت چند وقتی در یک فابریکه فرنیچر سازی، به کار آغاز نمودم. چون در شهری قرار گرفتم که زندگی در آن خیلی‌ها دشوار بود و سطح بلند کاری، به ویژه دانش انگلیسی و کامپیوتر، آنها در بخش‌های محاسبه، اداره بازرگانی، مدیریت اقتصادی، تکنولوژی معلوماتی، خدمات اجتماعی، و غیره را مطالبه می‌نمود که من در داخل شهر کراچی به نسبت مصروفیت کاری ای که داشتم موفق نه شدم برای خود خدمت نمایم و هموار در خدمت دیگران بودم و آنهم با آه و درد فراوان، از سوی برخی‌ها به دیده قدر دیده نمی‌شد و ذهنیت سایرین را نیز، در راستای منفی‌گرایی، سوق میداد. شاید برای برخی از دوستان کسالت‌آور معلوم شود، ولی من به این اندیشه هستم، ولو این حرف‌ها تلخ و تند هم باشند، و یا شخصی و فردی هستند، مگر باید اظهار شوند تا زمانی که انسان‌هایی به وجود خواهند آمد که بتوانند از این داشته‌های ناچیز زندگی همشهریان خود، من حیث تاریخ زندگی افرادی که جز تاریخ قوم و مردم خود بوده و خواهند بود، به قضاوت و داوری مثبت و یا منفی خواهند نشست و از آن درس خویشتن‌داری را فرا خواهند گرفت، آنگونه که امروز ما از همه گذشتگان خود، که به سرنوشت مشابهی سر دچار بوده‌اند، درس‌های درست اخلاقی، علمی و عملی را به آموزش دقیق می‌نشینیم، و دشواری را در سیاق آنها به بررسی می‌گیریم.

دوستانی که قبل از من به شهر تورنتوی کانادا حضور پیدا نموده بودند، نیز آنقدر اندوخته‌ها نداشتند، و اگر داشتند هم میل نداشتند تا سرنوشت بهتری داشته باشم، و اگر بدتر و وابسته‌تر باشم، بهتر و شایسته‌تر خواهد بود. در یکی از روزها همه نو واردان به کشور کانادا را به جماعت خانه مرکزی خواستند و برخی مسایل را با آنها در میان گذاشتند که حرف‌های معمولی و یکسان و متحد‌ال‌مال، بر زبان‌ها رانده شد. در فرجام پیشنهاد نمودم که اگر برای اعضای جماعت آسیای میانه یک دوره آموزش کوتاه مدت در راستای امور اداری و کاری با اعضای جماعت تهیه دیده شود تا بتوانیم از یک طرف با جماعت در امر آموزش امور طریقه، کاری صورت گیرد و از سویی هم برای جماعت‌های آسیای جنوبی و آفریقا نیز زمینه شناخت بهتر از دید انداز تاریخی و عقیدتی و باورهای دینی جماعت آسیای میانه که پیرو سنت پیر ناصر خسرو هستند، مساعد شده باشد. این پیشنهاد از یک طرف وسیله تشویش گردید و از جانی هم بر اساس هدایات مکرر امام زمان، باید این چنین فعالیت‌ها سازمان‌دهی می‌شدند تا برای جماعت آسیای میانه مقیم کانادا، خدمت عینی و واقعی صورت گرفته باشد.

در فرجام این پیشنهاد مورد پذیرش قرار گرفت و دسته‌ای از جوانان را که دارای سطح بلند تر تعلیم و آموزش مسلکی، به شمول انگلیسی و کامپیوتر، و سابقه کاری در ادارات امام و ادارات جماعتی، بودند در زیر سایبان اداره قنصل ملی والا حضرت آقاخان برای کانادا، گرد هم آمدند و به تعداد بیست تن شامل "برنامه بازآموزی در امر قیادت آینده برای جماعت آسیای میانه" شامل برنامه شدند که من نیز خود را شامل این برنامه ساختم، و بعد از ختم آن پیشنهادی را خدمت اداره قنصل ملی

والا حضرت آقاخان برای کانادا، پیشکش نمودم تا به بررسی گرفته شود. قبل از آنکه توظیفم نمایند جهت آگاهی بیشتر به مراجع کاری قبلی ام، به ویژه پاکستان رجوع نمودند که خوشبختانه سفارش مثبت از آن جا، گسیل شد، اما آن هم کفایت نکرد و تقاضا نمودند که باید برای مدت زمانی به کار های رضاکارانه اشتغال بورزم، در صورتی که من از نخستین روز ورودم به کانادا به این کار مشغول شدم. به این هم اکتفا صورت نگرفت و فرمودند که باید چندین سخنرانی به زبان فارسی داشته باشم برای جماعت آسیای میانه تا مورد بررسی قرار گیرم که از عهده کار برآمده میتوانم یا خیر.

در زمینه هیچ دشواری نداشتم تنها چیزی که مرا نا راحت می ساخت، افراد بی سواد و کم سوادى را که کمی با زبان انگلیسی آشنایی داشتند، سخنرانی هایم را به رهبری به ترجمه می نشستند و خدا میداند که چگونه و چسان ترجمه نموده باشند. بدون تردید آنهایی که از قبل، یعنی از پاکستان مرا می شناختند، مطابق سلیقه خود و ذوق دیگران ترجمه می نمودند، و باید گفت که ترجمه نیز در محضر عام نمی بود، بلکه با لحن و صدای خفی و نه جلی. بهر حال تصمیم گرفتم تا کم کم به زبان انگلیسی نیز، آغاز کنم تا از مترجمین بی خاصیت، کم فهم خود گرا، به شمول دسته های دوست نما های دشمن صفت، خود را رها نیده باشم و به پای سخنان خودی ام، که هر چه هستند و خواهند بود، به ایستم. در آوانی که بیکار بودم و یا هم کار های شاقه را انجام میدادم، دوستانم که بیرون از کانادا بودند، از بیگاری های روزگارم شکوه داشتند و دلسوزی و ترجم را بازتاب میدادند و آنهایی که در انتظار چنین روزی بودند، همواره در پاکستان و شغنان شادی کنان، طنز آمیز و با مسرت اظهار می نمودند که، چه خوب شد که مو صوف بار مجدد گرفتار این روزگار شد، و بدون آگاهی از آنکه انسان ها در فراز و فرود زندگی همواره، گهی زین سوار هستند و گهی، پشت به زین. پرسشی ای که همواره نه تنها مرا بلکه اکثر انسان ها را رنج میدهد این است که: چرا و به چه علت آنهایی که در اکثر مساعی و کار کرد های شان نیت بهتر و نیکتر دارند، زیاده تر مورد بی رحمی و عدم تفقد برخی انسان ها قرار می گیرند؟

تا اینکه روزی فردی برایم پیامی فرستاد که دو تن از کارمندان اداره طریقه بورد ملی کانادا میل دارند با شما ملاقات نمایند. این دو تن منشی و کارمند اداری اداره طریقه بورد ملی کانادا بودند که روی برخی مسایل با هم سخنی داشتیم. بعد از مدت دو الی سه ماه، مرا به پذیرش گرفتند و من حیث مسؤل جماعت آسیای میانه در امور ویژه، الواعظ ولکچر دهنده برای جماعت آسیای میانه مقیم کانادا، در اداره طریقه بورد ملی برای کانادا، توظیف شدم، و اکنون که سال 2016 میلادی است، هنوز به کار خویش ادامه میدهم.

فرآیند کاری با ادارات و امامت و جماعتی در کانادا (2003- 2017) :

یک واقعیت ای که باید برای همیشه از آن یاد آور شوم این است، که آنچه را که در دو دانشگاه: کابل و مسکو به آموزش نشسته بودم، و بعد آن چه را که در هنگام تدریس در دانشگاه کابل برای مدت سیزده سال اندوخته بودم، به شمول همه فرآیند کار های اجتماعی و سیاسی ام من حیث رئیس اتحادیه دانش آموزان افغانستانی در دانشگاه دوستی خلق ها، معاون اتحادیه دانش آموزان کشور های آسیای مرکزی و آسیای میانه در دانشگاه یاد شده و من حیث کارمند اجتماعی در دانشگاه مذکور برای مدت بیشتر از شش سال، آموخته بودم، بدون تردید آموزشی را که در فرآیند کاری ام با ادارات امامت و جماعتی از سال 1997م، الی اکنون که سال 2016 م، است، بهترین دوره اندوخته های مثبت، درد آور، و بعضاً طاقت فرسایم را تشکیل دهنده است. مادامی که در سال 2003 م، شهر کراچی پاکستان را به قصد کشور کانادا، ترک گفتم با خود اندیشیدم که شاید در آن جا نیز کمی فرصت مساعد خواهد شد تا بتوانم بهتر و شایسته تر من حیث یک فرد ساده اما، با عشق و علاقه به هم نوع و هم میهنانم، مصدر خدمت گزاری شوم. آن تصویری را که در مورد کانادا بیرون از آن داشتم، مادامی که داخل محیط کانادا شدم، آن همه معلوماتی را که از طریق مطالعه کتب، آثار و آفریده های شخصیت های سیاسی، مبارزین و قانددین راه استقلال و آزادی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، پیرامون ماهیت جهان دنیای سرمایه، استثمار، استعمار و استحمار ملل فقیر و غریب، به خوانش گرفته بودم، داشتم به گونه عملی، با چشمان ظاهری و بصیرت معنوی و انسانی به مشاهده نشستم. دریافتم که در این چنین کشور ها ارزش انسان ها متناسب است با سطح در آمد مالی و پولی، و نقش شان در فرآیند اضافه تولید برای گروهی از استثمار کننده ها، فریب کاران آشکار، دشمنان انسان و انسانیت، برده های پول و سرمایه، و نه مطابق شخصیت معنوی، فرهنگی و یا اجتماعی، و یا مقام و شاخصه انسانی، بوده است. هنوز به یاد دارم، روزی که برخی از نواردان را جهت دریافت معلومات پیرامون سابقه کاری شان، به همایش خواسته بودند، یک تن از مصاحبه گیرنده ها، هر کدام را می پرسید که دارای چه شغل و پیشه بوده است. هر کدام از حاضرین اظهار نمودند که: مهندس، پزشک، آموزگار، کارمند امور اجتماعی، دهقان، نجار، سلمان، گل کار، و غیره یاد آور شدند. شخص مصاحبه کننده تنها بطرف آنهایی به دیده قدر نگرست که نجار، سلمان، و گل کار بودند، و نه افراد دیگر، و اضافه نمود که در این جا سایر مشاغل و حرفه ها بدرد نمیخورند، و حتی امکانات کارایی را نیز کمتر خواهند داشت. تذکر این حرف بخاطر توهین و تحقیر حرفه و مشاغل یاد شده نیست، بلکه در مورد ماهیت زمانی محیطی که در آن قرار گرفتیم، و شیوه های شخصیت شکنی کادر های سایر کشور های فقیر و دنیای سوم که ممالک شان را به بهانه های نا همگون، ترک گفته بودند، و آنهم در نتیجه مداخلات صریح این کشور های به اصطلاح پیشرفته و مدرن صورت گرفته است، سخن میگویم.

بعد از چند ماه اقامت، توسط برخی از افراد راهنمایی شده بودم که باید زیست نامه ام را درست نمایم و برای کار یابی بیرون شوم و در جستجوی دقیق تر قرار گیرم. در برخی از مؤسسات مدارک تحصیلی مان دارای هیچ گونه ارزشی نبود، و برخی از نهاد های تولیدی از درجه و سطح تحصیل مان هراس داشتند و نمیخواستند استخدام شویم، و حتی در کار های صفایی نیز از اندوخته های کانادایی سخن میرانند. در فابریکه ها، در چای خانه ها، قهوه خانه ها، به کار آغاز نمودم. دوستانی که در شغنان، کابل، و پاکستان قرار داشتند، خیلی ها ابراز مسرت می نمودند که باز به کار های شاقه مشغول شدیم و اسباب راحت فکری آنها را فراهم ساختیم. زندگی به گونه خیلی ها دشوار به پیش میرفت، و لی باید مجادله نمود و در جستجوی کاری آبرومندانه تری دست بکار شد. روزی در خواستی را به اداره قنصل ملی امامت برای کانادا، تقدیم نمودم و از ایشان خواستم تا بر مبنای اندوخته های کاری که با ادارات امامت و جماعتی که در کشور پاکستان داشتم، مرا در یکی از ادارات، به ویژه اداره طریقه مورد باید پذیرفته شوم تا بتوانم کاری را برای جماعت آسیای میانه و سایر جماعت های مقیم کانادا، انجام داده باشم. خوشبختانه بعد از مدت زمان معین تفتیش عقاید سیاسی، اجتماعی و حتی باوری ها، از طریق افراد صاحب "اعتبار"، داخل

پاکستان، افغانستان، و کانادا، به اداره طریقه بورد ملی کانادا من حیث مسؤل امور و برنامه های ویژه جماعت آسیای میانه، مورد پذیرش قرار گرفتم. با چالشی ای که در داخل کانادا بعد از تقرر سر دچار شدم این بود که: دوستان و همشهری های خودم با وصف آنکه شمار شان اندک بود، در تخریب شخصیت من آنچه که در اختیار داشتند، دریغ نه ورزیدند. و همواره از سوابق و گذشته های ما، دیگران را آگاه می ساختند، در صورتی که در میان سایر اعضای جماعت قسمت مرکزی افغانستان مقیم کانادا، مادامی که افغانستان را به قصد کراچی ترک نمودند، هم از سوابق و گذشته سیاسی خود و هم از سوابق سیاسی و اجتماعی همشهریان شان دیگر هر گز یادی نکردند و همه شان پدر به پدر مجاهد و وابسته به ادارات امامت و جماعتی بوده اند، و تنها سعی می ورزیدند که چگونه زندگی را باید بسازند و به همدیگر شان یار و مددگار باشند.

چالش دیگر این بود که برخی از افراد و اعضای جماعت که دارای سوابق سیاسی دیگری بودند به گونه غیر مستقیم زیر نام مذهب و عقیده، وابستگی ها با ادارات، در تخریب قرار گرفتند و به ادارات معرفی دیگری را پیش نمودند که تا حدی با معلومات جمع آوری شده در مورد، کمی تفاوت داشت و برای خوجه ها تشویش آور. و هم مرا به دسته های دگری که در افغانستان با خوجه ها مخالفت داشتند پیوند میدادند و همواره در تفتیش سخنانی هایم قرار داشتند، در صورتی که با زبان فارسی هم بلدیت نداشتند ولی از طریق مترجمین بی سواد، کم سواد و عقده مند وافی به خود شان، به این کار کرد ها اقدام می ورزیدند.

چالش دیگری که من به آن مواجه شدم این بود که، تدریس امور مذهبی باید مطابق اصول و شیوه های پذیرفته شده که در تاریخ عملکرد بر طریقه ما، ثبت و راجستر شده اند باید صورت گیرد، و تاریخ گذشته مان را نباید از دست دهیم، اما برای اطرافیان من فقط کیش و آئین مفهوم دیگری داشت که آینده ما را با دشواری های بیشتر سردچار خواهد ساخت، و برای آنها دیگر کانادا فقط فردوس برین است و کشور، تاریخ، فرهنگ، سابقه، سنت و رسوم، معنی و مفهومی نداشت. زندگی هنوز جریان دارد، و شاید بسا مسایل دیگری نیز در پیش روی قرار گیرند ولی انسان باید همواره در زندگی در اجتهاد، مبارزه و مجادله معقول باشد اگر خواسته باشد که زندگی اش مؤثر و کمتر دارای ملاحظات و دغدغه های بی معنی و کسالت آور باشد.

"ارزشمند ترین عنصر در هستی عالم انسانی، زندگی است که صرف باری به او عنایت میگردد. از این سبب آن را به گونه ای می بایست سپری نمود که ایام گذشته اسباب پریشانی، پشیمانی، رنج، درد، الم و عذاب را برای انسان به بار نه آورد، و مادامی که فرآیند هستی انسان به نقطه مختوم خویش قرین می شود، باید صلاحیت اظهار این بیان را داشته باشد که همه دوران زندگی، هستی، خرد، دانش، فهم، ادراک، وجدان و آگاهی ام، در راستای خدمت گزاری به نوع انسان و کافه بشریت، سپری گردیده است" (استروفسکی).

اندوخته ها، دیدانداز ها، کامگاری ها، و چالش های فرآیند کار کرد های علمی، فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی ام با ادارات جماعتی و امامت در بیست سال گذشته: (1997-2017)

دنیاست خوب و دنیا لیکن بقا ندارد
دارد چو بیوفایی يك آشنا ندارد
هرچیز در شکستن فریاد می برآرد
اما شکست دلها هرگز صدا ندارد
دانی چنار باخود آتش زند چه باعث
سرتاپای دست است، دست دعا ندارد
شخصیکه بینوا شد خانه بدوش گردد
در هر کجا که باشد بیچاره جا ندارد (صوفی عشقری)

مقدمه گونه : قبل از آنکه به این نگارش آغاز کنم برخی از مطالب وابسته به دوران کار کرد هایم را در خور خامه داده بودم و میل داشتم روزی اگر فردی از ادارات امامت و جماعتی جویا شود که در جریان بیست سال کاری ام در پاکستان و کشور کانادا گرفتار چه مسایلی بودم ام، باید آماده داشته باشم، در غیر آن نبودش بازتاب دهنده کاهلی و بی تفاوتی ام در زمینه خواهد بود. بعد از نگارش چند مقاله گونه گویا کمی جنجال بر انگیز برای برخی ها و ابراز نظر دوستان، هموطنان و هم کیشان در زمینه، یک تن از دوستان خیلی ها خویم مشوره دادند که اگر امکان داشته باشد همه اندوخته های گذشته تان را در فرآیند کاری با ادارات امامت و جماعتی را بر، برگه های کاغذ مرقوم کنی و در خور خواننده ها و مرور کننده های وسایل جمعی به ویژه سیمای شغنان، قرار دهی تا هر کسی از داشته های شما برداشت های خودی را کمایی و باعث روشن شدن ذهن دوستان از سیاق و محتوای کاری، برخوردها، روش ها و شیرازه اخلاقی ادارات در برابر جماعت آسیای میانه، روشن گردد. از این سبب دست به این کار زدم.

باورم این است که نگارش مذکور دیدانداز ها، نظریات و برخوردهای نا همگونی را در پی خواهد داشت. خوانش این برگه برای برخی ها ضیاع وقت، برای بعضی ها سرگرمی و برای سایر افراد کمی هم جای تفکر و شاید هم اثر انداز باشد، زیرا فرآیند کاری ام به گونه بوده و روی محتوا و سیاقی استوار بوده است که در اکثر موارد حجم حضور فزینی اش آنقدر محسوس و ملموس نبوده است و هم اثر اندازی اش به پیمایش گرفته نمی شود، اما زمانی که در این فرصت بکار برده شده است از دیدگاه رسالت و مسؤولیت انسانی، دارای ارزش واقعی و معنوی بوده است. هدفم از نگارش این برگه نه بخاطر آن است که در برابر دوستان و هم وطنانم فضل فروشی کرده باشم و خود را به مثابه یک مؤلفه نایاب، کار آرا، بالاتر و، والاتر از دیگران تبارز داده باشم بلکه بخاطر آن است که هر فردی به اندازه صلاحیت و ظرفیت عقلانی خودی مانند یک خس دودی خواهد داشت و حق رهایی آن را از ژرفای سینه در فضا و محیط روشنفکری و روشننگری اگر به عینیت وجود داشته باشد، دارد که فضا را یا ابر آلود خواهد ساخت و یا هم راه را برای سایرین در راستای رهروی سالم اندیشانه بسوی محیط گفتمان، بحث و فحص، من حیث نهادی برای جوانان، نوجوانان، و آنهایی که همین اکتو در این ادارات مصروف کارکرد های خیلی شایسته اند و خواهند بود، باز خواهد کرد. در ضمن هر انسان من حیث موجود سیاسی و به فهم دیگر بهترین آفرینش و شایسته ترین نهاد هستی، تا زمانی که حیات دارد در شیرازه ارزش یابی قرار نمی گیرد و لی زمانی که دیگر در حلقه دوستان حضور فزینی و حیاتی نداشته باشد، بعضن نیاز می افتد تا چند و چونی در موردش آغاز شود ولی آنچه که باید معرف

شخصیت فردی وی باشد و به گونه عینی و واقعی بازتاب داده شود، اندک چیزی نیز در اختیار علاقه مندانش قرار ندارد و هر شخصی بر فحوای خودی، چیزی را بر روی برگه ها مرقوم می کند که با آن عینیات زندگی در سازواری دقیق قرار ندارد، و همین اکنون ما همه در تکاپوی این گونه معلومات ها در مورد هر یک از افراد، درس خوانده ها، فعالین اجتماعی و شخصیت های محیط و ماوای خودی که دیگر در میان ما نیستند یا بدست فراموشی سپرده شده اند و یا هم آنچه را که در مورد شان می نگاریم، بخاطر تظاهر است و یا هم بخاطر اینکه خویشتن را افراد وافی راه انسان سالاری در محیط خود، به معرفی نشسته باشیم و آنچه که می بایست انجام داده شود، در امر تحقق آن کاهل و باطل هستیم. من برای همه آنهایی که به این نگارش با میل و رغبت، یا بی میل و در عالم بی رغبتی، آگاهانه و یا غیر آگاهانه، دوستانه و یا غیر دوستانه، از دیدانداز جزمگرایی و یا روشنگری بر میگردند صلاحیت عام و تام دارند هر آنچه که ذهن زیبای شان لازم میدانند فهم و برداشت خود را داشته باشند و آنچه که مورد پذیرش است در ذهن فردی خود نگهداشته باشند و آنچه با سیاق و محتوای فکری شان هر آن چه که تصور دارند نیست، به دارنده اش مسترد کنند تا باشد در تصحیح آن اقدام مجدد صورت گیرد. و این هم به این معنی نیست که زمان شان را در نوشتاری در زمینه به مصرف رسانند بلکه در حافظه های زیبای شان باقی باشد تا به روز های مبادا که زمان آزمایش، تدبیر و یا تکفیر برسد، وسایلی را در اختیار داشته باشند تا زود تر و سهل تر بتوانند قضیه خودی را حل و فصل سازند.

اندکی هم پیرامو زندگی شخصی، آموزشی و کاری ام: من دوره آموزش به سویه لیسه را در سال 1975 م، در لیسه شاه محمود غازی وقت و لیسه کوکچه کنونی به پایان رساندم. بعد آن در سال یاد شده شامل دیپارتمنت زبان و ادبیات انگلیسی دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل شدم. در سال 1978م، جهت تعلیم و آموزش دوره ماستری رهسپار شوروی سوسیالیستی سابق در شهر مسکو، دانشگاه دوستی خلق ها، به نام پاتریس لوممبا شدم. در سال 1984، از دانشگاه یاد شده به درجه ماستر فارغ و در همان سال به حیث استاد در دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل، دیپارتمنت زبان و ادبیات روسی تقرر حاصل نمودم. در دانشگاه کابل، مدت سیزده سال به حیث استاد دانشکده، و آمر دیپارتمنت زبان و ادبیات روسی، مسؤول انجمن افغان - شوروی، عضو شورای علمی دانشکده زبان و ادبیات، عضو شورای علمی دانشگاه کابل، و برای مدت چهار سال من حیث آمر عمومی کتاب خانه دانشگاه کابل ایفای وظیفه نمودم. مادامی که حاکمیت طالبانی آنوقت که بر اساس برنامه های استخباراتی امریکا، همکاران غربی، کشور پاکستان و عربستان سعودی داخل کشور شدند تا مجاهدین را در انزوا قرار دهند، تصمیم گرفته شد تا برخی از استادان دانشگاه کابل را زیر عناوین ناهمگون از کادر علمی و اکادمیک هدایت انفکاک دهند که در فرآیند حمایت از رتبه علمی پوهندوی قرار داشتیم که دیگر نه حاکمیت به آن علاقه داشت و نه هم آنهایی که با حاکمیت خویشتن را بدون در نظر داشت سوابق شان، وصل کرده بودند. در حاکمیت طالبان در قطار بیشتر از صد تن از استادان دانشگاه کابل از دانشگاه منفک و به سوی بی سرنوشتی سوق داده شدم. در سال 1997م، مانند سایر هموطنان بسوی پاکستان پناه گزین شدم که ذهن و فکرم باسیاق و محتوای سیاسی آن کشور چندان در همخوانی قرار نداشت اما روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند، در گیر شدم. در داخل پاکستان در آستان کراچی برای مدت 7 سال زندگی کردم، و من حیث منشی دفتر رفاه و آسایش آقاخان، مسؤول تعلیم و آموزش جماعت در اداره تعلیم و آموزش، دایرکتر اداره فوکس، همکار اداره فنسل ملی آقا خان برای پاکستان، مسؤول اکادمیک و کار شناس دیپارتمنت جماعت افغان، همکار نزدیک، ترجمان و مشاور فرآیند فرستادن مهاجرین افغان به کشور کانادا در اداره فوکس، ترجمان دانشگاه و بیمارستان آقا خان، آموزگار کلاس های "فهم عقلانی مسایل عقیدتی"، "انکشاف بشری"، "هدایت و هدایت شناسی"، "کلاس های مبلغین امور عقیدتی"، "زبان و ادبیات دری"، ایفای وظیفه نموده ام.

یکی از زرین ترین خاطراتم در کشور پاکستان، تعیین و توظیفم از طرف اداره طریقه بورد و قنسل ملی والا حضرت آقا خان برای پاکستان، من حیث ترجمان فی البدیهه حضرت مولا در دیدار سال 2000م، بود که در کل 21 دیدار که هفت آن

صرف برای جماعت افغان ترتیب و تنظیم شده بود، می باشد و برای همیشه در ذهنم خواهد باقی ماند، زیرا از یک طرف آزمایش زمانی بود برای شخص من در قدم نخست و بعد جماعت آسیای میانه، و از سوی دیگر هم چالشی برای شخص من، من حیث مرید امام که استماع کننده صد ها داستان، اسطوره و قصه ها در مورد، امام و با امام بودن را از پدر و مادر، همدیاران، خلیفه ها، پیر ها و شخصیت های معنوی و عرفانی دیار خود بوده ام. این وظیفه به گونه ای سپری شد که بهترین و بالاترین مقام انسانی را برایم در برابر جماعت خوجه، و جماعت افغانم مقیم پاکستان، میسر ساخت. این سخن را بخاطر این یاد آور شدم که روزی اگر در این دنیا نباشم و همدیاران این برگه را بخوانند، بدانند که در هر زمانی و در هر جایی که بودم باعث سر افگندگی شان نه شده ام بلکه تاج فکری، سنتی و تاریخی شان را مانند قله های شامخ پامیر بلند نگه داشته ام. این امر باعث شد که بار دوم در نخستین ملاقات و دیدار تاریخی با جماعت افغان در پولی تخنیک کابل مورخ 13 عقرب سال 1381 هجری شمسی مطابق با 4 نوامبر 2002 میلادی جهت ترجمه هدایت و ارشاد مولا نا حاضر امام، در دیدار شان برای جماعت افغان به مناسب ایجاد ادارات امامت و جماعتی برای نخستین بار در افغانستان از آستان کراچی رهسپار کابل شدم و وظیفه ام را انجام دادم. و این بزرگتر از آن بود که در کراچی انجام شد زیرا این جا در سرزمینم قرار داشتم و بر مبنای سیاق تاریخی امامت اسماعیلی امامم را برای بار اول در زادبوم، دیدار نمودم، دست مبارک شان پنج بار بر شانه ام تماس کرد، و سه بار برایم خان آبادان اظهار فرمودند، که نگارش هردو خاطره شاید در این جا از حوصله بیرون باشد و برای مرور کننده کسالت آور و از این سبب در این جا و به همین اندازه اکتفا می کنم" امام زمان در این دیدار مختصر مسایلی را ارشاد فرمودند که فشرده آن را بازتاب میدهم.

بازتاب نکات اساسی و فشرده از هدایت گهربار مولانا حاضر امام (ع) در نخستین ملاقات و دیدار تاریخی با جماعت افغان در پولی تخنیک کابل مورخ 13 عقرب 1381 هجری شمسی مطابق با 4 نوامبر 2002 میلادی، که ایجاد ادارات امامت و جماعتی را نیز در پی داشت. بعد از سال 1957 این نخستین ملاقات و دیدار امام زمان با رهبران جماعت اسماعیلیه افغانستان که جدیدن توظیف و تعیین شده بودند به شمار میرود. بدون تردید می توان گفت که این دیدار و ملاقات واقعاً یک ملاقات و دیدار تاریخی برای جماعت افغانستان بود که یکروز قبل آن در بدخشان تاجیکستان امام پلی را که بر روی دریای آمو بین بدخشان تاجیکستان و بدخشان افغانستان اعمار گردیده بود افتتاح کردند و من در این جا آنچه را امام فرمود و من آن را به ترجمه گرفتم، بازتاب میدهم. امام در این دیدار به گونه فشرده این چنین فرمودند: "

در طریقه ما درسیاق اسلام، امام زمان مسئولیت تعبیر و تفسیر مذهب را به عهده دارد. امام زمان جماعت را مطابق شرایط و مقتضیات زمان و مکان رهبری می کند. افغانستان حالت دشوار جنگ و مناقشه را پشت سر گذاشته است. امام و رهبری جماعت مسئولیت مشترک دارند تا در ترتیب، تنظیم و بهبود زندگی جماعت نقش بنیادی را بازی کنند. انشاء الله افغانستان تغییر خواهد کرد و تمام جماعت دست به دست هم داده افغانستان متحد، یکپارچه و صلح آمیز را به وجود خواهند آورد. در طریقه ما در اسلام امام جماعت را مطابق شرایط زمان و مکان رهبری می نماید، تا جماعت این ضرورت زمانی را درک کرده و مطابق آن زندگی خویش را تنظیم نماید. ما امروز در عصری زندگی می کنیم که عصر صد سال پیش، عصر دو صد سال پیش و عصر هزار سال پیش نیست. دنیای سال 1957 با دنیای 2002 یکسان و برابر نیست و دنیای 2002 با دنیای 2022 هرگز برابر و یکسان نخواهد بود. جهان در حال تغییر است. با در نظر داشت این تغییرات امام زمان مطابق اقتضای عصر و زمان جماعت را رهبری می نماید، و این است معنی و مفهوم واقعی اختیارات امام.

تعبیر شیعه از اسلام بر مبنای عقل استوار است. ما به عقل و دانش انسان ارجح می گذاریم. دانش در طول تاریخ در اختیار انسانها قرار داشته است. دسترسی به آن با سرعت زیادی به پیش می رود. با دسترسی به آن زندگی جماعت تغییر خواهد کرد و برای رهبری نیز تصور تغییر وجود دارد. دانشگاه الازهر» که به واسطه فاطمیان به وجود آمده بود، مرکز علم و دانش بود و

مردمان آن عصر از فیض آن بهره گرفته بودند. طریقه ما نیز همواره در مورد دانش تأکید کرده است. در آینده جماعت به سوی امام می بینند. لذا از دانشی که کسب نموده اید و از عقلی که در اختیار شما است استفاده نمایید. بر اساس گواهی تاریخ مدرسی که در سمرقند وجود داشتند در رشد و تقویت دانش خدمات ارزنده ای انجام دادند. اساساتی که پیش جماعت وجود دارد باید از آن استفاده کنند و آن را نادیده نگیرند. امام همیشه جماعت را رهبری می کند و میل دارد تا جماعت سطح دانش خویش را ارتقاء بخشند تا بتوانند افغانستان متحد و صلح آمیز را بسازند. من با جماعت افغان کار خواهم کرد تا با کمک جوانان و سالمندان کشور افغانستان را بازسازی نمایم. به همین دلیل است که امام ادارات را به وجود آورده است تا از طریق این ادارات تغییراتی در زندگی جماعت به وجود بیاید. درباره آینده جماعت افغانستان فرمودند: جماعتی که دوباره به وطن باز می گردد ، باید در محیط صلح آمیز و متحد زندگی نماید. در مورد خانواده هایی که از بیرون می آیند اداره قنصل و اداره فوکس باید با ایشان همکاری نمایند. مکاتب جدید باید ایجاد شوند و فرزندان شما باید در این مکاتب شامل شوند و زبان انگلیسی را بیاموزند. بانک "مایکرو کریدیت" یا قرضه خورد و ریزه که در پاکستان، تاجیکستان و افغانستان به وجود آمده است در راستای ارتقای سطح زندگی جماعت، قدم های مؤثری را بر خواهد داشت. این بانک در سال های آینده در زندگی جماعت افغان تأثیر بسزا خواهد داشت. شما دارای امام حاضر و واحد هستید و توسط یک امام واحد رهبری می شوید. جماعت ما با هر پس منظری که باشند باز هم مرید های امام می باشند. جماعت ما نه تنها در بین خود بلکه با سایر مردمان و گروه ها در فضای اتحاد و برادری باید زندگی کند. شما برادران و خواهران یکدیگر هستید و در فضای همبستگی و اتحاد زندگی نمایید. در آخر دعا ها و برکات خاص و خاص الخاصم را برای اتحاد، و برای برآورده شدن آرزوهای نیک جماعت، می فرستم" چهارم نوامبر 2002م، مطابق سیزده غفر، 1381 هجری شمسی، پولی تکنیک کابل، افغانستان)

در سال 2003م، رهسپار کانادا شدم، و از همان سال الی سوم نوامبر 2017م، در اداره قنصل ملی آقا خان برای کانادا، من حیث کار شناس، مشنری، پیشبرنده سیمینار های علمی، عقیدتی، اجتماعی و تاریخی، مراسم تشریفات مذهبی، تاریخ جماعت آسیای میانه، افغانستان، علاقه جات شمال پاکستان، تاجیکستان، و جماعت ایران، کار و فعالیت داشته ام. در داخل کشور کانادا با وصف کار های رسمی ام با اداره یاد شده، توانستم در عرصه های زیر به تعلیم و آموزش نیز ادامه دهم:

- " اخذ دپلوم آموزگار زبان و ابیات انگلیسی من حیث زبان خارجی"، از انستیتوت زبان انگلیسی به نام "هنزه"،
- " دپلوم سرآموزگار مسلکی از انستیتوت تعلیم و آموزش آقاخان در چوکات دانشگاه آقا خان در آستان کراچی.
- "دپلوم مشنری (سر مبلغ)، از اداره انستیتوت تحقیقات اسماعیلی لندن"،
- و تیزس دکتری ام را در سال 2009م، در جریان دو سفر به تاجیکستان، در شیرازه دانشگاه ملی و اکادمی علوم تاجیکستان، " را زیر عنوان " پژوهش مقایسی زبان های پامیری بدخشان افغانستان و تاجیکستان"، به اتمام رساندم.

بیشتر از چهل بار به سراسر کانادا (ونکوور، کالگری، ادمنتون، ساسکتون، وینی پگ، راجینا، کیوبک، و غیره سفر نموده ام. بیشتر از 600 سیمینار، وعظ، لکچر، و سخنرانی ها را در جریان یازده سال کارم با ادارات به پیشبرده ام که عناوین زیر را در بر گیرنده بود: تاریخ اسلام، تاریخ سیاسی اسلام، توحید، نبوت، امامت، امامت در قرآن، قرآن و وحی، سنت عقلانی ناصر خسرو، مولانا و انسان، پلورالیسم و کثرت گرایی، شایسته سالاری و انسان، تاریخ تمدن، سنت های عقیدتی جماعت آسیای میانه، اصول و فروع دین، تاریخ ادیان، قرآن شناسی، هدایت شناسی، قرآن و بشر شناسی، سفر نامه ناصر خسرو، ناصر خسرو نو افلاطونیسم، جبر و اختیار از دیدانداز دانشمندان، نصیرالدین طوسی و اسماعیلیان، تاریخ مختصر اسماعیلیان آسیای میانه، بازتاب شخصیت حضرت محمد(ص)، انسان کامل، دین معیشت اندیش، مصلحت اندیش و خرد اندیش، سنت چراغ روشن، دعوت بقا و دعوت فنا، حجاب در اسلام، تاریخچه حجاب در اسلام، بازتاب شخصیت مولانای

روم در غرب و امریکای شمالی، غزالی و اسماعیلیان، نقش پدر و مادر در پرورش فرزندان، جوانان و دینداری، و سایر مسایل و مطالب.

کار کرد ها با جماعت اسماعیلی افغانستان در پاکستان:

فرآیند مهاجرت جماعت اسماعیلی افغانستان به همه کشور ها بخصوص پاکستان، هندوستان و ایران به پیمانه کوچک بعد از تحول هفت ثور آغاز گردید. خانواده هایی که این فرآیند را در پیش گرفتند، تعداد شان اندک بود و لی زمینه ساز بود برای خانواده های دیگری که بعد از حضور سیاسی حکومت مجاهدین وطن را ترک گفتند و به پیمانه گسترده و قابل چشم دید آن بعد از حاکمیت طالبان به اوج خود رسید. زمانی که طالبان شهر کابل را تصرف کردند، حالت بدی را به وجود آوردند و بر همه هم میهنان فشار های ناهمگون را وارد ساختند که جماعت اسماعیلی نیز من حیث یک اقلیت کوچک عقیدتی از این گزند، در امان قرار نگرفت. در زمان طالبان اکثریت نهاد های بین المللی در شهر کابل حضور پیدا کردند و اداره صلیب سرخ نیز از قبل همکاری داشت. در آن زمان بود که اداره انکشاف اقتصادی آقا خان نیز به گونه مکتوم من حیث جز کمک های اداره حلال احمر و سایر ادارات در راستای کمک و یاری به مردم بی جا شده افغان، پا په عرصه وجود گذاشت. نماینده اداره امام در شهر کابل به گونه سری با برخی از اعضای جماعت در ناحیه تایمینی در تماس شدند و سعی ورزیدن در راستای انتقال جماعت اسماعیلی مقیم شهر کابل همکاری نمایند. از این سبب برخی از محسن سفیدان هزاره تبار اسماعیلی، داکتر خوش نظر پامیرزاد و علی شاه صبار من حیث نماینده جماعت بدخشان، در جماعت خانه عمومی با نماینده امام ملاقات نمودند و آنچه که لازم دانستند برای شان ابلاغ کردند. بعد ها دو نماینده جماعت بدخشان از شیرازه کمیسیون همکاری انتقال جماعت به پاکستان حذف شدند و قوم ها همه مسایل را در اختیار خود گرفتند و هیچگونه مسؤولیت را در قبال انتقال جماعت بدخشان بدوش نگرفتند و در انزوا قرار شان دادند، و حتی سفریه پرداخت راه که برای دیگران تهیه دیده می شد جماعت بدخشان از آن نیز بی بهره بود. بر مبنای همان ملاقات بود که اعضای جماعت قدم به قدم از طریق تورخم راهسپار پشاور پاکستان که من حیث مرکز تجمع در نظر گرفته شده بود، گردید. بعد از سپری نمودن چند شب و روزی در پشاور به کراچی پاکستان، اسلام آباد و راولپندی فرستاده می شد.

بر بنیاد ارقام رایج شده اداره رفاه و آسایش آقا خان و بعد ها اداره فوکس کانادا و پاکستان، تعداد پناهنده های اسماعیلی افغانستان را یک صد و پنجاه هزار (150.000)، شهروند افغانستان که شهر کراچی، اسلام آباد، راولپندی و پشاور را در بر میگرفت، تخمین کرده بودند. جماعت در مناطق یاد شده در خیمه ها جا بجا شده و اعاشه و ابا طه می شدند. زندگی در داخل خیمه ها بخاطر گرمای پاکستان طاقت فرسا بود و هم شرایط پخت و پز، داشتن آب صحتی آشامیدنی، و سایل تنویر خیلی ها دشوار بود. در خیمه هایی که جماعت زندگی میکرد، برای کنترل عمومی قوماندان خیمه ها تعیین شده بود که زمانی من حیث آشپز در خانواده آقای سید منصور نادری در شهر کابل ایفای وظیفه میکرد و دارای چند تن محافظ بود و همه تحصیل کرده ها، استادان، آموزگاران، مهندسین، پزشکان، آمرین، افسران نظامی و شخصیت های علمی و فرهنگی را کنترل میکرد و به کسی حق نمیداد تا صدای شان را بلند کنند. علت اش آن بود که موصوف به زبان اردو بلدیت اندکی داشت و از این سبب در میان کارمندان پاکستانی اسماعیلی و غیر اسماعیلی دارای ارزش و قدر و قیمت ویژه بود. در داخل خیمه برای جماعت دروس مذهبی و عقیدتی برگزار می شد و هم آموزگاران که در شهر کابل زبان انگلیسی را در کورس های آموزش به آموزش نشسته بودند جماعت را در زمینه یاد گیری زبان انگلیسی مدد و یاری می رساندند. شامگاهان بعد از ادای دعا و نماز به جماعت سخنرانی، ها وعظ ها، سیمینار ها و نمایش فلم های مذهبی و عقیدتی، سفر ها و سخنرانی های امام، راه اندازی می شد. بر اساس ارتباط محدودی که پاکستانی ها به شمول اسماعیلیان به جماعت افغان داشتند و آنچه را که از طریق دسته های موجود

جهادی در کشور پاکستان شنیده بودند ، به ویژه مسایل فرهنگی ، اجتماعی ، آموزشی ، اخلاقی ، و تاریخی همه را در یک صف واحد بی سواد ها ، کم فهم ها ، عقب مانده ها ، قرار داده بودند و از افراد چیز فهم هم تشویش داشتند و هم سعی ورزیدند تا در انزوای فکری و روحی قرار گیرند و حاکمیت مطلق گرایانه بر سر جماعت پناهنده بهتر و خوبتر تعمیل شود.

بخاطر مرفوع ساختن دشواری های خیمه ها ، جلوگیری از بی بند و باری ها ، بهتر سازی روابط ادارات و جماعت ، دفاع از حق مشروع و انسانی همه اعضای جماعت به ویژه تحصیل کرده ها ، زنان و اطفال ، جوانان و نو جوانان ، روزی برخی از دوستان ، آقای بخت بیک میرزاده ، داکتر خوش نظر پامیرزاده ، سارنوال کریم ، دگوال کرم علی شاه ، معلم غازی بیک ، مهندس محمد جان ، معلم انور ، مرحوم استاد امیر بیک جوان ، و نگارنده این سطور ، با هم طی مشوره ای با قومندان یا مسؤل خیمه نشینان را ، راه اندازی نمودیم و اراده جمعی مان را در همکاری با شخص مذکور در راستای بهبود زندگی جماعت در خیمه ها ، ابراز داشتیم. این نشست دست آورد خیلی ها زیادی را برای آینده به ارمغان آورد. اما با آنهم اکتفا نکردیم و باز هم یکی از روز ها با محترم بخت بیک میرزاده ، هنگامی که برای قدم زدن بیرون شدیم ، با هم به این فیصله رسیدیم که باید با رئیس اداره رفاه و آسایش آقاخان که مسؤلیت همه امور را در دست داشت ملاقات کنیم و مسایل جدی تر دیگری را نیز با ایشان در میان گذاریم. چون فهم از زبان انگلیسی ، و دانش همه جانبه آقای میرزاده ، ما را برای نشست خیلی تشویق و ترغیب میکرد. نشست صورت گرفت و در نتیجه بر اساس لزوم دید اداره از میان گروه کاری بدخشانی ها ، نگارنده را من حیث منشی اداره رفاه و آسایش آقا خان ، و بخت بیک میرزاده من حیث مشاور اداره یاد شده در امور مهاجرین تعیین و توظیف نمودند.

خیلی کار ها درست شده. کار یابی ها دقیق تر و جدی تر شدند. تعدادی از افراد در اداره ها با مدد معاش معین توظیف شدند. به تعداد بیشتر از سی تن از اعضای جماعت به اداره طریقه بود برای تکمیل برنامه واعظین معرفی شدند و همه شان اسناد و مدرک دیپلوم را بدست آوردند ، سه تن از جوانان به امریکا ، قزاقستان و کانادا برای تحصیل فرستاده شدند. 70 در صد جماعت از خیمه ها به خانه ها کرایبی انتقال داده شد. بیشتر از بیست تن کارمند و کار فرما به اداره فوکس معرفی شدند. برای بیشتر 800 علاقه مند کور سهای آموزش زبان انگلیسی در شیرازه انستیتوی تعلیم و آموزش منطقه کریم آباد ، شهر کراچی معرفی شدند که به تعداد 35 تن از آموزگاران زبان انگلیسی در آن مصروف تدریس و تعلیم شدند. بیشتر از ده کورس آموزشی زبان انگلیسی برای فرزندان جماعت ترتیب و تنظیم شد. در همه خیمه ها تدریس زبان و ادبیات دری توسط آموزگاران افغان برای بیشتر از هشت صد دانش آموز ، در همه خیمه ها به پیش برده می شد. کورسهای خیاطی ، دست دوزی ، بافندگی و کور سهای انگلیسی برای زنان ، جوانان و نوجوانان ، ترتیب و تنظیم شده بود. بیشتر از 50 نهاد بازرگانی خورد و ریزه ، دست فروشی ها ، و کمپنی های داخلی برای جماعت افغان زمینه کار یابی را به صورت احسن مساعد ساخته بود. دپارتمنت جماعت افغان به گونه مستقل برای خدمت به جماعت در راستای برداشت فهم ، تعلیم و آموزش دقیق از طریقه و عقیده در شیرازه اداره طریقه مورد ملی پاکستان بنیاد گذاری شد و چهار تن از اعضای جماعت افغان ، هر یک نگارنده من حیث مسؤل امور اکادمیک دپارتمنت یاد شده ، آقای علی شاه صبار همکار علمی و آموزگار ، آقای داروغه بیک " جنبش " همکار اکادمیک ، محبوب الله ظهوری من حیث همکار دفتر داری و آقای عبدالرحمن سدید ، عضو همکار امور ترجمه و تدریس ، تعیین و توظیف شدند.

در این مدت زمان چندین جلد کتاب از زبان اردو و انگلیسی ترجمه و به جماعت افغان در شهر کابل فرستاده شد. بیشتر از ده جلد جزوه " تحلیل واعظین به زبان فارسی دری تهیه ، ترتیب و به جماعت تقدیم و برای تعلیم و آموزش مورد بهره برداری قرار داده شد. کلاس های " واعظین Waezeen " ، " شناخت و فهم فرامین Farman Understanding " ، " فاروم عقلانی و خرد گرای Intellectual Forum " ، " باز آموزی برای انکشاف قوای بشری Human Resource Development Program " و

غیره ترتیب و تنظیم گردید. بیشتر از سه صد تن آموزگار با خانواده های شان رهسپار کانادا شدند. در میان بدخشانی ها، یک صد تن را معرفی نمودیم برای رهسپار شدن به کانادا، و لی نسبت نبود فهم زبان انگلیسی و علاقه مندی و عدم پیگیری، کهالت و سایر بهانه ها، تنها تعداد ده تن کامیاب و دیگران از این فرصت یاد شده محروم شدند. به تعداد ده هزار از اعضای جماعت که به زبان انگلیسی و فرانسوی آشنایی داشتند و شبانه روز زحمت می کشیدند و تا حدی امکانات مالی هم داشتند، به کانادا فرستاده شدند. به تعداد بیشتر از سه هزار از اعضای جماعت در بیمارستان آفا خان، و سایر نهاد های صحتی تحت مداوی قرار گرفتند. به تعداد پنجاه تن از افراد گرفتار به مواد مخدر، مورد مداوی قرار گرفتند و از گرفتاری به مواد مخدر مهلك نجات یافتند. بیشتر از 2000 خانواده از طریق سپانسر شپ خانواده گی، جماعتی و شخصی رهسپار کانادا شدند. بیشتر از صد تن از دختران و پسران جوان از طریق ازدواج رهسپار کانادا شدند. بخاط همکاری به فرزندان بیوه زنان در امر تعلیم و آموزش یک باب دبیرستان بوردینگ (لیلیه، خوابگاه)، تأسیس گردید و ده تن از بیوه زنان در آن شامل کار شدند. برای بیشتر از (6600) تن از اطفال، جوانان و نو جوانان شامل کلاس های مذهبی شبانه شدند. دو هزار تن از جوانان شامل کلاس های آموزش کمپیوتر شدند. یکباب مکتب نرسینگ در راولپندی برای جماعت افغان گشایش یافت. بیشتر از ده تن از اعضای تحصیل کرده جماعت من حیث کارمند و ترجمان شامل دانشگاه و بیمارستان آفا خان شدند. برای بیشتر از دوصد تن اعضای جماعت که طی در خواستی و یا مکتوبی از طریق منابع و مراکز جماعت اسماعیلی در افغانستان، در بیمارستان یاد شده زیر مداوی قرار گرفته بودند. برای شش صد تن کمک کلی صودت گرفت تا به بازگانی خورد و کوچک آغاز گر شوند. به تعدا 200 پایه مشین خیاطی به خیاطان مسلکی توزیع گردید. و سایر همکاری ها که اگر بیشتر ذکر شود، متن به درازا کشانیده می شود.

ادارات امامت و جماعتی و خیر مقدم جماعت در کانادا :

حضور جماعت افغانان برای جماعت آسیای جنوبی و افریقا در کانادا که سال های 70 در نتیجه بیرون ساختن این جماعت از افریقا توسط رئیس جمهور وقت کشور اوگندا، ایدیمین صورت گرفت، ناگهانی، تعجب آور، منبع در آمد، مایه تشویش از دیدانداز سیاق و محتوای فرهنگ عقیدتی و باور ها، شیوه های عملکرد بر عقیده و طریقه، و آفرین بینش جدید کثرت گرایی، استحکام و استقرار مؤفله های جدید مراسم تشریفات مذهبی، چالش ها، برداشت ها و زمینه حضور فزینی قیادت ادارات امامت در میان جماعت آسیای میانه که برای بیشتر از هزار سال دارای ارتباط مستقیم و ظاهری با جماعت آسیای میانه نبودند. مساعد ساخت. پرسشی به میان می آید که چرا و چگونه، بعد از در گذشت پیر ناصر خسرو، و سقوط اسماعیلیان نزاری الموت در ایران، در موجودیت حامکیت های نسبتن معتدل، شرایط صلح آمیز، سیاست های ملی و میهنی، در میان اسماعیلیان جمهوریت های آسیای میانه و کشور های مستقل افغانستان و ایران، امامت و ادارات جماعتی و امامت میل نداشتند با جماعت آسیای میانه و به ویژه افغانستان ارتباط را بر قرار نمایند و از هدایت و شیوه های جدید کاری امامت و نهاد های امامت و جماعتی را مطابق نیازمندی های زمان مدرن که یکی از ویژگی ها و مشخصات بینش و تصور امامت تاریخی را بازتاب دهنده است، جماعت را در انزوا، بی خبری، زیر تسلط و فشار های ناهمگون سیاسی و عقیدتی، اقتصادی و اجتماعی سایر اندیشان قرار دادند. حتی در همه آثار، نوشته ها، فیلم ها، روزنامه، به شمول هستی دشوار گذر پیر ناصر خسرو به مثابه سر قافله حفظ و نگهداشت آئین اسماعیلی در آسیای میانه قبل و بعد از فروریزی دژ الموت، اندک نگارشی هم در زمینه وجود نداشت و اگر داشت هم به برکت فرهنگیان ایران زمین بود. همه زحمت کشی های سید منیر بدخشانی من حیث داعی و نماینده جماعت آسیای میانه حضور امام در هند برتانوی، افریقا، آسیا و شرق دور، هم وجود ندارد و تنها بعد از سال های 1992م، این همه دلسوزی ها در مورد جماعت آغاز می شود. نخستین دسته ای از جماعت افغان

در سال 1992م، وارد کانادا شدند و بیشترین رقم آنها در ایالت کیوبک، جا بجا شدند. این دسته ای از جماعت از هندوستان و کشور پاکستان، و بعد ها تاجیکستان، اوزبکستان، قزاقستان، قرغزستان و فدراسیون روسیه، وارد کانادا شدند. این فرآیند در نتیجه هدایت امام زمان که در سال 1992م، در مالیاتینای هند بخاطر دیدار با جماعت تشریف فرما شدند و از طریق رهبری جماعت آنجا به آگاهی امام رسانیده شد که قشری از جماعت افغان نیز در این دیدار حضور دارند و اگر شود جماعت را مورد خطاب قرار دهند. امام موضوع را پذیرفت و در فرمان شان این چنین ارشاد فرمودند که من از آن به زبان خامه خود ذکر به عمل می آورم. " امام فرمودند که، به اطلاع رسانیده شد که امروز قشری از جماعت افغان نیز در این دیدار حضور دارند و من خیلی ها مسرور هستم که جماعت را بعد از سالیان متمادی که دارای ارتباط فزینی و ظاهری با امام و ادارات امامت شان نبودند، مشاهده می کنم. این جماعت دارای فرهنگ و مراسم تشریفات جداگانه، تاریخ جداگانه و دشواری ها و چالش های جداگانه هستند. این جماعت با دشواری های زیادی رو برو شده است و هنوز هم در یک صلح پایدار زندگی بسر نمی برد. از این سبب مسؤولیت مشترک امام و رهبران ادارات جماعتی و امامت است تا این بخشی از جماعت را به گونه ای مورد خدمت گزاری قرار دهند، که امام جماعت آسیای جنوبی و سایر قسمت های جهان را در گذشته ها مورد خدمت گزاری قرار داده است"

در مراحل ابتدایی جماعت افغان از طرف جماعت وابسته به آسیای جنوبی و جماعت افریقا (خوجه ها)، مورد پذیرش قرار گرفت و جماعت افغانان مطابق به مراسم تشریفات مذهبی ای که در جماعت خانه ها در میان جماعت خوجه مرسوم بود به پیش میرفت. برای هر خانواده کمک های ابتدایی به شمول پرداخت کرایه منازل برای مدت شش ماه، کمتر و یا بیشتر، و البسه های مستعمل برای یک الی دوبار صورت گرفت، در صورتی که قرار داد اداره فوکس مطابق قرار داد نامه با دولت کانادا و قوانین مروج پناهگیزی در نظام سیاسی و اجتماعی کانادا می بایست مدت یکسال، صورت می گرفت. مسایل تعلیم و آموزش، موضوع کارایی ها 80 در صد بدوش خود افراد و خانواده های مهاجر بود. بازگنان، سرمایه دار ها و افراد و اشخاص متمول اسماعیلی خوجه چندان علاقه ای به جلب و جذب آنها نداشتند یا بخاطر عدم آشنایی به زبان و یا هم بخاطر اینکه دارای اندوخته های کاری کانادا نبودند، مورد جلب و جذب قرار نمی دادند و به جای شان بدون کدام تشویش و دشواری افراد و اشخاص وابسته با سایر جمعیت ها را که سابقه بیشتری در کانادا داشتند جلب و جذب می کردند. با وصف آنکه منازل رهائشی در اختیار خانواده ها گذاشته می شد، اما در بسا از ساختمانهایی که دارای کرایه نازل تر بودند و در مناطقی قرار داشتند که بیشترین رقم افراد بی بند و بار وابسته به سایر جمعیت ها، اعم از مسلمان و غیر مسلمان در آن جا زیست داشتند و جماعت نیز از مسایل نا پسند اجتماعی ای که در میان افراد آنجا وجود داشت آگاهی نداشتند و رهبری جماعت نیز در زمینه هر گز بذل توجه نکرده بود جا بجا ساختند. با وصف آنکه بعد از مدت ها این مسایل به گوش افراد مسؤل رسانده می شد، با آنهم اهمیتی را به آن قایل نمی شدند. از همین سبب بود که برخی از جوانان اسماعیلی توسط جوانان سایر جمعیت های مسلمان کشور های مختلف به ویژه افغانستان به گونه عمدی، دیده و دانسته و به ویژه پاکستانی ها بر بنیاد مخالفت های تاریخی و محیطی ای که با اسماعیلیان داشتند و با قیادت آقاخان من حیث رهبر روحانی این جماعت، مخالف می ورزیدند، به گونه عمدی و آگاهانه تا حدی به بیراهه کشاندند. از میان جماعت افغان در ادارات امامت و جماعتی خیلی کم افراد بودند تا در موارد یاد شده همکاری میکردند و دلیل عمده دیگری که برخی از افراد وابسته به جماعت افغان که خیلی اندک بودند و همکار با رهبری جماعت خوجه بودند، آنها از مسایل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، عقیدتی و مراسم تشریفات مذهبی جماعت خود آگاهی نداشتند و هم برای سایر افراد و اشخاص چیز فهم زمینه مساعد نه ساختند. به یاد دارم روزی برخی از افراد جماعت را به نشستی دعوت نمودند تا باشد در میان شان افراد مسلکی و حرفوی را بر ملا و بعد برای ظرفیت های کاری بگمارند. در میان شان پزشکان، مهندسين، آموزگاران، نجار ها، آرایشگران، و غیره حضور داشتند. افراد مسؤل برگزاری نشست در برابر ترکیب آنها اظهار کرد، آنهايي که آرایشگر هستند برای شان شانس خوبی داریم و لی برای دیگران بد بختانه کاری کرده نمیتوانیم و حتی برای باز آموزی آنها نیز بودجه ای وجود ندارد و باید بروند در فابریکه ها به اشتغال به پردازند.

قبل از جماعت اسماعیلی، افغان‌های دیگری نیز در کانادا حضور داشتند که بیشترین شان بعد از تحول هفت ثور به کانادا آمده بودند و در آن وقت کشور کانادا آنها را به خیلی عزت و حرمت می‌پذیرفت، بخاطر اینکه گویا آنها وابسته به نیروهای مجاهدین هستند که در برابر حضور نظامی شوروی در افغانستان جهاد کردند و حتی بدون اینکه از سوابق نظامی و جنگ سالاری شان اندکی هم پرس و پاس داشته باشند، وارد کانادا ساختند برای شان اتحادیه افغان‌ها و امور زنان را به میان آوردند و ساختار اماکن مقدسه و برخی انجمن‌ها را برای آنها به وجود آوردند و منابع هنگفت پولی و مالی را نیز در اختیار شان گذاشتند. و قابل یادآوری است که این اتحادیه‌ها نیز تنها به یک قوم و قبیله واحد ارتباط داشتند و نه به همه مردم افغانستان. اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و بیرون رفتن حزب وطن از صحنه سیاسی و اجتماعی کشور، و مهاجر شدن هزاران انسان میهن پرست، آموزش دیده و متخصص، فرآیند مهاجرت به کانادا را آنقدر سخت ساختند تا که توبه انسان را نمی‌کشیدند دوسیه شان مورد پذیرش افسر پناهنده‌گری قرار نمی‌گرفت و هم اکثر آنهايي که من حیث ترجمان در اسلام آباد و سایر مناطق کار می‌کردند، وابسته به نیروهای عقب‌گرا، مخالف ترقی و تعالی و گوش به فرمان استخبارات بیرونی بودند و موانع بسیاری را ایجاد کردند، با آنهم جمعیت ما تا حدی از این گزند و آسیب در امان بود، اما دشواری‌های تباری و زبانی که جماعت ما در میان خود داشت و ناشی از برداشت نادرست برخی‌ها بود، نباید بدست فراموشی سپرد. امر مسلم بود که زبان و ادبیات انگلیسی، گجراتی، کچی، اردو و فرانسوی در میان جماعت آسیای جنوبی که قبل از جماعت آسیای میانه در کانادا رایج شده بود، در همه کار کرد‌ها، مراسم تشریفات مذهبی، سیمینارها، سخنرانی‌ها، مواظله‌ها، و پیشبرد امور وابسته به عقیده و باورهای مذهبی، مروج بود و از زبان فارسی دری، عربی، تاجیکی، روسی و پشتو حرفی در میان نبود. حاکمیت این گونه ادبیات در حقیقت امر باعث نگرانی جماعت‌های وابسته با زبان‌ها و سنت‌های یاد شده می‌گردید و از این سبب کماکان باید سعی می‌شد تا در جوار ادبیات حاکم جهت فهم بهتر، ژرفتر و رساتر مسایل عقیدتی، و ادبیات تاریخی اسماعیلیسم تاریخی در شیرازه دین مبین اسلام، عرض اندام کند تا از یکطرف همدیگر فهمی میان جماعت و فرهنگ‌ها صورت گیرد و از جانب دیگر جماعت آسیای میانه نیز احساس کنند که زبان و ادبیات شان حضور بالفعل دارد و داشته‌های تاریخی شان را میتوانند با همکیشان، و هم‌باوران شان که دارای مشترکات و تفاوت‌ها هستند، سهیم سازند و فرهنگ واحد عقیدتی را که از همگان نمایندگی کند، به آفرینش گیرند.

برخی در ادارات امامت سعی ورزیدند، مطابق هدایت امام از حضور عینی و عملی جماعت آسیای میانه در راستای غنای سازی مراسم تشریفات مذهبی و فرهنگی و اجتماعی جماعت آسیای جنوبی، استفاده درست و حداعلا نمایند، اما برخی‌ها که دارای صلاحیت‌های مطلق گرایانه پولی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بودند در زبان گفتار همه چیز را می‌پذیرفتند اما در نشست‌های خاص، ویژه و محرم‌انتهایی را که به بینش کثرت‌گرایی، همدیگر فهمی و برازنده سازی نقش جماعت آسیای میانه را در جوار جماعت عمده و اصلی به اصطلاح خودی شان (The Main Stream Jamat)، و جماعت آسیای میانه و بعد‌ها، جماعت‌های دارای سنت‌های ناهمگون، (The jamat of diverse traditions)، عقیده و باورداشتند، زیر فشارهای گوناگون، تهدید و تحدید قرار میدادند و به خودگردانی یک‌جانبه ادامه میدادند. افراد چیز فهم جماعت آسیای میانه را به گونه آگاهانه به بیزاری از ادارات امامت و جماعت وادار ساختند و افراد بی‌خاصیت و نا آگاه از مسایلت تاریخ و فرهنگ خودی را در برخی از وظایف نام نهاد و فاقد صلاحیت و اختیار جا بجا ساختند و روشنفکران خوش‌باور اسماعیلی نیز به این اندیشه بودند که شاید در درون دین نیز مانند سیاست باید مبارزه کرد، در صورتی که بینش و تصور بی‌چون و چرای بیعت، باورمندان را از این حق حقه شان محروم ساخته است، و نه تنها اینکه از همکاری با جماعت ابا ورزیدند بلکه با سایر اندیشانی پیوستند که سالیان متمادی کیش و آئین ما را زیر ضربات سنگین تاریخی، عقیدتی و اجتماعی و فرهنگی قرار داده بودند. و هنوز هم با وصف بازتاب همه‌مهربانی‌ها، بشردوستی‌ها و همکاری‌های انسانی امام و ادارات امامت در برابر سایر اندیشان، نابسامانی‌های شان به شمول تکفیر و توهین در برابر جماعت اسماعیلی ادامه دارد.

جماعت آسیای میانه در ابتدا خیلی ها علاقه مند به جمع آمد ها، همایش های فرهنگی، سیمینار ها، سخنرانی ها، مواعظه ها، لکچر ها، شب نشینی های عرفانی، برگزاری های میلاد مبارک حضرت رسول اکرم، زاد روز حضرت علی، زاد روز امام، روز امامت، نوروز باستانی، و غیره دلچسپی فراوان نشان داده و حضور کمی و کیفی داشتند، با وصف آنکه در ابتدا همه چیز به زبان های قبلن یاد شده جماعت آسیای جنوبی و با ترجمانی ضعیف برخی از اعضای جماعت آسیای میانه که خود ها را به نحوی از انحا، در داخل ادارات گستاخانه و بیباکانه جا داده بودند، جامه عمل می پوشید. موضوع دیگری که اسفبار تر بود، این افراد و اشخاص تصادفی جا یافته در ادارات بخاطر حفظ و حراست منافع قومی، گروهی، دسته ای، و حتی فردی شان نه صلاحیت کاری درست را داشتند و نه هم برای دیگران زمینه را مساعد می ساختند و بد تر از آن همه این ها من حیث مشاورین روز های بد و نیک رهبران ادارات امامت و جماعتی قدر و قیمت پیدا کرده و زمینه خود گردانی و تقلب کاری را برای رهبران جماعت مساعد ساختند که این خود اسباب فرار و دوری چیز فهم های جماعت آسیای میانه از ادارات امامت، جماعتی، جماعت خانه ها، برگزاری سیمینار ها، سخنرانی ها، مواعظه ها، روز های ملی و تاریخی، فرهنگی و عقیدتی، به آفرینش گرفت. بخاطر بیرون رفت از این معضل برخی از افراد در میان جماعت که با زبان، تاریخ و فرهنگ عقیدتی و اجتماعی خود علاقه داشتند، نشستی را متشکل از اعضای جماعت آسیای میانه و رهبری در قدم نخست در شهر تورنتو و بعد ها در سراسر کانادا پیشنهاد کردند تا باشد در میان جماعت ظرفیت آفرینی صورت گیرد تا جماعت مورد خدمات بهتر و بیشتر فرهنگی و عقیدتی قرار گیرد. نشست ها صورت گرفت و برخی از مسایل مورد تصویب و فیصله قرار گرفت. در قدم نخست در خواست شده بود که: مراسم تشریفات مذهبی در داخل جماعت خانه، به ویژه تسبیحات، خوانش فرامین امام، سخنرانی، سیمینار ها، مواعظه ها، شب نشینی های عرفانی، و سایر همایش ها، به زبان انگلیسی، دری، و فرانسوی باید باشد تا جماعت بطور متوازن بتواند بهره برداری درست کند. مسایل تا حدی مورد تطبیق نیز قرار گرفت و لی بطور بنیادی و عینی حل نه شد زیرا مکی هایی که در جماعت خانه ها تعیین می شدند گویا بخاطر جلوگیری از ضیاع وقت از خوانش فرامین و قصاید و اشعار و سرود های عرفانی به زبان فارسی دری، ابا می ورزیدند و بجای آن اعلانات بی مورد، بدرد نخور، اضافی، بازرگانی، وفات و ممات را ترجیح میدادند که این خود نیز باعث دلسردی بسا از اعضای جماعت شد. حتی جماعت چندین بار از همه نقاط کانادا خواهش نمود تا فرامین و هدایات امام زمان باید به زبان فارسی دری به همه مناطق فرستاده شود تا در داخل جماعت خانه ها به خوانش گرفته شوند، اما با افسوس و درد فراوان، فرامین زمانی که به مناطق یاد شده فرستاده می شدند، از زیر میز کاری مکی ها و کامریا های جماعت خانه ها، به دشواری بیرون می شدند. در فرجام در نتیجه سعی، تلاش و پیگیری جماعت، جهت حل این گونه دشواری ها بر بنیاد هدایت امام جهت رهبری متوازن در میان جماعت، کامریا های مجالس برخی از جماعت خانه را به شمول مکی و یا کامریای مجالس "چاندارت"، یعنی "شب ماه نو"، را از جماعت آسیای میانه تعیین و مقام مکی ها را به جماعت آسیای جنوبی واگذار نمودند و فرآیند کار ها بهتر شد که یک گام کامگارانه تر در زمینه بود. ضمن آن بخاطر سهیم سازی جماعت آسیای میانه، باز هم بر مبنای هدایت امام، برای افراد چیز فهم جماعت آسیای میانه، فرآیند آموزشی زیر نام "برنامه باز آموزی ظرفیت سازی رهبری برای جماعت آسیای میانه"، را رویدست گرفتند و برای اولین بار در سال 2004، به تعداد بیشتر از سی تن شامل این برنامه شدند و بر علاوه فرآیند آموزشی خیلی ها خوب، اشتراک کننده ها با سیستم و نظام کاری ادارات امامت و جماعتی آشنا شدند و آموزش عملی و کاری را از آن خود نمودند و مسرور شدیم که زمینه برای جلب و جذب افراد باز آموزی شده در ادارات امامت و جماعتی مساعد خواهد شد، از میان سی تن تنها یگانه فردی که شامل ادارات امامت در شیرازه قنسل ملی کانادا، در بخش اداره طریقه بورد کانادا من حیث کار شناس امور جماعت آسیای میانه توظیف شد، نگارنده این مرقومه است و از دیگران تا کنون حرفی در زمینه وجود ندارد. تنها دوتن از آنها به داخل افغانستان فرستاده شدند که آنهم نه بر اساس شایستگی بلکه بر بنیاد فهم نسبی شان از زبان انگلیسی و آشنایی با کمپیوتر، و یا هم شرکای زندگی شان (همسران شان)، از دیدانداز تباری به خواجه ها وابستگی داشتند، و یا هم خویشن را در ماهیت فرهنگ از خود بیگانگی خویر و بهتر در شیرازه از خوجه ها نشان میدادند فرستاده شدند و الی 2016م، در داخل کشور کار کردند و هیچ فرد دیگری بجز از آنها صلاحیت و اختیار پیدا نکرد، و این شیرازه در حقیقت نیز

یک نوع حاکمیت و خلافت خانوادگی دیگری بود که خوجه ها بعضی از آن شاکی بودند و بر خلاف آن انقلاب کردند در گلایه های داخلی و بیرونی از آنها قرار گرفتند و همه چیز را به سود خود تغییر دادند. باید یاد آور شد که این برنامه باز آموزی هنوز هم جریان دارد، و پسران و دختران جوان را در آن شامل می سازند که باید هم توجه بیشتر روی جوانان مبذول گردد، و تا کنون بیشتر از هشت دوره فراغت صورت گرفته اما باید یاد آور شد که از این هشت دوره که شمارشان به بیشتر از دوصد تن بالغ میگردد، تا کنون شش تن شان در شیرازه ادارات، آنهم در ایالت کیوبک که 90 درصد جماعت افغان است، به گونه رسمی توظیف هستند و از سایرین نه سراغی و نه یادی است و در نهاد ها، کمپنی ها و فابریکه های کانادایی مصروف و مشغول کار هستند. حتی کسانی که در این اواخر به افغانستان فرستاده شدند نه از فرآیند باز آموزی نه بهره ای گرفته اند و نه هم دارای تعلیم و تحصیل رسمی بالاتر از کلاس هشتم هستند. جالب تر از آن این است، مادامی که افراد به برنامه ها گزیده می شوند، و اکثر شان دارای تعلیم و تحصیل رسمی دانشگاه ها هستند، و دارای مدارک خوب تحصیلی یا از افغانستان، جمهوریت های آسیای میانه، شوروی سابق و یا هم کشور کانادا هستند اما آمرین و گزینندگان در بر نامه های یاد شده، داماد های خوجه و خوشبین فرهنگ و تاریخ 200 ساله آنها هستند و مخلص به سنت و طریقه ویژه خودی آنها و از خود هر آنچه را که بابا و اجداد شان داشتند و بخاطر آن خود را در فرآیند تاریخی قربانی کرده اند، یا بی خبر هستند و یا هم به آن واقعی نمی گذارند و از آن چیزی را هم نمیدانند. و میل هم ندارند بدانند.

بعد از سال 2005م، سفر ها به سراسر کانادا از طریق اداره طریقه خورد، بخاطر پیشبرد سیمینار ها، سخن رانی ها، مواظله، لکچر ها، و تفهیم مراسم تشریفات مذهبی و عملکرد بر آنها در شیرازه جماعت خانه ها، آغاز گردید و جماعت با خوشی های بی حد و حصری از آن استقبال کرد. در هر همایش بیشتر از سه صد، چهار صد و حتی 500 صد تن هم اشتراک کننده حضور عینی و عملی پیدا میکرد. جر و بحث های خیلی دلچسپ صورت می گرفت. حتی به یاد دارم که روزی به ایالت کیوبک رفته بودم و سیمیناری برای جوانان و نو جوانان داشتیم که بعد از ختم دو دعا آغاز شد و الی ساعت دو شب ختم شد که در آن زمان شاه عصمتالله حبیبی که خود یکی از پیر زاده های ولسوالی اشکاشم است و مقام مکی جماعت خانه شیربروک را بدوش داشتند عملن حضور داشتند و در زمینه تشویق، ترغیب و همکاری با جماعت نقش خیلی ها به سزایی را بازی میکردند. اینگونه نشست های علمی و فرهنگی برای اعضای جماعت آسیای میانه، مایه مسرت و برای برخی از رهبران جماعت خوجه مایه تشویق و نگرانی بود، زیرا جماعت همواره پیشنهاد میکرد که اینگونه همایش ها باید یک مرتبه در ماه صورت گیرد و جماعت آموزش دیده شود، اما این پروسه به بن بست کشانیده شد با چند دلیل:

❖ آنهایی که در میان جماعت آسیای میانه از سطح کمتر سواد برخوردار بودند با آنهم از فرآیند آموزشی راضی بودند و لی برخی از افراد خوش خدمت در میان آنها برای رهبری گزارش میدادند که فهم سخنان این و آن سخنران برای جماعت قابل درک نیست لذا باید رفت و آمد شخص سخنران قطع گردد و در سراغ کسی دیگر باید شد.

❖ آنهایی که تحصیل داشتند ولی میل داشتند مخالفت قومی را به میان بیاورند، اگر سخنان پیشکش کننده به سطح فهم جماعت تنظیم می گردید، برای رهبری خوجه بازتاب میدادند که این و یا آن سخنران مانند بی سواد ها صحبت می کند.

❖ آنهایی که از میان خوجه ها در جریان پیشبرد سیمینار ها قرار داشتند و از زبان و ادبیات دری بهره نداشتند، تر جمان هایی را برای خود انتخاب می کردند که از زبان انگلیسی بهره نسبی داشتند و لی از سواد زبان و ادبیات فارسی دری و حتی از لهجه و زبان قومی خود هم چیزی را نمی دانستند، لذا چگونه میتوانستند رسالت و اصالت ترجمه را حفظ کنند و کار به جایی رسد که خیر همگان باشد.

❖ بخاطر رفع این دشواری ها تلاش صورت گرفت تا در سخنرانی ها از اعتدال کار گرفته شود و هردو بخش جماعت، اعم از درس خوانده ها و کم خوانده بهره برابر گیرند، و باعث تقویت و حمایت از فرهنگ خودی و تقدیر از فرهنگ دیگران شوند.

❖ زمانی که در این راستا هم کامگاری های معین به وجود آمد جهت پراگنده سازی این موفقیت، رهبری هدایت داد که سخنرانی ها باید به زبان های فارسی دری و انگلیسی صورت گیرد تا جوانان و اعضای جماعت آسیای میانه که در نشست ها حضور دارند، نیز مستفید شوند. این گونه نیز آغاز شد، اما بهانه دیگری را به میان کشیدند، آنهایی که به زبان انگلیسی آشنایی کمتر داشتند، از سخن به زبان انگلیسی شاک می بودند، و آنهایی که با زبان فارسی دری آشنایی نداشتند، از دری شاک می، و جوانان نیز در میان دو زبان به کج فهمی می رفتند و برای شان مغشوش کننده بود. این همه بهانه ها وقتی که اثر انداز نه شدند، در میان خود جماعت آسیای میانه افراد مغرض، خود خواه و از خود راضی و گوش به فرمان رهبری، مسایل قوم و تبار را به میان آوردند که گویا مخالفت سخنران ها به این قوم و آن قوم، در صورتی که جماعت عام هیچ نوع دشواری نداشت و نه هم احساس میکرد، فرآیند مؤثر آموزشی همه جانبه را آ که جماعت عام میل داشت، به شکست مواجه ساختند.

رهبری جماعت خوجه بر بنیاد هدایت مکرر امام زمان، روی باز آموزشی، تعلیم و آموزش اعضای جماعت آسیای میانه به ویژه افغان ها اصرار می ورزید اما، در مورد آفرینش شرایط آموزشی هیچ گونه اقدام عملی را رویدست نمی گرفت و افغان ها خود در زمینه کاری را کرده نمیتوانستند چون جدیدن داخل کانادا شده بودند و بیشترین شان با مسایل و شرایط اقتصادی، هزینه ماهوار، پرداخت قرضه های منازل، پرداخت کرایه ها، و هم باز پرداخت قرضیه دفتر مهاجرت، دست و پنجه نرم می کردند و اداره تعلیم و آموزش ادارات جماعتی و امامت به نام موجود بود ولی نه جایی و دفاتری هم که وجود فزینی داشتند از طرف روز قفل و تنها شامگاهی هنگام ادای نماز به گونه نمادین باز می شدند و کاری را از پیش برده نمیتوانستند تا مراجعه صورت میگرفت و همه کار کرد های شان تنها بعد از ختم برگزاری مراسم تشریفات مذهبی در داخل جماعت خانه به گونه پراگنده، بی نظم و سراسیمه جهت نمایش کاری با تنی چند ملاقات صورت می گرفت و بس. بیشتر از پنج تن از دانش آموزان که شرایط دشوار اقتصادی باعث عقب رفت شان در تعلیم و آموزش دانشگاهی شده بود، دست به خود کشی زدند و خانواده شان با وصف مراجعه چندین بار نتوانستند سکالر شیب را برای شان اخذ کنند و یا هم بتوانند از اداره قرضه بگیرند و قابل یاد آوری است اگر قرضه های آموزشی نیز در اختیار نیاز مندان قرار می گرفت، فیصدی سود آن بالا تر از فیصدی سود نهاد های آموزشی کشور کانادا بود که دانش آموزان توان باز پرداخت آن را نداشتند.

فرزندان جماعت خوجه، چون خانواده های شان در سال های 70 م، داخل کانادا شده اند و هر کدام شان میلیونر و میلیارد هستند، با آنهم فرآیند کمک های مالی و پولی در اختیار شان بود، هر کدام شان بخاطر کار یابی، بیشتر از دو الی سه حرفه و پیشه را به آموزش می نشستند و درجه های لیسانس، ماستر و حتی دکتورا را به پایان می رساندند و بعد شامل کار می شدند که برای فرزندان جماعت آسیای میانه تنها خواب بود و خیال. با آنهم برخی از افغان ها بدون در نظر داشت دشواری های یاد شده توانستند از درجه های نا همگون تعلیم و آموزش برخوردار شوند، ولی در ادارات برای شان کار داده نمی شد و حتی در فابریکات میلیونر های خوجه نیز به دشواری شامل فرآیند کار یابی می شدند. به گونه مثال از شخص من خواسته شد که باید مدرک تحصیلی ام را که درجه ماستری بود، با نظام آموزشی کانادا معادلت بخشم، و این کار را انجام دادم و درجه لیسانس دانشگاه های کانادا را برایم تفویض نمودند. بعد های برایم گفته شد که باید در مورد تعلیم و آموزش دینی درس بخوانم، و این کار را نیز کردم و شامل انستیتوت تعلیم و آموزش دانشگاه آقا خان که در استان کراچی پاکستان قرار داشت برای اکمال یک برنامه یک ساله رهسپار شدم و آن را به کامگاری به پایه اکمال رساندم، اما بعد از بدست آوردن مدرک تحصیلی ام هیچ دگر گونی ای در فرآیند کاری، مقام آموزشی، تقدیر و تکریم ام صورت نگرفت. باز هم در تکاپوی این شدم تا درس بیشتر بخوانم و اظهار داشتند که سطح گفتمانم در زبان انگلیسی آنقدر نیرومند نیست و باید آن را تقویه کنم. از همین سبب داخل یکی از مراکز زبان آموزش زبان انگلیسی به نام HANZA، شدم و پایان نامه سر آموزگار زبان انگلیسی **Teaching of English as**

(TESL) "a Second language" را کمایی نمودم که باز هم ، با همان کاسه و همان آش ، مصروف شدم. اداره طریقه خورد برایم گفت که درجه تحصیل تان ماستری بیرون از کانادا است و لیسانس داخل کانادا، باید درجه دکتری داشته باشید. من علاقه مند شدم که باید شامل برنامه دکتورا شوم اما پول و زمان می خواهد و مزید بر آن هشت ساعت کار دفتر در اداره طریقه خورد داشتم، و هم می بایست از چهار فرزند و از تعلیم و تحصیل شان مراقبت کنم زیرا آنها نیاز بیشتر به همکاری من داشتند. به هر حال با دنیایی از دشواری موافقه اداره را گرفتم تا رهسپار تاجیکستان شوم و بر بنیاد سابقه تحصیلم در بخش زبان شناسی به ویژه زبان های پامیری ، شامل بر نامه دکتورا شوم که شدم اما ادارات بعد از یک سال اظهار نمودند که این درجه دکتری ات بدرج جماعت و اداره امام چه می خورد، با وصف آنها اراده نمودم باز ادامه دادم. در دوبار سفرم به تاجیکستان تنها هزینه هوا پیما را برایم پرداختند و در سال آخر آنها قطع شد. در صورتی که شخص دیگری که از جماعت پاکستان بود و خانم از تبار خوجه داشت زمینه را برایش مساعد ساختند تا برنامه دکتورا را بخواند و تیزیس شان هم در مورد ینش پلورالیزم در میان جماعت افغان بود که در خور خوانش هم نبود و حتی مورد دفاع هم قرار نگرفت و کسی آماده نه شد که تقریظ برایش بنویسد، در آخر مقام دکتری برایش داده شد و از آن میتوانست استفاده کند، در صورتی که کار و وظیفه اش توسط شخص من صورت می گرفت، اما امتیاز را برای فرد موصوف قایل شدند همه اسناد و مدارک تیزسسم را به پایه اکمال رساندم، نمرات خیلی ها عالی در امتحان دولتی گرفتم، اثرم قبل از دفاع زیر نام "پسمنظر تاریخی زبان های پامیری" و اثر اصلی ام زیر نام "پژوهشی پیرامون زبان های ایران شرقی — پامیری" در سال 2009 م، تکمیل شد ، دو کنفرانس علمی را در دو دانشگاه تاجیکستان موفقانه سپری نمودم، و همه نگارش هایم نیز به پایه اکمال رسید، و دوباره رهسپار کانادا شدم. از این اقدامم هیچ اداره ای به شمول تعلیم و آموزش ، نه تنها این که تقدیری نکردند، بلکه آن را زاید به حساب آوردند و تنها در سیاق کتابخانه شخصی ام باقی ماند و حتی نمی خواستند به آن عنوان و درجه مرا یاد کنند. باز بار چهارم در تکاپوی فرآیند تعلیم و آموزش مذهبی قرار گرفتم و خود را شامل برنامه بین المللی مشنری ها "الواعظین" در شیرازه انستیتوت پژوهش های اسماعیلی، لندن ساختم و برنامه دوساله را در مدت کوتاهی با فشار زیاد به پایه اکمال رساندم و به گرفت پایان نامه "دپلوم الواعظ رسمی تثبیت شده انستیتوت لندن را بدست آوردم و به کار آغاز کردم. بعد آن هدایت داده شد که حتی برای جماعت آسیای میانه و به ویژه افغان ها سخنرانی ها باید به عوض زبان فارسی دری ، از زبان انگلیسی کار گرفته شود ، در صورتی که برای جماعت افریقا، جماعت هند و پاکستان که بیشتر از 50 سال است که وارد کانادا شده است، هنوز در همه امور مذهبی، به شمول مراسم تشریفات مذهبی داخل "جماعت خانه ها"، از زبان های اردو، گجراتی، کچی، سواهیلی و هندی استفاده می شود. این خود بازتاب دهنده پالیسی و سیاست فرهنگ ستیزی عقیدتی در برابر جماعت آسیای میانه به شمار می رود. در برنامه مشنری ها که در شهر دویی تدویر یافته بود، در پایان برنامه دانش آموزان سرشناس و ماهر آنهایی را معرفی کردند که در رقص، آواز، پایکوبی، آرایش، مسخره بازی، انجام داندیا راس "بازی مخصوص توسط چوب که حصه فرهنگ افریقایی ها به شمار میرود، دست بلند داشتند و نه آنهایی که فهم، دانش، شایستگی، لیاقت، اعزاز، و درجه عالی تحصیل و تعلیم داشتند.

بیشترین رقم جماعت آسیای میانه به شمول جماعت ایران و سوریه، در ایالت کیوبک زندگی می کند و تقریبین 90 در صد را تشکیل میدهد. فرامین و ، و مواظه همواره به زبانهای انگلیسی و فرانسوی صورت میگرفت و بدون تردید برای جهات یاد شده، به ویژه برای آنهایی که سن و سال بالا داشتند به شمول میانه سال ها، برای شان فهم زبان های یادشده دشوار بود. از این سبب جماعت همواره شکوه داشت و رهبری جماعت ناگذیر در تکاپوی آن شد که باید به زبان فارسی نیز سخنرانی ها صورت گیرد. در ضمن مراسم تشریفات مذهبی در کلیت امر به زبان های یادشده به پیش برده می شد. در قدم نخست مراسم خود به جماعت بیگانگی میکرد و زمانی که به زبان های یاد شده بطور کل پیشبرده می شد، در فهم مسایل دشواری های زیاد

تری بروز می کرد. بعد از چند سال تلاش پیگیر موفق شدیم تا اعلانات، خوانش فرامین، تعلیقه ها، هدیایات و سایر ارشادات امام و رهبری قنسل ها و طریقه بورد ها، اعلانات فوتی و مرگ و میر حد اقل به زبان فارسی دری هم لباس عمل به تن نمود. در سال های بعد، بر اساس پیشنهاد جماعت، حمایت سختران ها و هدایت صریح امام زمان در امر اینکه در رهبری جماعتی و ادارات امامت باید افراد و اشخاص صاحب صلاحیت، تعلیم و تحصیل یافته منوط به جماعت آسیای میانه به ویژه افغان ها، شامل شوند و از آنها استفاده اعظمی در راستای کمک رسانی به جماعت و دریافت استقامت های کاری و عقیدتی، صورت گیرد. تا جایی این امر مورد اجرا قرار گرفت اما باز هم تا حدی مغرضانه و خلاف هدایت اصلی امام، بجای افراد و اشخاص واجد شرایط تعلیمی و تحصیلی، آدم هایی که بیشترین دکان داشتند و رستوران و بانکویت هال، آنها مؤظف شدند و مولا نجات دهد از آدم هایی که خلاف همه معیار های علمی، عقیدتی و انسانی به وظیفه ای تعیین می شوند که باز نه خدا را می شناسند و نه امام را و تنها گوش به فرمان آمر خود هستند تا صندلی سه ساله را مهکم نگاه داشته باشند و القایی نیز دریافت کنند. با مشاهده این چنین وضعیت در میان جماعت کیوبک، اکثریت مطلق جماعت خوجه، آمدن به جماعت خانه را که خانه طاعت، عبادت و نیایش است، ترک گفتند و در خانه های خودی شان به عبادت می پرداختند، که این نیز درد آور بود و خلاف همه دساتیر امام زمان. از جانب دیگر رهبری جدید جماعت که اکثرن از جماعت افغان بود، هیچ صلاحیتی نداشت و حتی برای سپسری نمودن مراسم فاتحه خوانی ختم و خیرات، رئیس قنسل و اداره طریقه بورد دارای سابقه جماعتی افغان نمیتوانستند جماعت خانه را در اختیار جماعت بگذارند و بعضن روی مجبوری بخاطر ادای احترام به سنت های عقیدتی خود که در میان دیگران با آن هستی نموده اند، به مساجد و رستوران ها میرفتند تا مورد اجرا قرار گیرد و رهبری جماعت خوجه می گفتند که تنها در ختم ماه میتوانند فاتحه را بر گزار کنند چون هدایت نیست، و دانسته نیز نمی شد که هدایت امام نیست و یا که هدایت رهبری خوجه ها، در صورتی که برای خود شان همواره مساعد و مناسب بود در هر حالتی و شرایطی که می خواستند از آن استفاده می نمودند و این نیز خلاف دساتیر و هدایت امام است، و لی چون به امام نمی رسد مشکلی نیز حل نمی شود. رئیس قنسل ساحوی که مستقل از طرف امام توظیف شده است، تا که از قنسل ملی که خوجه است اجازه نگیرد، حتی صلاحیت جماعت خانه را نیز ندارد. نام این فرهنگ را چه باید گذاشت؟ و چگونه با آن برخورد کرد؟ یکی دیگر از دشواری ها، برخورد نا سالم در برابر زبان دری و تدریس آن در میان جوانان و نو جوانان جماعت بود که رهبری ادارات جماعتی هر گز آن را اجازه نمیدادند و بهانه شان این بود که اعضای جماعت بخصوص جوانان و نو جوانان جماعت زبان انگلیسی را یاد نخواهند گرفت، و دیگر اینکه جماعت خانه برای این گونه مسایل به ساختار گرفته نه شده است، در صورتی که در میان اهل سنت و جماعت و اهل تشیع در داخل کانادا، در همه مساجد، تکیه خانه ها، و اماکن مقدسه زبان ملی و مادری شان را به تعلیم، تدریس و آموزش می گرفتند که میتوان از ایرانی ها، پاکستانی ها، عرب ها، روس ها، چینیایی ها و دیگران نام گرفت. در محافل و مجالسی که با سایر جمعیت های مسلمان مقیم کانادا نشستی میداشتیم، تلاوت قرآن کریم نهایت مهم بود که باید مطابق معیار های موزون و پسندیده خوانده می شد که در آن تنها قاری های آموزش دیده در افغانستان به ویژه آنهایی که نزد استاد برکت الله سلیم، آموزش دیده اند باید تلاوت قرآن کریم را بدوش می گرفتند تا بدون دشواری وظیفه را به وجه احسن به سر می رسانند، در آن نیز همواره سعی می ورزیدند تا از جمع خود شان حتی پسر بچه های نا بالغ باید قرائت می کردند که از هیچ چیزی در قرآن آگاهی نداشتند. زمانی که کلاس های خوانش قرآن را ترتیب و تنظیم نمودیم، سر دسته گروه از میان جماعت خوجه که خود از قرآن چیزی را نمیدانست، تعیین می شد. قاری های بسیار خوبی داشتیم و لی همواره در انزوا قرار داده می شدند و حتی برای آموزش قرآن اجازه تدریس الفبا را نمیدادند که گویا آموزش عربی می شود و نه قرآن. پیشنهاد صورت گرفته بود که باید برای یک تن از قاری ها مدد معاش تعیین شود تا همه امور تدریس قرآن کریم، باز آموزی قاری های جدید و سایر افراد علاقه مند در زمینه مورد تعلیم و آموزش قرار گیرد، بعد از سه سال تطبیق

پالیسی بیروکراتیک و کاغذ پرانی بطور مطلق رد شد، و بهانه ای هم در زمینه این بود که این هم به رسم و سنت تبدیل می شود و اداره بودجه ای در زمینه ندارد، در صورتی که برای سایر مسایل زاید و بیکاره بودجه همواره موجود بود.

بر اساس هدایت و تعلیفه امام زمان متون نکاح اسماعیلی و سنت " چراغ روشن"، بعد از بحث های مفصل و دوامدار برای حدود یک سال، با ارایه پیشنهاد های سالم که هیچ دگرگونی نباید به اصول و سیاق اصلی سنت جماعت آسیای میانه صدمه وارد کند، به پیشگاه امام فرستاده شد و حتی در زمینه های یاد شده نیز رهبری بدست جماعت خوجه بود و ما هایی که دارندگان صلاحیت اصلی مراسم تشریفات سنتی خود بودیم، مورد توجه قرار نمی گرفتیم و در فرجام مسایل یاد شده بعد از توشیح امام زمان برای جماعت فرستاده شد و همه پیشنهادات سالم که مرفوع ساز فرآیند آفرینش دشواری های آینده در میان جماعت بود کمتر در نظر گرفته شده و هر آنچه که از دیدانداز متنی، و یا تخنیکی با مراسم خوجه ها در تناقض و یا رویا رویی قرار میگرفته، همه را حذف و مطابق به ذهن، فهم و حفظ مواریث سنتی خود، مسایل یاد شده را نهایی و بعد از توشیح امام زمان جهت تطبیق به جماعت فرستاده شد که نتایج تطبیق آن را نیز در میان جماعت آسیای میانه به ویژه افغانستان و تا جیکستان، دقیقن به مشاهده نشستیم و هنوز هم جریان دارد. بخصوص در مورد نکاح نامه مربوط به جماعت پامیر دو کنار دریای آمو، چون جماعت مرکزی افغانستان در گذشته از خود دارای متن مشخص نکاح نبودند و همواره از متون دست داشته جمعیت های اهل سنت و تشیع مطابق محیطی که در آن هستی داشتند، استفاده به عمل می آوردند، اما جماعت بدخشان دارای متن مشخص سنتی نکاح برای جماعت بود که بعد از کمی تعدیلات به جماعت فرستاده شد. در ارتباط چراغ روشن، متن سابق آن که بیشتر به جمعیت اهل تشیع مشابهت داشت مرور گردیده و بعد از آرایش و پیرایش دقیق برای جماعت فرستاده شد، اما در تطبیق آن از افراط و تفریط و خلاف هدایت اصلی امام زمان، استفاده صورت گرفت که دشواری ای را در میان جماعت های یاد شده به آفرینش نشست و هنوز هم که هنوز است برخی از افراد و خانواده ها از همان نکاحنامه سابق استفاده می کنند و یا هر دو را بکار می برند.

مسایل دیگری که برای دراز مدت و هنوز هم جریان دارد، موضوع ادای نماز جنازه، اجرای " زیارت میت"، تلاوت " آیت الشفا"، و قرائت " الفاتحه"، می باشد. برای چندین بار تلاش صورت گرفت تا متون این خوانش ها معیاری شوند و برای همیشه باقی بمانند تا در زمینه دشواری ها، مشکوکیت ها، پراگندگی ها، خود سری ها، و خود آفرینی ها به میان نه آید و هنگام اشتراک افراد دیگری از جمعیت های برادران مسلمان در فرایند پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی وابسته به آئین و کیش اسماعیلی، احساس راحت کنند و مانند گذشته، مسایل ضد و نقیض را در مورد اسماعیلیان رد و بدل نکنند، اما هیچگاهی موفق نه شدیم، زیرا رهبری جماعت خوجه آنچه را که خود درک میکرد برای دیگران زمینه بینش ژرف تری را که بالاتر و بهتر از دیدگاه آنها باشد، مساعد نمی ساخت و همواره بر مرکب خود خواهی شان راکب باقی می ماندند و هرگز برای دگرگونی بهتر که بتواند موازی، مساوی و هم معنا یا حد اقل شبیه با مراسم تشریفات روزوار اهل سنت و جماعت، اهل تشیع، یا هم مراسم تشریفات سنتی فاطمیان، اسماعیلیان نزاری آسیای میانه و ایران و یا سنت پیر ناصر خسرو باشد، به تفاهم و همدیگر پذیری معقول برسند.

هنگامی که در مجالس، مراسم تشریفات و یا سایر احتفال ها قرار می گرفتیم، اجازه تعوذ قبل از بسم الله الرحمن الرحیم داده نمی شد و یا هم، هدایت امام باید قبل از تسمیه خوانده می شد که خود باعث ابراز نظر اشتباه آمیز دیگران در مورد کیش و آئین اسماعیلی می گردد. جماعت آسیای میانه مطابق مسایل مرسوم در میان سایر مسلمان ها، میل داشت که نماز جنازه، نماز اعیاد باید توسط افراد و اشخاص بالغ، عاقل و سالم با خوانش و قرائت درست مورد اجر قرار گیرند، در صورتی که رهبری خوجه ها بخاطر اینکه این صلاحیت را نیز از جماعت افغان گرفته باشد و خود همه کاره شوند اطفال خورد سن

مربوط به خانواده های خودی را برای چند روز باز آموزی میدادند و آن هم خود شان با همان اشتباهات و نارسایی های دست داشته شان که در میان آنها در کشورهای اصلی که در آن هستی داشتند، رهبری می کردند. مزید بر آن در مراسم یاد شده بسا مسایل دیگری را نیز اضافه ساخته اند که در هیچ سنتی وجود ندارد و خود آنها در افرینش متنی آن نقش دارند و اگر پرسشی نیز به میان آید که در کجا و توسط چه کسی این گونه تصمیم در راستای گزینش متن و یا متون صورت گرفته است، همواره استدلال صورت می گرفت که، توسط افراد و اشخاص مسلکی و حرفوی در اگلیمونت یا انستیتوت پژوهش های اسماعیلی مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. و از این سبب قابل تغییر نیست و نمیدانند و نمی پذیرند که افراد یاد شده در هر جایی که باشند و از هر مقامی که این چنین تصمیم بگیرند باز هم انسان هستند و دارای اختیار و صلاحیت انسانی و نه آسمانی و یزدانی و جماعت آسیای میانه نیز این صلاحیت را در گذشته بدون ارتباط مستدام با ادارات امامت و امام داشتند و هنوز هم باید داشته باشند، چون سنت های بشری همواره توسط خود انسان ها بر گزیده می شوند و دوباره آنها از آن دست بردار می شوند.

بر اساس قوانین مهاجرت و پناه گزینی در کشور کانادا، دولت کانادا مکلفیت حمایت اقتصادی، فرهنگی، تعلیمی و کارایی برای آنها دارد که طی شیوه های ناهمگون وارد کانادا می شوند و ادارات امامت نیز طی قرار دادی با دولت کانادا مکلفیت دارند مهاجرین را بر مبنای همان پالیسی و شیوه کاری، یاری، همکاری و حمایت کنند. دولت کانادا زمانی که افراد را سپانسر می کند یک سال برای شان پرداخت کرایه خانه، مواد غذایی، البسه و غیره را بدوش دارد و بعد یکسال برای شان کار دریافت می کند و یا هم داخل شیرازه سوسیال می شوند و از آن طریق امرار حیات می کنند. انسان هایی در کانادا وجود دارند که مدت بیست سال در سوسیال هستند، از بازار سیاه کاری استفاده می کنند و هستی روزوار شان را پیش می برند و دارای زندگی بهتر نسبت به جماعت اسماعیلی هستند. چون برای جماعت اسماعیلی ادارات امامت تنها شش ماه کمک می کنند، البسه های کهنه را از جماعت خوجه که دیگر بدرد شان نمی خورد جمع آوری می کنند و به مهاجرین میدهند و بعد یکسال هم آنها را اجازه نمیدهند تا به سوسیال به پیوندند، به دلیل اینکه به فرمایش خود شان باعث بدنامی جماعت است و هم اگر دولت کانادا آگاه شود که کمک ها تنها برای شش ماه اول بوده، بدون تردید ادارات را مورد باز پرس جدی قرار میدهد. در کار یابی هم آنها را یاری نمی رسانند برای ادامه تدریس و تحصیل هم زمینه را مساعد نمی سازند و به کار های شاقه سوق شان میدهند که هم خود و هم فرزندان شان پریشان می شوند و در بسا دشواری های دیگر گرفتار می شوند.

در سال 1970م، هنگامی که مهاجرت جماعت خوجه از افریقا به کانادا و سایر کشور ها آغاز شده بود، امام قرارداد خیلی ها با اهمیت و جدی را با دولت کانادا امضا کرد که در آن قرار داد نامه باوصف کمک های همه جانبه کشور کانادا، امام از دولت کانادا درخواست کرد که اگر جماعت من به پول نیاز داشته باشد دولت میتواند برای شان قرضه بانکی دهد و امام خود مسؤلیت پرداخت آن همه قرضه ها را به نمایندگی از جماعت بدوش خواهد داشت. بر مبنای این قرار داد رهبری جماعت آنوقت تا که توانست قرضه های دراز مدت را گرفتند و به بازرگانی، هتل داری، باز نمودن کلینیک ها، فارمسی ها، مراکز تدریس و تعلیم، و خرید و فروش خانه ها و منازل مسکونی اقدام نمودند و بعد امام پول شان را پرداخت، و قرار داد یاد شده باید در برابر جماعت آسیای میانه که مرحله دوم مهاجرت بزرگ در تاریخ جماعت اسماعیلی به حساب میرود، نیز مورد اجرا و کار برد قرار میگرفت، که هرگز صورت نگرفت. حتی اگر در میان جماعت کسانی که میل بازرگانی خورد و ریزه داشتند و یا میل ادامه تحصیل و آموزش های حرفوی و مسلکی، ادارات هرگز آماده کمک کردن به آنها نبودند و اگر هم در خواستی پیش کش می شد بعد از مدت های دراز پرس و پاس و غیره جواب رد میدادند و یا هم پولی را مورد اجرا قرار میدادند که هرگز بدرد نمی خورد. مثلاً شخص خودم بعد آن که از اداره امام از وظیفه کنار زده شدم، بخاطر پیشبرد یک برنامه آموزشی به 500 دلار کانادایی نیاز داشتم و درخواستم را پیش کش نمودم و همواره جستجو میکردم که چه زمانی اجرا خواهد شد. بعد از یک سال برایم احوال دادند که کار تان اجرا نه شده چون رهبری تغییر نموده و شما باید برای رهبری جدید درخواست بدهید، در صورتی

که شخص مسؤول همان فردی بود که هم در رهبری قبلی و هم جدید مسؤولیت را بدوش داشت. با آنهم دوباره درخواستم را تجدید نمودم بعد از دنیایی از کاغذ پرانی ها، و بیوروکراتیسم زشت ادارت امامت و جماعتی که در هیچ اداره دیگر در کشور ها نه دیده ام، باز به من احوال رسید که پرسش های دیگری وجود دارند که باید به آنها پاسخ بدهید و بعد دیده شود که شما واجد شرایط هستید یا خیر. در صورتی که پول یاد شده شاید هم دشواری های مرا که نیاز شدید نیز داشتم تکافو نمیکرد اما خواستم اخلاق اداری را که ادعا دارند وابسته و منوط به جماعت و برای خدمت به جماعت هستند ببینم که راست است و یا دروغ محض؟ و تا به امروز آنچه را که تمنا کردم به دریافت آن موفق نه شدم، فرد مانند من که یک عمر با اداره کار نموده ام سرنوشت اش اینگونه باشد، دیگران دارای کدامی مقام خواهند بود؟ اما فرزندان خوجه چندین سکالر شیپ میگیرند، لیسانس می خوانند، ماستری می خوانند و اگر کارکردی نداشت دکتورا می خوانند چون مسؤولیت اعاشه و ابطه خانواده را بدوش ندارند، زیرا والدین شان بازرگانی دارند. و هم استدلال می کنند و می گویند، زمانی آنها از افریقا به کانادا آمده بودند هیچ کسی نبود کمک شان کند و خود به پای خود ایستادند. بی خبر از اینکه آنها را امام آماده ساخت تا از افریقا بیرون شوند پول شان را آماده کنند، حساب های بانکی شان را بیرون کنند، اموال منقول و غیر منقول را باید بفروش رسانند و پولی را که امام در بانک های افریقا داشت همه را به اجازه و هدایت امام با خود بیرون کنند و حتی قرضه هایی را که گرفتند نیز دوباره نپرداختند و ادارات امامت آن را پرداخت. پرسش دیگری که به میان می آید این است، چگونه جماعت خوجه در کانادا و سایر کشور ها در جریان سی و پنج سال حضور شان بیشترین ها میلیونر و ملیاردر شدند و لی جماعت افغان بعد از سپری نمودن سی سال در این کشور ها با همه زحمت شبا روزی شان بسیاری ها هنوز مالک خانه و کاشانه نیستند؟

به نسبت دشواری های اقتصادی، نبود زمینه برای پرداخت مصارف تعلیم و تحصیل دوره دانشگاهی و سایر دشواری ها، تا کنون بیشتر از بیست تن از اعضای جماعت آسیای میانه به ویژه افغان ها دست به خود کشی زده اند. جماعت پشه ای که از جلال آباد، لوگر، بغلان، کابل، پشاور، راول پندی، و کراچی وارد کانادا شدند، بدون در نظر داشت اینکه کی بودند و چه کسانی هستند و در کجا بودند و چقدر با امام و ادارات امامت ارتباط داشتند و یا واقعن اسماعیلی اند، دلبستگی شان به آئین و کیش چگونه بود هست، عدم همکاری دقیق با آنها به نسبت دشواری زبان، فارسی دری، انگلیسی و فرانسوی، اکثر جوانان شان به دشواری ها سر دچار شدند با سایر دسته ها بیرون از جماعت ازدواج کردند، چند تن شان توسط پدر و مادر به نسبت ایجاد روابط با دیگران کشته شدند، برخی ها زندانی شدند. قرار بود که باید برای شان برای مدت زمانی به زبان پشتو سیمینار ها، لکچر و، و مواظله صورت گیرد تا به زبان های مروج و معمول آشنایی پیدا کنند. موضوع خیلی جدی پیگیری شد دارای کامگاری ها و دست آورد زیادی نیز بود و لی چون هزینه دیگری بر میداشت برای سفر سخنران ها، آن را نیز قطع نمودند و اکثر جوانان، نو جوانان و حتی کهن سالان و تحصیل کرده های این قشری از جماعت رابطه شان را با جماعت خانه ها قطع نمودند و یا ایجاد روابط مجدد نمودند با مردمانی که سابق با آنها ارتباط داشتند.

سپانسر شیپ، یا مهاجرت و پناهگزینی جمعی بعد از ملاقات همسر امام خانم بیگم اناره در شهر کراچی پاکستان در سال 2000م، با جماعت آسیای میانه که شخص مسؤولیت ترجمانی ایشان را داشت، از طرف اداره امام به گونه رسمی قطع شد، و مسؤولیت بدوش اداره کمیشنری عالی ملل متحد "UNHCR"، قرار گرفت. از این سبب جماعت در کانادا کوشش کرد تا خویشاوندان و اقارب شان را از طریق گروه فامیلی پنج نفری آغاز کنند که می بایست همه جماعت از آن مستفید می شد. اما نسبت نبود رهبری در میان جماعت افغان، و عدم اعتنا به پیشنهادات و درخواست های شان، به گونه خودسر، پراکنده، شخصی این کار را آغاز نمودند و تنها برای کسانی کمک کردند که، یا در منازل خوجه ها کار میکردند، یا در جماعت خانه برای مؤقت جهت سپانسر خانواده های شان به کانادا کارمند رضاکار می شدند و به مجردی که خانواده های شان رسیدند

دیگر این افراد در جماعت خانه ها حضور نداشته و هر گز دیده نمی شدند. مسایل با رهبری مطرح شد که باید این فرآیند نیز زیر یک شیرازه دقیق پیش برده شود که هر گز صورت نگرفت. چون این پروسه به گونه نا سنجش آغاز شد، زمانی که خانواده ها به کانادا می رسیدند، بدون تردید در آغاز دشواری ها فراوان بودند اما نبود تحمل در زمینه و عدم رهنمایی و همکاری دقیق آموزشی و نبود استفاده زمانی از افراد با تعلیم و تحصیل جماعت، جدایی ها، طلاق ها، زندانی شدن ها، خود کشی ها و غیره صورت می گرفت که خیلی ها درد آور و دولت هم در برابر ادارات و فرآیند سپانسر شپ خصوصی و خانوادگی مشکوک شد و آن را تا حدودی از اعتبار ساقط ساخت.

مراسم فاتحه خوانی بخاطر ادای احترام به روح و روان شخص متوفی، و ایجاد سکون فکری برای خانواده های مغموم و درد رسیده در میان همه مسلمانان، به شمول اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان، سنتی است مرسوم و در خور ستایش. در داخل کانادا، همه مسلمان ها و غیر مسلمان، دارای اماکن مقدسه خود هستند، که عبارتند از مساجد، تکایا، مراکز اسلامی، خانقا ها، درمسال ها، خرگاه ها، جماعت خانه ها، و غیره هستند و از آن ها به منظور پیشبرد مراسم تشریفات سنتی و تاریخی شان، هر چه بوده و هرگونه که هست، استفاده همیشگی و دایمی دارند. به همین سان جماعت خانه نیز باید دارای همین سیاق و معیار باشد. اما با درد و افسوس فراوان جماعت خانه های اسماعیلیان در کانادا، برای پیشبرد مراسم تشریفات ویژه جماعت آسیای میانه تنها در ماه یکبار بخاطر پیشبرد خوانش فاتحه در اختیار جماعت، ایران، افغانستان و تاجیکستان قرار داده می شوند و بس. و خوب میدانیم که مرگ و میر بر بنیاد تقسیم اوقات زمانی از قبل تدارک دیده شده صورت نمی گیرد و در اختیار انسان های باورمند نیست و تنها بر بنیاد حکم الهی صورت می گیرد، از این سبب باید پیشبرد مراسم تشریفات نیز مطابق مشیت خداوندی، در زمان و مکان معین صورت گیرد. اما جماعت آسیای میانه، با این دشواری سردچار است و اگر فردی از خانواده ای پدرود حیات می گوید، و وفات شان در بیرون از کانادا صورت گرفته باشد، تا زمانی که ختم برج جاری نشود، خانواده ها نمیتوانند مراسم فاتحه خوانی خویشرا در داخل جماعت خانه مربوطه خویش بر پا دارد، گویا اجازه نیست. و واضح هم نیست که چه کسی و یا فردی این اجازه را نمیدهد چون کار و، وظیفه امام نیست بلکه رهبری است و برخی از افراد همکار با ادارات که مورد علاقه فردی شان هستند، نه تنها اینکه در زمینه های یاد شده همکاری ندارند بلکه خود نیز باعث ایجاد درد سر می شوند و حتی هیچ گاهی نیز به مشاهده نرسیده و هر گز نخواهد رسید که آنها خود نیز در این مراسم اشتراک ورزیده باشند و ادای احترام به سنت های تاریخی نیکان شان بدون در نظر داشت هر چه بوده اند و خواهند بود، نموده باشند. اما این جماعت خانه ها و سایر ملحقات وابسته به آنها همواره در اختیار جماعت خوجه است، تا هر گونه نشست ها، همایش ها، برگزاری ها و غیره را ترتیب و تنظیم نمایند. این نیز دردی است قابل مداوا اما در آسیب شناسی آن تا هنوز کسی داخل اقدام نه شده است. این گونه بر خورد و برداشت دوگانه سبب می شود که اکثرن جماعت آسیای میانه مراسم فاتحه خوانی را در منازل شان می گیرند، و یا در سایر مراکز، از قبیل رستوران ها، بانکویت ها، مساجد سایر برادران مسلمان و حتی روزی هم بوده که در میدان باز صورت گرفته است که بازتاب دهنده عدم احترام به مراسم تشریفات مرسوم جماعتی است که بیشتر از هزار سال سابقه عقیده و باور اسماعیلی دارد.

فرآیند گزینش کاندید های واجد شرایط برای پیشبرد امور آموزشی و پژوهشی در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوت پژوهش های اسماعیلی در لندن - انگلستان، برخورد غیر عادلانه دیگری است که از سوی رهبری جماعت خوجه صورت میگیرد. دانش آموزان کشور های تاجیکستان، ایران، سوریه، پاکستان، هند، علاقه جات شمال پاکستان، چین و سایر کشور ها میتوانند که ویژه انگلستان را دریافت کنند، اما افغان های اسماعیلی نمیتوانند، در صورتیکه اعضای ارشد وابسته به نظام کشوری افغانستان، اعضای پارلمان، بازرگان ها، فرزندان رهبران جهادی، افسران ارشد دولتی، در افغانستان میتوانند ویژه را

دریافت کنند، اما اسماعیلیان افغانستان نمیتوانند در صورتی که سفیر و نماینده فوقالعاده والا حضرت آقا خان هم در کابل مقیم است و در زمینه داخل اقدام و همکاری نمی شود. حتی وابستگان آقای سید منصور نادری در زمینه های یاد شده از امکانات بهتر، شایسته و بیشتر مستقید شده میتوانند. والا حضرت آقا خان بیشترین رقم همکاری و یاری اقتصادی را با نظام های نا همگون افغانستان، از آوانی که کشور توسط نیروهای ناتو و در سردمداری آن امریکا، اشغال شده است، داشته است، و لی هنوز در داخل کشور اسم شان را به مثابه رهبر روحانی جماعت اسماعیلی افغانستان یاد نمی کنند و اسم و رسم افراد دیگری برده می شود که برای جماعت اسماعیلی افغانستان، برای رهبران ضعیف النفس ادارات امامت و جماعتی در افغانستان، برای سفیر و نماینده فوقالعاده والا حضرت آقاخان در آستان کابل و در کلیت امر برای اسماعیلیان افغانستان کسر شان و مقام معنوی، سیاسی، عقیدتی و تاریخی به شمار می رود. در کشور کانادا، در آستان شلوغ تورنتو، مجله ای زیر نام " اسماعیلی کانادا " (The Ismaili Canada)، از طرف قنصل کانادا در سه ماه یکبار به نشر می رسد. در همه سیاق و برگه های آن واژه ای و یا عباره در مورد جماعت آسیای میانه، دیده نمی شود. در موارد نا همگون نشرانت دارد، بازتاب کار کرد های فرزندان جماعت خوجه، فرآیند تعلیم و تدریس شان، کامگاری ها، کار های رضامندانه شان، و غیره. اما از جماعت آسیای میانه، به شمول جماعت ایران، افغانستان و تاجیکستان، چیزی دیده نمی شود. حتی رضاکاران جماعت آسیای میانه در آن با مقناطیس در یافت نمی شوند. از طریقه مورد، کار های علمی و اکادمیک، چیزی به نظر نمی رسد. همواره مسایل بازرگانی، برخی از اعلانات، و بعضن دیدار و دید و باز دید های امام زمان با رهبران و شخصیت های سر شناس جهان، بازتاب داده می شود و بس. این است زندگی عقیدتی، خوبی ها، گلایه ها، شکوه ها، حقایق، درد ها، نا در نظری ها !!! خاموش باشیم یا کاری باید در زمینه صورت گیرد؟؟ پاسخ این پرسش ها را تنها زمان ارایه خواهد کرد و بس!!! اما خواست امام، چیز دیگری است، همواره اصرار میورزد که، جماعت آسیای میانه باید به پای خود به ایستد، در قطار سایر جماعت های جهانی به مفهوم عینی، عقلانی، اقتصادی و، فرهنگی و معنوی اش، شامل شود. از بینش پلورالیسم، شایسته سالاری، ارزش گرایی، ادای احترام و اکرام متقابل، مهر و محبت امام وقت به مفهوم اصلی، بنیادی و تاریخی اش، برخوردار گردد.

خدایا تو آن کن که انجام کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار

قانون اساسی اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان، بازتاب دهنده بینش و تصور امامت تاریخی اسماعیلی و قیادت معنوی در اسلام شیعی !

در آمد سخن : هدف اساسی ترتیب و تنظیم این نکارش و بازتاب آن بخاطر آن است تا باورمندان کیش اسماعیلی، به ویژه اسماعیلیان افغانستان و محیط پامیر بدخشان افغانستان که برای بیشتر از هزار سال، بعد از برگشت حجت خراسان، شاعر، سیاح و دانشمند معروف پیر سید شاه ناصر خسرو از سفر بغداد با امام زمان، نهاد های امامت و ساختار مؤسساتی در ارتباط موزون، مسلسل و منظم نبودند، با قانون اساسی و ساختار تشکیلاتی کیش و آئین خود که یکی از جمله نیازمندی های بنیادی در راستای عملکرد بر عقیده و مراسم تشریف مذهبی است، و از سوی امام زمان من حیث مرجع تقلید تنفیذ و توشیح می شود، آگاهی داشته و در فرآیند عملکرد بر عقیده و طریقه مطابق سیاق کثرت گرایانه محتوای قانون اساسی شان که در هماهنگی دقیق با شرایط زمان و مکان قرار دارد، کنش، منش و بینش شان را در عرصه زندگی و هستی مادی و معنوی روز وار به پیش برند. دوم اینکه اکریت اسماعیلیان ای که در کشور های افغانستان، تاجیکستان، ایران و برخی از مناطق علاقه جات شمالی پاکستان با زبان انگلیسی آشنایی کمتر داشته و نمیتوانند از همه اسناد و مدارک ادارات امامت و جماعتی شان بدون زبان و ادبیات فارسی دری، تاجیکی و فارسی، که در حقیقت از دیدانداز تاریخی دارای زبان واحد هستند، به گونه درست و معقول مستفید شوند. سوم اینکه بر مبنای آشنایی و معرفت آموزشی با قانون اساسی عقیده و طریقه شان، میتوانند از هدایات و پالیسی ادارات امامت، حقوق و وجایب شان، به شمول فرآیند دقیق تطبیق و تحقق سیاق قانون اساسی در سپری نمودن هستی مادی و معنوی شان که یکی از بزرگترین خواست های امام و تاریخ امامت اسماعیلی است، نقش شان را به گونه عینی و عقلانی بازی کنند. قبل از آنکه به مسایل اساسی برگردم، می خواهم کمی هم از زندگی و کار کرد های دوره امامت شاه کریم الحسینی چهل و نهمین امام موروثی اسماعیلیان، و حضرت سلطان محمد شاه چهل و هشتمین امام اسماعیلیان، به رسم اختصار، خدمت خواننده های سیاق کنونی، توضیح و تقدیم نمایم. **قانون اساسی** یا اساسنامه عالی ترین **سند حقوقی یک کشور**، نظام، مؤسسه، نهاد اجتماعی، سیاسی، عقیدتی، فرهنگی و بازرگانی است و راهنمایی برای تنظیم، ترتیب **قوانین** دیگر است. قانون اساسی تعریف کننده اصول سیاسی، اجتماعی، عقیدتی، اخلاقی، فرهنگی، عرفانی و ساختار، سلسله مراتب، جایگاه، و حدود قدرت سیاسی **دولت** یک کشور و سایر نهاد ها، و تعیین و تضمین کننده حقوق **شهروندان**، پیروان، باورمندان و رهروان کشور است. هیچ قانونی نباید با قانون اساسی مغایرت داشته باشد. به عبارت دیگر، قانون اساسی قانون تعیین کننده نظام حاکم است و بازتاب دهند تمرکز قدرت عینی و عملی، قانونی که مشخص می کند قدرت در کجا متمرکز است، روابط این قدرت حاکم با آزادی ها و حقوق افراد **ملت** و باورمندان چگونه است و این قوای حاکمه اعم از **قوه مجریه**، **قوه مقننه** و **قوه قضائیه** چه اقتدارات و مسئولیت هایی در برابر ملت، جامعه و جمعیت دارند. علاوه بر این، قانون اساسی مضامینی مانند **پرچم ملی**، **سرود ملی**، **نشان ملی**، **پایتخت کشور** و اصول حاکم بر سیاست های **اقتصادی**، برنامه های **فرهنگی** و روابط خارجی کشور را مورد توجه قرار می دهد. قانون اساسی اسماعیلیان دارای ویژگی ها خودی است که توسط امام اسماعیلیان، رهبر روحانی تدوین و نافذ میگردد.

حضرت والا آقاخان (شاه کریم الحسینی حاضر امام) در تاریخ یازدهم جولای ۱۹۵۷ در سن ۲۰ سالگی جانشین پدر بزرگش (سر سلطان محمد شاه آقاخان) و امام (رهبر معنوی) شیعیان امامی اسماعیلی شد. او چهل و نهمین امام موروثی مسلمانان شیعی اسماعیلی است و نسب مستقیم او از طریق علی (ع)، امام اول، داماد و پسر عموی پیامبر (ص) و همسر اوفاطمه، دختر پیامبر، به حضرت محمد (ص) می‌رسد. حضرت والا آقاخان، پسر شاهزاده علی‌خان و شاهزاده خانم تاج‌الدوله علی‌خان، در سیزدهم دسامبر ۱۹۳۶ در شهر ژنو زاده شد. وی سال‌های آغازین کودکی‌اش را در شهر نایروبی پایتخت کنیا سپری نمود. سپس به مدت نه سال در مدرسه‌ی لِه رُوزی (Le Rosé) تحصیل کرد. او در سال ۱۹۵۹ با مدرک لیسانس در رشته‌ی تاریخ اسلام از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شد.

حضرت والا آقاخان، مانند پدر بزرگش و آقاخان پیش از خود سر سلطان محمد شاه، دغدغه‌ی رفاه و بهزیستی مسلمانان را مخصوصاً در مواجهه با چالش‌های ناشی از تغییرات پرشتاب تاریخی داشته است. امروزه اسماعیلیان حدوداً در ۲۵ کشور که عموماً در آسیای غربی و میانه، آفریقا و خاور میانه، همچنین شمال آمریکا و اروپای غربی قرار دارند، زندگی می‌کنند. در طول چهار دهه‌ی گذشته و از زمانی که آقاخان کنونی به امامت رسید، تحولات و تغییرات سیاسی و اقتصادی عمده‌ای در بسیاری از این مناطق ایجاد شده است. او سیستم پیچیده‌ی اداره‌ی جامعه‌ی اسماعیلی را، که توسط پدر بزرگش در دوره‌ی استعمار بنیان نهاده شده بود، با دنیای جدید متشکل از دولت‌های ملی سازگار نمود، که در پی جدا شدن جمهوری‌های آسیای میانه از اتحاد جماهیر شوروی سابق، ابعاد و پیچیدگی‌های این سازمان‌ها نیز گسترش یافته است. حضرت والا آقاخان همواره بر این برداشت تأکید داشته است که اسلام یک دین معنوی توأم با تفکر، آموزگارِ مهربانی و مدارا و حافظ کرامت انسان، اشرف مخلوقات خداوند، است. بر اساس سنت شیعی اسلامی، حراست و پاسداشت از حقوق فرد برای جستجوی شخصی و فکری و نیز آرایه‌ی نشانه‌های عملی در جهت بینشی اخلاقی از جامعه که برخاسته از پیام اسلام باشد در اختیار امام زمان است. در کنفرانس سیرت حضرت محمد که در سال ۱۹۷۶ در کراچی برگزار شد، آقاخان در مقام ریاست کنفرانس گفت: تدبیر و درایت آخرین پیامبر خدا در یافتن راه‌حل‌های جدید برای مشکلاتی که با روش‌های قدیمی قابل حل نبودند، الهام بخش مسلمانان در ایجاد جامعه‌ای حقیقتاً مدرن و پویا بدون تخطی از مفاهیم بنیادین اسلام بود. اسماعیلیان، در طول تاریخ، تحت هدایت امامان خویش در رشد تمدن اسلامی ایفای نقش نموده‌اند. دانشگاه‌الزهرو دارالعلم در قاهره و البته خود شهر قاهره نمونه‌هایی هستند از خدمات و تأثیرات اسماعیلیان بر زندگی فرهنگی، دینی و فکری مسلمانان. از جمله‌ی فلاسفه، فقها و قضایان، طبیبان، ریاضی‌دانان، منجمان و دانشمندان نامداری که در گذشته و تحت حکومت امامان اسماعیلی پرورش یافتند قاضی نعمان، حمید الدین کرمانی، ابن هیثم (الهازن)، ناصر خسرو و خواجه نصیرالدین طوسی را می‌توان نام برد.

دست‌آوردهای امپراتوری فاطمیان در روایت‌های مربوط به دوره‌ی آغازین تاریخ اسماعیلیه، حدوداً از ابتدای پیدایش اسلام تا قرن یازدهم میلادی، وجهی غالب دارد. سلسله‌ی فاطمیان، که نامش از فاطمه دختر حضرت محمد (ص) گرفته شده است، حکومتی را به وجود آورد که به مدت دو قرن موجب گسترش و توسعه‌ی هنر، علم و تجارت در منطقه‌ی خاور نزدیک مدیترانه‌ای شد. مرکز آن قاهره بود که فاطمیان آن را به عنوان پایتخت خود بنا کردند. بعد از دوره‌ی فاطمیان، مرکز و مقر جغرافیایی مسلمانان اسماعیلی از مصر به سوریه و ایران منتقل شد. بعد از سقوط الموت مرکز حکومت آنان در ایران به دست فاتحان مغول در قرن سیزدهم، اسماعیلیان چندین سده در قالب اجتماعات پراکنده، عمدتاً در ایران و آسیای میانه و همچنین در سوریه، هند و جاهای دیگر ادامه‌ی حیات دادند. در دهه‌ی ۱۸۳۰ لقب افتخاری موروثی آقاخان از سوی پادشاه ایران به آقا حسن علی شاه، امام چهل و ششم، اهداء شد. در سال ۱۸۴۳ آقاخان اول، که اجتماع بزرگی از پیروان اسماعیلی داشت، ایران را به مقصد هند ترک کرد. آقاخان دوم در سال ۱۸۸۵م، و تنها چهار سال پس از رسیدن به مقام امامت درگذشت. جانشین او سر سلطان محمد شاه شد که پدر بزرگ امام حاضر و امام پیش از وی بوده است. در چند نسل اخیر، خانواده‌ی آقاخان سنت خدمت در عرصه‌ی بین‌المللی را دنبال کرده است. پدر بزرگ حضرت والا آقاخان ریاست جامعه‌ی ملل را بر عهده

داشت و پدرش شاهزاده علی خان سفیر پاکستان در سازمان ملل بود. عموی او شاهزاده صدرالدین مسؤول پناهندگان سازمان ملل، هماهنگ کننده سازمان ملل برای کمک رسانی به افغانستان و نماینده اجرایی سازمان ملل در مناطق مرزی عراق- ترکیه بود.

برادر حضرت والا آقاخان، شاهزاده امین، بعد از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۶۵ به بخش امور اقتصادی و اجتماعی در دبیرخانه سازمان ملل ملحق شد. شاهزاده امین از سال ۱۹۶۸ از نزدیک در اداره‌ی مؤسسات اصلی توسعه وابسته به نهاد امامت مشغول بوده است. وی مدیر بنیاد آقاخان (AKF) بوده و عضو هیأت مدیره‌ی صندوق توسعه اقتصادی آقاخان (AKFED) و رئیس کمیته‌ی اجرایی آن است. شاهزاده امین همچنین به طور چشمگیری در پایه گذاری و توسعه‌ی خدمات ارتقای گردشگری (TPS) نقش داشته است. او رئیس مؤسسه‌ی فرهنگی آقاخان (AKTC) نیز می باشد. شاهدخت خانم زهرا، دختر و فرزند بزرگ حضرت والا آقاخان، که در سال ۱۹۹۴ با مدرک لیسانس در رشته‌ی مطالعات توسعه از دانشگاه هاروارد فارغ التحصیل شده است، ریاست بخش رفاه اجتماعی (SWD) را که در درون مجموعه‌ی دبیرخانه‌ی آقاخان در فرانسه قرار دارد، بر عهده دارد. او مسؤولیت سیاست گذاری و مدیریت بهداشت، آموزش، و برنامه ریزی و ایجاد شرکت های خدماتی شبکه‌ی توسعه‌ی آقاخان (AKDN) را در اختیار دارد. وی همچنین نقش سیاست گذارانه‌ی مهمی را در ارتباط با دیگر سازمان های توسعه‌ی اجتماعی شبکه عهده دار است.

شاهزاده رحیم، دومین فرزند حضرت والا آقاخان در میان چهار فرزند او، در دوازدهم اکتبر ۱۹۷۱ در شهر ژنو در سوئیس به دنیا آمد. او که در مجموعه‌ی دبیرخانه‌ی حضرت والا آقاخان در اگلمو واقع در شمال پاریس مستقر است، مدیر اجرایی صندوق توسعه‌ی اقتصادی آقاخان (AKFED) – بازوی توسعه‌ی اقتصادی شبکه‌ی توسعه‌ی آقاخان (AKDN) – است. وی همچنین در دفتر نمایندگی اعتبار خرد آقاخان (AKAM) در سمت ریاست اجرایی مشغول خدمت است. شاهزاده رحیم که در سال ۱۹۹۶ با مدرک لیسانس با گرایش ادبیات تطبیقی از دانشگاه براون در ایالت رودآیلند آمریکا فارغ التحصیل شده است، آموزش دوره‌ی متوسطه‌ی خود را در دبیرستان فیلیپس اندوور در ماساچوست گذرانده است. او در سال ۲۰۰۶ یک دوره‌ی آموزشی توسعه‌ی اجرایی در زمینه‌ی مدیریت و امور اداری را نیز در دانشکده‌ی بازرگانی آی ای اس ایی دانشگاه ناوارا در بارسلونای اسپانیا به پایان رسانید. شاهزاده رحیم به منظور سرکشی به واحدهای صنعتی، هتل ها، و مؤسسات مالی شبکه‌ی توسعه‌ی آقاخان از جمله پروژه های اعتبار خرد به طور مرتب به آسیا و آفریقا سفر می کند. شاهزاده حسین، پسر دوم حضرت والا آقاخان، از کالج ویلیامز در آمریکا مدرک لیسانس خود را دریافت کرد و از دانشکده‌ی روابط عمومی و بین الملل دانشگاه کلمبیا (SIPA) در رشته‌ی روابط بین الملل مدرک فوق لیسانس اخذ نموده است. در این مقطع حوزه‌ی اصلی مطالعه‌ی او توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی با تمرکز بر روی مناطق خاورمیانه و شمال آفریقا بود. کوچکترین پسر حضرت والا آقاخان شاهزاده علی محمد در سال ۲۰۰۰ متولد شد.

بر طبق چنین بینشی از اسلام و نیز سنت خودشان در خدمت به بشریت است که هر جا که اسماعیلیان زندگی می کنند، آن ها (خانواده‌ی حضرت والا آقاخان) چهارچوب های سازمانی مشخص و مناسبی را در جهت اجرای فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی بنا کرده اند. این ساختار تحت مدیریت حضرت والا آقاخان گسترش یافته و در نتیجه‌ی تکامل آن شبکه‌ی توسعه‌ی آقاخان به وجود آمده است، که مجموعه‌ای است از سازمان هایی که در راستای بهبود شرایط زندگی و میزان فرصت ها در مناطق خاصی از جهان در حال توسعه فعالیت می کنند. در همه‌ی کشورها، این سازمان ها در جهت منافع و خیر عمومی همه‌ی شهروندان، مستقل از اینکه به چه نژاد یا دینی تعلق دارند، کار می کنند. گستره‌ی فعالیت این سازمان ها از معماری، آموزش و بهداشت گرفته تا ارتقاء بنگاه های اقتصادی بخش خصوصی، گسترش سازمان های غیردولتی و توسعه‌ی مناطق روستایی را شامل می شود. به عنوان بخشی از مراسم گرامی داشت پنجاهمین سال امامت حضرت والا آقاخان که آغاز آن یازدهم جولای

۲۰۰۷ بود، او تقریباً از ۳۵ کشور دیدار کرد و از این فرصت‌ها برای قدردانی از همراهی و حمایت دیرین مسؤولان کشورها، دولت‌ها و دیگر طرف‌های سهیم در امور امامت اسماعیلی استفاده نمود. او همچنین با افتتاح و پایه ریزی اقدامات و برنامه‌های بزرگ، مسیر حرکت آینده را نیز تبیین کرد. منبع: موسسه مطالعات اسماعیلی

حضرت والا سرکار سلطان محمدشا (۱۸۷۷-۱۹۵۷) چهل و هشتمین امام موروئی مسلمانان شیعه‌ی اسماعیلی بود. او به واسطه‌ی دانش عمیقی که از سنت‌های فرهنگی متنوع داشت، واجد جایگاهی منحصر به فرد بود و نقشی مهم در امور بین‌المللی زمان خویش ایفا کرده و حرفه‌ی عمومی او دارای ابعاد زیادی بود. حضرت آقاخان سوم سلطان محمد شاه یک اصلاح‌گر اجتماعی بود که دغدغه‌هایش شامل کاهش فقر روستایی و ارتقاء زنان در جامعه بود. او که یکی از طرفداران تحصیلات مدرن بود، به یکی از حامیان پرشور پیشرفت تحصیلی مردان و زنان در هند و آفریقای شرقی تبدیل شد. او که یکی از خبرگان مشتاق فرهنگی بود، پشتیبان یک آموزش حقیقتاً چند فرهنگی بود که بهترین‌ها و بالاترین‌ها را از ادبیات کلاسیک غرب و شرق با هم تلفیق می‌کرد. او قهرمان روابط حسنه میان کشورها و ملت‌ها بود. در سال ۱۹۹۸، انتشارات بین‌المللی کنگن پاول، گزیده‌ای از سخنرانی‌ها و نوشته‌های سر سلطان محمد شاه را منتشر کرد که ویرایش، تعلیقات و مقدمه‌ی آن را پروفسور خ. ک. عزیز، یکی از محققین برجسته‌ی تاریخ شبه قاره‌ی هند به انجام رسانیده است. گزیده‌ای از سخنرانی‌های منتشر شده در این کتاب در این وب‌سایت ارایه شده‌اند که آرمان‌ها و اندیشه‌های سر سلطان محمد شاه را درباره‌ی تحصیلات مدرن و چند فرهنگی، نوزایی فرهنگ اسلامی و اسلام در دوره‌ی مدرن منعکس می‌کنند. بسیاری از دیدگاه‌های او در منظره‌ای منعکس شده‌اند که تلاش‌های مؤسسه را جهت می‌بخشند. کار نامه‌های آقاخان سوم عنوان درخشان و ماندگار است که در تاریخ اسماعیلیه و اسلام درج است.

در سال ۱۹۰۵ میلادی، سر سلطان محمد شاه چهل و هشتمین امام موروئی اسماعیلیان جهان، والا حضرت آقا خان سوم، برخی از قوانین و مقررات را برای اسماعیلیان آفریقای شرقی جهت هدایت و رهنمود هستی مادی و معنوی روزوار جماعت به رشته نگارش در آوردند و بعد ترتیب و نشر سیاق یاد شده در اختیار دسته‌ای از رهبران آن زمان جماعت آفریقای خاوری قرار دادند. تا باشد من حیث آئین نامه زمانی جمعیت شان به گونه مؤثر مورد کار برد قرار گیرد. آئین نامه یاد شده بر مرکزیت اختیار و صلاحیت امام من حیث مرجع تقلید و تأیید در راستای حکومت معنوی و مادی بر جماعت و تعبیر و تفسیر هویت عقیدتی تاریخی اسماعیلیان در سراسر جهان، اصرار می‌ورزید. سند یاد شده برای چندین بار الی سال ۱۹۴۵م، تجدید نظر شده و بدست نشر سپرده شده و در اختیار جماعت اسماعیلی جهت بهره داری درست و دقیق و فهم سالم سایر جمعیت‌های غیر اسماعیلی جهت از میان برداشتن کج فهمی‌های تاریخ نگاران غیر اسماعیلی در مورد اسماعیلیسم تاریخی و فلسفی، قرار دادند. مزید بر آن آئین نامه مشابه (قوانین و مقررات)، در اختیار جماعت هند برتانوی نیز قرار داده شد.

در سال ۱۹۶۰م، حضرت مولانا شاه کریم الحسینی چهل و نهمین امام موروئی اسماعیلیان جهان، والا حضرت آقا خان چهارم، نواسه و جانشین پدر بزرگش حضرت امام سلطان محمد شاه، چهل و هشتمین امام موروئی اسماعیلیان، بعد از برخی تعدیلات، آئین نامه یاد شده را در سال ۱۹۶۲م، بار ثانی در اختیار جماعت آفریقای خاوری و جماعت پاکستان، و در سال ۱۹۶۷م، در اختیار جماعت هند قرار داد. به دنبال آن در سال ۱۹۸۰م، کمیته با صلاحیت تعدیل و تجدید قانون اساسی اسماعیلی ترتیب و به دنبال آن بحث‌های اثر گزار، مهد و معقول در مورد سیاق قانون اساسی یاد شده صورت گرفت و سند معتبر یاد شده به گونه خامه جهت نهایی شدن برای بررسی به حضرت امام شاه کریم الحسینی تقویض گردید. امام وقت سند یاد شده را به گونه دقیق مرور، برسی، تدقیق و تحقیق نموده و متن نهایی آن را زیر عنوان "قانون اساسی اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان"، در سال ۱۹۸۶م، تصوب و این سند جدید را جهت بهره برداری قیادت جماعت اسماعیلیان جهان، نافذ ساخت. قانون اساسی اسماعیلیان در اختیار همه اسماعیلیان جهان (به استثنای آن شماری از جماعت که به گونه مستقیم و

یا غیر مستقیم با امام و ادارات امامت دارای ارتباط فصلی و یا هماهنگ نبودند)، قرار گرفت و باعث ریشه اتصال ژرفتر میان همه اسماعیلیان جهان گردید. هدف والای امام زمان در قبال ترتیب و تنظیم سند یاد شده این بود که، قانون اساسی اسماعیلی باعث آفرینش شیرازه نیرومند مؤسساتی، اداری و نهاد های امامت در میان جماعت جهانی گردیده و جماعت را در راستای ساختار هماهنگ و پیگیر مؤسسات نیرومند در راستای خدمت گزاری عینی و تاریخی برای امت مسلمه، و جوامعی که راهروان و پیروان والا حضرت آقا خان در میان شان هستی روزوار دارند، یاری رسان خواهد بود. امام باورمند بودند که قانون اساسی اسماعیلیان جهان، هویت قوی تر و هماهنگ تر را نصیب پیروانش ساخته و با پیروی و بهره برداری دقیق، اخلاقی و انسانی از آن به گونه ظاهری و باطنی، در لفظ و در معنا، اسماعیلیان خواهند توانست به مصونیت سترگتر، اتحاد نیرومند تر، مسرت ماندگار تر، امنیت و سکون شایسته تر و بهبود زندگی معنی آفرین تر، دست یازند. امام باور داشتند که قانون اساسی حیثیت سند سهولت آفرین برای مریدان "پیروان"، داشته و نقش خیلی ها هستی آفرین را در راستای ساختار مؤسسات جماعتی و امامت، نیروی تحقق ابتکار آمیز در راستای انکشاف ظرفیت و صلاحیت خودی و فردی، اقناع عینی، معنوی، روحانی و عقلانی برای جماعت اسماعیلی در سراسر جهان، بازی خواهد کرد.

بیشتر از بیست سال می شود که مولانا حاضر امام قانون اساسی اسماعیلیان جهان را بعد از مرور دقیق، بررسی، تعدیل و تزئید، توشیح و تنفیذ نمودند. این سند معتبر برای همه اسماعیلیان جهان، در هر نقطه ای از دنیا و در هر کشوری که هستی دارند قابل تطبیق و کاربرد است. این سند معتبر با ادای احترام به قوانین مروجه کشور های مطبوع، دارای قوانین و مقررات تفصیلی خودی برای اسماعیلیان بوده و زندگی عقیدتی، عملکرد بر طریقه و عقیده و کارکرد های روزوار شان را بر اساس ساختار تشکیلاتی مؤسساتی امامت و نهاد های جماعتی به پیش خواهند برد. شناخت این سند برای اسماعیلیان از جمله ضروریات بوده و با وصف آنکه در شیرازه سیاق آن هستی خواهند کرد، از محتوای کاری ادارات و نهاد های امامت و جماعتی که چگونه کار کرد خواهند داشت، جماعت را آگاهی می بخشد. در ضمن قانون اساسی موجود توضیح و تشریح تفصیلی در مورد شیرازه ساختار ادارات و نهاد های امامت، اصول و قوانین موجود در آن، مسؤولیت ها و وجایب ادارات و افراد کاری و موظف در آن، و هم آرزو ها و خواست های امام زمان در راستای تحقق برنامه و وظایف مطروحه در زمینه های ناهمگون که دارای ارتباط نا گسستنی با زندگی مادی و معنوی جماعت هستند، خواهد داشت.

مولانا حاضر امام در دهم دسامبر سال 1986م، مادامی که قانون اساسی جدید تعدیل شده را به جماعت و رهبری آن معرفی می کرد، فرمود که قانون اساسی موجود که برای همه اسماعیلیان جهان بدون در نظر داشت اینکه در کدام گوشه ای از دنیا قرار دارند، و در هر کشوری از جهان که حیات بسر می برند، بدن تفاوت قابل تطبیق بوده و باعث انسجام، هماهنگی میان جماعت جهانی، اسباب آفرینش اتحاد، ارتباط دایمی و سیستماتیک در میان جماعت جهانی میگردد. امام زمان اظهار باور نمودند که ساختار جدید، ترتیب و تنظیم، توشیح و تنفیذ قانون اساسی جدید باعث به میان آوردن سیستم و نظام منظم مؤسساتی، اداری و عقیدتی گردیده و اسباب آفرینش انکشاف منظم و هماهنگ در عرصه های ناهمگون زندگی امت مسلمان و هستی جماعت اسماعیلی در جوامع مختلفی که آنها حیات بسر می برند، خواهد گردید. امام زمان ابراز امیدواری نمود که تدوین قانون اساسی جدید و کار کرد های ادارات امامت و نهاد های جماعتی بر مبنای پالیسی ای که در سیاق این سند معتبر درج گردیده است، باعث ارتباط هماهنگ میان همه نهاد ها و مؤسسات امامت شده و ادارات و نهاد هایی که از این قانون اساسی جدید پیروی و اطاعت میکنند، در کار کرد ها و فعالیت های دو جانبه و متقابل با هم شریک می شوند، باعث آفرینش اثرات سترگ و در خور ستایش برای جماعت در سال های آینده خواهد شد. همچنین مولانا حاضر امام اظهار امیدواری نمودند که تدوین قانون اساسی جدید سند معتبر و مهدی در امر سهم و نقش جماعت در راستای ساختار مؤسسات و نهاد های مستحکم، با اعتبار، همه شمول امامت و جماعتی برای فرزندان روحانی ام در جهت فعالیت های جدید، نوآفرینی، بکار برد استعداد های فردی و جمعی، رشد و انکشاف مستدام شخصی، و اقناع فکری، عقلانی و معنوی آنها خواهد بود. امام زمان با

ایقان کامل نتیجه گیری نمودند که قانون اساسی جدید هویت مستحکم تر، روشنتر و هماهنگ تر اسماعیلیان جهان را بازتاب خواهد داد و با پیروی از این قانون اساسی لفظن و معنن، جماعت جهانی در صلح، امنیت، رستگاری، اتحاد، اتفاق، مسرت و آسایش و بهبود زندگی مسرت آفرین تر، هستی را بسر خواهد برد. قانون اساسی جدید اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان، به تاریخ سیزدهم دسامبر سال 1986م، به مناسبت آمد آمد پنجاهمین زادروز میمون امام حاضر و مدت زمان سی سال تخت نشینی مولانا حاضر امام، توشیح و نافذ گردید. این قانون اساسی به تاریخ یازدهم جولای 1998م، توسط مولانا حاضر امام تعدیل و تجدید شد، و این زمانی بود که مولانا حاضر امام چهل و یکمین سالگرد قیادت روحانی شان را من حیث امام حاضر و ناظر اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان سراسر جهان، جشن میگرفتند.

بنیان گذاری نهاد ها و مؤسسات امامت که بر بنیاد سیاق قانون اساسی اسماعیلی عرض وجود می کنند، باید بازتاب دهنده تنویر اسلامی، سیاق قانون اساسی اسماعیلی و آرزو های امام زمان برای جماعت سراسر جهان در راستای سپری نمودن زندگی مادی و معنوی شان بر بنیاد هدایت و شیرازه اخلاقی دین مبین اسلام که اساس عملکرد طریقه شیعه امامی اسماعیلی را در بردارنده است، خواهد بود. مولانا حاضر امام شخص اظهار باور نمودند که قانون اساسی اسماعیلیان در ذات خود ادامه بینش اصول اسلامی و طریقه ی اسماعیلی که دارای تصور روشن پیرامون اسلام به مثابه دین جهنده و نه دین راکد و غیر سیال، و طریقه ای که در آن انسان های روشن اندیش در شیرازه تاریخی وجود داشته که همواره بر بنیاد شیرازه اخلاقی طریقه شان هستی را به پیش برده و همیشه در آن شیرازه که با شیرازه اخلاق اسلامی در هماهنگی قرار دارد، زندگی نموده اند. همه این مسایل یاد شده بار مجدد در دیدار سال 2000م، هنگام بازدید مولانا حاضر امام از کشور پاکستان توسط مولانا حاضر امام مورد تأکید قرار گرفته بود. امام زمان در مورد این همه مسایل فرامین و هدایت گسترده را به جماعت سراسر جهان جهت فهم ژرفتر و بهتر مسایل، ارشاد فرموده اند. امام زمان در بازدید شان از پاکستان و دیدار با جماعت در سال 2000م، به گونه تکرار مکرر و احسن پیرامون ادامه هستی در شیرازه اخلاقیات اسلامی، اصول زرین طریقه و عقیده، تأکید فرمودند. امام فرمودند که اسلام دین صلح، برقراری امنیت، برادری و اخوت اسلامی بوده و از این سبب بر جماعت است تا بر مبنای سیاق و محتوای این شیرازه زندگی کنند. امام فرمودند که دین اسلام دین سخاوت مندی، مواظبت، غمخواری بوده و از این سبب مهم است تا جماعت در پیشبرد هستی روز وار خود همیشه روش اخلاقی اسلامی را با خود داشته باشند. امام فرمودند، به یاد داشته باشید که در سیاق تغیر و دگرگونی، شیرازه اخلاقی و دینی ما، اصول زرین و بنیادی طریقه و عقیده ما قابل تعویض و تغیر نخواهد بود. از این سبب باید بر معیار اخلاق دینی تان زندگی کنید، در عملکرد بر عقیده و طریقه تان منظم باشید و شما و اعضای خانواده های شما باید در شیرازه این اصول زرین و پسندیده به هستی با معنا و ارزشمند خود ادامه دهند.

اصولی را که جماعت باید در نظر داشته باشد این است که، جماعت خود یک جماعت جهانی است، و از امام واحد، حاضر و ناظر موروثی هدایت می گیرند و پیروی می کنند. پابند شیرازه اصول اخلاقی برادری جهانی، شیرازه اخلاقیات جهانی، عقیده و باور تاریخی ای که شما را ترغیب، تشویق و تنویر می کند هستید. از این سبب باید در شیرازه اخلاقی عقیده و طریقه تان زندگی نموده و از آن در مناسبات تان با آنهاپی که در محیط پیرامون با شما در زندگی اجتماعی و عقیدتی شریک هستند، نیز استفاده درست و اخلاقی کنید. اگر دشواری و اختلافی در میان اعضای جماعت به میان آید، باید با هم نزدیک شوند، بحث کنند و راه های حل دشواری های به میان آمده را به شیوه درست حل کنند و نباید در فرآیند حل دشواری های به میان آمده از بینش برنده و بازنده استفاده کنند، بلکه هر یک از شما از خود باید پرسد که بهترین و عادلانه ترین سود جماعت در چه نهفته است؟ و آن بهترین و درست ترین راه حل خواهد بود. و اگر مسایل در میان اعضای خانواده به میان آمده باشند، باید از خود پرسیم که چگونه عالی ترین و شایسته ترین سطح سود و مفاد اعضای خانواده را حفظ و پاسداری کنیم؟ برای جماعت لازم است در حدود معقول و معمول اخلاقیات عقیده و طریقه خود زندگی کند، روی مسایل موجود در طریقه و عقیده ژرف اندیشی داشته باشند، از تاریخ عقیده و باور شان باید معلومات و فهم دقیق و عالی داشته باشند. امام در هدایت شان می

فرمایند که در شیرازه عقیدتی و باوری تان هستی داشته باشید، بر اصولی که طریقه بر آن استوار است و بر عقیده ای که طریقه روی آن عملکرد دارد، پابند باشید زیرا این یک موضوع نهایت مهم برای آینده جماعت و نهاد ها و ادارات جماعتی است.

بازتاب باور ها و سنت های تاریخی اسماعیلیان آسیای میانه در هدایات، سخنرانی ها ، فرامین و ارشادات امام زمان! ! (1992-2017)

تاریخ اسماعیلیان آسیای میانه ، به ویژه اسماعیلیان افغانستان شاهد آن است که این دسته از مردمان عقیدتی برای مدت های درازی به گونه مستقیم و غیر مستقیم به امام و نهاد های امامت ارتباطی نداشتند و همه کار کرد های دینی و آئین شان بر مبنای هدایت پیر کوهستان، حجت خراسان، داعی و مشنری راه حق و عدالت، پیر شاه ناصر خسرو در همکاری مستقیم و مستدام شخصیت های عقیدتی و مذهبی محلی در سراسر آسیای میانه ، پیر ها و خلیفه ها به پیشبرده می شد. اندک افرادی حضور داشتند که به نحوی از انجا توانستند با عبور و مرور از راه های دشوار گذر و مناطق کوهستانی با عالمی ترس و لرز و احساس خطرات ناشی از حوادث طبیعی، و بشری که حامل پیام جماعت مناطق وابسته به خود بودند، خویشن را به دربار امامان که بیشتر از 200 سال در ممبئی هندوستان مقیم بودند، به ویژه از زمان حضرت امام حسن علی شاه "آقا خان اول"، می رساندند و بعد از دیدار فردی با امام و بازتاب پیام و تجدید بیعت جماعت به امام، طالب هدایت جدید شده و دوباره با اخذ پیام امام به محل و مناطق شان باز می گشتند و هدایت را به گونه جمعی به استماع جماعت می رساندند. بعضی هم رسم و سنت چنین بوده که نماینده های پیر ها و خلیفه ها که شخصیت های معروف، دارای ارزش، عزت، حرمت و علم اکتسابی در میان مردم و جماعت بودند، به دربار امام فرستاده می شدند تا بتوانند خدمتی را به جماعت، پیروان و باورمندان امام در زمینه کار کرد ها و باور های های دینی، پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی مطابق شرایط زمان و مکان و به ویژه هدایت امام وقت، بسر رسانده و هم انتقال دهنده مال واجبات " ده یک"، که جز مراسم تشریفات عقیدتی اسماعیلیان سراسر جهان است، به حساب میرفتند. در سال های 1960م، مادامی که یک تن از اسماعیلیان وابسته به جماعت هندوستان " جماعت خوجه"، آقای "لاخانی"، که به اسم "چوته لاکانی"، یعنی "لاخانی کپتر"، در میان جماعت یاد شده شهرت داشت، حامل هدایت و فرمان حضرت اما سلطان محمد شاه توظیف شده بودند تا به کابل آمده با برخی از رهبران محلی و منطقوی مناطق مختلف جماعت، " پیر ها، خلیفه ها"، " مشنری ها"، " مبلغین"، " بازرگانان و شخصیت های با نفوذ، به مناطق مرکزی به ویژه خانواده سید های کیان، دید و وادید ها داشته باشند و روی مسایل ناهمگون عقیدتی و پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی در میان جماعت با در نظر داشت شرایط دشوار تدویر و تنظیم، بحث های مفصل نمودند. در قدم نخست هدف از این ملاقات انتقال پیام امام به جماعت بود که باید مطابق شرایط زمان و مکان کار کرد ها داشته باشند و هم در میان برخی از هندو های مقیم افغانستان به ویژه سک ها، گجراتی ها، کچی ها، کتواره ها که در کابل و سایر مناطق افغانستان مصروف بازرگانی بودند و همه زیر اسم و رسم هندو ها کار می کردند و حیات بسر می بردند، کار های تبلیغاتی صورت گیرد تا آنها که دارای وابستگی های قبلی با اسماعیلیان هندوستان و شاید هم بابرخی از اسماعیلیان افغانستان بودند، مطابق شراط داخلی افغانستان، و سنت های اسلامی در تغیر و تبدیل نام های شان به نام های مناسب اسلامی، مانند محمد، سید، علی، کریم، و غیره اقدام ورزند. در ضمن باید با پیر ها، خلیفه ها، و شخصیت های عقیدتی و پیشبرنده های مناسک و مراسم تشریفات عقیدتی در آن محلات تماس حاصل شود تا در جمع آوری مال نذورات، مال واجبات، و ده یک، داخل اقدام عملی شوند و بعد از تجمع و

تمرکز آن به نماینده خانواده سید های کیان سپرده شوت تا به دربار امام فرستاده شود. در زمینه رهبران محلی جماعت بدخشان، به ویژه شاه زیباک ابراز مخالفت نموده و علاقه نداشت تا مال واجبات جماعت بدخشان از طریق اعضای خانواده سید های کیان به حضور امام فرستاده شود و باید خود آنها من حیث شخصیت های مستقل عقیدتی در بینش اسماعیلیسم مطابق سنت شاه ناصر خسرو، به مہبئی انتقال دهند و یا هم به یکی از نماینده گی های امام و دفاتر جماعتی و در چترال پاکستان انتقال دهند تا حضور امام برسد. همین بود که در سال 1960م، نخستین هدایت امام که کاپی شده از فرمان شان به جماعت علاقه جات شمالی پاکستان بود، به آدرس جماعت شغنان بدخشان افغانستان مواصلت ورزید و در منزل پیر سید حسن علی شاه، به جماعت وابسته به جناب شان توسط مرحوم خلیفه داد علی شاه به خوانش گرفته شد و از مواصلت مال سرکار (مال واجبات) به نماینده امام نیز اطمینان داده شده بود.

از طرف خانواده سید های کیان شکایت نامه ای از طریق "چوته لاخانی"، "لاخانی کپتر"، در زمینه عدم اطاعت رهبران محلی اسماعیلیان بدخشان در راستای تجمع و تمرکز مال واجبات در یک محل و بعد انتقال آن به دربار امام زمان به گونه واحد و منظم، فرستاده شده بود که حضرت امام سلطان محمد شاه در زمینه هدایت داده بود که جماعت بدخشان من حیث جماعت مستقل در تشکیلات خود و لی وابسته به نهاد های جماعتی و امامت موجود در هندوستان و یا علاقه جات شمال پاکستان، به گونه مستقیم و یا غیر مستقیم، میتوانند اجرای کار کنند و لازم نیست با جماعت مناطق مرکزی افغانستان در زمینه تجمع و تمرکز مال واجبات مدغم شده و اجرای کار نمایند. نخستین ارتباط فرمانی حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه در سال های 1923 الی 1925م، صورت گرفته بود، زیرا در آن زمان شاه کلان، سید عبدالمعانی، شکایت نامه ای را در راستای کارکرد های دسته ای از اسماعیلیان زیر نام "پنجه بهایی"، یعنی "برادران متحد"، که خود را ساکنان اصلی هندوستان معرفی نموده بودند و گویا به آسیای میانه پناهگزیں شده بودند، و در دو طرف کنار دریای آمو، پامیر شرقی و پامیر غربی مقیم شده بودند، فرستاده بود تا امام به این موضوع رسیدگی کنند، زیرا تا حدی کار کرد های شان خلاف هدایت و سیاق کلامی حضرت پیر شاه ناصر خسرو بود. حضرت امام سلطان محمد شاه به پاسخ شکایت نامه اظهار فرموده بودند که از پیر های بدخشان به ویژه شاه کلان خواهشمندم که در این مسئله دخالت نکنند، نه آنها را تقدیر کنند و نه توهین و یا مزمت. من خود شخص این موضوع را حل خواهم کرد و هدایت خواهم فرستاد. این دسته هنوز هم در داخل تاجیکستان به ویژه بعد از باز شدن دروازه های دید و بازدید امام از آسیای میانه (تاجیکستان، افغانستان) و ترکستان چین، دارای اینگونه ادعا هستند و تا حدی باعث آفرینش دشواری و تعبیر و تفسیر انحرافی در راستای تطبیق و تعمیل هدایت امام در میان جماعت یاد شده می شوند.

نماینده دیگری که از طرف حضرت امام سلطان محمد شاه به آسیای میانه فرستاده شده بود، مشنری سبز علی بود که از طریق علاقه جات شمالی پاکستان به افغانستان، ترکستان، تاجیکستان، مسکو و سایر مناطق اسماعیلیه نشین سفر نمودند. یکی از اهداف سفر شان این بود تا وضعیت جماعت را در این مناطق از دیدانداز زیست اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی مورد بررسی ژرف قرار دهد زیرا اکثریت این جمعیت ها به گونه مستقیم زیر اثر سیستم سوسیالیسم و بر خی ها هم غیر مستقیم و با الهام گیری از آن حیات بسر می بردند. در ضمن هدایت داده شده بود تا مراسم تشریفات مذهبی و مناسک ژرفتر مورد بررسی قرار گیرند تا چه حدی از آزادی عقیده و باور های دینی و پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی برخوردار هستند. و مزید بر آن دغدغه اساسی خوجه ها این بود که مراسم تشریفات، سنت و مناسک "چراغ روشن"، من حیث میراث ماندگار حضرت پیر شاه ناصر خسرو چقدر دارای اهمیت در میان جماعت است و چگونه میتوان در آن دگرگونی ها را وارد ساخت تا با مناسک و مراسم سنتی تشریفات مذهبی خوجه ها در تقابل قرار نگیرد. هدایت امام در آنوقت نیز مطابق اصول زرین و بینش اسماعیلیسم فلسفی و تاریخ عقلانی بود اما نحوه برخورد پیر سبز علی، یاران و همکارانش گونه دیگری را به خود گرفت. اگر به سفر نامه پیر سبز علی که به زبان انگلیسی نوشته است و بیشتر از یکصد و پنجاه برگه را در بر دارد، امروز تنها

هفتاد و پنج صفحه آن باقی مانده و سایر برگه ها که بیشتر شامل واقعیت ها، عینیت گرایی، ترویج بینش کثرت گرایی در مراسم تشریفات مذهبی، شایسته سالاری و همدیگر پذیری بود، از متن سفر نامه حذف شده است. این خود دغل بازی رهبری آنوقت خوجه ها را بازتاب دهنده است. مادامی که قرار بود بر اساس هدایت امام و حضور جماعت آسیای میانه به ویژه افغانستان در شیرازه جماعت جهانی اسماعیلی، تغییراتی در سنت چراغ روشن و نکاح نامه به وجود آید، با وصف مشوره های متعدد با ادارات جماعتی به ویژه اداره طریقه و آموزش مذهبی کشور های افغانستان، تاجیکستان، ایران و علاقه جات شمالی پاکستان، و اصرار شخص خودم و مناقشه ام با شخصی از چترال به نام داکتر میر بایض خان که باهم در اداره امام کار میکردیم، در مورد اینکه آب نکاح باید حذف نشود، نادیده گرفتند و آن را در متن جدید حذف نمودند تا با سنت "آب شفا"، در تقابل قرار نگیرد و این سنت را حذف نمودند و باعث آفرینش دشواریهای زیادی در میان جماعت های کشور های یاد شده شد که تا کنون نتوانسته اند آن را حل کنند و از همین سبب است همین اکنون اکثریت مطلق این جماعت از نکاح نامه سابق استفاده نموده و به پیش میروند و یا هم اگر از متن جدید استفاده کنند، با زهم بار مجدد نکاح رسم خودی و گذشته را به اجرا در می آورند.

بر خورد مشابه خوجه ها در برابر هدایت امام در راستای وارد ساختن دگرگونی ها در مراسم تشریفات "چراغ روشن"، که واقعن خیلی هم ساده، مناسب، بسیط و مطابق محتوای تاریخی تفکر اسماعیلیسم است ترتیب و تنظیم شده است و حتی مؤلفه های بیرونی که نباید شامل ادبیات عقیدتی ما باشند، نیز حذف شده و همه هدایات در زمینه نه به گونه تحکم از سوی امام، بلکه مطابق شرایط زمان و مکان و آفرینش سهولت ها برای جماعت ای که در نقاط ناهمگون دنیای امروزی زیست دارند، ترتیب شده است و متن آن نیز طی تعلیقه ای به جماعت فرستاده شده بود، اما در کار برد عملی آن باز هم خوجه ها در همسویی با اسماعیلیان خوجه شده آسیای میانه از بینش افراط و تقریط استفاده کردند و جماعت را بسوی سردرگمی رهنمون شدند که تا همین اکنون پالیسی واحدی در راستای تطبیق آن در مناطقی به این سنت ادای احترام دارند، وجود ندارد. به همین سان موضوع ترتیب و تنظیم متن نکاح اسماعیلی، با وصف آنکه از همه رهبران جماعتی اداره طریقه و تعلیمات اسماعیلی، به ویژه رئیس های اداره نام برده به شمول واعظین، مشنری ها و سایر شخصیت های اثر گذار در این راستا نظر خواهی نیز صورت گرفت، اما خوجه ها الی اخیر از باقی ماندن آب نکاح که در سنت اسلام نهاد پیوند دهی دو جفت مزدوج است، بخاطر اینکه با بینش و تصور آب شفا که در سنت خوجه ها خیلی هم معمول است، در تقابل قرار نگرفته باشد، با وصف اصرار های اکید و تأکید مجدد، باز هم از متن حذف شد و باعث این شد که امروز اسماعیلیان آسیای میانه در داخل جماعت خانه بخاطر حیای حضور مکی ها و کهادیا ها، و به گونه دروغین خود ها را وافی به هدایت امام نشان دادن از متن نکاح جدید استفاده می کنند، اما مادامی وارد خانه و کاشانه عروس و داماد می شوند، از متن سابق ای که در میان اسماعیلیان مروج بود، خلاف تصور، بینش، حکم و سنت اسلامی و اسماعیلی که در یک زمان تنها یکبار باید نکاح صورت گیرد دوبار مورد اجرا قرار داده می شود و یا هم بعضن افراد و اشخاص خلاف تصور فرمان برداری و بیعت که در میان همه مسلمانان و به ویژه اسماعیلیان مروج بود، است و خواهد بود، تنها از متن قبلی استفاده می کنند که این خود مطابق دستور و هدایت نیست. (در مورد سنت چراغ روشن "نکاح اسماعیلی"، "سفرنامه پیر سبز علی"، "سفر نامه لاخانی کهتر" یا چوته لاخانی، "گروه" یا باورمندان پنجه بهایی"، و "مراسم تشریفات مذهبی"، در سیمای شغنان نگارش هایی دارم و از این سبب به منظور اباورزیدن از به درزا کشانیدن این نگارش، از یاد آوری مجدد در زمینه انصراف می ورزم.

حضرت امام در همه دساتیر و هدایات، به شمول محتوای تعلیقه ها و فرامین شان به صورت کل و به ویژه به مناسبت جشن زرین، در راستای تقدیر و تکریم از سنت و مراسم تشریفات مذهبی جماعت آسیای میانه به ویژه سنت ماندگار فلسفی و عقلانی سید شاه ناصر خسرو، روشن و هویدا است. یکی از دلایل تأکید و تأیید این سنت از سوی امام زمان دریافت همگونی های تاریخی در زمینه است که بتوانند من حیث وسیله دقیق عقیدتی در راستای همآهنگ سازی جماعت اسماعیلی بدون در

نظر داشت سوابق تاریخی، سنتی، عملکردها بر عقیده و باور، و ایجات وحدت و یک پارچگی در میان جماعت اسماعیلی سراسر جهان، نقش زرین را بازی کنند. با وصف آنهم هنوز برخی از مسایل وجود دارند که سبب عدم تطبیق هدایت امام در بسا زمینه ها به ویژه از طرف پیشقراولان، رهبران و زورمندان جماعت آسیای جنوبی که حساسیت های تاریخی را دقیق در نظر نمی گیرند، میگردد.

رهبری فعلی جماعت اسماعیلی در سراسر جهان به ویژه، افغانستان، پاکستان، تاجیکستان ایران، کانادا، امریکا، هندوستان و افریقا، که بیشترین های شان از جماعت خوجه هستند و در مقامات بالایی توظیف و تعیین می شوند، در سه کتگوری معین تقسیم می شوند، که صلاحیت مطلق را در اختیار خود قرار داده و از جماعت افغانستان، ایران و تاجیکستان کسانی در میان شان دارای اهمیت و واجد شرایط ارتقا و پیشرفت خواهند بود که یا دارای صلاحیت بازتاب تنها حرف بلی باشند و با فرهنگ انتقاد و نی گفتن بیگانه باشند و یا هم کسانی باشند که از طریق پیوند ازدواج ها پایه های لرزان زندگی خود را مستحکم نموده اند و از فرهنگ، تاریخ، قدامت، مراسم تشریفات مذهبی خودی بیگانه اند و یا هم بیزار شده باشند که نمونه های شان نیز در زمینه اندک نیست. کتگوری هایی که باید از آنها یاد کرد اینگونه اند:

- آنهایی که همه مسایل وابسته به جمع آوری پول و سرمایه بدست آنها بوده و کسی دیگری نمیتواند شامل حلقه شان شود در صورتی که همکار و همدست شان نباشد، و از همین سبب است که سراسر ادارات امامت را در همه کشور های فساد دامن گیر شده است، که میتوان سرقت 60 هزار دلار از دفتر امام در پلخمري، در دادن دفاتر امامت در بدخشان در نتیجه سهل انگاری غلام پنجوانی و از دست دادن بیشتر از یکصد و پنجاه میلیون دلار امریکایی توسط مرحوم ظاهر لالانی. از دست رفتن بیشتر از هفت صد میلیون دلار امریکایی در تانزانیا در نتیجه اختلاس و فساد اداری مرکز نشراتی وابسته به دفتر امام. ساختار چند باب جماعت خانه در شهر کابل و گزارش میلون ها دلار به محمد کشاورجی و امام زمان. پرداخت دلار برای یک تن از همکاران گویا ادارات امامت در کابل بخاطر به اصطلاح در برابر قوت سید منصور قرار گرفتن و ساختار سه باره جماعت خانه در یکی از دهکده های پلخمري، که شخص موصوف بنیاد جماعت خانه را میگذاشت و بعد از چند روزی توسط افراد خودش تخریب می شد و باز از علی موجی که منحصی نماینده امام در کابل کار می کرد، دلار میگرفت. و هزاران مثال دیگر.

- آنهایی که صلاحیت عام و تام مسایل تعلیم و آموزش سیکولار را که باید از سوی نهاد های امامت مورد حمایت پولی و مالی قرار گیرند، در دست دارند و تنها فرزندان آنها و فرزندان دوستان، خویشاوندان و نزدیکان شان میتوانند از امتیازات قرضه های آموزشی و سکالر شپ ها استفاده برند، کسی دیگر نمیتواند بهره مند شود. و اگر شود هم سطح سود اینگونه قرضه ها از سطح سود دولت کانادا بالا تر بوده و از همین سبب بود که بیشتر از 4 تن دانش آموز عرصه پزشکی افغان کاندایی که از سوی اداره تعلیم و آموزش امام مورد حمایت جدی قرار نگرفتند، به خود کشی دست زدند. و به همین سان بیشتر از زن و شوهر در میان جماعت خوجه بخاطر عدم توان پرداخت هزینه آموزش فرزندان و کرائیه منازل شان دست به خود کشی زدند. و صد ها تن دیگر به بیماری های روانی گرفتار هستند در میان جماعت خوجه حضور دارند که رهبری ادارات امامت هر گز در فکر شان نیستند. مدت ده سال می شود در مورد زدایش فقر سخنرانی ها، نشست ها، سمپوزیم ها ترتیب و تنظیم می شوند اما سطح فقر نه تنها اینکه نزول نکرده بلکه همه روزه در صعود است. در نشست ها و محافل مصارف جماعت خوجه برای هر فرد 5 الی ده دلار است و برای جماعت آسیای میانه از یک الی دو دلار حتی برای عصریه عادی در نشست ها، همایش های اجتماعی، عرفانی و فرهنگی و عقیدتی.

- دسته دیگری عبارت از حاکمان مسایل عقیدتی و باور های دینی هستند که تنها عاشق مسایل تاریخی و فرهنگی خود هستند و در راستای انکشاف و بازتاب فرهنگ و تاریخ جماعت آسیای میانه ، ایران و سایر جماعت های غیر آسیای جنوبی ، به گونه تظاهر ، تقنن و نمایشی تنها با خوانش قصیده و بعضن خوانش فرامین به زبان فارسی ، دیگر هیچگونه اقدام مؤثری نمی کنند و هم اگر کسی در این راستا به اجتهاد روی آورد من حیث فرد ضد هدایت امام معرفی می شود ، مانند اینکه در گذشته در حزب دموکراتیک خلق افغانستان هر کسی که حرف انتقادی دقیق می گفت و یا ارایه میکرد ، من حیث شخص ضد دوستی افغان شوروی معرفی می گردید.

- برای جماعت آسیای میانه تنها مقام های کامریا صاحبان و یا هم مکی های مجالس که اصلن در شیرازه فرهنگ عقیدتی شان هر گز وجود و حضور نداشته ، تقویض می کنند تا باشد من حیث سیاهی لشکر حضور فزینی داشته باشند و آنها هم کسانی باید باشند که فرهنگ خم و چم را درست بلد باشند و تنها برای کف زدن آماده باشند. زمانی که امام در سال 2000م ، جهت دیدار به پاکستان تشریف آوردند ، بعد آنکه فرامین شان را ترجمه نمودم هدایت مشخص دادند که باید از این به بعد همه فرامین امام ترجمه شوند و بعد به اختیار جماعت گذاشته شوند ، برای دو الی سه سال ادامه پیدا کرد و بعد تا امروز دیگر نه ترجمه می شوند و نه اجازه ترجمه را میدهند. کتاب های انستیتوت لندن بخاطر جماعت آسیای میانه بیشترین به زبان فارسی ترجمه شدند و کشور کانادا برای جماعت فرستاده شد. بیشتر از پنج سال می شود که بر اساس نظر خوجه ها که گویا افغان ها کتاب نمی خردند ، و خوش خدمتی برخی از افراد افغان خوجه شده که دیگر از کار برد زبان فارسی دری بی بهره اند ، ترجمه کتاب قطع و تنها به زبان انگلیسی وارد کانادا می شوند ، در صورتی که به شهر دوشنبه به سریلیک و زبان روسی ترجمه می شوند و می فرستند. این خود تحدید فرهنگ عقیدتی اسماعیلیان آسیای میانه است.

در سال 2017م ، زمانی که حضرت امام در کانادا تشریف آوردند ، و برای مدت چهار روز متواتر در شهر تورنتو تشریف داشتند و با جماعت ملاقات داشتند ، در دو ملاقات بزرگ صبحانه و شامگاهی که بیشتر از هفت هزار جماعت آسیای میانه تنها در تورنتو حضور فزینی داشتند تنها دو قصیده انتظار و دو قصیده حضور به خوانش گرفته شد و دیگر در همه مراسم چه در حالت انتظار و چه در حضور یک حرف هم به زبان فارسی دری گفته نه شد. شاید در میان جماعت هشت هزار تنها یک الی دو هزار آن با زبان انگلیسی درست مکالمه و مفاهمه داشته باشند و شش هزار دیگر نیاز به زبان فارسی دارند ، اما نادیده گرفته شد. به تعداد دو تن از میان جماعت افغان تلاوت قرآنکریم را بدوش داشتند که آنهم چون چاره ای نداشتند زیرا جماعت خوجه به تلاوت قرآن کریم دسترسی دقیق ظرفیتی ندارند. در میان رهبری جماعت خوجه استدلال این است که جماعت آسیای میانه دارد با جماعت خوجه متحد و هماهنگ شده و دیگر نیازی به برگشت به گذشته تاریخی خود ندارند و آن تعداد افغان هایی که از تاریخ و فرهنگ خود بیگانه هستند و از ان آگاه نیستند نیز افغان های خوجه شده هستند و دیگر از همه سنن و مراسم تشریفات عقیدتی و مسایل تاریخ خود بی خبر و نا آگاه هستند و برای شان در محیط مانند کانادا نهایت بی تفاوت است.

کمی هم در مورد جماعت آسیای میانه مقیم ایالت کیوبک که نود و هشت (98)، در صدر جماعت آن جا را تشکیل میدهد و تعداد جماعت در حدود بیشتر از ده هزار است ، بعد از فرآیند طولانی سعی و تلاش برخی از افغان های دارای صلاحیت نسبی ، و اصرار خود جماعت ، بعد از سپری شدن پانزده سال اقامت در کانادا ، توانستیم برخی از تسبیحات ، و مراسم تشریفات مذهبی را به زبان فارسی دری مروج سازیم و ادعیه ها ، و بسا مسایل هنوز هم به زبان گجراتی است که اکثر جماعت از فهم آن کاملن کوتاه است. در صورتی که رهبری جماعت نیز همه افغان ها هستند اما نیرو های عامل و کاری و دست های مرموز و پنهان در میان آنقدر قوی کار می کنند که رئیس قنسل منطقه ای آنجا هنوز هم به صلاحیت خود نمیتواند جماعت خانه را بدون اجازه رئیس قنسل ملی کانادا ، (خوجه)، در اختیار جماعت بگذارد اگر کار عاجل و فوری ای متصور باشد. و از

روزی که رهبری در آنجا کلن در اختیار جماعت افغان و شاید تا حدی ایرانی قرار گرفت، تنها مکی های وابسته به جماعت خوجه در جماعت خانه حضور دارند و از بقیه جماعت خوجه بخاطر حضور تنها فزیکي جماعت افغان از آمدن به جماعت خانه نیز انصراف ورزیدند. بر اساس هدایت امام همه اعضای جماعت باید مساویانه از محیط جماعت خانه استفاده کنند، در صورتیکه بخاطر ختم قرآن و یا فاتحه جماعت خانه تنها ماه یکبار در اختیار جماعت آسیای میانه قرار می گیرد و بعضی بخاطر عدم همکاری جماعت آسیای میانه مراسم فاتحه خوانی شان را یا در مسجد برادران اهل سنت و جماعت می گیرند و یا بر بنیاد ارتباط تباری در تکیه خانه های اهل تشیع که زیر نام مراکز اسلامی یاد می شوند، برگزار می کنند، در صورتی که این جماعت خانه ها 24 ساعت در اختیار جماعت غیر آسیای میانه قرار داشته، نشست ها، برگزاری ها، نمایش ها و غیره ترتیب و تنظیم می کنند. حتی برای نشست های قومی خیلی ها کوچک ده نفری برای جماعت آسیای میانه در اتاق های موجود در محیط جماعت خانه اجازه نیست و آنها مجبور می شوند در جای خانه ها، قوه خانه ها، تیم هارتن های بیرون از محیط جماعت خانه در صدا و نوای دلخراش مراجعین بر گزار می کنند، و این به این معنا است که جماعت خانه تنها در هنگام عبادت در اختیار جماعت آسیای میانه قرار گیرد و بس. بر بنیاد اینگونه عملکرد ها بسا از اعضای جماعت آسیای میانه استدلال می کنند که در این چنین حالت میتوانند دعای خود را نیز در داخل خانه های شان که برای بیشتر از یک هزار سال بدون جماعت خانه عبادت و نیایش داشتند، استفاده کنند.

خواست و توقع جماعت آسیای میانه چه بود و چه است؟ قیادت خوجه ها در تطبیق و تعمیل هدایت امام در برابر جماعت برون مرزی و درون مرزی آسیای میانه چقدر صادق و هدایت پذیر است؟

گزیده های ارشادات امام زمان : بازتاب نکات اساسی و فشرده از هدایت گهربار مولانا حاضر امام (ع) در نخستین ملاقات و دیدار تاریخی با جماعت افغان در پولی تخنیک کابل مؤرخ 13 عقرب 1381 هجری شمسی مطابق با 4 نوامبر 2002 میلادی، که ایجاد ادارت امامت و جماعتی را نیز در پی داشت. بعد از سال 1957 این نخستین ملاقات و دیدار امام زمان با رهبران جماعت اسماعیلیه افغانستان که جدیدن توظیف و تعیین شده بودند به شمار میرود. بدون تردید می توان گفت که این دیدار و ملاقات واقعاً یک ملاقات و دیدار تاریخی برای جماعت افغانستان بود که یکروز قبل آن در بدخشان تاجیکستان امام پلی را که بر روی دریای آمو بین بدخشان تاجیکستان و بدخشان افغانستان اعمار گردیده بود افتتاح کردند و من در این جا آنچه را امام فرمود و من من حیث ترجمان آن را به ترجمه گرفتم، بازتاب میدهم. امام در این دیدار به گونه فشرده این چنین فرمودند: " در طریقه ما درسیاق اسلام، امام زمان مسئولیت تعبیر و تفسیر مذهب را به عهده دارد. امام زمان جماعت را مطابق شرایط و مقتضیات زمان و مکان رهبری می کند. افغانستان حالت دشوار جنگ و مناقشه را پشت سر گذاشته است. امام و رهبری جماعت مسئولیت مشترک دارند تا در ترتیب، تنظیم و بهبود زندگی جماعت نقش بنیادی را بازی کنند. انشاء الله افغانستان تغییر خواهد کرد و تمام جماعت دست به دست هم داده افغانستان متحد، یکپارچه و صلح آمیز را به وجود خواهند آورد. در طریقه ما در اسلام امام جماعت را مطابق شرایط زمان و مکان رهبری می نماید، تا جماعت این ضرورت زمانی را درک کرده و مطابق آن زندگی خویش را تنظیم نماید. ما امروز در عصری زندگی می کنیم که عصر صد سال پیش، عصر دو صد سال پیش و عصر هزار سال پیش نیست. دنیای سال 1957 با دنیای 2002 یکسان و برابر نیست و دنیای 2002 با دنیای 2022 هرگز برابر و یکسان نخواهد بود. جهان در حال تغییر است. با در نظر داشت این تغییرات امام زمان

مطابق اقتضای عصر و زمان جماعت را رهبری می نماید، و این است معنی و مفهوم واقعی اختیارات امام. تعبیر شیعه از اسلام بر مبنای عقل استوار است. ما به عقل و دانش انسان ارج می گذاریم. دانش در طول تاریخ در اختیار انسانها قرار داشته است. دسترسی به آن با سرعت زیادی به پیش می رود. با دسترسی به آن زندگی جماعت تغییر خواهد کرد و برای رهبری نیز تصور تغییر وجود دارد. دانشگاه الازهر که به واسطه فاطمیان به وجود آمده بود، مرکز علم و دانش بود و مردمان آن عصر از فیض آن بهره گرفته بودند. طریقه ما نیز همواره در مورد دانش تأکید کرده است. در آینده جماعت به سوی امام می بینند. لذا از دانشی که کسب نموده اید و از عقلی که در اختیار شما است استفاده نمایید. بر اساس گواهی تاریخ مدرسی که در سمرقند وجود داشتند در رشد و تقویت دانش خدمات ارزنده ای انجام دادند. اساساتی که پیش جماعت وجود دارد باید از آن استفاده کنند و آن را نادیده نگیرند. امام همیشه جماعت را رهبری می کند و میل دارد تا جماعت سطح دانش خویش را ارتقاء بخشد تا بتوانند افغانستان متحد و صلح آمیز را بسازند. من با جماعت افغان کار خواهم کرد تا با کمک جوانان و سالمندان کشور افغانستان را بازسازی نمایم. به همین دلیل است که امام ادارات را به وجود آورده است تا از طریق این ادارات تغییراتی در زندگی جماعت به وجود بیاید. درباره آینده جماعت افغانستان فرمودند: جماعتی که دوباره به وطن باز می گردد، باید در محیط صلح آمیز و متحد زندگی نماید. در مورد خانواده هایی که از بیرون می آیند اداره قنسل و اداره فوکس باید با ایشان همکاری نمایند. مکاتب جدید باید ایجاد شوند و فرزندان شما باید در این مکاتب شامل شوند و زبان انگلیسی را بیاموزند. بانک "مایکرو کريدیت" یا قرضه خورد و ریزه که در پاکستان، تاجیکستان و افغانستان به وجود آمده است در راستای ارتقای سطح زندگی جماعت، قدم های مؤثری را بر خواهد داشت. این بانک در سال های آینده در زندگی جماعت افغان تأثیر بسزا خواهد داشت. شما دارای امام حاضر و واحد هستید و توسط یک امام واحد رهبری می شوید. جماعت ما با هر پس منظری که باشند باز هم مرید های امام می باشند. جماعت ما نه تنها در بین خود بلکه با سایر مردمان و گروه ها در فضای اتحاد و برادری باید زندگی کند. شما برادران و خواهران یکدیگر هستید و در فضای همبستگی و اتحاد زندگی نمایید. در آخر دعا ها و برکات خاص و خاص الخاصم را برای اتحاد، و برای برآورده شدن آرزوهای نیک جماعت.. می فرستم " چهارم نوامبر 2002م، مطابق سیزده غقرب، 1381 هجری شمسی، پولی تحنیک کابل، افغانستان)

بر بنیاد بر نامه از قبل تدوین شده برای دیدار امام توسط اداره قنسل ملی والا حضرت آقا خان برای پاکستان، بیست و یک (21)، دیدار باید صورت می گرفت که از جمله ده دیدار تنها برای جماعت آسیای میانه، و ایران و به ویژه جماعت افغانستان، بر نامه ریزی جداگانه شده بود که، یکبار دیدار عمومی در ستودیوم ورزشی اسلام آباد که بیشتر از صد هزار اعضای جماعت از مناطق مختلف دور دست، سند، پنجاب، پشاور، مناطق علاقه جات شمال پاکستان و راولپندی حضور داشت، چهار بار دیدار صبحگاهی و شامگاهی در جماعت خانه در خانه گاردن، دو دیدار در جماعت خانه کارادار، و یک دیدار در جماعت خانه کریم آباد، صورت گرفت و چندین دیدار مشترک با جماعت پاکستان و سایر جماعت های مهاجر شده، از ایران و تاجیکستان، نیز در میان بود. نگارنده این برگه به گونه کل بخاطر تر جمانی همه دیدار های ویژه برای جماعت آسیای میانه و ایران، توظیف شده بودم و به دعا و ثنای مولای زمان و قوت ایمان به پیر و پیشوای تاریخی ام حضرت شاه ناصر خسرو، این وظیفه خطیر اما تاریخی را به وجه شایسته به سر رساندم و برای هفت مرتبه از نوازش امام زمان برخوردار شدم. حالا بر میگردد به آن سیاق و متون ای که امام زمان در آنوقت ارشاد می فرمود و من ترجمه می کردم که متن کامل و تصحیح شده آن بازتاب داده می شود:

فرمان مولانا حاضر امام، اسلام آباد پاکستان، 15 اکتوبر، 2000م: اینک زمانی است مهم که شما به مقصدی که می خواهید در طول حیات خود و نسل های آینده در زندگی تان داشته باشید، واضح و روشن فکر کنید. در این جا مریدانی از خارج پاکستان حضور دارند که در آن کشور ها کشمکش و نا آرامی وجود دارد و مهم است که شما برای

آینده خود مقصد و هدف داشته باشید. گرچه من از اندوه و دشواری هایی که شما با آن مواجه هستید، کاملن آگاهم، اما من معتقدم که با ایمان، با اعتماد، و با کار بر بسیاری از این مسایل میتوان پیروز شد و من نخست در این فرمان جماعت افغانی ام را که در این جا حضور دارند مورد خطاب قرار میدهم. این نا آرامی در افغانستان یک نا آرامی دهشتناکی برای همه در افغانستان بوده است. آن عده از شما که در این جا حضور دارید بهر حال باید با دقت بیندیشید که تا زمانی که در پاکستان اقامت دارید، چه کار باید بکنید. برای به آینده نگریستن دو راه وجود دارد: یکی اینکه همان طور غیر فعال منتظر بمانید و امیدوار باشید که انشاءالله تغییراتی در افغانستان یا در پاکستان رخ دهد و شما در این تغییرات برای خود و خانواده های تان سهمی نداشته باشید، انتخاب دومی هم وجود دارد و آن انتخاب این است که از وقت خود استفاده برده برای خود کسب تحصیل نمائید، نسل های آینده خود را به کسب علم و دانش وادارید. به آنها مهارت های نو بیاموزید، زبان انگلیسی را که زبان جهانی است، بیاموزید تا که نسل های آینده مریدان جوان افغانی خواه این جا در پاکستان زندگی کنند یا به افغانستان برگردند و یا اینکه در مناطق دیگر جهان زندگی کنند، برای ساختن آینده خود توان عقلانی و شخصی لازم را داشته باشند. بنا بر این نخستین نکته ای که می خواهم در فرمانم به جماعت افغانم قید کنم این است که به شما توصیه می کنم از وقتی که در اختیار دارید، به خوبی استفاده برید. من از درد و رنجی که شما در زندگی خود داشته و دارید آگاهم، اما درد و رنج بهانه ای برای کار نکردن، فکر نکردن و نداشتن تعهد برای بهبود بخشیدن به زندگی نسل های آینده نمی باشد. ثانیاً به جماعت افغانی ام می گویم که: نظم و ترتیب داشته باشید، سخت تلا کنید، در چهار چوب اخلاق مذهب مان زندگی کنید، جوانان را تشویق کنید تا در امور مذهبی شرکت کرده و در باره مذهب و تاریخ خود بیاموزند تا اجرای فرایض مذهبی و سنتهای شان را به نسل های آینده انتقال دهند. (اسلام آباد پاکستان، 15 اکتوبر، 2000م،)

جماعت خانه کارادار، کراچی - پاکستان، 22 اکتوبر، 2000م: امروز در این جا جماعتی که از افغانستان آمده اند، حضور دارند و این صبحگاه من فرمان طولانی برای جماعتم از افغانستان، صادر کردم و متن کامل آن را بعد از ظهر تکرار نخواهم کرد، اما می خواهم شما به آن گوش فرا دهید و پیرامون آن بیندیشید. من در مناسبت های متعدد با جماعتی که از افغانستان آمده اند، صحبت خواهم کرد و این متن کامل فرامین من است در هر کجا و در هر جماعت خانه ای که در طول این اقامت صادر شده اند، می خواهم که شما به آنها گوش کنید، زیرا این شکل جامع آن چیزی است که من بیان کرده ام و می خواهم به عهده شما بگذارم که در باره آنها فکر کنید و امکان فرصت پیروی از آنها را بیابید. من عمیقاً از مشقتی که جماعت افغانی ام متحمل شده اند، آگاهم. من شرایط وحشتناکی که شما را مجبور به ترک افغانستان کرده است و هنوز در افغانستان حاکم است درک می کنم. من می خواهم فرزندان روحانی ام که از افغانستان هستند، آگاه باشند که البته مشکلاتی که شما به آن روبرو هستید، مشکلاتی هستند که فکر می کنم اگر جماعت افغانی ام به اصول طریقه مان وفادار باقی بمانند و شهامت و قوت و توان داشته باشند و از رهنمود ها و رهنمایی هایی که امام وقت به شما خواهد داد پیروی کنند، میتوانند با این مشکلات مقابله کرده و آنها را مورد توجه قرار دهند. یکی از مسایلی که جماعتم در افغانستان باید از خود بپرسد- جماعت افغانی ام، این جا خارج از افغانستان باید از خود بپرسند- این است که: آینده شما چیست؟ آیا و چه وقت ممکن است به افغانستان برگردید؟ اگر شما به افغانستان برگردید در کجا زندگی خواهید کرد؟ در کجا آینده خود را بنیان می نهید؟ بر چه اساسی شما این آینده جدید را می سازید؟ مهم است که فرزندان روحانی افغانی ام درک کنند شرایط بخصوصی هستند که باید میسر گردند و باید در افغانستان رُخ دهند تا شما قادر شوید به شکل معقول و خردمندانه به افغانستان برگردید. این شرایط کدامند؟ آنها شرایطی هستند از قبیل برگشت صلح، آزادی در پیروی بی قید و شرط طریقه اسلامی ما، اینکه ثروت و دارایی شما از خودتان باشد، آنچه که متعلق به خود شما بود به شما برگردانده شود، اینکه شما در زندگی خود امنیت داشته باشید و اینکه بتوانید بر آنچه در مناطق شما در افغانستان رُخ می دهد تأثیر کافی داشته باشید تا بتوانید به شکل صحیح از منافع خود در افغانستان مواظبت کنید. بنا بر این، سوال من این است که آیا و چه وقت این شرایط به افغانستان بر خواهند گشت؟ و در پاسخ به این سوال، محال است که زمان وقوع این شرایط را پیش بینی کرد. بنا بر این سول دوم این

است، که جماعت افغانی ام آنهايي که خارج از افغانستان هستند، آنها باید با زندگی خود، با خانواده های خود و با آینده خود در این زمان در حالی که خارج افغانستان هستند، چه کار بکنند؟ توصیه من، پیشنهاد من به فرزندان روحانی افغانی ام، این است که خود و خانواده های تان را جهت آمادگی برای آینده به چند تصمیم مقید و متعهد سازید، خواه آن آینده شما را مقدور سازد که به افغانستان برگردید و یا تصمیم بگیرید به اقامت در پاکستان ادامه دهید یا اینکه به کشور دیگری در جهان بروید. عقیده من این است که هنگامی که صلح بر گردد، که انشالله روزی به افغانستان بر خواهد گشت، سال های زیادی لازم خواهد بود تا جامعه را دوباره ساخت، تا اقتصاد افغانستان را دوباره ساخت و روند باز سازی جامعه و اقتصاد افغانستان احتیاج به مردان و زنان تحصیل کرده دارد. ما در زمانی زندگی می کنیم که صلاحیت و شایستگی مردان و زنان به شکل افزایش یافته ای در روستا ها، در ولایت ها، در سطح کشور، در حرفه ها، در مؤسسات، و در سطح دولت نیاز است در همه جا این لیاقت و شایستگی مردان و زنان از ضروری ترین ویژگی رهبری است و این برای بنا نهادن یک جامعه سالم و مدرن در تمام کشور ها لازم است. بنا برین نصیحت من به فرزندان روحانی افغانی ام این است که باید به سنت طریقه مان که از زمان حضرت علی (ع)، باقی مانده است وفادار باشید و به آن وقت اختصاص دهید، برای کسب تحصیل تلاش کنید و دانش خود را توسعه دهید تا بتوانید توانایی و قابلیت خود را گسترش دهید، آنچه را که در گذشته انجام می داده اید و آنچه را که در آینده انجام خواهید داد بهبود بخشید و من بعضی از این نظریات را برای شما توضیح خواهم داد: مسأله اول شاید این باشد که در حالی که در خارج از افغانستان هستید زبان جدیدی یاد بگیرید و این زبان جدید زبان انگلیسی است. این بدان معنا نیست که زبان سنتی خود را که فارسی و یا هر چه که ممکن است باشد، کنار گذارید، شما به دانش خود توانایی صحبت کردن به زبان دومی را به افزایش دهید. امروز آن زبان یک زبان جهانی شده است. آن زبان علم است، آن زبان اقتصاد است، آن زبان بین المللی است و بدین ترتیب مزیت عظیمی خواهد بود اگر مردان جوان افغانی ام، در هر کجا که هستند بتوانند با زبان انگلیسی صحبت کنند و انگلیسی را بفهمند، زیرا زبان انگلیسی این اجازه را به شما می دهد که به دانش جهانی از طریق صنعت نوین ارتباطات از جمله انترنیت دست یابید. توصیه دوم من به فرزندان روحانی ام این است که اگر به افغانستان برگردید، اگر در پاکستان بمانید یا به هر جای دیگری که بروید دانش خود را در هر زمینه ای که تا به حال فعال بوده اید، بهبود بخشید. یا اگر قصد دارید کار جدیدی را پیش بگیرید، دانش خود را در باره صنعت نوین کشاورزی بهبود بخشید، در باره علوم کمپیوتر دانش کسب کنید و در باره بازرگانی و تجارت نوین دانش بیاموزید. در باره آرایه نوین خدمات اجتماعی، تعلیم و تربیت مراقبت های صحی و تندرستی، پزشکی و آموزگاری بیاموزید. به خود و نسل های آینده این فرصت را بدهید تا توانایی های جدید کسب کنند. توصیه سوم من این است که به دختران روحانی ام این توانایی را بدهید که دانش بیاموزند، این فرصت را داشته باشند که همراه شما برای امرار معاش تلاش کنند، در رفع نیازمندیهای خانواده بتوانند سهمی داشته باشند، نیازمندی های مادی خانواده، به حدی که به مواظبت از کودکان لطمه نزنند، به نظم خانواده لطمه نزنند، اما به آنها این فرصت را بدهید که دانش بیاموزند و در جامعه سود مند باشند. انشالله اگر با هم کار کنید، زنان و مردان جماعت شما متوجه خواهید شد که میتوانید پیشرفت های های دنیوی را خیلی سریعتر از زمانی که با هم کار نمی کنید بدست آورید. هیچ کس و هیچ چیز نگفته که زنان باید بی سواد باشند. همچنان به دنبال کسب تخصص باشید. حرفه های زیادی هستند که در افغانستان مورد نیاز خواهند بود، در پاکستان مورد نیاز خواهند بود، در جا های دیگر مورد نیاز خواهند بود و این فرصت را به شما خواهند داد که در کار های خود پیشرفت موفق آمیز داشته باشید. بنا بر این امروز مخصوصن نسل های جوانتر در مد نظر من هستند. از وقتی که در پیش دارید استفاده کنید. روش زندگی و راه امرار معاش آینده خود را برنامه ریزی کنید. از وقت خود استفاده کنید و آن را به خدمت خود بگیرید. با مؤسسات جماعتی و امامت در این کشور کار کنید به نحوی که آنها بتوانند به شما کمک کنند و شما آنها را حمایت کنید. بخاطر داشته باشید از آنها ها چیزی نخواهید که نمیتوانند برای شما انجام دهند. در عین حال بخاطر داشته باشید که من به شما اطمینان خاطر می دهم، اطمینان خاطر می دهم که آنها حد اکثر ممکن را در جهت تأمین و کمک به جماعت افغانی ام انجام می دهند. جماعت افغانم با شهامت و سخت کوش هستند، اما اکنون به علت این فاجعه، ایک وقت آن است که شما به مقصد و هدف خود توجه ننمایید، بر هدف زندگی خود، آینده خانواده های خود

تمرکز کنید. به آنچه که می خواهید دست یابید به وضوح به اندیشید و سپس بروید برای دست یابی به آن کار کنید. انشاالله همه شما موفق خواهید بود. در حالی که برای آماده شدن برای آینده، وقت صرف سازماندهی زندگی خود می کنید، بخاطر داشته باشید طوری زندگی کنید که زندگی در چهار چوب طریقه ما باشد، پیروی از فرایض دینی ما، استوار نگه داشتن اخلاقیات ما، وفادار بودن به مذهب ما، زیرا ضروری است که روحیه اخوت و برادری در بین ما قوی باشد. بخاطر داشته باشید که جماعت یک جماعت جهانی است و تنها جماعت پاکستان یا جماعت افغانستان یا جماعت کینیا نیست آن یک جماعت جهانی است و مهم است که حتی شما در این موقعیت ناگوار و وحشت ناک نمایانگر اخلاق، دقت نظر، کیفیت و نظم در زندگی باشید که بخاطر آن جماعت احترام و اعتبار بین المللی کسب کرده است، چون شما عضو طریقه ای هستید که طریقه جهانی است که تقریباً تحت تمام شرایط بخوبی مورد مورد عزت و احترام قرار دارد. به تمام فرزندان روحانی افغانی ام و تمام آنهایی که این جا حاضر اند، بهترین دعا های خیر مخصوص خود را برای مشکل آسان می فرستم. من دعا های خیر خود را برای برای صلح، برای اتحاد در خانواده های شما، برای بر آورده شدن آرزو های نیک تان، برای پایداری در صراط المستقیم، و اینکه در بین خود اتحاد داشته باشید، می فرستم. و من دعا های خیر مخصوص برای آرامش ابدی و شادمانی ارواح همه فرزندان روحانی که در گذشته اند می فرستم. در پایان، جماعت افغانم باید بخاطر داشته باشند که من سرنوشت شما را با دقت ملاحظه می کنم. من به فکر شما هستم و در تمام اوقات شما در قلب، افکار و دعا هایم هستم. من شما را اکنون برای رفتن به طبقه بالا ظاهرن ترک می کنم، اما می خواهم جماعت افغانم نسبت به آینده دلسرد نباشند. ما با همدیگر سخت کار خواهیم کرد ما با همدیگر انشا الله آینده جدیدی برای جماعت خواهیم ساخت، چه آن در افغانستان یا خارج از افغانستان باشد، اما شما در این دنیا بدون محبت و حمایت و عشق امام هیچ وقت تنها رها نخواهید شد. این امری است که شما باید از آن مطمئن باشید شما تاریخ مان را میدانید. من تاریخ مان را میدانم. ما در تاریخ مان به کرات با مشکلات در زمان های مختلف، در بخش های گوناگون دنیا مواجه شده ایم. اما قوی و متحد بمانید، با من کار کنید و انشاالله ما آینده جدیدی برای جماعت افغان در افغانستان یا در هر جای دیگر یا شاید در هر دو جا خواهیم ساخت. به جماعت افغانم می خواهم متذکر شوم که زمان را میتوان به منفعت خود بکار گرفت یا به زیان خود برای اینکه زمان برای شما مفید واقع شود شما باید انرژی و تلاش خود را صرف آمادگی برای آینده کنید. اگر این کار را انجام ندهید آنگاه این واقعیت که شما از خانه های خود، از سرزمین خود رانده شده اید، این واقعیت که شما آن ثروت مادی را برای تأمین و نگهداری خود تان در جامعه به شکل صحیح ندارید، اینکه سلامتی شما و کسب تحصیل شما در معرض خطر است و اینکه برای جوانان، تخصص شان دچار وقفه شده است، تمام این نیرو های منفی باعث خواهد شد شما آن پیشرفتی که من برای شما خواهانم و مهمتر اینکه شما برای خود می خواهید، نداشته باشید. بنا بر این، گرچه صحیح است که شما فاجعه وحشت ناکی را پشت سر گذاشته اید و آن فاجعه هنوز تمام نه شده است، من جماعت را توصیه اکید می نمایم، من جماعت افغانم را توصیه اکید می نمایم که زمان را برای منفعت خود بکار گیرید، تا زمان برای شما مفید واقع شود. من می دانم که جماعت افغانی ام قوی، شجاع، و با هوش هستند. این خصوصیت را طوری بکار گیرید که برای شما در آینده مفید باشند و انشا الله مشکلات زیادی بر طرف خواهند شد. همچنان در بین خود تان متحد باقی بمانید و با جماعت پاکستان و مؤسسات پاکستان متحد باقی بمانید. شما از مناطقی با زبان های گوناگون، پیشینه های گوناگون می آئید، اما این پلورالیسم، تعدد و چند گونگی در طریقه ما ضعف نیست، این یک قدرت است. این تنوع دانش، زبان و سنت را به جماعت جهانی ما به ارمغان می آورد و ما نمی گوئیم و هرگز نباید بگوئیم "این" پیشینه، یا "ان" پیشینه بهتر از "این" پیشینه یا "آن"، پیشینه است. در نظر امام هر چه که پیشینه مرید باشد، آن فرد یک مرید امام است و من می خواهم جماعت افغانم از این کاملن مطمئن باشند. بار دیگر به شما، به تک تک شما، به خانواده ها و جماعت شما، بهترین، بهترین دعا های خیر مخصوص خود را برای مشکل آسان برای صلح، برای سعادت و برای پایداری در صراط مستقیم می فرستم " (جماعت خانه کاردار، کراچی — پاکستان، 22 اکتوبر، 2000م)

فرمان مولانا حاضر امام، جماعت خانه درخانه، کراچی - پاکستان، 23 اکتوبر 2000م:

" امروز، در این جا ، از نقاط مختلف دنیا فرزندان روحانی را مشاهده می کنم. این فرزندان روحانی از افغانستان هستند، فرزندان روحانی از پاکستان، از امریکا، از جاهای دیگر جهان غرب و از این لحاظ ، این ملاقات نمایانگر اخوت و برادری مریدان امام زمان در هر کجا که باشند، است. این حس برادری منبع عظیمی برای جماعت است. این باعث مسرت عمیق برای امام وقت است. و مهم است در هر کجا که جماعت واقع شده است، این حس برادری قوی و پایدار باقی بماند، زیرا این حس برادری از مرز های سنی و جنسی گذشته و به آیند حرکت می کند. این همان پایه و اساسی است که اخوت جماعت سراسر جهان آینده خود را بر مبنای آن بنا می سازند و دوست دارم جماعت افغانی ام که در گذشته نقش بسزایی در این حرکت آزاد برادری در بین کشور ها نداشته است در چهار چوب این برادری و اخوت احساس اعتماد و اطمینان نماید و امید داشته باشد که آن برای تقویت شما کار کند و شما در سال های آینده در هر کجا که باشید برای تقویت آن کار کنید. از آنجا که مذهب ما اخوتی است ماورای مرز ها، زبان ها و سابقه ها؛ اصل اخوت آن است که بردران به یکدیگر کمک می کنند، خواهران به یکدیگر کمک می کنند و به این سبب به یکدیگر کمک می کنند که از اعطای سخاوت مندانه وقت خود و در صورت امکان از منابع خود لذت و رضایت کسب می کنند. این سنتی است که در تاریخ ما قرن ها سابقه دارد. این سنتی است که من اهمیت زیادی بر آن قایلیم و امیدوارم که در سال های آینده این سنت زیبا جزوی از زندگی جماعت افغانستان باشد و نیز جزوی از زندگی مردان و زنان جوان ما در هر کجا که هستند باشد، زیرا مهم است بدانیم هر چه افراد تحصیل کرده تر باشند ، اساسن توانایی بیشتری خواهند داشت تا بتوانند خدمات را مطابق با نیاز های زمان تصور و اجرا کنند و این مسأله ای است که از اهمیت عظیم برخوردار است بنا بر این امیدوارم جماعت من در افغانستان یا به عبارتی دیگر جماعت افغانم، زمانی که خارج از افغانستان زندگی می کنید به خود تان خدمت افتخاری عرضه کنید، به موسساتی که از شما مواظبت می کنند، بیاموزید چگونه خدمت کنید. وقت آزادی را که یک پزشک وقف بیمار می کند که توان پرداخت ندارد، بسیار با اهمیت است. توصیه و رهنمایی بدون چشم داشت و رایگان به فردی که جویای پیشرفت اقتصادی است، اما نمی داند آن را چگونه بدست آورد توسط یک اقتصاد دان متخصص اهمیت بسزایی دارد. بنا بر این آنچه که من به فرزندان روحانی ام می گویم این است که در وقت خود، دانش خود سخاوت مند باشید. این سر چشمه ای است که تمام جماعت باید از آن بهره ور گردند، زیرا این معنای برادری است. این اصول سخاوتمندی، کمک، کمک به دیگران، این ها نیز فرامیزی هستند، یعنی اینکه جماعت از بخش های گوناگون جهان می توانند به جماعت افغانستان یاری رسانند. اما جماعت افغانستان نیز دارای تخصص هایی هستند که می توانند آن تخصص ها را در اختیار جماعت های دیگر قرار بدهند؛ از دانش خود، از سنت های خود و از خاطرات تاریخی موروثی خود، بنا بر این ، برایم مهم است که جماعت من یک جماعت برادری و اخوت حقیقی و ، واقعی جهانی باشد این معنای تعلق داشتن به طریقه ما در اسلام است. این نیروی بزرگی است. ما باید این تعدد و چند گونگی را در بین جماعت به عنوان رحمت با شکوه الهی بدانیم و باید این تعدد را در جهت منفعت جماعت در سراسر دنیا به کار گیریم. جلب و جذب دانش ، اندیشه ، فکر خلاق از هر منبع و سر چشمه ای که باشد، از هر جایی که باشد باید در جهت نفع جماعت بکار گرفته شود. این ها ایده هایی هستند که ممکن است برای بعضی از اعضای جماعت حاضر در این جا جدید باشند اما این ها اصولی هستند مستحکم که در طول تاریخ به اثبات رسیده اند و انشا الله سال های زیادی در آینده ادامه خواهند داشت "

جماعت خانه درخانه، کراچی - پاکستان، 23 اکتوبر 2000م:

" امروز اکثریت جماعت در این جا از افغانستان هستند و بنا بر این خطاب من در این فرمان بطور عمده و ویژه به جماعت افغانستان است، اما آنهایی که از افغانستان نیستند، در باره فرمان و آن قسمت هایی از فرمان که زندگی شما را در بر میگیرد

بیانده‌شید و آن را در زندگی خود مورد استفاده قرار دهید. فکر می‌کنم جماعت افغانم فرمانی را که دیروز صادر کردم شنیده است و بنا بر این از دیدگاه امام زمان در باره آینده شما و تعمق و اندیشه در باره بهترین روش توسعه و پیشرفت آینده آگاه هستند. من در فرمانم، دیروز، به جماعت افغانم گفتم که می‌خواهم در طول مدت این اقامت در پاکستان در فرصت‌هایی در مورد مسایل جماعت افغان صحبت کنم؛ و بنا بر این، این خلاصه فرمانی است که به محض اینکه من پاکستان را ظاهرن ترک کردم، ضروری است که شما بر آن تمرکز داشته باشید. می‌خواهم به شما تأکید کنم، چون ممکن است جماعت افغانستان بخوبی ندانند، که در تاریخ ما حتی در این اواخر، موقعیت‌های زیادی بوده است که جماعت یک کشور خاصی مجبور بوده است آن کشور را ترک کند یا با رای خود آن کشور را ترک کرده است. بنا بر این، این موضوع، یعنی مشکلات ترک یک کشور و ساکن شدن در کشورهای دیگر مسأله جدیدی برای جماعت، و یا برای مؤسسات جماعت نیست. سوال اساسی این است، که وقتی جماعت نقل مکان می‌کند، چه کاری می‌توان در راه کمک به جماعت انجام داد تا در کشورهای مورد انتخاب خود به شکل سریع، مطمئن و موفقیت‌آمیز دوباره مستقر گردند. فرزندان روحانی افغانم، جزای از جماعت جهانی هستند که در تعدادی از کشورهای مختلف با سوابق گوناگون زندگی می‌کنند. این سرچشمه خرسندی ما است که در بین جماعت از آنهایی که محتاج هستند و آنهایی که بنا به وقایع خارج از کنترل خود زیان و صدمه دیده‌اند، مراقبت کنیم. چنین کاری هم منشا خرسندی و هم وظیفه ما است و جماعت افغانی باید اطمینان خاطر داشته باشد که همان حمایت و پشتیبانی که در اختیار جماعت‌های دیگر، در دیگر موارد و در دیگر نقاط جهان قرار داده شده است در دسترس جماعت افغانستان هم قرار خواهد گرفت، اما جماعت افغانی، هر کجا را که برای اقامت خود انتخاب کند، باید به شکل سامان یافته و منضبط با ما کار کنند، زیرا این مؤثرترین روشی است که ما و شما می‌توانیم به هدف‌های مشترک و مطلوب آینده جماعت افغانستان، دست یابیم. در فرمان پیش، که دیروز صادر کردم، من توضیح دادم که در حال حاضر تعیین چگونگی و زمان بر گشت صلح به افغانستان امری محال است، اما من همچنین توضیح دادم با نگاهی به آینده، آن عدم ثبات دلیل خوبی جهت ائتلاف وقت و آماده نه ساختن خود برای آینده نیست و من توضیح دادم که چگونه شما باید آن آینده را برای خودتان آماده سازید. یکی از مسایلی که شما باید در خاطر داشته باشید این است که چگونه خود را برای آینده آماده سازید و دیروز، در فرمانم، چند توصیه به جماعت‌م کردم. امروز توصیه‌های بیشتری خواهم کرد. توصیه اول این است که در باره کارها و فعالیت‌هایی که قبل و بعد از ترک افغانستان انجام میدادید فکر کنید و از خود این سؤل را به پرسید: " زمانی که در افغانستان بودم چه علم و دانشی میتوانست در جهت بهبود عملکرد اقتصادی ام در کشور ثمر بخش باشد؟" اگر در کار کشاورزی بودید چه چیزهایی را می‌خواستید بدانید که بهروری کشاورزی شما را افزایش دهد؟ اگر در بخش‌های حرفه‌ای، پزشکی، مراقبت‌های صحت و تندرستی یا اگر در تعلیم و تربیت بودید چه چیزها را می‌خواستید بدانید تا توانایی حرفوی خود را مادامی که در افغانستان بودید بهبود بخشید؟ اگر در کار بازرگانی بودید چه چیزهایی را می‌خواستید بدانید تا عملکردتان را در بازرگانی افزایش دهد؟ به عبارت دیگر، در جستجوی تعیین زمینه‌هایی از دانش باشید که مادامی که در افغانستان بودید میتوانست برای شما مفید واقع گردد و، رشته‌های علمی که شما معتقدید در صورتی که بعضی یا همه شما به افغانستان برگردید، برایتان مفید واقع خواهند گشت. هنگامی که مشخص نمودید و این نه فقط برای پسران روحانی‌ام، بلکه برای دختران روحانی‌ام نیز هست. هر آن زمان که مشخص ساختید چه دانشی میتوانست برای شما مفید واقع شود، از خود پرسید آیا اکنون میتوانید به آن دانش دسترسی یابید و آیا اگر زمانی به افغانستان برگردید قادر خواهید بود آن علم را بکار بگیرید یا اگر تمایل دارید به زندگی خود در این جا یا کشورهای دیگر ادامه دهید این دانش در چه زمینه‌هایی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. تا زمانی که خارج از افغانستان هستید، کوشش کنید ساختارهای جدیدی را بیاموزید تا توانایی افراد را در راه کسب امرار معاش در زندگی در جوامع مدرن و امروزه افزایش داده و گسترش بخشید. نکته‌ای که می‌خواهم به جماعت افغانی‌ام اشاره کنم این است که شخصی که به تنهایی در جامعه کار می‌کند ممکن است در معرض خطر بیشتری از نظر اقتصادی باشد تا اینکه اگر افراد متعددی با هم کار کنند. این مفهوم فعالیت‌های تعاونی در کارهای حرفه‌ای، بازرگانی و خدمات مالی است. این‌ها مفاهیمی هستند که اگر جماعت افغانی بخصوص نسل جوانتر، در حالی که در مکتب هستید، با

هم به آنها به عنوان فرصت ها و امکاناتی جهت پیشرفت و توسعه در این جا یا در کشور های دیگر بیاندیشید، اما مفهوم همکاری افراد با هم، برای یک هدف مشترک اقتصادی، روش قوتی برای توسعه یک هدف اقتصادی مشترک است و این مسأله به کرات در فعالیت های ما که در مناطق شمالی داشته ایم، به اثبات رسیده است و این در باره خانم های جماعت نیز صادق است. زمانی که آنها با هم کار کنند، قادرند کار های تحسین آمیز انجام دهند و باید تشویق شوند که با هم کار کنند. جماعت افغانم از لحاظ فیزیکی، به شکلی که شمار زیادی از آنها با هم باشند، امام وقت را، برای دهه های زیادی دیدار نکرده اند. بنا بر این، این بار اولین مناسبتی است که به این شکل ما با هم دیروز و امروز و انشاء الله در آینده دفعات ملاقات داشته و خواهیم داشت. بنا بر این مهم است که شما برای آینده خود جوایز رهنمود های امام باشید تا امام افکار و توصیه های خود را، در رابطه با ترقی که شما باید زندگی خود را امروز برای آینده توسعه دهید، برای شما بیان کند. هر مرید باید در رابطه با فرامینی که من صادر می کنم و اینکه تا چه اندازه و کدام بخشهایی از آن فرمان به شرایط شخصی مردان و زنان خانواده اطلاق می کند، قضاوت و نظر خود را داشته باشد. رهنمود و رهنمایی من در فرمانم نمیتواند در مورد هر شخص و هر خانواده صادق باشد. این به شما بستگی دارد که عقل و فهم خود را به کار بگیرید تا آنچه را که به شما در ساختن آینده ای بهتر کمک می کند و شما را قادر می سازد تا از نزدیک با جماعت ها و مؤسسات امامت کار کرده و برای آینده آماده شوید. از فرامینی که من برای شما صادر می کنم برداشت کنید. در نهایت بخاطر داشته باشید در حالی که به شما پیرامون مسایل دنیوی رهنمود هایی می دهم، در اصل شما به یک جماعت جهانی تعلق دارید که اعتراف به امام زمان از یک سلسله موروثی دارد و مُعترف به این است که اخلاق برادری ایمان و اخلاق مذهب مان هستند که باید حافظ، مُشوق و راهنمای شما باشند. بنا بر این در برگزاری و ادای فرائض مذهب خود مُرتب باشید و اخلاق مذهب مان را بین خود در همه جای دنیا بکار بگیرید. من بخوبی از مشکلاتی که جماعت افغانستان در داخل و خارج از افغانستان با آن مواجه بوده اند آگاهی دارم. من بخوبی از آنها آگاهی دارم. فکر می کنم شما هم خرسند هستید که من تا این اندازه از آنچه در زندگی شما اتفاق می افتد اطلاع دارم، زیرا این برای من یک مسأله رصایت بخش است که مؤسسات جماعت، مؤسسات امامت تحت راهنمایی من می توانند توجه خود را به شکل کاملی معطوف مسائلی کنند که شما را تحت الشعاع قرار می دهند، اما برای اینکه ما قادر باشیم در حد امکان مثمر ثمر باشیم، نیز نیاز داریم با جماعتی کار کنیم که مُرتب و منصب است، صادق است، از عادت های بد و راه های شریانه خود داری می کند و اخلاق و سنت های جماعت ما را استوار نگاه می دارد. شما بخشی از جماعت جهانی هستید و بخشی از جماعت جهانی بودن معنایش این است که هر کاری که در میان جماعت انجام داده می شود باید برای جماعت در سراسر جهان اعتبار کسب کند. اعتبار جماعت در دنیای صنعتی، اعتبار جماعت در خارج مسأله ای است که اولتر از همه برای هر مرید در میان جماعت و سپس البته برای من در مقام امام وقت از بیشترین اهمیت برخوردار است. امیدوارم در هفته ها، ماه ها و سال هایی که در پیش است جماعت افغان از اصول و مبانی سخت کوشی، اتحاد، و متانت در روش زندگی خود پیروی کنند تا ما بتوانیم در زندگی شما همچون زندگی تمام دیگر مریدان در دور ترین نقاط جهان احساس امید به آینده را بر انگیزانیم، نه احساس سرگشتگی و یأس. بدون وارد شدن به جزئیات، میتوانم به شما بگویم که در طول مدت زندگی ام جماعت هایی را دیده ام که بی هیچ دلیلی، بی هیچ دلیلی، دستخوش حوادث شده اند و کشور یا کشور های شان را در شرایط بسیار بدی ترک کرده اند و امروز خوشحال، متحد و بخوبی سامان گرفته اند و در بین قوی ترین جماعت ها در دنیا هستند. بنا بر این نمیخواهم جماعت افغانم با چشم های مأیوس به آینده بنگرند. به آینده با اراده راسخ برای کار، برای کار با همدیگر، برای کار با سایر جماعت و مؤسسات خود، برای کار با من، و انشاء الله با هم به نتایج خوبی دست خواهیم یافت."

(جماعت خانه درخانه، کراچی - پاکستان، 23 اکتوبر 2000م)

فرمان امام، جماعت خانه در خانه، کراچی، پاکستان، 24 اکتوبر، 2000:

" بنا بر این من این موضوع را صرفن از این خاطر تذکر می دهم که جماعت در پاکستان درک کند که هر روز در جایی از جهان مسایلی است که از اهمیت والایی برخوردار اند و رهبران جماعت و امام باید به آنها رسیدگی کنند. من، هنوز امروز نگران جماعت های دیگری در دنیا هستم که مواجه به مشکلات جدی هستند و شما، این جا در پاکستان از یکی از چنان موقعیت هایی آگاهی دارید، و آن تعداد بسیار عظیمی از مریدانی که از افغانستان به پاکستان آمده اند. و من می خواهم شما بدانید که چقدر از سخاوت بسیار زیاد شخصی و مؤسساتی که شما به این برادران و خواهرانی که از افغانستان به پاکستان آمده اند نشان داده اید و غیر از امنیت زندگی آنها، جوایزی چیز دیگری نه بوده اید، خوشحالم. این موضوعی است که حایز اهمیت زیادی است و می خواهم جماعت و مؤسسات در پاکستان بدانند که من به کار با شما ادامه خواهم داد تا هر کار ممکن را برای کمک به این مریدان در جهت پیدا کردن زندگی جدید و آینده بهتر، برای آنها و خانواده های شان انجام دهیم. "

تعلیق و فرمان مولانا حاضر امام، به مناسبت ملاقات با رهبران جماعت، اگلو، 13 دسامبر 2008م:

" امروز دستم را بر شانه ی هر مرید در سراسر جهان می گذارم. به یکا یک فرزندان روحانی ام گرم ترین و محبت آمیز ترین دعا های خیرم را برای سعادت و شادمانی، برای تندرستی و عافیت، برای اتحاد در خانواده های تان، برای بر آورده شدن همه آرزو های نیک تان، برای مشکل آسان، برای استواری در صراط المستقیم، برای صلح، برای نورانیت معنوی در هدایت زندگی تان، و برای موفقیت دنیوی تان می فرستم. خانه آبادان از سال 1957م، هدف من این بوده است که از تاریخ مان نکاتی را استخراج کنم و از طریق تلاش های امروزی، هویت شیعه امامی اسماعیلی و روابط درونی شان را با سایر مکاتب و برداشت ها، اندیشه ها و مناسک و آداب دینی مسلمانان تقویت کنم. احساس می کنم که در این مقطع از تاریخ جماعت، که سنت های مختلف شروع به همگرایی می کنند، به ویژه مهم است آن جنبه هایی از دین و آداب و مناسک را پیش بکشیم، از جمله صورت های متنوع بیان های اعتقادی و مناجات ها را، که ریشه در طریقه شیعه اسماعیلی در اسلام، بر حسب تفسیر امام وقت، داشته باشند. خشنودم که به اطلاع جماعت برسانم که کار ویژه و مکتوم و در خور تعمق و تأمل در باره این موضوعات در مرحله پیشرفته هستند و شما از کاری که مؤسسه مطالعات اسماعیلی و انجمن های تعلیم و تربیت دینی و طریقه در طی سال های گذشته انجام داده اند، با خبر هستید که به تاریخ ما مراجعه کرده اند تا رشته های متنوعی را که بخشی از تاریخ ما در جهان عرب، در دنیای آسیایی، بوده اند پیدا کنند، تا همه جماعت ها از هر پیشه و خاستگاهی، بتوانند حس همدلی و آشنایی با مناسک و آداب دینی در این زمان از دین ما داشته باشند. با خشنودی به اطلاع جماعت می رسانم که به نتایج خوبی از این کار رسیده ایم و اجرای این کار در طی سال آینده توسط انجمن های تعلیم و تربیت دینی و طریقه اسماعیلی و مؤسسه ی مطالعات اسماعیلی، پس از نهایی شدن متن های مربوط، پیش برده خواهد شد. در طی تاریخ جماعت، از جمله در دوره فاطمی، یکی از ویژگی های یک دست و هم ساز طریقه اسماعیلی مکمل بودن آن بخشی از آداب و مناسک طریقه ما و آن بخش از شریعت است که میان همه مسلمانان مشترک است، البته با ویژگی های مذهبی هر گروه خاصی، نمونه هایی از این، همزیستی تاریخی میان نماز و دعا بوده است، و مفهوم عبادت در خلوت و جستجوی شخصی، که جایگاهی مهم در اسلام دارد چون به رابطه ایمان و اعتقاد با زندگی مربوط است. در پرتو این نکته است که در اسلام شیعی اسماعیلی، امام وقت، انواع عبادات را به رسمیت می شناسد: تسبیح ها، بیت الخیال، قصیده ها و گنان ها که هر فرد از طریق آن ها می تواند در برابر پروردگار تسلیم باشد و از طریق آنها خود را در برابر مادی گرایی زندگی سکولار و بسیاری از چالش های زندگی روزمره حفظ کند. در همین بستر است که به مؤسساتم توصیه کرده ام که در طی حدود یک سال آینده، یک

متن یک دست و رسمی از "نماز شیعیان امامی اسماعیلی"، که به تصویب من خواهد رسید، در اختیار جماعت سراسر جهان قرار دهند. این متن، که کاملن همسو با بیشتر صورت های نمازی است که بطور تاریخی در میان جماعت، و بسیاری از مکاتب دیگر اسلام، عمل می شده است منعکس کننده امامت موروئی در طریقه ما است. این نماز همچنین تأیید کننده این اصل است که جست و جوی فردی هر شخص توسط امام وقت و تعهد تاریخی جماعت به مفهوم بشریت مشترک هدایت می شود. این اصول همچنین در یک متن یک دست از "نکاح"، که از طریق مؤسساتم در طی چند ماه آینده در اختیار جماعت قرار داده خواهد شد، منعکس خواهد شد. بسیاری از اعضای جماعت ما از افغانستان، تاجیکستان و شمال پاکستان از سنت ناصر خسرو هستند که اکنون در جهان غرب حضور دارند. مراسم چراغ روشن بخش مهمی از سنت آن هاست و در نتیجه، به مؤسساتم توصیه کرده ام که در اسرع وقت، متنی مشترک فراهم سازند که بتوان از آن برای عمل به این مراسم استفاده کرد. این متن نیز منعکس کننده اصولی خواهد بود که به آنها اشاره کردم. موضوع دیگری که به آن رسیدگی خواهیم کرد چیزی است که برای همگی ما نسبتن تازه است و آن نیاز به تغییر محور تأکید در بر نامه های آموزشی ما است. "پرورش سال های اولیه کودکی"، یکی از مشخصه های جامعه مدرن شده است، و علم اعصاب، امروز نشان داده است که ظرفیت های جوانان، که بعدن رشد می کنند، به بهترین شکلی در سال های اولیه زندگی توسعه و پرورش پیدا می کنند. معنای این سخن این است که طی دهه های آینده ما باید بسیار بسیار سخت کار کنیم تا "مراکز پرورش سال های اولیه کودکی" را برای جماعت در سراسر جهان، در مناطق روستایی، در مناطق شهری پیاده کنیم و معتقدم که این کار را میتوان با کار آبی و به سرعت انجام داد و این کار اساسن در دستان دختران روحانی ام خواهد بود. آن ها کسانی هستند که من به آن ها نگاه خواهیم کرد و به آنها خواهیم گفت به جماعت کمک کنید، به امام کمک کنید تا این فرصت ها را برای افراد جوان مان ارایه کنند، و حقیقتن معتقدم که هر چه بیشتر بتوانیم این فرصت های پرورش سال های اولیه کودکی را ارایه کنیم، زود تر خواهیم توانست موقعیت آینده این جماعت ها را در جامعه های مربوط از نو معین کنیم. در نتیجه این تعهد بزرگی در زمینه تازه برای آماده سازی جماعت برای زندگی در آینده است. ما باید میان جامعه مسلمانان رابطه ایجاد کنیم. در حال حاضر، چنانکه میدانید، یک جریان زیرین قوی از درگیری، و تنش، میان جامعه مسلمانان سراسر جهان وجود دارد. این امت اسلامی را تضعیف می کند، باعث ایجاد شکاف های عمیق تری میان ملت های مسلمان جهان بیش از هر وقت دیگری در گذشته می شود. بطور کلی، این شکاف ها، زاده مسایل سیاسی هستند، اما تأثیر شان بر همه جنبه های روابط میان جامعه های مسلمان خواهد بود. و در نتیجه فکر می کنم باید هر جا که میتوانیم، جویای تقویت روابط میان جامعه ها باشیم تا با آنها نظام ارزشی مشترکی داشته باشیم و آن نظام ارزشی مسلمانان باشد. وقتی این درک شود- این نظام ارزشی مسلمانان - این نظام ارزشی، که نظام ارزشی بسیار قدرت مندی است، بخشی از نهاد جمعی این کشور ها خواهد، و این نظام ارزشی اسباب مباهات و اعتماد به نفس و خوشبختی آنها خواهد، اما این نظام ارزشی باید صادقانه و اخلاقی نیز باشد و نظامی نباشد که انحصارن بدست سیاست گردانده شود. اگر این نظام ارزشی به دست سیاست گردانده شود، باید سخت از آن دوری کنیم چون نباید سیاست با دین آمیخته شود. فکر می کنم این پیام مهمی است. آزادی به سمت هرج و مرج گرایش پیدا می کند. این پذیرفتنی نیست. سوء استفاده از آزادی، استفاده نادرست از آزادی است و در نتیجه، فکر می کنم که باید بسیار مراقب باشیم که اخلاق دین مان را درک کنیم، به اخلاق دین مان پایبند بمانیم و به دیگران توضیح دهیم که ما اخلاق خود مان را داریم. ما از آنها نمی خواهیم که همه اخلاقیات ما را بگیرند، و آنها نیز نباید بخواهند ما همه اخلاقیات آنها را بگیریم، به ویژه وقتی می بینیم که اصول زندگی به روشنی میان مردم مختلف، دولت های مختلف و غیره فرق دارد. جماعت من بخوبی میداند که از نظر من، من هیچ مصالحه و سازشی نکرده ام، و هیچ مصالحه ای هم نخواهم کرد، چون این را وظیفه بقیه دنیا می دانم که به ما نگاه کنند، و امید وارم که، نظام های ما را درک کرده و برای آنها ارزش قایل شوند مثلن من به رویکرد نسبت به دین و دنیا اشاره می کنم. در حقیقت، من از این هم فرا تر می روم، من معتقدم که آنها چیز های بسیاری را در آینده از ما خواهند آموخت و همین امروز هم بسیار چیز ها را باید از ما بیاموزند. در نتیجه، من مطلقن هیچ قصد ندارم که اجازه مصالحه بر سر نظام های ارزشی مان را بدهم تا اسباب دل خوشی مفاهیم زود گذر آزادی بی حد و حصر را در روابط اجتماعی، یا در استفاده از مواد مخدر را بدهم که در پایان مغایر با کیفیت

زندگی مردم بسیار بسیار زیادی خواهد بود. تعلیقه و فرمان مولانا حاضر امام، به مناسبت ملاقات با رهبران جمات، اگلمو، 13 دسامبر 2008م.

کنفرانس بین المللی سیرت؛ 12 مارس، 1967م، اسلام آباد مولانا کوثر نیازیعالی جنابان، اساتید برجسته:

زمانی که مولانا کوثر نیازی از من دعوت نمود که ریاست گرد هم آیی امروز را در کنفرانس سیرت به عهده بگیرم، هم احساس دلهره و نگرانی کردم و هم مسرت و خوشحالی، احساس دلهره کردم چون اندک اند موضوعاتی که می توانند برای هر مسلمانی چنین سترگ و پر مهابت باشد، و احساس خوشحالی نمودم که انگشت شمارند موضوعاتی که اشتغال در آنها این گونه مایه مسرت عمیق می شود. بگذارید اضافه کنم که عمیقن بخاطر موقعیتی که مولانا کوثر نیازی در اختیارم قرار داده است تا با شما ملاقات کرده و شما را درود گویم، سپاسگذارم. کنفرانس های اندکی میتوانند مردان اندیشمند و خردورز زیادی را گرد هم آورند که این اندازه از وقت و عقلانیت خویش را به مطالعه اسلام و زندگی پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، اختصاص داده باشند. امروز در فرصت اندکی که با شما سخن خواهم گفت، با یک تقاضا مطالبم را آغاز خواهم نمود: صدو هفتادو دو استاد برجسته از 48 کشور در اسلام آباد، لاهور، پشاور و کراچی، گرد هم آمده اند تا نتایج تحقیق و پژوهش و تأملات خویش را در باره جنبه های مختلف حیات رسول اکرم عرضه نمایند. از میان تمام این تبادل نظر ها، و در پی تمام مباحثاتی که قبل یا بعد از هر مقاله در می گیرد، طیفی گسترده و متنوع از اندیشه های نو، ذهنیت های نو و فهم های جدید از زندگی پیامبر بدست خواهد آمد. خالصانه از شما تقاضا می کنم که گزارش کامل و چاپ شده ای از این مقالات و بحث های بعدی را در اختیار تمام مسلمانان قرار دهید. در جهان عقلانی رفیع شما، بسیاری از شما این توفیق و اقبال را دارید که در باره جنبه های شگرف زندگی پیامبر اکرم، حضرت محمد (ص)، بیندیشید، این توفیقی است که خیلی از مسلمانان جهان جویای آن هستند، اما به سبب شرایطی که از اختیار آنها خارج است، یا در واقع به واسطه ماهیت خود زندگی مدرن و متجدد، این کار از عهده آنها ساخته نیست. کشور های فقیر مسلمان، اگر بخواهند از جنبه دنیوی تا حد استاندارد ها و معیار های قابل قبول زندگی روزمره پیشرفت کنند، در پیشروی خود سال هایی از کار سخت و روز افزون دارند. کشور های توانگر و غنی تر، مخصوصن آنها که وسایل جدیدی در اختیار دارند، به سرعت در خواهند یافت که این ثروت، اگر چه یک موهبت است، اما مسؤولیت های سنگین جدیدی را بر آنها تحمیل خواهد نمود. آنها مجبور خواهند بود که این ثروت را عاقلانه اداره کنند تا بهترین منفعت را برای شهروندان شان داشته باشند، و در عین حال به یاد داشته باشند که مسؤولیتی سنگین هم در قبال کشور های برادر مسلمان شان که توانگری و رفاه کمتری دارند، و در حقیقت نسبت به نوع بشر بطور اعم، بر عهده دارند. در نتیجه اعتقاد عمیق و راسخ من این است که جامعه اسلامی در سال های آینده در خواهد یافت که این مفهوم و تصور سنتی ما از وقت و زمان، که آئینه ای بی حد و مرز بود که در آن به تأمل و اندیشه در ابدیت می پرداختیم، به قفسی تنگ مبدل خواهد شد، دامی نامرئی که هر روز افراد کمتر و کمتری یارای گریختن از آن را دارند. من در مغرب زمین شاهد الگوی عمیقن متغیر در روابط انسانی بوده ام. به نظر می رسد که لنگر های رفتار اخلاقی به زمینه هایی کشیده شده اند که دیگر کشتی حیات را استوار و پا بر جا نگاه نمی دارند؛ آنچه که روزی نا صواب و خطا بود، امروز فقط غیر قرار دادی و نا متعارف است، و به خاطر آزادی فردی آن را باید تحمل نمود. آنچه که تحمل می شود، به زودی پذیرفته خواهد شد. بر عکس، آنچه که روزی صواب و نیکو بود، امروز قدیمی و از مُد افتیده تلقی می شود و اغلب آماج تمسخر و استهزا می گردد. در برابر این جهان متغیر که زمانی برای ما کیهانی بود و اکنون بیش از جزیره شلوغی نیست، و در رویا رویی با چالشی بنیادی با درک ما از زمان و در حصار ناوگانی بیگانه از کشتی های فرهنگی و ایدیولوژیکی که مهار شان از کف ما رها شده است، می پرسم که آیا درکی روشن، استوار و دقیق از اینکه جامعه مسلمان در آتیه چگونه باید باشد، داریم؟ و اگر آنگونه که من باور دارم، پاسخ قطعی و

مطمئن نیست، جز در قرآن شریف و در سر مشق زندگی پیامبر غایی و نهایی خداوند کجا می توان جستجو نمود؟ هیچ توجیهی برای به تأخیر انداختن جستجوی پاسخ بدین سوال، از سوی مسلمانان جهان وجود ندارد زیرا ما بدین امر وقوف داریم که اسلام پیام نهایی خداوند، قرآن کتاب غایی او، محمد رسول آخرین اوست. توفیق و عنایتی نصیب ما گشته است که پاسخ هایی که از این منابع اخذ می شود ضامن این است که نه اکنون و نه در هیچ زمان دیگری در این راه به وادی ضلالت و گمراهی نخواهیم افتاد. با افزایش تقاضاهای امروزه، هر مسلمانی یافتن پاسخ بدین سوال اساسی را دشوار تر و دشوار تر خواهد یافت که چگونه باید زندگی خویش را چون مسلمانی واقعی بگذراند. این کار مردانی چون شما است که این پاسخ ها را عرضه کنید، پاسخ هایی که ضرورتی باید عملی، تحقق پذیر و واقعگرایانه برای جهان امروز و فردا باشند. به جایی اینکه اجازه دهیم نیروی شرایط {جدید} به خاطر قصور و کوتاهی مان در خوب مهیا شدن برای آینده، شیوه هایی از زندگی را بر ما تحمیل نمایند که از آن ما نیستند یا نباید از آن ما باشند. ما باید خود طرح مسیری را که باید به پیمائیم، در افکنیم. در جستجوی اینکه تعریف نهائیم که جامعه اسلامی در سال های آینده در 50 سال و 100 سال و 200 سال آینده، چگونه باید باشد، به اعتقاد من باید گاه باشیم مسلمانان این دنیا چنان طیف حیرت انگیزی را از سوابق و پیشینه های تاریخی قومی و فرهنگی متفاوت را در بر دارند که در یک پاسخ کاملن یکسان و واحد را نمیتوان بدست آورد. از دیگر سو، من معتقدم که ما می خواهیم از همه تنوع اجتناب کنیم که کشور های مسلمان ما با یکدیگر در تعارض و نزاعند یا اینکه اینقدر از هم بیگانه و جدایند که نمیتوان با دشمنان مشترک روبرو شوند، حال این دشمنان فرهنگی باشند، یا دینی یا ملی یا غیر این ها. به این دلیل است که این قدر پاکستان رابخاطر ترتیب داشتن نخستین کنفرانس سران مسلمان، و اینک کنفرانس سیرت، تشویق و تحسین می نمایم، زیرا تنها از طریق گفتگو، تماس شخصی و تبادل مستمر است که تنوع و تکثر عظیم و فرهنگ ها، دانش، نظر گاه ها و منابع را می توان هماهنگ نمود و به گونه ای گرد هم آورد که برای جامعه مسلمان مثمر ثمر باشد. حال اجازه بدهید به این سوال باز گردم که جامعه مسلمان در سال های آینده باید جویای چه چیزی باشد. اسلام، آنگونه که حتی غیر مسلمین دریافته اند، یک شیوه زندگی است. این بدین معناست که هر جنبه زندگی روزانه فرد را اسلام هدایت می کند: روابط خانوادگی اش، روابط کاری اش، تحصیل اش، سلامتی او، وسایل و شیوه های امرار معاش او، بشر دوستی اش، آنچه که در اطرافش می بیند یا می شنود، آنچه که می خواند، چگونگی تنظیم وقت و زمانش، و ساختمان هایی را که در آنها زندگی می کند، تحصیل می کند و امرار معاش می کند. نمی توانم زمانی را در تاریخ اسلام به خاطر بیاورم که، مسلمانان فرصتی از این عظیم تر برای اتحاد در اختیار داشته اند، و اینک اطمینان پیدا کنند که جامعه ای که در آن زندگی می کنند همانی است که برای خود تعیین و انتخاب کرده اند. نه تنها همگی اشکال و صور ارتباط انسانی از هر زمان دیگری در تاریخ آسان تر شده است، بلکه حتی بیشتر از این ندرتن، آنهم اگر چنین فرصتی وجود داشته است که جامعه مسلمان چنین ابزار و وسایلی را برای تضمین آینده اش در اختیار داشته باشد. کنفرانس هایی از این قبیل که از زندگی پیامبر الهام گیرند نمی توان خدمتی از این عظیم تر به اسلام نمایند که کمک کنند تا تعیین شود که چه گام هایی، در کجا و چگونه باید برداشته شوند تا تضمین شود که مردم ما در سال های آینده زندگی سرشار از صلحی عظیم تر و رفاهی بیشتر داشته باشند و در جامعه اسلامی زندگی کنند که از سوی نیرو ها، فشار ها، یا مفاهیمی که کاملن بیگانه اند و ممکن است به طرزی جبران نا پذیر به ما صدمه بزنند، مورد تاخت و تاز و تاراج واقع نشوند یا مفتون و مسحور آنها نگردند. در جستجوی یک راه حل، معتقدم که باید مردان و زنان خود مان را، که در هر کجای جهان موقعیتی برجسته کسب کرده اند، فرا خوانیم و آنها را متقاعد کنیم که باز گردند تا از دانش، تحصیلات و کار شان بهره ببریم. خیلی زیاد پیش می آید که در سفر هایم با اساتید، پزشکان، دانشمندان، و معماران برجسته مسلمان ملاقات کرده ام یا از آنها مطالبی آموخته ام که این ها در خارج کشور مانده اند، یا وقتی به کشور خود باز می گردند نتوانسته اند از حمایت و تشویق لازم برخوردار شوند تا نظر گاه اسلامی شان را در زمینه های کلیدی پیشرفت مدرن، برای منفعت ملت خود شان عرضه نمایند. هر گونه تلاش پر معنا، هر گونه اندیشه بدیع، هر گونه تحقیق و پژوهش واقعی و راستین، نیاز به تشویق روحیه و حمایت مالی دارد. این چیزی است که ما باید تأمین کنیم، نه تنها در سال های نخستین تحصیلی هر فرد، بلکه به همان میزان در زمانی که اوزندگی محدود مرکز تحصیلی اش را ترک می گوید تا به جهان وسیع تر

فعالیت ملی یا بین‌المللی قدم بگذارد. زندگی پیامبر اکرم هر گونه سر مشق بنیادی را در اختیار ما قرار م دهد که مشکل را تا حدی که اذهان و عقول بشری ما می توانند متصور شوند بگشا ییم. سر مشق زندگانی وی در رستگاری ، صداقت ، وفاداری وسخات هم در زمینه امکانات و هم از لحاظ وقت ، شفقت وی بر فقرا ، ضعفا و بیماران ، استواری او در دوستی، تواضع و فروتنی اش در موفقیت، بزرگواری اش در ظفرمندی و پیروزی، سادگی و بی‌آلایشی اش، حکمت وی در اتخاذ راه حل های جدید برای مشکلات که با روش های سنتی گشوده نمی شوند، بدون اینکه اصول بنیادین اسلام را تحت الشعاع قرار دهد، یقینن تمام این ها مبانی و ارکانی هستند که با درک صحیح و تعبیر صادقانه و خالصانه، باید ما را قادر سازد که بیندیشیم در سال های آینده یک جامعه حقیقتن پویا، زنده و مدرن اسلامی چگونه باید باشد.

ارشاد امام زمان، اشکاشم، بدخشان تاجیکستان، چهاردهم نوامبر، 2008م:

دوست دارم از این فرصت استفاده نموده و در ابتدای این ارشاد بگویم چه اندازه از دعوت جناب عالی رئیس جمهور امام علی رحمان برای بازدید از تاجیکستان در طی سال جشن زرینم قدردانی نموده و می خواهم سپاس خود را به جناب عالی، دولت ایشان و رئیس و حکومت بدخشان برای محبت ها و مهربانی های بیشماری که نسبت به من نشان داده اند ابراز نمایم. و نیز میل دارم به مقامات خارق و اشکاشم بخاطر شیوه عالی ای که از جماعت و دیگران از اطراف جهان استقبال نموده اند سپاس خود را اظهارنمایم. تنها پانزده سال پیش بود که جماعت اسماعیلی این جا در تاجیکستان شروع به برقراری رابطه مستقیم با جماعت های دیگر خود در سراسر جهان و با امام زمان نمودند، اما این برای من سرچشمه خرسندی و مسرت فراوان است که مشاهده نمایم که چگونه در طول این پانزده سال، دو توسعه و انکشاف بسیار مهم رخ داده است. ابتدا اینکه تاجیکستان در راه برگشت به کشور صلح و آرامش، در ساختن و برقراری ارتباطات بین‌المللی جدید که مستحکم و مفید هستند و در راه بازسازی اقتصاد ملی پیشرفت قابل ستایش نموده است. دوم اینکه جماعت اسماعیلی آسیای میانه و جماعت دیگر جهان همگرایی و نزدیکی کلان تری بنا نموده است و با استفاده از گوناگونی فرهنگی جهانی، بر مبنای گستره ی کلان دانش، استعداد و منبع های خود، بنا می کنند. واضح و روشن است که کار و تلاش سخت بر مبنای مؤفقیت هایی که از انتهای جنگ شهربندی در تاجیکستان حاصل شده است باید دوام یابد و به نیرو های زیان . چندین کشور، هم نزدیک و هم دور از تاجیکستان، برای اجازه دادن جوامع خود به در گیری در فرهنگ سلاح و فرهنگ مواد مخدر نرخ گران پرداخته و می پردازند. ممکن است به تصمیم گیری انسان در موقعیت هایی که سابقه و مثال هایی وجود نداشته است اجازه داده شود خطا صورت گیرد، اما در مورد درگیری فرهنگ سلاح و مواد مخدر، مثال هایی در همین زمان موجود است که بخوبی به استناد در آمده اند و ثبت شده اند که نتیجه های زشت و ناگوار چنین فرهنگ هایی را نشان می دهد. امیدوارم که درک و فهم چنین شرایطی توسط حکومت و ملت تاجیکستان، در حکمت و فراست خود، آنها را برآن دارد که قویاً چنین فرهنگ ها را رد نمایند تا جز جامعه شما نگردند. به تمام فرزندان روحانی ام که امروز در این جا هستند و بسیاری دیگر که آنطرف دریای آمو قرار دارند، به خانواده های شان در هر کجای اشکاشم باشند، در سمت های دیگر بدخشان، یا قسمت های دیگر تاجیکستان، و یا حتی بیرون از تاجیکستان، محبت آمیز ترین، دعا های خیر مهر آمیز خود را می دهم و می خواهم این دعا های خیر مرا به خانواده های تان و جماعت های تان، در هنگام برگشت به آنها برسانید. به تمام فرزندان روحانی ام، برادران و خواهرانم در اسلام، در این جا و دیگر قسمت های بدخشان، که متأسفانه از آنها دیدن نخواهم کرد، اطمینان می دهم که دعا های عمیق و قلبی من برای صلح و آرامش شما، برای اتحاد و سعادت شما، برای کامیابی دنیوی شما، برای صحت و سلامتی شما و برای مشکل آسان با شما است. و من نیز برای آرامش و آسایش ابدی روح تمام اعضای درگذشته ی خانواده های شما دعا می کنم. هم اینک تنبوری بسیار عالی به عنوان تحفه یاد بود جشن زرین به من اهدا گردید. کسی گفته است که من از موسیقی سنتی راه ابریشم لذت می برم و من از شما بخاطر این تحفه ی مخصوصن با معنی تشکر می کنم و آرزو مندم که آفتاب زیبایی که ما امروز داریم

همیشه در دل ها و روح شما باشد. و من به همگی شما، باری دیگر، دعا های خیر مخصوص خود را برای بر آورده شدن آرزو های نیک تان می دهم. خانه آبادان (ارشاد امام زمان، اشکاشم، بدخشان تاجیکستان، چهاردهم نوامبر، 2008م،)

ارشاد امام زمان، اشکاشم افغانستان، 27 سپتامبر، 1998م:

" من با اندوه و رنج فراوان مشاهده نموده ام که مسلمانان در افغانستان با یکدیگر می جنگند و این عمیق ترین آرزو و دعای من می باشد که تمام افغان ها هر چه زود تر گفتگو و مذاکرات برادرانه را در بین خود همان گونه که دین ما به ما می گوید، از سر گرفته تا اینکه اصل اخلاق اسلامی صلح را به یک واقعیت ملی مبدل نمایند. به اسلام، دین ما، با 1400 سال تاریخ و با بیش از یک میلیارد پیرو، تعبیر های گوناگونی داده شده است. این انعکاس گوناگون مردمان، تاریخ و زبان ملیون ها انسان است که امت اسلامی را تشکیل می دهد، ما باید چند اندیشی را با حرمت و احترام اعتراف نهائیم. اما ما نباید از اصول و عقاید اساسی توحید (یگانگی خدا)، و نبوت حضرت محمد (ص)، آخرین و خاتم پیامبران، که همه مسلمانان را به هم می پیوندند، غافل باشیم. این ها اعتقاداتی می باشند که بین هر زن و مرد مسلمان در هر کجا که باشند، مشترک هستند. ما اجازه نداریم که در نفرت و انزجار زندگی کنیم. ثروت و قدرت زندگی خود به خود هدف نیست. بلکه باید بخاطر خدمت به دیگران استفاده شود. آنهایی که از امکانات زندگی محروم مانده اند، باید یاری و دستگیری شوند. این دستگیری و یاری باید به مقصد قادر نمودن افراد محروم باشد تا بتوانند خود را از محدودیت های شان رها سازند. بزرگترین نعمت خداوند به انسان- عقل ما- باید حفظ شده و نباید به آن زیان رسد و مبادا نا بود گردد. بنا بر این آنچه مربوط به مواد مخدر و نشه آور است باید قطع از آن خود داری گردد. دانش از هر کجایی که پیدا شود باید آن را جست. اما استفاده آن دانش باید در چهار چوب اخلاق مذهب مان صورت گیرد. ما باید در صلح و آرامش و با ملاحظه لازم با دیگران زندگی کنیم. ما باید جویای عزت و شرف خانواده های مان و حرمت حریم خانواده های مان باشیم. زیبایی و منابع طبیعی مان در طول حیات مان به ما به امانت سپرده شده است و ما باید آن را توسعه داده و از خود باقی بگذاریم. ما باید به مقدس بودن حیات مطلق احترام بگذاریم. در قرآن مجید آمده است: " هر کس زندگی (حیاتی)، را نجات دهد گویا کل بشریت را نجات داده است. " این ها پایه های اخلاقی می باشند که ما باید بر اساس آن صلح را به افغانستان بر گردانیم و تنفر و تفرقه را ریشه کن سازیم و سپس مملکت را برای منفعت همه افغان ها باز سازی کنیم. من از شرایط بسیار دشوار زندگی در بدخشان افغانستان آگاهم و امروز می خواهم به شما بگویم که در تأمین غذا برای مردم بدخشان افغانستان کمک خواهیم کرد. در تأمین کمک به سیستم خدمات اجتماعی شما، به تعلیم و تربیت شما و به حفظ الصحه شما کمک خواهیم کرد. از شما می خواهم که با همدیگر کار کنید- همه بدخشانی ها: تا آینده بدخشان هدف مشترکی داشته باشد. بدخشان را از مواد مخدر پاک سازید. و ما با یکدیگر کار کنیم تا شرایط کشاورزی را بهبود بخشیم. با همدیگر کار کنیم تا زیر بنای {تشکیلات و سازمان ها} را نو سازی کنیم تا اگر چه در افغانستان جنگ است، مردم بدخشان هر دو سوی روی یک هدف مشترک کار کنند و خواهان آن باشند که آن چه در قدرت دارند بکار گیرند تا صفت و کیفیت زندگی خود را در این زمان بهبود بخشند. عمیق ترین امید و دعای من این است که صلح به افغانستان بر گردد، اما نباید غافل از این بود که هر چه بیشتر زیان و خساره وارد گردد، دوباره سازی و نو سازی افغانستان پس از پایان جنگ همانقدر دشوار تر خواهد گشت. بنا بر این بیائید همه با همدیگر کار کنیم تا بکوشیم و کیفیت زندگی را در بدخشان بهبود بخشیم. به همه فرزندان روحانی ام که امروز در این جا هستید، به خانواده های تان در هر کجا که باشند، در افغانستان و یا در خارج من محبت آمیز ترین دعا های خیر خود را می دهم. به خواهران و برادران مسلمانم، برای مشکل آسان، برای صلح، برای حل در هر زمان و مشکلات دنیوی تان، برای اتحاد در کشور تان و در خانواده های تان،

برای سلامتی مطلوب و سعادت دعا می‌کنم. من برای صلح و آرامش ابدی ارواح در گذشتگان همه شما و نیز برای صلح و رفاه و آسایش شما دعا می‌کنم. " خانه آبادان ارشاد امام زمان، اشکاشم افغانستان، 27 سپتامبر، 1998م:

فرمان امام، 29 ژانویه، 1995، مسکو :

طی قرن ها ، این نخستین بار است که امام ظاهرن در میان جماعت خود در آسیای میانه حاضر است. اگر چه ارتباط معنوی که هر مریدی را در هر زمان و مکان در طوی تاریخ با امام مرتبط می‌سازد یک ارتباط دایمی است، با وجود این برای من این یک موقعیت شادی آفرین است که با جماعتم، مخصوصن با (جماعت)، آسیای میانه هستم. به این مناسبت، فرمانی به شما می‌دهم که مربوط به جنبه های مذهب مان می‌شود تا شما در این اولین ملاقات با امام زمان بتوانید اصول پیروی از مذهب و زندگی در اخلاق مذهب در آخر قرن بیستم را با خود برده و با خانواده های تان و با جماعت های تان در میان گذارید تا انشالله این اصول جز زندگی روزمره شما شده و یا جز زندگی تان باقی بمانند. اول بگذارید به شما یاد آوری کنم که برای همه مریدان امام چه از آسیای میانه باشند چه از هند و پاکستان و چه از جهان غرب، اصل اساسی شناخت امام زمان است. اوست که مذهب را تفسیر و تعبیر می‌کند، اوست که در هر زمانی و در هر برهه ای از زندگی جماعت، جماعت را در تعبیر و تفسیر مذهب راهنمایی می‌کند، اوست که جماعت را در بخش های مختلف دنیا حمایت می‌کند و با جماعت و دیگران خواستار پیشبرد کیفیت زندگی مریدان در هر کجا که باشند هست. و بگذارید امروز نیز بعضی از تعبیری را که حضرت علی به تعبیر اسلام ما آورده به شما یاد آوری کنم. یکی از اصول مهمی که او آورد این بود که اسلام تنها یک مذهب عادت و تکرار نیست. آن یک مذهب عقل است، آن یک مذهب تجسس و تحقیق فردی است، آن یک مذهب تعهد است نسبت به دیگران در اجتماع. در این تحقیق عقلانی، حضرت علی عقل و مذهب را از هم جدا نکرد. حضرت علی فرمود عقل جنبه دیگر مذهب است. و این بر ما است بر شما است، که عقل تان را در اخلاق مذهب مان در هر زمانی و در هر جایی که زندگی می‌کنید بکار ببرید. بنا بر این، شما عقل را از مذهب جدا نکنید. استفاده از عقل، در هر زمانی رفتار مناسب است در اجتماع. چرا من در ابتدای این فرمان این سوال مهم را در باره ماهیت عقل و مذهب مطرح می‌کنم؟ زیرا شما و خانواده هایتان در یک زمان تاریخی زندگی می‌کنید که همواره با تغییرات بسیار بسیار عمیق روبرو است. شما و فرزندان تان می‌بایست خود را برای این دنیای جدید متغیر که در پیش است آماده سازید. شما باید دارای اصولی باشید تا بر مبنای آن از عقل خود استفاده کرده و خود را برای آینده آماده سازید. اولین اصل این است که عقل خود را در شیرازه اخلاق مذهب بکار ببرید. اما از استفاده عقل تان برای آماده ساختن خود برای آینده ترس نداشته باشید، زیرا آینده یک لیاقته گرا خواهد بود (یعنی)، زمانیکه افراد، سازمان ها، کشور ها موقعیت خود را بر مبنای شایستگی و لیاقتی خواهند یافت که با آن زندگی، سازمان ها و کشور های خود را اداره می‌کنند. دومین اصلی که حضرت علی تأکید نمود که جز تغییر اسلام در سراسر جهان می‌باشد، اصل سخاوت، مهربانی، (عطوفت)، غمخواری، عفو و گذشت می‌باشد یعنی تلاش در راه خدمت به نیازمندان، بخشیدن کسانی که مرتکب اشتباهی شده اند و به شما آسیب رسانده اند. زیرا گذشت و بخشندگی باعث تقویت شما می‌شود و موجب احترام آنها نسبت به رفتار شما می‌گردد و آنها را تشویق می‌نماید تا از رفتار شما متابعت کنند (عبرت آموزند). بنا بر این خدمت به ضعیفات، خدمت به مستمندان، همکاری برای حل مسایل اجتماعی یک بخش (جنبه)، اساسی مذهب ما است. این را به خاطر داشته باشید زیرا که بسیاری از شما ها در جوامعی با تفاوت های عمیقی زندگی می‌کنید، جایی که درد (رنج)، زیاد است و این اساسی است که شما بر مبنای اصول اخلاقی مذهب مان، یعنی سخاوت، مهربانی، (عطوفت)، و گذشت (عفو)، به آینده بنگرید. بخاطر داشته باشید که اگر شما با عقل زاده شده اید (به این معنی است که) راه حل مسایل را نه از طریق خشونت بلکه از طریق توافق، سازش و مذاکره بجوئید. تلاش کنید مسائلی را که در آینده پیش می‌آیند و یا مسائلی را که هم اکنون با آنها روبرو هستید با هم حل کنید. امروز شما پی خواهید برد که مریدانی از بخش های مختلف دنیا (در این جا) هستند شما

همه با هم خواهر و برادر هستید. برای امام همه شما از هر کجا که آمده باشید، خواهر و برادر هستید. و این عمیق ترین امید و دعای من است که شما این رابطه (خواهری و برادری) را در زندگی روزمره خود بکار بگیرید. و بخاطر داشته باشید که شما از کشور های مختلف با زبان ها و سنت های مختلف آمده اید. این یک قدرت است زیرا که در (پلورالیسم) تعدد و چندگانگی قدرت است قدرت در جوامعی است که {مردم} از زمینه ها و سوابق مختلف دور هم گرد آمده اند. بنا بر این اگر اموری باشند که در وقت مناسب باید تعبیر شوند و به ویژه امور مذهبی، این امام است که این گونه تصامیم را خواهد گرفت. این امام است که جماعت را ارشاد خواهد کرد تا با مرور زمان در تعبیر مذهب و در کیفیت زندگی، شاید روزی با یک زبان مشترک، جماعت بیشتر و بیشتر گرد هم آیند (با هم نزدیک شوند). اما بخاطر داشته باشید که همه مریدان من از هر کجا که آمده باشید با هم خواهر و برادر هستید و این رابطه را در زندگی خود بکار گیرید (عمل کنید). و نیز بخاطر داشته باشید که رابطه شما با یکدیگر و رابطه شما با امام یک رابطه معنوی (روحانی) است. وابستگی و گرایش سیاسی شما هر چه باشد این امر (مربوط) به مذهب ما نیست. برای من به عنوان امام زمان همه شما مریدان من می باشید. آنچه را که امید من است و من برای آن دعا می کنم این است که شما، در این رابطه با امام، با اخلاق مذهب مان زندگی نمائید. فرمان امام، 29 ژانویه، 1995، مسکو

ارشاد امام، راشت قلعه، بدخشان، تاجیکستان 25 می 1995م:

امروز برای من روزی شادی آفرین است چونکه نه تنها این اولین سفر من به به راشت قلعه است، بلکه نخستین بار است در طول قرن ها، که امام زمان مسلمانان اسماعیلی فرصت یافته است که افراد جماعت اسماعیلی و دیگر برادران و خواهران مسلمان را در تاجیکستان ملاقات کند و در میان آنها باشد. بگذارید تکرار کنم که این یک روز شادی آفرین مخصوص است. و من در آغاز این ارشاد به یکا یک شما و به خانواده های تان چه در این جا باشند و یا در جای دیگر، گرمترین، محبت آمیز ترین و صمیمانه ترین دعا های خیر خود را می دهم. خانه ابادان این یک موقعیت تاریخی می باشد و من همیشه آن را گرمی می دارم، چونکه این اولین سفر من به بدخشان است. سبب های دیگر نیز این سفر را یک موقعیت تاریخی می سازند. اولن تاجیکستان که مانند مملکت های دیگر عضو اتحاد شوروی بوده، حالا باید خود را بسازد و همچون یک مملکت کاملن مستقل و عضو نو جوان کشور های جهان راه آینده خود را بیابد. این خود برای یک مملکت جوان و تازه صاحب استقلال شده یک دشواری بزرگ است، ولی در مورد تاجیکستان این در زمانی صورت می گیرد که محیط جهانی به سرعت در حال تغییر است، زمانی که نیرو های نوی بر جامعه اثر می گذارند، از قبیل اقتصاد بازار آزاد، باید کنترل شده و برای خدمت به مردم تاجیکستان بکار گرفته شود. دوم ضرورت دارد که صلح به تاجیکستان بر گردد تا همه بتوانند بدون ترس و هراس در یک جامعه مدنی زندگی کنند و در جهت اصول مدرن مملکتی از آن جمله: تمامیت ارضی، دموکراسی چند حزبی، یک اقتصاد بازار آزاد، حقوق و امتیاز یکسان برای همه مطابق قانون اساسی؛ صرف نظر از نژاد، زبان یا زمینه مذهبی افراد در ساختن یک اتحاد ملی شرکت کنند. این ها نیز اصول مدرن مملکتی می باشند که در گذشته تاجیکستان با آنها آشنایی نداشته است. و سوم، تاجیکستان همچون یک مملکت با اکثریت کلی مسلمانان مثل دیگر کشور های امت اسلامی باید راه خود را بیابد و با اخلاق اسلامی زندگی کند و در تقویت جامعه در حل مسأله ها و مشکلات دنیای امروزه مان کمک نماید، و اگر به تاریخ مان برگردیم، همچون من، بیاد خواهید آورد، در طول چندین سده تاریخ انسانی، تمدن اسلام در زمینه های فراوانی در اندیشه و دانش در جهان پیشرو بود. آن رهبریت نباید از بین برود، و اگر (آن رهبریت) نا پدید گشته است، انشاء الله دوباره پیدا خواهد شد. امروز امت اسلام عبارت است از چند صد ملیون نفر مردم مسلمان که با شهادت لا اله الا الله، محمداً رسول الله، به مذهب خود وابسته و مرتبط گردیده اند، ولی در طول عصر های تاریخ مان در جا های مختلف زندگی می کنند، با زبان های مختلف صحبت می کنند، در چهار چوب های متفاوت سیاسی زندگی می کنند و در بعضی تعبیر های مذهب از یک دیگر فرق دارند.

در داخل امت اسلامی جماعت اسماعیلی نمایانگر بسیاری از همین پلورالیسم (چند اندیشی)، می باشند. و بنا بر این، من می خواهم از این فرصت استفاده کرده، بگویم در حالی که ممکن است بعضی ها معتقد باشند که پلورالیسم (چند اندیشی) در جهان اسلام ناخوشایند است، و یا از بعضی جهت ها یک ضعف است، من می خواهم امروز اعتقاد خودم را، اعتقاد بسیار عمیق خود را با شما در میان بگذارم، بگویم که پلورالیسم مردم جهان اسلام نه تنها یک حقیقت بر گشت ناپذیر تاریخی است، بلکه قدرتی است که بخاطر آن باید سپاسگذار باشیم. قدرتی که باید بطور سازنده ای در اخلاق اسلام برای ساختن این مردم و ملت های دیگر بکار گرفته شود. بگذارید بخاطر داشته باشیم که این تفاوت ها به روز های اول نزول پیام اسلام بر می گردد. قرآن مجید می فرماید: "ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و انگاه به ملت ها و فرقه های مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا بهترین شما در نزد خداوند پرهیز گار ترین و باتقوا ترین مردم اند. خداوند دانا و آگاه است". بنا بر این قرآن مجید خود این تفاوت ها را در بین مسلمانان اعتراف کرده و می گوید: "خداوند شما را بر اساس روش زندگی تان قضاوت خواهد کرد". ارشاد امام، راش قلع، بدخشان، تاجیکستان 25 می 1995م.

ارشاد امام، گیلگیت، شمال پاکستان، اول اکتوبر 1996م:

.... "امروز در این ملاقات مریدانی از افغانستان دیده ام و مریدانی از تاجیکستان دیده ام. می خواهم آنها بدانند که در این زمان، آنها مخصوص در قلب و در فکر من می باشند و من دعای خیر مخصوص برای صلح برای جماعت در افغانستان و در تاجیکستان می دهم. آنهایی که به پاکستان آمده اند و خواهران و برادران شما هستند، از آنها مراقبت کنید. آنها خواهران و برادران شما هستند. هر گونه کمکی که می توانید به آنها بدهید، نگذارید که آنها در پاکستان به کمک نیاز داشته باشند و چنین کمکی را دریافت نمایند."

تعلیقہ امام، 25 مارس 2009 :

رئیس و اعضای فئسل ملی شیعه امامی اسماعیلی والاحضرت شهزاده کریم آقا خان برای کانادا، تورنتو آنگونه که در تعلیقہ ام به مناسبت نوروز، 21 ماه مارس 2009م، وانمود ساخته بودم، متن متحدالشکل و جامع نکاح که بازتاب دهنده اصول شیعه اسماعیلی مسلمان، در راستای برگزاری مراسم ازدواج در سطح جهان می باشد، به تصویب رساندم. امید می برم و آرزو دارم که تطبیق متن این نکاح به شیوه ای باید صورت گیرد که باعث آفرینش تفاهم عمومی میان جماعت و نهادها، در امر تطبیق همه جانبه فرآیند کاری مناسب و اصول یاد شده، در زمینه گردد. از این سبب، من خطوط رهنمایی و سایر اسناد ضمیمه را که من بعد در مناسبت مراسم ازدواج اسماعیلی بکار گرفته خواهد شد، به شما می فرستم. مشفق شما آقا خان.

تعلیقہ امام، دهم جولای 2009 :

من به مناسبت روز امامت، 11 جولای 2009م، صمیمانه ترین و پر شفقت ترین دعا و برکات پدرانه و مادرانه ام را به همه فرزندان روحانی جماعت می فرستم. من با مسرت ویژه میل دارم جماعتم را آگاه سازم که متن مشترک چراغ روشن را که جز

عملکرد وابسته به مراسم تشریفات تدفین و ترحیم اعضای جماعت وابسته به سنت ناصر خسرو است، برای رعایت این رسم، تصویب نموده ام. این متن مشترک، تعویض کننده متن های دیگری که تا اکنون از آنها کار گرفته می شد، خواهد بود، و بازتاب دهنده اصول بنیادین طریقه ما، یعنی مرکزیت امامت موروثی، جستجوی فردی افراد بر بنیاد هدایت امام زمان، و تعهدات تاریخی ما در برابر تصور یک بشریت مشترک، می باشد. من از دریافت پیام های تهنیت و آرزو های نیک شما به مناسبت روز امامت، خیلی ها زیر تأثیر قرار گرفتم، و از این سبب بهترین دعا و برکاتم را به همه فرزندان روحانی ام که خدمات شایانی را به همین مناسبت، پیشکش نموده اند می فرستم. همه شما در این وقت به گونه خاص در قلبم، در افکارم و در دعا هایم، قرار دارید. مشفق شما . آقا خان

نهم جولای ، 2010 رئیس و اعضای قنصل ملی شیعه امامی اسماعیلی والا حضرت آقا خان برای کانادا، تورنتو :

به مناسبت روز امامت، یازدهم جولای 2010، گرمترین و محبت آمیز ترین دعا های خیر پدران و مادرانه ام را به هم همه فرزندان روحانی عزیز جماعت کانادایم می فرستم. بطور ویژه خرسندم تا جماعتم را آگاه سازم که در جون 2010 پارلمان جمهوری پورتگال با اتفاق آرا یک موافقت نامه برجسته دینی را با امامت اسماعیلی به تصویب رساند. مراحل ابتدایی این توافقنامه در جریان بازدید جشن زرین من از آنکشور در جولای 2008 آغاز شده بود. تحت شرایط این توافقنامه، جمهوری پورتگال و امامت اسماعیلی متعهد شده اند تا اهداف و تکالیف مشترکی را در راه ارتقا و تقویت شأن و مقام انسان، جمع گرایی، حذف تضاد و ناسازگاری و بهبود کیفیت زندگی آسیب پذیران در پورتگال و سایر نقاط جهان دنبال کنند. این توافقنامه دینی نه تنها نهاد پرداز روابط تاریخی میان پورتگال و امامت و جماعت اسماعیلی است بلکه مبین تصدیق و پذیرش مبادی، اصول و ارزش های شیعه اسماعیلی اسلام نیز می باشد. طرح مصوبه پارلمانی که به تصویب این توافق نامه دینی انجامید، مقام تاریخی امامت اسماعیلی و منظور تلاش های آن را برای تسریع توسعه بشری پذیرا شده است، بطور قابل توجه این عمل توسط پارلمان کشوری که عضویت جامعه اروپا را دارا است، آئین نامه اسماعیلیه را من حیث یک سندی که توسط امام وقت برای اداره امورات اجتماعی جماعت اسماعیلیه در سراسر دنیاوضع شده است پذیرفته است. جماعتم مطلع است که طی چندین سال من موافقت نامه های متعددملی و بین المللی را با کشور های اروپایی، آسیایی و آفریقایی ایجاد نموده ام. این توافق نامه ها در هر کشور متضمن ایجاد یک فضای سازگار و مساعد برای پیشبرد ابتکارات انکشافی امامت و شبکه انکشافی آقا خان می باشد. توافقنامه دینی جدید با دولت پورتگال، خاصیت بین المللی دارد و در سازمان ملل متحد ثبت خواهد شد. شناخت هویت دینی امامت و جماعت اسماعیلیه در این توافقنامه یک سابقه مهم در تاریخ امامت و جماعت اسماعیلیه به شمار می رود. همچنان تأسیسات سازمانی و اداری طوری که توسط امام وقت تأسیس شده اند در آن برسمیت شناخته شده اند. این قرارداد برای اولین بار یک مجتمع مسلمانان را که دارای مطمح نظر بین المللی است و از طریق شرکت در یک میثاق رسمی با یک کشور غیر مسلمان و دولت سکولار ایجاد رابطه می نماید تحت توجه قرار می دهد. این رابطه سر مشق چشمگیری از اعمال نیک در راه ایجاد روابط شکوبا و مشارکت بین دولت ها و جوامع مسلمان است. ... مشفق شما، آقا خان

ارشاد امام، در سوریه، سه شنبه 26 آگست 2008 در سلیمیه و چهار شنبه، 27 آگست 2008 در الخوابی:

فرزندان روحانی عزیزم، خواهران و برادران مسلمانم و پیروان سایر ادیان؛ السلام علیکم..... من از تمام تلاش ها، وقت و سایر منابعی که داوطلبان و افراد بی شمار، از بخش های مختلف، قدم پیش نهاده و وقف این کرده اند تا این ملاقات را میسر سازند، آگاهم. به همه آنها سپاس گرم و عمیق خود، و ستایش خود را برای تلاش جمعی شان ابلاغ می کنم. امروز، من پنجاه سال امامت ام را با شما جشن می گیرم و مناسبی چون این، که ما عموماً از آن به عنوان دربار یاد می کنیم، مناسبی است که مایه خرمی و شادمانی فراوان همه ما است. امیدوارم که جشن و سرور فراوانی برقرار باشد و همه شما بدانید که هنگامی این مناسبت شاد را جشن می گیرید، من نیز با شما خواهم بود. در طی دیدارم در سال 2001 از سوریه به شما گفتم که چه اندازه خوشنود بودم از این که رئیس جمهور و دولت ایشان زمینه های عالی را فراهم کرده بودند که شبکه توسعه آقا خان را قادر می ساخت تا در پیشرفت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سوریه، مردم و مؤسسات مشارکت داشته باشد. من با شادمانی شاهد حضور تازه بین المللی سوریه و پیشرفتی که در بسیاری از زمینه ها رخ داده است، هستم. در دنیای امروز، جایگاه جهانی همه کشورها، هر اندازه بزرگ یا کوچک باشند، مسأله ضروری است. چون دنیای ما به همان اندازه که مؤسسات و افراد در جامعه های خود رقابت دارند، خود نیز میان کشورها و دولت ها شاهد یک نوع رقابت است. موافقتنامه ی میان دولت سوریه و شبکه توسعه ی آقا خان در سال 2001، که توسط پارلمان تصویب شد، در نظر داشت که شبکه توسعه ی آقاخان از برنامه ها و طرح های زمینه های فراوانی از جمله آموزش، کاهش فقر از طریق اعتبارخرد، تقویت فرهنگی از طریق مرمت و استفاده دوباره از ساختمان های تاریخی، ارتقای خدمات طبی و مشارکت در بهبود بهره وری روستایی پشتیبانی خواهد کرد. هدف ما بهبود کیفیت زندگی همه مردم سوریه با هر پیشینه ای که باشد. اینکه بسیاری از این اهداف اکنون حاصل می شوند، مدیون رئیس جمهور، دولت اش و بسیاری از مقامات بی شمار محلی است که ما با آنها کار کرده ایم و امروز من سپاس گرم خود را به آنها ابراز می کنم. من در باره این موضوعات با شما سخن می گویم چون همه آنها تأثیری بر کیفیت زندگی همه نسل های حاضر و آینده در سوریه دارند. هر مسلمانی وظیفه دارد که جویای بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی همه اعضای امت اسلام باشد و فعالیت های توسعه ی امامت نیز در راستای تحقق همین وظیفه هستند. من عمیقاً معتقدم که اگر امید داریم که روزی امت اسلام و همه کسانی که در دل امت اسلام زندگی می کنند، بتوانند در امید و دعا های خود مطمئن باشند که کیفیت زندگی شان فردا بهتر از امروز خواهد بود، آن مسؤولیت، که از زمان نزول وحی در اسلام بر شانه همه مسلمانان بوده است، مسؤولیتی است که همه باید یکپارچه در آن مشارکت کنیم. در میان امت اسلام اختلاف نظر هایی در باره چگونگی بهبود کیفیت زندگی وجود دارد که بعضی از آنها میراث هایی است که از گذشته رسیده است و بعضی هم محصول اتفاقات زمان حال ما است. این اختلاف ها می توانند باعث دشواری مشارکت همه ی جامعه امت اسلام شود که، چنان که می خواهند، کیفیت زندگی همه ی مردم امت اسلام را بهبود بخشند. این وضعیتی است تأسف بار و اگر چه بدون شک این وضعیت قرن هاست که وجود داشته است، مسؤولیت هر مسلمانی، در هر نسلی است که تلاش کند تا بر این دشواری ها غلبه کند و پل های تازه و دایمی بسازد. این اعتقاد من به روشنی ریشه در اخلاق دین ما دارد و از تکالیف اسلامی در حین زندگی در این جهان مادی ریشه می گیرد. در جهان جاویدانگی، همه ی ما با اخوت اسلام که کلمه شهادت لا اله الا الله - محمد الرسول الله تجلی یافته است با یکدیگر متحد و هم نوا هستیم. زمان تأثیر خود را بر جا گذاشته است و امروز 1000 میلیون نفر، همگی با همان شهادت به باور مسلمانی، در فرهنگ های مختلف زندگی می کنند، به زبان های مختلف سخن می گویند و با قوانین اساسی مختلف زندگی می کنند و در جات مختلفی از تفسیر و فهم از دین دارند. این

تنوع و چند گونگی جهان مسلمانان بدون شک میراثی بازگشتناپذیر از گذشته است و امروز هم ادامه دارد، اما اگر چنانکه باید سهمی در بکار بستن وسیع دین ما در همه زمینه های زندگی های مان در نسل های امروز و فردا داشته باشد و به روشنی در چهار چوب اصول اسلام باشد، قدرتی است که باید شکر گزار آن باشیم. قدرت نهادن به به این تنوع و تکیه کردن به آن به منزله ی منبع و سرچشمه ی قوت یکی از عوامل مهمی بود که مسلمانان گذشته را موفق به ایجاد تمدن های بزرگ کرد. خانه آبادان

فرمان امام، دبی، امارات متحده ی عربی، 13 دسامبر 2003:

..... در سال های اخیر، جماعت و امامت تعهدات جدید عمده ای را در خاور میانه و عمومین در در این قسمت از جهان متقبل شده اند. ما یک برنامه مهم فرهنگی در قاهره، به نام "پارک الازهر"، داریم که به بهبود کیفیت زندگی مردم منطقه ی درب الاحمر، کمک می کند، نما و بقای دیوار ایوبی را بهبود می بخشد. این تعهدی عمده به تاریخ خود مان است و من بر "تاریخ خود مان"، تأکید می کنم، چون این اجداد من بودند که شهر قاهره را بنیان نهادند و در حقیقت "الازهر"، را پایه گذاری کردند. علاوه بر این، برنامه های جدید بسیاری در سوریه در دست اقدام است که انشاءالله در سال های آینده باعث پیشرفت های عمده ی جماعت خواهد شد — یعنی ظرفیت سازی جدید سازمانی برای جماعت و اطرافیان شان. امروز در دبی، مرکز جدیدی بنیان گذاری گردید، بنا بر این با گذشت سال های آتی زندگی جماعت، این قسمت از جهان ما، به طور فزاینده ای حائز اهمیت می شود و من دوست دارم جماعت این اقدام را نشانی بر اعتماد و امید به سال های آتی در نظر داشته باشد. امروز در پیش روی من، مریدانی از ممالک بسیار زیادی حضور دارند. ممالک بسیاری و این ملاقات نمایان گر برادری بدون مرز جماعت سراسر جهان می باشد. برادری ای که در ده های اخیر قوی تر گشته جنبه های بیشتری نسبت به گذشته داشته، اما مسایل و مشکلات آینده را با فراست و توانمندی مورد توجه قرار میدهند. در فرصت مناسب، مهم خواهد بود که هم جماعت و هم امامت دارای سازمان هایی باشند که بتوانند با هم یا به تنهایی پاسخ گوی هر نیاز عمده ی جماعت در هر نقطه عمده جهان باشند تا جماعت و امامت به توانمندی خود و توانمندی سازمان ها اعتماد و اطمینان داشته باشند، یعنی بتوانند جماعت را در هر نقطه از جهان که بخواهند زندگی کنند، یاری حمایت و راهنمایی کنند. در زمینه توسعه در سال های آتی، یک محور مرکزی وجود دارد که امروز به فرزندان روحانی ام تأکید می کنم؛ در سنت طریقه مان استوار باشید. من در نقاط مختلف جهان، در مناسک مذهبی مان تغییراتی داده یا خواهم داد تا که جماعت بتوانند، دور مناسک مشترکی گرد هم آیند، حتی اگر از فرهنگ ها و نژاد های مختلفی باشند. این مناسک تنها ریشه در تاریخ طریقه مان خواهند داشت، بنا بر این هر تغییری که صورت بگیرد این تغییرات با نظر داشت تمامیت طریقه مان که در طول تاریخ توسعه یافته است، انجام می شود. دوست دارم جماعت بدانند که در این امر هیچ سازش و توافقی نخواهد بود. هر مریدی هر جا که در این زمان زندگی کند {باید مطمئن باشد که} جوهر و ذات طریقه مان همان جوهر و ذات طریقه مان باقی خواهد ماند. در مد نظر داشته باشید که، هر کجا که زندگی می کنید، ذات و جوهر طریقه مان باید رهنمای شما در زندگی باشد. جوهر طریقه از دانش اخلاقیاتی که از تاریخ مان حاصل شده است، از تعبیر مذهب مان و از طریقی که که ما عقل و دانش خود را برای منفعت جماعت در دهه های آینده به کار می بریم، نشأت گرفته است. بنابر این، به یاد داشته باشید که در هر حالی که ما در این دنیای مادی زندگی می کنیم، این نهایتن زندگی آخرت است که مد نظر هر زن و مرد است.

فرمان امام، تورنتو، کانادا، هشتم جون 2005م، (جوزای 1384):

..... این جا در کانادا ، من باور دارم که آینده ای قوی وجود دارد. و ساختمان دفتر نمایندگی که به تازگی در اتاوا بازگشایی شده استنشانی از اعتماد من است که میتوانیم موسساتی مهم در کانادا به نفع جماعت کانادا و به نفع جماعت در سراسر جهان بر پا کنیم و ارزش های کانادایی را برای آینده مان در این جا و جاهای دیگر به ارمغان بیاوریم. حق حفظ هویت خویش و حق حفظ نظام ارزشی خود- و نظام ارزشی ما – مهم هستند. نظام های ارزشی اسلام شیعه اسماعیلی عبارت اند از اتحاد در میان جماعت، مرتب بودن در عبادت، سخاوت نسبت به دیگران، یاری رساندن به کسانی که نیازمند یاری هستند، ایجاد پل ارتباط برای صلح و پرهیز از نزاع و درگیری، درست کاری و صداقت در زندگی حرفه ای و شغلی تان – این ها ارزش هایی هستند که در سراسر جهان از سوی کسانی که عضو جماعت نیستند ستایش می شوند. و من به عنوان امام، بسیار مفتخر می شوم وقتی این را در باره جماعت کانادا و جماعت جهانی می شنوم. جماعت در غرب انتخاب هایی دارد. اساسن این گزینش این است که انسجام نظام ارزشی خود را حفظ کنیم یا اجازه بدهیم طی نسل ها نظام های ارزشی دیگر که از سیاق اسلام و از درون طریقه شیعه اسماعیلی اسلام زاده نه شده اند، جای گزین نظام ارزشی ما شوند. و من به جوانان جماعت می گویم: نزد ما، نزد جماعت تان، بهترین ها را بیاورید، داوری های ارزشی دقیق انجام دهید که چه چیز برای نسل های آینده ارزشمند نیست کنار بگذارید. شما این بخت بلند را خواهید داشت – شما این بخت بلند را دارید- که به تحصیل و آموزش با کیفیت دسترسی داشته باشید. این دانش را برای منفعت رساندن به جماعت در دهه های آینده بکار ببرید. در میان جماعت اتحاد را حفظ کنید. در ارزش های مان استوار باشید. از تحصیل و دانش خود به نفع جماعت استفاده کنید. تفسیر ما از اسلام ارزش فوق العاده زیادی برای دانش قایل است. دانش تجلی ایمان است، اگر از آن به خوبی استفاده شود. آن دانش را بجوئید و از آن استفاده مناسب بکنید. در هر کجا که هستید و هر کاری که می کنید، به یاد داشته باشید که شما همواره در قلب، در افکار و در دعا های من هستید. هیچ روزی در سال نمی گذرد که من در آن به فکر جماعتم در سراسر جهان نباشم یا برای آنها کار نکنم، و این مایه خوشحالی من است- این امری است که در زندگی من برایم خوشنودی می آورد. و می خواهم که جماعتم بدانند که من به آینده در سراسر جهان با امیدی قوی، با اعتماد قوی نگاه می کنم تا زمانی که جماعتم به نظام ارزشی اش وفادار بماند. در گذشته و در آینده، من کماکان دین را تفسیر خواهم کرد و از تاریخ مان بهره خواهم جست تا جوامع مختلف درون طریقه اسماعیلی را گرد هم بیاورم چون در طریقه خود ما کثرتگرایی وجود دارد و می خواهم که جماعتم بدانند که من به آن کثرتگرایی احترام می گذارم. من ارزش های جماعت های مختلف سراسر جهان را حفظ خواهم کرد. بالا تر از هر چیز برای جماعتی که در جهان صنعتی زندگی می کنند، به یاد داشته باشید که زندگی دنیوی روندی است که پایان می یابد. وقتی که این روند پایان یافت، تنها چیزی که از هر شخصی بر جا می ماند و جاویدان است، روح است. پس مسایل معنوی را به خاطر مسایل مادی رها نسازید. من جوای این هشتم که جماعت من مردان و زنانی با ایمان باشند. این ایمان می تواند خود را به شیوه های فراوانی نشان دهد. من فکر می کنم یکی از راه هایی که درخواهید یافت این ایمان برای شما سعادت و مسرت به بار می آورد که صرفن هر وقت فرصتی داشتید در روز یا در شب، تسبیح خود را بردارید و ذکر نام حضرت علی یا حضرت محمد یا نام امامان را بگوئید. هر ثانیه ای که به ایمان تان، خارج از وقت عبادت اختصاص می دهید، عملی از ایمان است. و من باور دارم که این عمل به شما خوشنودی خواهد داد به این معنا که شما را از رها کردن دین به نفع دنیا حفظ خواهد کرد. این کار به شما یاد آوری خواهد کرد که زندگی جاودان نیست – روح است که جاودان است. هشتم جون 2005م، (جوزای 1384)

فرمان امام ، مالیاتینا - هندوستان، 1992م:

"..... ملاقات امروز برایم خیلی ها ویژه و با اهمیت است ، چون بسا از مریدانم از سراسر دنیا امروز این جا حاضر هستند ، اما مهمتر از آن این است ، برایم گفته شد که بسیاری از مریدانم این جا از افغانستان حاضر هستند که برای هر یک و هر کدام شان ، برای خانواده های شان که در این جا هستند و آنهایی که هنوز در داخل افغانستان هستند ، بهترین و خاصترین دعا های خیر وبرکاتم را می دهم. جماعت افغانم ، برای مدت های طولانی به گونه مستقیم با امام ، ادارات امامت ، ارتباط نداشته اند ، اما بر طریقه و عقیده شان ثابت قدم بوده اند. جماعت افغانم دارای سنت های بخصوص خود هستند که در شیرازه تاریخ همواره روی آنها بخاطر عملکرد بر طریقه و عقیده ، و ادای مراسم تشریفات مذهبی ، پا بند بوده اند. جماعت در افغانستان امروز با برخی از دشواری ها سر دچار هستند و در کشور شان نا آرامی وجود دارد ، اما یقین داشته باشند که این همه دشواری ها روزی ختم خواهند شد و جماعت به کشور شان بر خواهند گشت. از این رو اداراتم در این جا و سراسر جهان باید بدانند که این جماعت دارای سنت ها مختلف ، مراسم تشریف مختلف ، فرهنگ و تاریخی مختلف هستند ، و از این سبب به شما می گویم که ، این مسؤلیت و رسالت این ادارات و امام زمان است تا از این جماعت حمایت کنند ، یاری شان برسانند ، آنگونه که امام وقت سایر جماعت را در طول تاریخ در هر زمانی که به دشواری ای سردچار شده اند یاری رسانده است. برای جماعت افغانم که در بیرون از کشور شان قرار دارند می خواهم بگویم که باید با خود و خانواده های تان یاری برسانید و ادارات امامت نیز در خدمت شما هستند. در تعلیم و آموزش فرزندان تان تا حدی که امکان دارید سعی نمائید ، و در خانواده های تان با هم به گونه مشترک کار کنید تا زندگی تان در بیرون کشور بهبود پیدا کند. خانه آبادان

سخنرانی ولا حضرت آقا خان در مراسم بازگشایی سرینای کابل، نوامبر، 2005:

رئیس جمهور کرزی ، عالی جنابان ، مهمانان عالی مقام ، خانم ها و آقایان
امروز برای من مسرت بیکران و امتیاز ویژه است که تشریف آوری هر یک شما را در این مراسم با عظمت افتتاح هتل احیای شده کابل که در ذات خود یک واقعه تاریخی است خیر مقدم می گویم. من می خواهم با اغتنام فرصت ، همه افراد حرفوی ، مهندسین ، مسؤلین ساختمانی ، تجار ، دسته های کاری ، خادمان رضاکار و سایرین را که در اوضاع و احوال نا مساعد و دشوار ، در ساختار سرینای کابل سهیم بوده ، و آن را برای بازگشایی مجلل امروز آماده نموده اند ، اظهار سپاس و شکران قلبی ام را پیشکش کنم. حضور یابی بسا از رهبران کشور ها و سایر مهمانان عالیقدر ، در مراسم امروزی ، دال بر حقانیت این واقعه سترگ تاریخی است که در حقیقت امر حیثیت مرحله جدید از ساختار زندگی نوین مردم افغانستان ، و قرین بودن مجدد آن را به جامعه جهانی نشان دهنده است. مزید بر آن مراسم امروزی مناسبت فرخنده ای است تا تلاش ها ، تعهدات و مساعی صادقانه همه جانبه مشبوت و استوار رئیس جمهور کرزی و کابینه اش را در ساختار مجدد افغانستان و حمایه بیدریغ از مردم شان در راستای کسب مجدد مباحثات ملی گذشته ، به ستایش و تقدیر نشینیم.

خانم ها و آقایان ! به گمان اغلب برخی ها شاید سوال کنند که در چنین اوضاع و احوال نا مساعد و مشحون از دشواری ها ضرورت ساختار این چنین هتل در چه نهفته است ؟ و بر بنیاد کدام نیازمندی ، هتل پنج ستاره را به ساختار باید گرفت ؟ در بهبوحه سال 2002م ، دولت افغانستان از اداره توسعه آقا خان درخواست نمود تا ثر احیای مجدد هتل کابل که در نتیجه

درگیری های داخلی به گونه کامل به یک مخروبه بدل شده بود، همکاری نباید. دولت می خواست اطمینان حاصل کند که ورود هیأت های عالی رتبه کشور های خارجی که جهت ملاقات با دولت افغانستان وارد کابل می شوند، اعضای دیپلماتیک، هیأت های رسمی و دولتی کشور های برون مرزی، سرمایه گذاران داخلی و خارجی، واهبان و نمایندگی های اعانه دهنده و کمک رسان کشور های همکار، توریست ها و سیاحین، دارای محل اقامت رهاشی و وسایل معیشت قابل قبول و مناسب در شهر کابل باشند. مرحله نخست ساختار هتل کابل در سال 1945م، صورت گرفته است که از همان آوان تا کنون به حیث محل کار کرد ها و فعالیت های مفید و در خور ملاحظه، در مرکز توجه بوده و از این جهت برای اداره توسعه آقاخان دقیق ترین کاندید جهت احیا و بازسازی مجدد بود. مهالک باید در اوضاع و احوال بعد از جنگ گزینش خودی را در راستای باز آفرینی و انکشاف اقتصادی کشور های شان را داشته باشند. یکی از راه ها، راه معمولی و کم ارزش تنها بخاطر برگردش در آوردن دستگاه کاری در زمینه می باشد و آنهم تنها بخاطر فراهم آوری اقناع خودی، و اما همیشه آنچه راه دوم است که بهتر بوده است باید در نظر گرفته شود. راه دوم این است که به ساختار مجدد و باز آفرینی باید من حیث یک فرصت و زمینه مساعد و مناسب نظر اندازی شود، و از معیار و استندرد تکنالوژیکی بین المللی جهت فعال سازی و بکار اندازی ماشین اقتصادی، در راه برنامه ریزی های بهتر و عالی تر برای آینده مناسب استفاده معقول باید نمود.

من باور ندارم که انتخاب راه معمولی، فاقد صلاحیت و شایستگی، شیوه درستی برای ساختار مجدد برای یک کشور و محیط ویران و فروریخته باشد. به یقین باید گفت که کشور های جرمی، جاپان و کوریای جنوبی، اکنون در قطار کشور های رهبری کننده اقتصاد جهانی قرار دارند وضعیت این کشور ها به خوبی نشان می دهد که تعیین راه دوم، به منظور بازسازی و باز آفرینی اقتصادی مناطق آسیب دیده، بعد از مناقشه و ختم جنگ، شیوه ای است مؤثر، با نتیجه و دارای دست آورد. من باور مند هستم که راه منتخب اداره انکشاف و توسعه آقاخان، بخاطر فرآیند باز سازی در افغانستان شیوه مؤثر و توأم با دست آورد سترگ خواهد بود، زیرا این راهی است که اداره ما در سایر مناطق جهان بعد از دوران جنگ و درگیری های ویرانگر، به منظور باز سازی و باز آفرینی در پیش گرفته بود. ساختار و اعمار دوباره سرینای کابل، در حقیقت امر یک سعی خارق العاده و تعهد بزرگ اداره توسعه و انکشاف آقا خان در شمار پروژه های نه گانه عمراناتی و ساختاری این اداره است که در سایر محلات و مناطق کشور های جهان، به منظور ارتقای فکتور های انکشاف اقتصادی، نیرو و صلاحیت بشری، راه اندازی شده است.

اداره توسعه آقا خان، بدون در نظر داشت و ملاحظات وابستگی های نژادی، منبع پیدایش، عقیده و بار های دینی، سعی فراوان را در راه ابراز کمک و همکاری، به ناتوانان جوامع عقب نگهداشته شده، جهت راه گشایی بسوی خود کفایی و اتکای خودی در راه رشد، توسعه و انکشاف زندگی خودی، بر مبنای استوار و حضور عینی اخلاقیات سیاق قرآنی، حرمت به کرامت انسانی و کافه بشریت بخرج می دهد. اداره توسعه آقا خان، کار کرد ها و فعالیت خود را در مشارکت مستقیم و فعال با نمایندگی های مؤسسات و کشور های خارجی ای که در سال 1995، پناهگزیان افغان را جهت اسکان مجدد و ابراز کمک های فوری و انساندوستانه، در شرایط دشوار به مردم افغانستان، آغاز نمودند، راه اندازی نموده است. اعتبار از سال 2001م، تا کنون اداره توسعه آقا خان به کمک های بشر دوستانه دراز مدت و استراتژیکی انکشاف اقتصادی برنامه ریزی شده اش، به نحو گسترده، محسوس و ملموس در امر مرفوع سازی نیازمندی های انسانی در این کشور، تداوم بخشیده است. اهداف والای کاری اداره توسعه آقا خان را مناطق نیازمند و آسیب دیده تشکیل می دهد، که بر بنیاد اندوخته های چندین ساله گذشته در کشور ها و محیط های ناهمگون زیست انسانی به وجود آورده است. در این جریان آموختیم که انکشاف بجز از یک جریان

منسجم و هم آهنگ چیز دیگری بوده نمی تواند. کار کرد های مشترک ما با دولت افغانستان به ما می آموزاند تا روی اولویت های ملی فکر نموده و امور دست اول و حیاتی در سرنوشت مردم افغانستان را بر ملا سازیم. ما بر این باور هستیم که مسایل اساسی عبارتند از ساختار یک جامعه متحرک مدنی، انکشاف اقتصادی، ساختار مؤسسات فرهنگی، اجتماعی ای که مصدر خدمات شایسته به مردمان روستا ها و دهات شوند. می باشد. از این سبب ما در همکاری نهایت نزدیک با دولت هستیم تا در زمینه گسترش برنامه های انکشاف اقتصادی که در رأس آنها شورا های مشورتی انکشاف اقتصادی دهکده ها قرار خواهند داشت، همکاری نهائیم. این چنین شیوه های کاری توجه ما را در امر بازتاب نیازمندی های اساسی و بنیادی مردمان دهات که توسط خود آنها تشخیص شده اند، معطوف خواهند داشت. امید می بریم که سال آینده هزار ها نمونه از حضور چنین نهاد ها و مؤسسات در افغانستان خواهیم بود. امروز با جرئت میتوان اظهار کرد که بر اساس اظهارات و بررسی مؤسسات بیرونی که از طریق سازمان بانک جهانی صورت گرفته است، اداره توسعه آقا خان در همه عرصه های فعالیت های خود، موجودیت اش را به مثابه مؤسسه با نو آوری، نو آفرینی، تجدید آفرینی و مؤثر در راه ایجاد مؤسسات حامل مفاد همگانی، مؤثر، ثابت در تعهدات، مؤثق و متکی به خود، به اثبات رسانیده است.

گزارش حاکی از آن است که اداره انکشاف و توسعه آقاخان مسئولیت خارق العاده خدماتی اش را در راه پیشبرد حاکمیت دموکراتیک و انکشاف جامعه مدنی در افغانستان، به نحو شایسته و قابل قبول برای همه اقشار این جامعه انجام داده است. مشاهدات و اظهار نظر های یاد شده پیرامون اندوخته های غنای این اداره در بسا از کشور هایی که با آنها روابط کاری عمرانی و ساختار اقتصادی و خدماتی داشتیم، انعکاس یافته و اداره ملل متحد نیز ابراز نظر شبیه را در این زمینه بازتاب داده است. اظهار نظر های یاد شده فوق که حسن نیت شرکای کاری و کشورهای همکار را بازتاب دهنده است، در حقیقت امر تثبیت کننده حقانیت کاری اداره ما را در راستای تشکیل یک جامعه مدنی و سالم برای تسریع آینده نشو و نمای بنیاد های اقتصادی و بخشیدن قانونیت به چنین جامعه مدنی و جمعگرا که در اصل اساس یک حکومت دموکراتیک را تشکیل دهنده است، حتمی و مبرم به حساب می رود. این مسأله هنوز هم به مثابه بزرگترین چالش در برابر محیط امروزی ما باقی مانده است. در عرصه خدمات بهداشتی، اداره انکشاف و توسعه آقا خان کارمندان و پرسونل بهداشت صحتی را تعلیم و آموزش می دهد، که این چنین تعلیمات و آموزش شامل آماده سازی پرستار ها، سر پرستار ها، پرستار های قابل، و سایر کارمندان بهداشت صحتی است که در اولویت کاری این اداره قرار دارد. برنامه اداره تعلیم و آموزش پرستاری اداره توسعه آقاخان به حیث یک مؤسسه آموزشی بهداشتی ملی، که با معیار های آموزشی وزارت بهداشت عامه (صحت عامه)، دولت افغانستان در مطابقت کلی قرار دارد، مورد پذیرش قرار گرفته و اسناد این گونه کار کرد ها از سوی مقامات دارای صلاحیت دولت افغانستان نیز به تصویب رسیده است. علاوه بر کار کرد های بسا از کلینیک های موجود اداره توسعه آقا خان، مصروف باز سازی و احیای مجدد بیمارستان آستان بامیان است که یگانه مرکز درمانی در آن ولایت است. در قدم نخست فراهم آوری سهولت های درمانی این ولایت بلند برده شود و در آغاز سال جاری شعبه دیگری نیز جهت خدمات بیشتر و گسترده تر بهداشتی بازگشایی می گردد. اداره انکشاف آقاخان در ساحات تعلیم و آموزش در افغانستان، مصروف باز سازی و فعال سازی دوباره (132)، باب مکتب بوده و روی انکشاف و بلند بردن کیفیت نصاب آموزشی تعلیم و تربیه آموزگاران مضامین مربوط به مدیریت و اداره برنامه های مکاتب کار دقیق و سنجیده می نماید.

اداره توسعه آقا خان در عرصه اقتصادی، به منظور حمایت و کمک به فرایند رشد و انکشاف اقتصادی دهات و مؤسسات خورد و کوچک، کار کرد های مستدام دارد. نخستین بانک قرضه های کوچک و راه اندازی این پروگرام برای رشد و انکشاف

دهات توسط این اداره آغاز گردیده بود که سرمایه مجموعی کاری و فعالیت آن را (12)، ملیون دلار امریکایی تشکیل می داد، که عرصه های فعالیت و کار کرد های آن در کابل، پلخمیری و مزار شریف و هرات جاری است. امید داریم تا رقم یاد شده الی سال 2007م، سه برابر بلند برود و نمایندگی های آن را در سراسر گوشه و کنار کشور گسترش بخشیم. ما در این کشور در ساختار و باز آفرینی سازمان ها و مؤسسات بنیادی و زیر بنایی عمده به شمول جاده ها، پل ها، و سیستم های آبیاری به وسیله ماشین های کوچک برقی که دارای اهمیت و اثرات بزرگ و مثبت در راستای ازدیاد درآمد و پیدایش زمینه های مناسب ، در عرصه هایی که لازم است، اند ، مصروف کار هستیم. اداره توسعه آقاخان اکنون در داخل افغانستان، در حال ساختار مؤسساتی از قبیل هوتل است که بر اساس باور ما یک استراتیژی درست کاری در راستای رشد و انکشاف اقتصادی ملی کشور است. اینگونه سرمایه گذاری ها و کارکرد ها ی ساختاری توسط اداره دیگری از ادارات و نهاد های آقا خان موسوم به مؤسسه خیریه آقاخان برای رشد و انکشاف اقتصادی (AKFED)، است که مدیریت آن را بدوش دارد. این اداره در راستای ساختار مؤسسات و شرکت های مفید و سودمند و با ثبات ، در کشور های آسیا و آفریقا که سرمایه گذاری های مستقیم خارجی که مدیریت آن را به نحو نهایت خوب می دانند که دارای کدامین کاستی ها، کمبودات، کاهش های وسایل کاری که باعث آفرینش فرایند عقب افتادگی انکشاف اقتصادی شده است، به پیش می برد. حتی در این چنین کشور ها است که سرمایه گذاری های خارجی بعضی خطرات و ریسک های بزرگی را متقبل می شوند اما با آنهم به کار کرد های شان الی حصول دست آورد های معین ، ادامه می دهند.

نیاز به تذکر است که اهداف کاری ما را در این کشور ها ، نفع و سود شخصی و خصوصی تشکیل نداده ، بلکه رفاه و آسایش انسان ها و مردمان این کشور ها در محراق توجه ما قرار دارد. ما در تکاپوی شیوه هایی هستیم تا بتوانیم ظرفیت های علمی و فنآوری را به ساکنین کشور های یاد شده انتقال دهیم، تا باشد باعث بلند رفتن سطح شکوفایی و رشد هر چه بهتر و بیشتر اقتصاد اثرمند ملی گردد. ما این برنامه ها را در کشور های مانند افغانستان و او گندا به پیش می بریم. بنیاد هر گونه کار کرد های اقتصادی، خدماتی و عمراناتی و ساختاری و انکشافی این اداره را خواست و تقاضای این کشور ها تشکیل می دهد همه برنامه های استراتیژیک و بنیادی سرمایه گذاری و بهره برداری اداره ما، در نتیجه تفاهم دوجانبه و فرایند گفتمان مشترک و خیلی ها نزدیک، در تفاهم و هماهنگی با کشور ها و حکومتی که ما در آنجا مصروف برنامه های ساختاری و عمراناتی هستیم، صورت می گیرد، که اهداف اساسی آن را تمرکز کاری روی سکتور های اقتصادی، عمراناتی، ساختاری و بنیادی وسایل اطلاعات جمعی، خدمات اقتصادی و مالی، مسایل و، وسایل ترانسپورتی، انتقالات هوایی و صنایع تجملی در بر گیرنده است. در این جا در افغانستان، اداره خیریه آقاخان برای انکشاف اقتصادی، حکومت و دولت را در راه ساختار شرکت مخابرات، " روشن"، که به کار کرد های اثرمند خود آغاز نموده است، کمک و یاری می رساند. این سرمایه گذاری ساختاری و عمراناتی بخاطر رفع دشواری ها و خساراتی که سکتور مذکور در نتیجه عملیات های خصمانه زیر تخریب و انهدام قرار گرفته بود، رویدست گرفته شده است. شبکه " روشن"، فعلاً دارای (45)، مرکز خدمات شهری و یک صد مرکز در شهرک ها و دهکده های خورد و ریز و کوچک می باشد. شبکه " روشن"، زمینه های کاری را برای (500)، تن از افراد واجد شرایط کار مساعد ساخته است که یکی از بلند ترین ارقام کار یابی در کشور می باشد. باید اضافه کرد که رقم فرایند کار یابی های غیر مستقیم در زمینه های یاد شده بیشتر از آن بوده و ظرفیت (700)، تن را در بر میگیرد. مؤسسه " روشن"، از طریق پرداخت حق الزحمه، دستمزد، پرداخت وام ها، و مالیات، تا کنون مقدار (50)، ملیون دلار امریکایی را به خزاین دولت تحویل نموده است. به باور من، نقشی را که مؤسسه " روشن"، در هماهنگی، سازواری و سازگاری و بهره وری این کشور بازی نموده، خیلی ها بی سابقه بوده است.

خانم ها و آقایان !

قبل از آنکه نتیجه گیری کنم، اجازه می خواهم تا به گونه اختصار پیرامون اینکه چرا و چگونه مصروف کار گرد های فرهنگی هستیم، اندکی مکث کنم. مؤسسات خیریه آقا خان برای فرهنگ، برخی از پروژه های با ارزش را در این کشور روی دست گرفته است که میتوان از باز سازی باغ تاریخی بابر که ساحه قبرستان بنیان گذار امپراتوری مغل اعظم را احتوا می کند، نام گرفت. علاوه بر آن آرامگاه تیمور شاه که بر اساس افکار و نظریات اکثر متفکرین، پژوهشگران و تاریخ شناسان، من حیث مؤسس افغانستان امروز شناخته شده است، به باز سازی و باز آفرینی گرفته ایم. علاوه بر آن مصروف ساختار دوباره و ترمیم محل تاریخی دیگر ی در شهر کابل هستیم که به عاشقان و عارفان معروف است. همزمان به آن مصروف بررسی و ساختار دوباره یکی دیگر از اماکن تاریخی در شهر باستانی هرات هستیم که حیثیت میراث فرهنگی را داشته و در زمان خود یکی از مراکز دود مان درانی ها را تشکیل داده است. شهر های تاریخی اکثرین میزبان فقیر ترین مردمان و اقشار جامعه اند. فرایند ساختار دوباره و باز آفرینی برخی از داشته های فرهنگی و تاریخی در چنین شهر ها، در ذات خود مساعد سازی زمینه ها، گشایش دریچه های امید، برای منزوی ترین مردمان این چنین آستان ها می باشد. اندوخته های گذشته ما از اوضاع و احوال کاری در مناطق شمال پاکستان، دهلی، زنجبار و نقاط مرکزی شهر قاهره، به اثبات رسانید که ساختار دوباره و باز آفرینی شهر های تاریخی جمعیت های باستانی و مردمان قدیم این شهر ها، نقطه بنیادی تحرک و جهش انکشاف و ترقی اقتصادی این مناطق را تشکیل دهنده است. فرایند عمران و باز آفرینی در ذات خود سرچشمه مؤثّق و بهترین شیوه کارایی برای کارمندان و افراد حرفوی می باشد، که اکثر آنها در مناطق همجوار و ساحات مجاور زندگی می کنند.

مزید بر آن ایجاد و فراهم آوری سهولت های جدید، سبب جلب توجه برای سیاحین، توریست ها و سایر افراد کشور های خارجی می گردد. زمانی که افراد ساکن و مقیم محلات همجوار و همسایه ها به وسایل و منابع جدید آفرینش درآمد ها دسترسی پیدا می کنند، آنها قسمن آن را در راه انکشاف منازل مسکونی خودی و باقیمانده را در راه خیر و فلاح افراد همجوار خود به مصرف می رسانند. اینگونه کار کرد ها اسباب و دلایل عملی در راستای باز سازی و باز آفرینی داشته های تاریخی و فرهنگی ملت ها، در دنیای امروز ما اند، اما باید مساویانه و شاید هم مهم تر از آن اینگونه کار کرد ها زمینه بازبایی و حراست هویت تاریخی افغانستان که میراث بزرگ جمعگرایانه فرهنگی آن که در چند دهه گذشته به گونه نهایت محسوس و ملموس آسیب دیده بود، مساعد خواهد ساخت. موقعیت تاریخی و جغرافیایی افغانستان که حیثیت نقطه تقاطع و خطوط گذری کاروان های بازرگانی، نظریات، افکار، اندیشه ها، عقاید و باور های دینی، در میان شرق و غرب را دارد، یکی از نکات اساسی و بنیادی حراست ماهیت، هویت و اعتبار و امتیاز بین المللی افغانستان را تشکیل می دهد، که خود یک امتیاز ماهوی برای افغانستان بوده و میراث قابل قدر برای جهان که می بایست مورد تقدیر قرار گیرد.

مصروفیت ما در تمام خطوط و جهات انکشاف و ترقی بسا از مناطق افغانستان باعث گردید تا با علاقه مندی فراوان و مسرت زایدالوصف تعهد پولی (75)، ملیون دلار را در سال 2002، در کنفرانس توکیو، جهت باز سازی این کشور و ابراز همکاری با دولت افغانستان اعلان نمائیم. شبکه توسعه آقا خان با شرکای کاری اش، وجه پولی (380)، ملیون دلار امریکایی را که از جمله (150)، ملیون آن که دو برابر تعهد وجه پولی کنفرانس توکیو می باشد، از منابع شخصی و خصوصی اداره توسعه آقاخان جهت باز سازی و باز آفرینی افغانستان پرداخته شده است، تا بمصرف رسد. باید گفت که اهداف اساسی پرداخت وجوه پولی یاد شده را، از یک طرف ارایه کمک های انساندوستانه به فرایند انکشاف دهات، مواظبت و مراقبت بهداشتی، تعلیم و آموزش، باز آفرینی و شکوفایی فرهنگی تشکیل داده و از سوی دیگر، بخش اساسی و بنیادی سرمایه گذاری اثرمند اقتصادی کشور را در بر خواهد داشت. ما به این تلاش های خود متعهد هستیم، و آنها را مطابق امکانات دست داشته با در نظر داشت شرایط زمان و مکان، با سنجش های دقیق بلند خواهیم برد. از این سبب مناسب ترین فرصت است تا شرکای کاری اداره خود را که بانک جهانی، بانک انکشاف آسیا، اداره ملل متحد، جمعیت اروپایی، مؤسسات و نمایندگی های برنامه انکشاف

اقتصادی بسا از کشور های خارجی، برخی از مؤسسات و سازمان های کشور های انگلستان، کانادا، فرانسه، جرمنی، هندوستان، نیدرلند، ناروی، سوئزرلند، جاپان و ایالات متحده امریکا، که در فرآیند عمرانات و ساختار دوباره افغانستان همکاری و یاری می نمایند، اظهار سپاس و شکران نمائیم.

ادارات ما در داخل افغانستان مشترکن با دولت و مردم این کشور، در بسر رسانی اهداف مطروحه مشترک کار می کنند، تا مردم افغانستان در سازندگی و باز ساختی و باز آفرینی آینده مردم و ملتش، مورد پشتیبانی قرار گرفته باشد. به منظور تأیید، تثبیت و تحقق این اهداف، خطرات و دشواری های اقتصادی و فروپاشی و فروریزی اجتماعی را با ظرفیت های کاری و وسایل نو، سازندگی پایدار، هستی آفرین و رضایت بخش تبدیل نمائیم، تا این چنین ظرفیت ها شناسایی گردیده و سبب رهنمایی در راستای گذار سالم از اوضاع و احوال فقر و درماندگی، بسوی انکشاف کیفی ثابت شده زندگی، بر بنیاد گزینش خودی و آفرینش زمینه های برابر کاری گردیده باشد " مترجم، پیکار"،

سخنرانی والا حضرت آقا خان، در مراسم گرفت جایزه "تساهل و شکیبایی"، در اکادمی (Tutzing Evangelica)، جرمنی بیستم ماه می، 2006م:

خانم ها و آقایان ! می خواهم اظهار سپاس و تمنیات نیکم را به وزیر "ستین میر"، بخاطر ابراز نظر سخاوتمندانه و قدردانی بی آایش اش از ازمین، تقدیم نمایم. می خواهم با اغتنام این زمینه مناسب در آغازین مراحل سخنرانی ام به شما بگویم، چقدر مردمان سراسر جهان، آنهایی که با من همکاری مشترک دارند، مساعی مشترک و پشتیبانی مردم و دولت جرمنی را در راستای این همکاری دو جانبه و مشترک مورد تقدیر قرار می دهند. شما در عرصه های بر آورده سازی نیازمندی های انسانی، عرصه ظرفیت های عقلانی که در ذات خود بی نظیر اند، باعث آفرینش تصورات و بینش کار آبی و مهارت در خور ستایش گردیده اید موجب اظهار سپاس و امتنانم به شما می گردد. در این زمانه ها تفاهات نادرست، و نبود اعتماد، من بینش واقعگرایانه جناب عالی وزیر امور خارجه کشور جرمنی را در امر کار کرد های صادقانه و برنامه صلح آمیز را که در سر خط کار کرد های روزوار خود قرار داده اند، به ستایش می نشینم. من میدانم که شخص شما مناسبات نهایت سازنده را میان دنیای غرب و دنیای اسلام که دارای ارزش بنیادی در راه برقراری آرامش در سراسر جهان است، همواره مورد ارزیابی دقیق قرار می دهید، که من بخاطر تلاش خستگی ناپذیر، وقف و ایثار تان در راه برآورده سازی این امر بزرگ انسانی، اظهار سپاس و شکران بی پایانم را تقدیم می دارم. مزید بر آن به خاطر دعوت سخاوتمندانه و مهر آمیز، و تقویض جایزه عالی شما برای من از ژرفای دل مشکور و ممنون هستم. این قدر دانی شما از من، امتیاز ویژه ای است به شخص من به خاطر ارزش عالی و مقام شامخی که من به پسمنظر اهداف این جایزه قابل هستم، و آن عبارت است از آگاهی و ادای احترام میان مردمان و فرهنگ های مختلف از طریق مباحثات و گفتهمان های سیاسی، فرهنگی و عقیدتی، که امروز سبب اساسی ابراز نظرم را سر خط این موضوعات نهایت عمده تشکیل میدهد. امروز با اظهار این مسأله، می خواهم اندوخته های شخصی ام را به مثابه شخصی که در جهان غرب آموزش دیده ام، و لی اندوخته های گسترده کاری پنجاه ساله ام در جهان در حال رشد یعنی دنیای سوم سپری گردیده استف با شما در میان بگذارم.

مصروفیت های ویژه کاری ام در سال های یاد شده در این کشور ها، به ویژه ممالک آسیای مرکزی، آسیای جنوبی، کشور های آفریقا و شرق میانه جایی که جمعیت های اسماعیلی تمرکز یافته، گونه پذیرفته است. زمانی که بحث پیشوای مسلمانان شیعه اسماعیلی بر سریر امامت جلوس نموده ام، دنیای شخصی ام را مشاهده نمودم و میتوانم بگویم که جهان پیرامونم را در کلیت اش به ارزیابی نشستہ بودم. نوسانات و دلسردی ها و مایوسیت ها را نیز مورد ارزیابی قرار داده بودم. در بسا حالات دیده شده است که مایوسیت ها و بی اعتمادی های ناشی از نبود تساهل و شکیبایی های فرهنگی در میان انسان ها بوده

است. بدون تردید اندوخته های زندگی ام شامل عقیده مذهبی که در آن پرورش یافته ام، نیز در بر گیرنده است. من در یک خانواده مسلمان پرورش یافته ام و من حیث یک مسلمان، سال های متمادی را در مطالعه تاریخ عقیده و تهذیب اسلامی سپری نموده ام. باید گفت که تعهدم در برابر اساسات تساهل و شکیبایی نیز ناشی از این تعهداتم می باشد. یکی از مؤلفه های مرکزی باور اسلامی را ماهیت انفکاک ناپذیر دین از دنیا تشکیل می دهد. این هردو ارتباط نهایت ژرف با هم داشته، بافت عمیق و مستحکم یافته که نمیتوان تصور جدایی آن را دریافت. این ها شیوه های زندگی هستند. از این سبب است که نقش و مسؤولیت امام دوگانه است: تعبیر و تفسیر کننده عقیده و باور به جمعیت و بکار برد همه وسایل دست داشته، اعم از مادی و معنوی در راستای انکشاف، بهبود و تأمین کیفیت زندگی روزمره آنها است. من بعضی مسحور و مبهور می شوم و تا جایی هم مایوس و آزرده، وقتی که توضیحات نمایندگان کشور های غربی، به ویژه وسایل اطلاعات جمعی آنها را در مورد کار کرد های اداره انکشاف آقا خان را در عرصه های تعلیم و آموزش، بهداشت عمومی، امور بازرگانی، خبررسانی های جمعی و ساختار های اجتماعی را به مشاهده می نشینم. بازتاب گرایش های کشور های غربی در امر جدا سازی سکولاریسم از دین باوری، بعضی نشاد دهنده آن است که گویا یک نوع سعی اندساندوستانه است و یا هم شیوه کار فرمایی آمرانه در برابر دیگران، چیزیکه دانسته نمی شود این است که در حقیقت امر چنین مسایل جز وظایف اصلی مؤسسات ما بوده و مرکز مسؤولیت اداره ما را تشکیل دهنده است. شناخت و معرفت معنوی ما از مؤسسات فرهنگی و علمی مانند اکادمی شما، بدون تردید دارای ریشه ژرف است که از آموزش سنتی و تاریخی ما الهام گرفته است. آنچه که به اسلام وابسته است، در آن دو سنگ بنای اساسی وجود دارد که من از آن به مثابه گنجینه طولانی و دراز مدت، شناخت داشته و در راه بکار برد آن دایم، در تکاپو هستم. اصل زرین اول عبارت است از اتحاد و هم آهنگی نسل بشری آنگونه که در قرآن مجید اشاره گردیده و از طرف خداوند (ج)، به حضرت محمد، رسول خدا نازل گردیده که این چنین وضاحت دارد: "ای مردم بترسید از پروردگار تان، آنکه شما را از یک تن بیافرید و از آن یک تن همسر او را و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد. و بترسید از آن خدایی که با سوگند به نام او از یکدیگر چیزی می خواهید و زنهار از خویشاوندان مبرید. هر آئینه خداوند مراقب شما است" (سوره نسا، 1/4). این آیه مبارکه هم در مورد تعدد و کثرت گرایی و فطرت نسل بشر و هم در مورد تعدد و کثرت گرایی و اتحاد میان جوامع بشری پیرامون اینکه چگونه "روح منفرد توسط آفریننده واحد"، صورت گرفته و در مورد میراث روحانی و معنوی نسل انسانی که از سایر زنده جان های کائنات تفکیک می شود، سخن می گوید.

سنت "چراغ روشن" تهذیب ماندگار معنوی ناصر خسرو، در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی:

اگر به فرآیند زمانی پیدایش، آفرینش، تکامل و انکشاف ادیان، مذاهب، باورها و عقاید انسان ها، در فراز و فرود تاریخ به دیده ژرف علمی و عقلانی نظر افکنیم، دیده می شود که هیچ دینی، آئینی و کیشی بدون حضور مراسم تشریفات مذهبی در ذهن و عملکرد باورمندان اش، به مثابه ایجادیات شفاهی مردم در قفس سینه ها، باقی مانده و تا به امروز به زیست معقول خویش ادامه داده باشد، هرگز وجود ندارد. هرآن آئینی که از این ویژگی ها برخوردار نبوده است، بدون آنکه دارای کدامین سوابق، محتوا و سیاق هم بوده است، مکان خویش را در زمانه های معین به سایر باورها و عقاید به ودیعه گذاشته و خود از بستر عملکرد دینی و مذهبی در انزوا قرار گرفته است. مراسم تشریفات مذهبی، به هر نحوی که به مشاهده گرفته می شوند، دارای بعد فرعی بوده و در راستای تطبیق و تحقق اصول و بینش بنیادین مذهب و باورهای دینی نقش آفرینی می کنند. مراسم تشریفات مذهبی با در نظر داشت ویژگی های سنتی خود، حیث ستون فقرات درونی و معنوی عقیده و باور ها را در راستای

استوار نگهداری اصول زرین همان عقیده و باور تشکیل دهنده هستند. سنت های عقیدتی در همه ادیان دارای ابعاد زمان و مکان بوده و مطابق شرایط و نیازمندی های باورمندان گونه می پذیرند، آراسته و پیراسته می شوند، و بسوی انکشاف بهتر، عقلانی تر و زمانی تر می روند. هر آئین و کیش، مراسم تشریفات خود را تا زمانی حفظ و نگهداری می کند، که آنها از بینش جمع گرایانه، مشمول گرایانه، تعدد پسندانه، و شایسته سالاری برخوردار بوده و باورمندان را از تشریک مساعی با سایر انسان ها، امت مسلمه و کافه بشریت، دور نساخته بلکه از نقطه نظر محتوا و سیاق خود، معرف عرفان، تهذیب و فرهنگ عقیدتی و باورهای انسانی در میان سایر باورمندان باشند، و نباید آنها را من حیث فروع، با اصول دین به مغالطه گرفت. سنت و رسم 'چراغ روشن'، یکی از باشکوهترین پدیده های عقیدتی و مذهبی اسماعیلیان آسیای مرکزی است، که در بدخشان افغانستان، تاجیکستان، مناطق شمال پاکستان و منطقه ترکستان چین است، من حیث سنت تشریفات مذهبی، مشاهده میشود. این رسم، در میان باشندگان مناطق یاد شده به نام 'دعوت ناصری'، 'دعوت سیدنا ناصر خسرو'، 'دعوت پیر'، و 'چراغ روشن'، نیز معروف و مشهور است. این سنت مطابق عنعنه مردمان مناطق یاد شده در روز سوم بعد از وفات شخص متوفی، مطابق تشریفات ویژه راه اندازی می شود که در اصل در بردارنده، سیاق مشحون از هدایت، نورانیت، مواظبت معنوی از جماعت، پیروان، و شخصیت های معتقد، تعیین و تفسیر شیرازه اخلاقیات عقیدتی باورمندان کیش و آئین اسماعیلی، مدیحه خوانی که بعضاً 'مداح خوانی'، نیز گفته می شود، خوانش و قرائت آیات کلام الله مجید، و سایر بخش های ادبیات و سروده های عرفانی است. در بخش نخست مراسم تشریفات 'چراغ روشن'، خلیفه که شخصیت دوم روحانی و عامل کار کرد های عقیدتی در میان اسماعیلیان بعد از پیر است، چراغ دان، "قندیل"، پنبه، و روغن زرد را که کار بردش در میان مردمان آسیای میانه خیلی ها معمول است، تهیه و تدارک می بیند و شخص خلیفه، فتیله را مطابق رسم و شیوه مروج و مرسوم مردمان مناطق یاد شده تاب داده و متن 'چراغ نامه' را که در بر دارنده سیاق عرفانی و معنوی و ادبی چراغ روشن است، به خوانش می نشیند. آنهایی که در مراسم احتفال در خانه و منزل اقارب متوفی، حضور دارند، به گونه دسته جمعی با خلیفه و سایر اشتراک کننده ها در تکرار ابیات، سروده ها، درود، همخوانی نموده و زینت باطنی و معنوی به شمول ارزش عرفانی و سنتی دعوت یاد شده را با فرستادن درود و صلوات به حضرت رسول اکرم، اهل بیت، پنج تن پاک و چهارده معصوم، به بازتاب می نشینند. مزید بر آن 'چراغ نامه' متشکل از سروده های عرفانی، دینی، ادبی و عقیدتی هستند که در ستایش خداوند تبارک و تعالی، حضرت محمد(ص)، فرشته ها و ملائک مقرب، و سایر پیامبران خدا، به ویژه پیامبران مرسل و اهل کتاب، امامان دوراهل تشیع، حجتان، داعیان، بخصوص حکیم بزرگ، دانشمند و فیلسوف گرایش باطنیه، حجت خراسان، سید شاه ناصر خسرو، بکار برده می شوند و مزید بر آن، خوانش کلام الله مجید، دعا، و نیایش ویژه باطنیان و بینش اسماعیلیسم که با عقلانیت آراسته و پیراسته شده است، نیز جز بنیادین آن می باشد. این سنت کهن، و لی تازه از دیدگاه سیاق، محتوا، بینش و گرایش باطنی اش، در گسترده بستر تاریخی، زیر نظارت و هدایت امامان وقت مذهب اسماعیلیه، مورد کار برد قرار گرفته است. تفسیر و تعبیر خردورزانه سنت یاد شده، در همه زمانه ها و سده های گذشته بر اساس صلاحیت و اختیار امامان اسماعیلی و نماینده های باعتبار آنها مانند سید شاه ناصر خسرو و سایر پیران و داعیان کوهستان، مورد تطبیق قرار داده شده است. قابل یاد آوری است که در مورد زمان و مکان پیدایش این رسم دینی، و اثر بخشی معنوی و باطنی آن در حفظ و استحکام دیدگاه و تصور جمع گرایانه اسماعیلیسم در میان پیروان این کیش و آئین و هم سایر مشاهدین آن، و اینکه چگونه این سنت توانست در جریان بیشتر از هزار سال بدون در نظر داشت شرایط و زمان نامناسب، و نبود روابط ظاهری و جسمانی با پیشوای شان، و صرف اتکا به تعلیم و آموزش ناصر خسرو، با وصف تقشیر عقاید و باور ها از سوی ملاهای متعصب، جزم گرا و بی خبراز بینش جمع گرانه دینی و عقیدتی ای که در سیاق قرآن مضمهر است، به شمول حکام تک گرای، متعصب و مخالف اندیشه های جمعی و عقلانی دینی، با صدور احکام ارتداد و تکفیر بر سایر باورمندان، تا کنون من حیث وسیله ماندگار و مستحکم

حفظ اصول بنیادین عقاید و باورهای دینی این مردمان، به ویژه معنویت و روحانیت عقلانی که جز جدا ناپذیر تصور و بینش اسماعیلیسم تاریخی است، در میان جماعت مورد تقدیر، تکریم و تقدیس قرار دارد و هم تا حدی باعث بروز دیدگاه‌های ناهمگون در میان پژوهشگران عرصه شناخت باطنیه و اسماعیلیسم، در آسیای میانه، آسیای جنوبی، مناطق شمال پاکستان، ترکستان چین و سایر دانشمندان اروپا و امریکای شمالی، گردیده است. پروفیسور ا.ای. برتلس، و پژوهشگر علوم فلسفی، شاه خمارف، به این باور هستند که سنت 'چراغ روشن'، دارای پیشینه تاریخی خیلی ها قدیم بوده و گویا از آئین مهر پرستی گرفته شده است، و علاوه بر آن، گویا اینکه موضوع چراغ و نور در همه ادیان و باورها وجود دارد، به شمول آئین زردشتی، و گویا اینکه، چون مردمان مناطق بدخشانات نیز از این دو آئین خیلی ها متأثر هستند، از این سبب سابقه این سنت را نیز به آن متوصل میدانند. **داکتر عزیزالله نجیب**، کارشناس ارشد اداره تعلیم و آموزش مذهبی والا حضرت آقاخان برای پاکستان و یکی از پژوهشگران و کارشناسان معتبر عرصه الهیات شناسی، به این باور است که سنت 'چراغ روشن'، به دین و آئین زردشتی، و آئین مهر پرستی ارتباط مستقیم نداشته و زاده بینش و تفکر ناصر خسرو است که برای پیشبرد دعوت اسماعیلیسم در آسیای میانه و آسیای جنوبی، به ویژه مناطق شمال پاکستان بکار برده شده بود. و شاید هم تصوراتی از تنویر گرایی و مهر پرستی که به نحوی از انحا در همه ادیان و باورچها به اشکال مختلف حضور دارد، با خود داشته باشد، اما در واقعیت امر این سنت به این شیوه اش مختص اسماعیلیان آسیای میانه بوده و در حقیقت باعث استحکام هر چه بیش تر فرآیند دعوت اسماعیلیسم در منطق یادشده گردیده است. دانشمند نامدار، پروفیسور برتلس، در سال ۱۹۷۶ م. در همایش بزرگ بین المللی که به مناسبت بزرگداشت از هزاره فیلسوف سترگ، حکیم ناصر خسرو در دانشگاه مشهد برگزار شده بود، اشتراک نموده و موضوع خیلی ها بااهمیت علمی و در خور ستایشی را به مشترکین آن همایش پیشکش نمود که بخشی از آن راسنت 'چراغ روشن'، در برداشت که روی تاریخچه پیدایش آن سخنرانی نموده و کمتر با معنا و مفهوم باطنی و معنوی آن تماس گرفت. موصوف در همایش یاد شده در نگارش مفصل شان این گونه ابراز عقیده نموده است:

"به حدس و گمان من، مراسم تشریفات سنت ماندگار 'چراغ روشن'، 'شب دعوت'، و یا هم 'شب چراغ گردان'، که در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی مورد بازتاب قرار می گیرد، دارای سابقه خیلی ها قدیم بوده و در واقعیت طرحی بوده است حقیقی و بدون تردید به گونه ای دیگر قبل از اسلام و به زمانه های حاکمیت شهاب الدین سهروردی، بر میجگردد، و باید گفت که این، تنها نظر و بینش شخصی من است." (ص ۱۰۸-۱۰۷)، اما پژوهشگر دیگری، مرحوم شاه خمارف، ضمن تحقیق پیرامون تاریخ و فلسفه آئین 'چراغ روشن'، به نحو دیگری فرموده است که گویا سنت 'چراغ روشن'، با دیانت زردشتی ارتباط داشته و الهام از آن گرفته است، و به گمان اغلب شاید هم تا حدی بر گردد به زمانه های مهر پرستی، که اثرات آن در پامیر زمین نیز زیاد محسوس و ملموس است که واژه "پای مهر"، که به پامیر امروز اطلاق میشود نیز از آن زمانه ها مورد کاربرد قرار داشته است. موصوف در زمینه اینگونه اظهار نظر می نماید: "... اما در خصوص ارتباط دادن سنت چراغ روشن با آئین زردشت، درست نیست زیرا بر اساس دست آورد های علمی امروز این چنین قضاوت درست نمی آید و هم باید دانست که دین زردشت هیچگاهی در سرزمین بدخشان و پامیرات مروج نبوده و آنچه که امروز به عنوان بقایای آتش پرستی داریم، همه مربوط و منوط به کیش قدیم تری است که عبارت از آئین مهر پرستی در برابر آئین زردشتی می باشد." (ص. ۱۵۰-۱۴۹)

باید گفت که سنت چراغ روشن نسبت به هر دین و آئین دیگر، به اسلام و سنت و تشریفات اسلامی وابستگی کامل ندارد زیرا پیروان ناصر خسرو من حیث اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان، با همه مسایل دینی شان پا بند بوده و تنها تفاوت شان با دیگران این است که آنها سعی می ورزند تا اسلام را بر مبنای سیاق عقلانی و قرآنی اش که به زمان حضرت محمد (ص)، و مولا مرتضی علی بر می گردد، مورد پذیرش قرار دهند. مثلاً مادامی که متن 'چراغ روشن'، را که شامل قصاید، ابیات عرفانی، و

سروده های داعیان و حجّان طریقه اسماعیلیسم، به شمول مناجات، اشعار و آفریده های شخصیت های اسلامی می باشند، نشان دهنده منبع پیدایش و جایگاه اصلی آن است. از این سبب پیوند دادن سنت چراغ روشن به سایر ادیان و مذاهب کاری است نابجا و خلاف قضاوت پژوهش ها و واقعیت های تاریخی. باید اضافه نمود که در سنت چراغ روشن، موضوع و مقام 'نور'، از مقام و جایگاه آتش قوی تر است. و اگر به سیاق و محتوای قرآنی نیز مراجعه کنیم، دیده می شود که مقام نور خیلی ها عالی بوده و موقف آتش دارای بینش هلاک کننده و سوزاننده بوده و هم وسیله مجازات و توبیخ است. اما واژه 'نور' و بینش نور و نورانیت، درحقیقت هدایت، راستا، صراط المستقیم، تنویر و تمکین و راه نجات و رهایی است. از این سبب می توان گفت که در 'چراغ نامه'، و بطور عموم در سنت 'چراغ روشن'، مقام فلسفی نور، یعنی 'نور خداوند'، 'نور نبی خدا'، و 'نور امامت'، از عبارت آتش و تصور آن بالا تر است. مطابق فلسفه عقلانی همه فرقه ها و به ویژه اسماعیلیسم و سایر مذاهب و باور ها در میان امت مسلمه، لازم می دانند که اگر از بینش نور و علوم معنوی و عقلانی برخوردار باشند، و براه راست و صراط المستقیم روان باشند، به گونه بهتر میتوانند به اصل واصل گردند. در این جا بار مجدد می خواهم بینش و نظریات شاه خمارف را پیرامون ایجاد متن و سیاق چراغ نامه که شاید به چند هزار سال تاریخ بر گردد، معطوف دارم که این گونه می نویسد:

"شاید دشوار باشد، از نقطه نظر علمی و تاریخی بتوانیم نگارنده متن 'چراغ نامه'، را تعیین نمائیم زیرا سابقه آن به چندین هزار سال بر می گردد که بدست آمدن خود چراغدان ها، قندیل ها، و دیپک ها، در قبرستان ها که بر اساس کاوش های علمی و باستان شناسی بدست آمده اند، قدیم بودن این سنت (اگر دقیقاً همین سنت چراغ روشن هم نباشد مشابه آن)، را نشان دهنده است. باید گفت که این همه چراغدان ها، و قندیل ها در قبرستان های مردمان سکایی که زمانی در پامیرات و بدخشانان حیات بسر برده اند، دریافت گردیده است." بر بنیاد نظریات و بینش نگارنده های بالا، می توان قضاوت نمود که، شاید هم تصور چراغ، تنویر، بینش روشنایی، به قبرستان رفتن ها با داشتن چراغ، و غیره موضوعی باشد که با پیدایش انسان و بشریت ارتباط داشته باشد، زیرا این خود وسیله ای آرامش و سکون فکری و ذهنی بود برای انسان ها و مردمان قدیم، به ویژه در مواقع مرگ و میر و یاد نمودن ارواح گذشتگان شان. ولی بدون تردید سنت 'چراغ روشن'، نیز منجیث پدیده روبنایی عقیدتی در میان اسماعیلیان تنها محصول بینش اسماعیلیسم نیست و هم فرهنگ و زبان ادیان و باورها نیز همواره فرامرزی بوده است و هیچ دینی نیست که پیشدادی نداشته باشد، از این سبب می توان گفت که این هم تصویری است برگرفته از سایر تصورات و بینش معمول در میان انسان در راستای روشنی و تنویر، ولی این که چرا گونه موجود را به خود گرفته است، منوط است به شرایط و زمانی که این سنت در آن به وجود آمده است زیرا همه مراسم تشریفات مذهبی به مثابه ستون فقرات عقیدتی عملکرد برعقیده، دارای ویژگی های زمانی و مکانی بوده و برای همیشه ثابت نیستند، بلکه مطابق شرایط زمان و مکان دگرگون می شوند و گونه می پذیرند، به ویژه برای اسماعیلیان بعد از سقوط امپراتوری فاطمیان در مصر، اسماعیلیان آسیای میانه بسوی تقیه رفتند و سنت 'چراغ روشن'، یگانه راهی بود در راستای عملکرد بر طریقه و آئین اسماعیلیسم، در شیرازه منازل، حجره ها، خانه و کاشانه ها، به نحو مکتوم و پنهان و دور از انظار دیگران به ویژه آنهایی که محتوای این سنت را به مفهوم باطنی اش درک کرده نمی توانستند. هر چند شاه خمارف آئین 'چراغ روشن'، را وابسته به آئین مهر پرستی قبل از اسلام می داند و اضافه می کند که نگارنده متن 'چراغ نامه'، شخص ناصر خسرو نمی باشد. او در زمینه این گونه می نگارد: "از آنجایی که گسترش آئین اسماعیلی در آسیای میانه، به ویژه در سرزمین پامیر و منطقه بخارا بیشتر از هزار سال حکایه دارد، از این سبب پیدایش سنت چراغ روشن نیز می تواند به آن زمان وابسته دانسته شود و هم می توان گفت که شاید متن امروزی آن بر بنیاد متون قبلاً تهیه شده و هدایت داده شده ناصر خسرو برای بار نخست به میان آمده و بعد ها مطابق شرایط زمان و مکان و نیازمندی های مردمان و پیروان طریقه باطنیه تجدید نظر شده و با شرایط زمان و مکان مورد تطبیق قرار داده شده است. و هم

چون همه سنت های مروج در میان اسماعیلیان آسیای میانه به نام و نشان پیر شاه ناصر خسرو ختم می شود، از این سبب سنت فعلی چراغ روشن نیز از همین سبب به نام 'دعوت ناصری'، مسما شده است. و این ادعا تا حدی هم درست است زیرا، بر اساس فرموده شخص ناصر خسرو، ایشان کتابی را به رشته نگارش درآورده اند که به نام 'مصابح'، است که در آن در مورد تن و جان، و بقای روح بعد از فنای جسمانی، تصنیف نموده است که در اثر ماندگار خویش، 'خوان الاخوان'، نیز از آن یاد آور شده است." (ص. ۱۵۲-۱۵۱) پروفیسور برتلس، در اثر شان 'ناصرخسرو و اسماعیلیسم'، (مسکو ۱۹۵۹م.)، می نویسد که: "در واقعیت امر، سنت 'چراغ روشن'، در محیط بدخشان به میان آمده و در آن جا به شیوه های مختلف مطابق رسم و رواج عقیدتی مردمان مقیم آن جا، مورد کار برد قرار گرفته است. و اینکه گویا مردمان بدخشان در گذشته ها آتش پرست بوده اند و سنت چراغ روشن نیز به آن ارتباط دارد، از ریشه نادرست می باشد. و هم اینکه این سنت با حضور یابی ناصر خسرو در بدخشان به منظور پیش برد رسالت عقیدتی اش در راستای انتشار و گسترش دعوت اسماعیلی از آن استفاده نموده است، نیز تا حدودی دارای شواهد معین نیست. اما باید دانست که ناصرخسرو نشست هایی را در میان پیروان ترتیب و تنظیم می نمود که به نام 'مجالس دعوت'، یاد می شدند. و برخی ها بر این باور هستند آن مجالس دعوت، بعد ها به 'مجلس چراغ روشن'، تبدیل شدند و تا به امروز ادامه یافته است." واژه های، چراغ، دیپک، قندیل، فانوس، سراج، مصباح، و غیره به نحو دیگری در زبان لاتینی نیز جای دارند و به نام "Lampas" یاد می شود، و به همین سان در زبان های اروپای باختری و خاوری، نیز کارجبرد دارد و بینش آن در واقعیت امر میان همگان هم مشترک است و هم دارای هدف و غرض واحد بخاطر تنویر و ارتقای سطح معنویت و روحانیت در میان انسان های مختلف باورمند به هر دینی و هر آئینی که خود انتخاب نموده اند. بینش چراغ در حقیقت در فرماسیون اقتصادی و اجتماعی دوره سنگ، بر می گردد که قندیل هایی از سنگ ساخته می شدند و بعد چربی و روغن را در داخل آنها گذاشته می شد و برای مقصد و مرامی که در نظر داشتند، از آن استفاده می نمودند. مثلاً در مصر و یونان باستان به قبرستان ها می رفتند، در آنجا قندیل های ساخته از سنگ را می دیدند که به شکل، پرنده، باز و ماهی، همانند بوده و بعد ها این فرهنگ به سرزمین خراسان و سرزمین ایران امروزی نیز سرایت کرد و راه خود را قدم به قدم بسوی آسیای میانه، افریقا، روم و غیره، در نتیجه مهاجرت ها و پناهگزییهای جبری و قصدی، و یا هم رضامندانه، به راه پیمایی خود ادامه داد.

داستان سرایان و قصه پردازان معروف و مشهور پیرامون زندگی حضرت محمد(ص)، و کار کرد هایش حرف هایی دارند و می گویند زمانی که در مدینه مسجدی به نام 'مسجد نبوی'، ساخته شد، شرایط زندگی آنقدر درست نبود و آنحضرت بخاطر تنویر آن از برگ درختان استفاده می نمود تا روشن باشد و بعد ادای نماز کنند. قرتوبی، (وفات ۶۷۱ هـ. ق. / ۱۲۷۲ م.) در اثر خویش 'تعریف الانساب' (قاهره ۱۹۸۷ م.، ص. ۲۵۲)، می نویسد که یک تن از بازرگانان سوریه به نام 'تمیم الدهاری'، (وفات ۴۰ هـ. ق. / ۶۶۰ م.)، یکدانه چراغدان را که مملو از روغن حیوانی بود به مدینه آورد و به مسجد نبوی هدیه نمود.

روشن نمودن آن چراغ در مسجد در آن زمان منحیث یکی از خوب ترین رویداد ها به نظر می رسید و هم باعث مسرت حضرت محمد(ص)، نیز گردیده و این اقدام بازرگان موصوف باعث شد تا رسول خدا به وی لقب 'سراج'، را اعطا فرماید. در کتاب "الکافی"، آمده است، زمانی که حضرت امام محمد باقر (وفات ۷۳۳ م. / ۱۱۴ هـ. ق.) دیده از جهان فروبست؛ پسر شان، حضرت امام جعفر صادق، هدایت دادند تا در منزل شان چراغی ویژه روشن گردد. به همین سان این سنت در هنگام وفات حضرت امام جعفر صادق (وفات ۷۶۵ م. / ۱۴۸ هـ. ق.)، نیز به مشاهده گذاشته شده بود. و بدون تردید این فرآیند خود بر اسماعیلیان آسیای مرکزی نیز اثر گذاشته است، زیرا پیر ناصرخسرو خود از همه امور و مسایل آستان امامت به شمول سنت های معمول و مشهور درگاه امامت آگاه گردید. گفته میشود که شخصی به نام "تاج مغل"، که بدخشانی الاصل بوده است

برای رئیس خان که از خانواده و قبیله "توره خان"، منطقه گلگت بوده است پناه میدهد، و بعدها به نسبت عمیق تر شدن مناسبات میان این هر دو، رئیس خان به کیش اسماعیلی میگردد، و تاج مغل، دخترش را در عقد نکاح رئیس خان در می آورد، و رئیس خان روی دلایل نا معین، تاج مغل را به حمله بر مناطق مختلف علاقه جات شمالی پاکستان ترغیب می نماید که در نتیجه مناطق: چترال، یاسین، کوهستانهای غدر و پونیال، در اختیار تاج مغل قرار می گیرد. مادامی که تاج مغل داخل منطقه گلگت شد، در آن زمان توره خان حاکمیت گلگت را بدوش داشت، و چون در برابر مهاجمین تاب نه آورد، از این سبب برای شان نه تنها تسلیم شد، بلکه به کیش و آئین شان نیز مشرف گردید. و باید گفت این زمانی بود که عقیده و باور اسماعیلیسم به گونه گسترده آن در این مناطق بر اساس مساعی همه جانبه و فراگیر تاج مغل، پهن گردید و مردمان قدم به قدم به عملکرد بر طریقه و عقیده شان بر بنیاد پالیسی خلفای فاطمی و به ویژه آموزه های ماندگار پیر سترگ، سید شاه ناصر خسرو، روی آوردند. گفته می شود که تاج مغل از طریق کوه های دشوارگذر پامیر، به منطقه سینکیانگ چین، که در آن زمان به نام ترکستان بزرگ یاد می گردید، رهسپار شد و در آن جا نیز به دعوت اسماعیلیسم ادامه داد. تاریخ نگاران در نگارش های شان می نگارند که، قلمرو حاکمیت اسماعیلی در زمان این شخصیت فعال که خود عامل اصلی این همه کارکردها بود، الی ترکستان بزرگ، به شمول سینکیانگ امروز، غرب افغانستان الی استان هرات باستان، جوزجانان، که شامل شبرغان و حومه آن می شود، ولایت غور، مناطق جنوب شرق چترال و گلگت، الی مرزهای هندوستان، منطقه یفتل بدخشان افغانستان، به شمول راغ، درایم و منطقه سرگیلان "سرگیلان"، امروزی در بدخشان را در بر می گرفت. و هم ابراز نظرهای خیلی زیادی وجود داشته و حاکی از آن هستند: مادامی که سنت "چراغ روشن"، هنوز در مرحله ابتدایی و نخستین خویش قرارداد داشت، این تاج مغل بود که باعث گسترش و مروج سازی این سنت در میان مردمان زیر حاکمیت و قلمرو او گردید. برخی ها را عقیده براین است که سنت چراغ روشن برای مدت های زیادی تنها برای فرد متوفا بکار برده می شد، و هنوز دعوت بقا شامل آن نبود، اما برخی ها این سنت را با مراسم چهاردهم شعبان "شب برات"، به مغالطه می گرفتند و از این سبب پیروان پیر ناصر خسرو نام این سنت را به "چراغ روشن"، تبدیل نمودند تا از سنت "فاتحه چراغان"، که در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی به نام شب برات یاد می شد، تشخیص و جدا دانسته شود. «شعبان» ماه هشتم از ماه های قمری است که بعد از ماه رجب و قبل از ماه رمضان قرارداد دارد. جمع آن «شعبانات» و «شعابین» است. این نام از ریشه «شعب» گرفته شده که هم بر جایی و افتراق و هم بر فراهم آمدن و اجتماع دلالت دارد. بعضی از اهل لغت گفته اند «این واژه از اضداد است» ولی دیگران آن را از باب اختلاف لغات دانسته اند. واژه «شعب» به معنی امت و قوم نیز از همین ریشه گرفته شده است. چنان که خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ...؛ شما را از امت ها و قبیله ها قرار دادیم». وجه نام گذاری شعبان، طبق روایتی از پیامبر اکرم (ص) آن است که خیر بسیار (ماه رمضان) از آن منشعب می گردد، و نیز گفته شده: «چون شعبه های رحمت خدا در آن بسیار است، شعبانش نامند» یا به جهت آنکه روزی بندگان خدا در این ماه بسیار منشعب می شود و حسنه مضاعف می گردد. اما عرب جاهلی چون در این ماه برای پیدا کردن آبشخور، یا به منظور غارتگری، پراکنده و منشعب می شدند، این را وجه تسمیه شعبان پنداشتند. از جهت عظمت و اهمیت این ماه که در مقدمه ماه مبارک رمضان قرارداد، معمولاً آن را «شعبان المعظم» تعبیر می کنند. ما می توانیم معنی و مفهوم واقعی این مناسبت را در سروده زیر مشاهده کنیم:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن «شب قدر» که این تازه «براتم» دادند

آنگونه که گفته آمدیم، دانسته شد که سنت چراغ روشن در ابتدا دارای شکل واحد برگزاری بود و تنها برای شخص متوفا برگزار می گردید، اما بعدها شاخه های دیگری نیز به آن پیوستند، که می توان از دعوت فنا، دعوت بقا، دعوت صفا، و دعوت رضا،

یاد آور شد، و لازم است دانسته شود که امروز دعوت صفا و دعوت رضا، دیگر در مراسم تشریفات "چراغ روشن"، حضور برای برگزاری ندارند و مورد مشاهده قرار نمی گیرند. باید گفت که سنت "مجلس حیاتی"، در میان جماعت آسیای جنوبی، به ویژه جماعت خوجه، نیز از سنت چراغ روشن سرچشمه می گیرد، به این دلایل که تاریخ و سبقه این جماعت نسبت به سنت جماعت آسیای میانه خیلی ها، نزدیک است، و لی سنت ناصر خسرو بیشتر از هزار سال سابقه دارد، از این سبب پیرهای جماعت خوجه نیز مشابه این سنت را از ناصر خسرو گرفته اند و دقیق تر این است که "مجلس حیاتی"، در زمان حضرت امام سلطان محمد شاه، بر بنیاد درخواست جماعت آسیای جنوبی به اجرا در آورده شد و مورد مشاهده قرار می گرفت. در اثر Major J. Biddulph، "تبار های هندوکش"، سال ۱۹۷۷ م.، در صفحه ۱۲۳، اش می نگارد که: "در شب برگزاری مراسم چراغ روشن، در میان مردمان کوهستانان بدخشان افغانستان و سایر مناطق پامیر، شخصیت روحانی واجب الاحترام این اقوام که به نام "خلیفه"، یاد می شود و از خلافت و نیابت گرفته شده است، به منزل نو رفته در خاک آمده، و بخاطر ادای احترامش خوراک تهیه و تدارک دیده می شود. خلیفه لقمه ای از خورک را در دهان خود نموده و بعد دیگران که در صحنه حضور دارند موصوف را همراهی می کنند. بعد همه مراسم که عبارت از خوانش چراغ نامه، تاب دادن فتیله، تهیه و تدارک روغن، و خوانش سایر ضروریات در فرآیند شب هنگام ادامه پیدا می کند." نویسندگان، شعرا و نظم نویسان اعصار مختلف، پیرامون سیرت رسول اکرم، و نورانیت وی در راستای هدایت عالم بشریت، و قایل شدن ارزش به نورانیت او و اهل بیت اش، همواره آفریده هایی دارند که در وصف نورانیت آنحضرت چیزهایی را به گفتار نشسته اند. مثلاً "اکبر آبادی" در اثر خویش "سیر منظوم"، هم در مورد پیامبر خدا و هم اهمیت نورانیت، "چراغ"، و "قندیل" سخنانی داشته اند و هم سروده ای دارند که در وصف نور و نورانیت، و هم اینکه به گونه نمادین شخصیت نورانی آنحضرت را بازتاب داده اند. باید گفت که سنت چراغ روشن با سنت مهرپرستی و سنت دیانت زردشتی دارای پیشینه تاریخی همسان نبوده و نمی توان آنها را از یک منبع و سرچشمه دانست، زیرا در قدم نخست زردشتی ها، اگر فردی در خانواده شان وفات می یافت، جسد وی را الی سه روز به گور نمی سپاریدند و حتی برای مدتی نگاه می داشتند و بعد ها آن را به تپه های بلندی انتقال داده و می گذاشتند تا طعمه لاشخوران گردد. و یا هم در هنگام بهار، خزان و به ویژه زمستان صندوق های بسیار بزرگی می ساختند که جسد یک انسان بطور ایستاده، با پاهای گسترانیده و دستان باز می توانست در آن جاگیر گردد. جسد را می گذاشتند و الی فصل بهار نگهداری می نمودند، زیرا در زمستان لاشخوران پیدا نمی شدند و هم اگر جسد خیلی ها خشکیده می شد، از این سبب باید در بهار زیر باران می گذاشتند تا نرم گردد، و حتی اثرات باران باید در گوشت، پوست، خون و استخوانش نفوذ می نمود، نرم می شد و هم در همان وقت است که سر و کله لاشخوران پیدا می شد و بعد جسد را به تپه بلندی می بردند و می گذاشتند تا مورد طعمه آنها قرار گیرد، و ثوابی را که از آن در نظر داشتند برای آنها میسر گردد. این خود کاملاً با سنت اسلامی در هماهنگی قرار نداشته و از این لحاظ باید گفت که سنت چراغ روشن دارای ویژه گی های سنت اسلامی بوده و از جای و منبع دیگری ظهور نکرده است. مراسم تشریفات "چراغ روشن"، در سیاق و متون موارث فرهنگی و باورهای دینی اسماعیلیان آسیای مرکزی، به گونه ژرف ریشه داشته است. این رسم با سنت ماندگار ناصر خسرو، حجت خراسان، سیاح معروف، فیلسوف نامدار، حکیم و دانشمند بی بدیل، و خادم آستان امام و خلیفه فاطمی، حضرت امام مستنصر بالله، ارتباط گسست ناپذیر دارد. روح و روان دعوت ناصر خسرو، در قرائت نامه های ناهمگون و کثیری که برخی از قسمت های این سنت یاد شده را در بر می گیرد، و به نحو شایسته بازتاب می گردد، به نام "دعوت ناصری"، و یا به گونه ساده "دعوت"، یاد می شود. سنت "چراغ روشن"، در فراز و فرود سده ها، در خدمت دو هدف معین و سترگ انسانی قرار داشته است: اول، از دیدگاه تاریخی، وسیله ای بوده است برای پیرها و داعیان جماعت آسیای مرکزی در راستای گسترش و استحکام شیرازه های دینی در میان جماعت ناهمگون در مناطق کوهسار، و کوه پایه های پامیر و بدخشانان وابسته جغرافیای سیاسی، افغانستان، تاجیکستان، علاقه جات شمالی پاکستان و منطقه ترکستان تاریخی، سنکیانگ فعلی واقع در سرزمین پهناور جمهوری خلق چین. دوم، از دیدگاه فرهنگ عقیدتی، جماعت و باورمندان را در امر حفظ و نگهداری اتحاد و هویت تاریخی و عقیدتی جماعت در ادوار مختلف تاریخی، فراز و فرود زمانی، مکانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، توانمند و معتقد با واقعیت های آئین و کیش باطنی ساخته است. در دل این

سنت، نیایش و ذکر آفریدگار عالمیان، و ستایش سرور کائنات، رسول اکرم(ص)، و امامان، و انجام دعا و ثنا به آستان نیروی زوال ناپذیر یزدانی و طلب استدعا و یاری از نیروی ماندگار و بی نیاز در مراحل زمانی با اهمیت در زندگی انسان ها، و کافه بشریت، جهت رهایی از دشواری ها، مصیبت ها و آلام بوده و مزید بر آن سنت یاد شده وسیله ای است در امر اندیشیدن روی معانی و اهداف تنویرگرایانه و متوازن زندگی مادی و معنوی در این کائنات و روز موعود، مطابق هدایت قرآن مجید، آموزه های حضرت محمد(ص)، و هدایات امامان زمانه ها، می باشد. اصطلاح "چراغ روشن"، در واقعیت امر ترجمه عبارت عربی است که مفهوم "سراج منیر"، که معنی لفظی و واژه ای آن "چراغ روشن"، بوده و در حقیقت واژه قرآنی است که در ختم سوره ۳۳ آیت ۴۶، به حیث صفت و کنیه ی حضرت محمد(ص)، ذکر شده است. وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶:۳۳) "و مردم را به فرمان خدا بسوی او بخوانی، و چراغی تابناک باشی". همچنان این اصطلاح با آیت نور که در سیاق آن پیرامون "نور علی نور"، سوره ۲۴ آیت ۳۵ و سایر آیاتی که بر مؤلفه نور و فروزندگی دلالت می کند، نیز در ارتباط است. آنگونه که در آیه زیر مشاهده می نمائیم:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ تَنُورُ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۴:۳۵)

"خدا نور آسمان ها و زمین است. مثلی نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد. آن چراغ درون آبگینه ای و آن آبگینه چون ستاره ای درخشنده. از روغن درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هرچند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می نماید و برای مردم مثل ها می آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است." (۲۴:۳۵) این بینش با شیوه های تمثیلی و کنایه های ناهمگون در ارتباط با بازتاب نور، در همه فرآیند این سنت گسترش یافته است. پروسه تنویر چراغ چنین دانسته می شود که بر ملا کننده تأیید مجدد اصول و قواعد نور یزدانی است که در سلسله جاویدان بینش و تصور امامت در کلیت امر، به توضیح و تفسیر گرفته شده است. یکی دیگر از جهات با اهمیت مراسم تشریفات چراغ روشن، با بسا گونه های اجراءات، مشاهدات، و کار کرد های عام مشابه دیگر منوط به دنیای اسلام، مانند بینش و تصور قربانی که سنت حضرت ابراهیم علیه السلام، را در پی دارد و باعث آفرینش اسباب نزدیک شدن و قربت باورمندان به سلسله جاویدان و ماندگار امامت با تصور قرآنی اش می شود، نیزعمومیت دارد. در اصل این سنت در فرآیند عملکرد روی پارسایی، ایثار و فداکاری مؤمن اصرار می ورزد، آنطور که در کلام الله مجید ارشاد شده است. لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ (۲۲:۳۷) "گوشت و خون این شتران شما به خدا نمی رسد. آنچه به او می رسد پرهیزگاری شما است." (۲۲:۳۷). این آیه قرآنی، ما را به بینش و اندیشه ژرف و می دارد تا بدانیم که خداوند هرآنچه را که در عالم ظاهر انجام می دهیم هدایت فرموده است اما، بدون تردید دارای تصور باطنی هم است و اگر ما آن را نمی شناسیم و به ژرفای آن مغروق نشویم، در حقیقت یک بخش عظیم کاری، فکری، عبادت و نیایش ما نیمه باقی می ماند. یعنی اینکه اگر نیایش ها و عبادات رجوالستیک "مراسم نهایشی و نمادین"، ما با سیاق و محتوای باطنی آن که در واقعیت در امر ساختار شخصیت معنوی و روانی انسان ها، در مطابقت قرار نگیرند و نقشی را بازی کرده نتوانند، در آنصورت مطابق تعبیر و تفسیر آیه مبارکه بالا، به همگان باید روشن گردد که خداوند تنها به بازتابجهای زبانی و عبارتهای لفظی ما قدر و قیمت قایل نبوده، بلکه آنچه باعث اسباب تغیر و تعویض بینش ما از گرایش منفی، کاستی ها و نارسایی ها، بسوی شناخت معرفت و حقانیت زندگی معنوی و بشری گردیده و ما را من حیث انسان معتقد، باورمند، متقی و پرهیزگار، در میان امت مسئله معرفی نماید، بیشتر نیاز داشته و مورد تقدیر و تکریم قرار می دهد. آنهایی که به سیاق قرآن کریم باز می گردند، خیلی ها نادر سعی می ورزند تا ژرفای معنی و مفهوم آن را مطابق دانش زبان و ادبیات عربی که همواره مانند سایر زبان های زنده جهان در تغیر و دگرگونی است، به شناسایی گیرند و از مفاهیم آیات محکمات و متشابهات آن خویشتن را آگاه سازند، و بعد تاریخی، شرایط زمان و

مکان ظهور دین و عقیده در نظر داشته باشند و بعد آن در تحقق و تطبیق آن در زندگی روزمره خویش، داخل اقدام علمی و عملی شوند، آنگونه که در آیه زیر، همه انسان ها و باورمندان را به شناخت آفرینش کائنات مطابق علم عقلی و نه نقلی، قدم مثبت و آگاهانه بردارند. مثلاً در این آیه مبارکه بسا مطالب نه تنها در مورد بینش چراغ و روشنی توضیحات می دهد، بلکه پیرامون نحوه کارکردها و اجرای وظایف آنها نیز ما یان را به تفکر و تعقل فرا می خواند. **وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا** یعنی "بزرگوار آن خدایی که در آسمان برج ها را مستقر داشت و در آن چراغ روشن، خورشید و ماه درخشانده و تابان را روشن ساخت" (۲۵:۶۱) مراسم تشریفات سنت چراغ روشن در طریقه شیعه امامی اسماعیلی همانند سایر جمعیت های مذهبی بخاطر التماس و دریافت برکات و بازتاب اظهار سپاس و شکران و جستجوی آرامش و سکون، و بخاطر پیشکش دعائیه ها به روح و روان فرد متوفا و بخاطر نجات و رهایی خودی از دشواری هایی که در شرایط و زمان دشوار به گونه های ناهمگون عرض وجود می کنند، صورت می گیرد. بسا از این مراسم با گذشت زمان در شیرازه سیاق ویژه فرهنگی، تاریخی و جغرافیای سیاسی منعیث سنت بعد از مراسم وابسته به خاک سپاری و تشییع جنازه مانند مراسم، "ثمر" و "زیارت"، در سنت جماعت آسیای جنوبی، انکشاف یافته است. یکی از نمونه های این چنین مراسم در میان جماعت آسیای مرکزی، سنت "چراغ روشن"، است. امام وقت، حضرت شاه کریم الحسینی، در تعلیقه یازدهم جولای ۲۰۰۹م. خویش، به مناسبت زاد روز امامت در زمینه چنین ارشاد فرمودند: "من با مسرت فراوان و ویژه می خواهم جماعت را آگاه سازم که متن مشترک "چراغ روشن"، را که جزعمل کرد مراسم تشریفات وابسته به تشییع جنازه و خاک سپاری اعضای متوفای مربوط به سنت ناصر خسرو است، برای رعایت و مشاهده این رسم تصویب نمودم. این متن مشترک تعویض کننده همه آن متونی است که تا کنون از آنها کار گرفته می شد و بازتاب دهنده اصول بنیادین طریقه ما، یعنی مرکزیت امامت موروثی جستجوی فردی بر مبنای هدایت امام زمان و تعهدات تاریخی ما در برابر بینش یک بشریت واحد و زندگی مشترک می باشد."

سنت چراغ روشن، در سنت و موارث فرهنگی و عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی ریشه ژرف داشته و برای سده های متمادی توسط پیروان سنت ناصر خسرو رعایت گردیده است. جماعت وابسته به این سنت متشکل است از: جماعت بدخشان افغانستان، بدخشان تاجیکستان، بدخشان علاقه جات شمالی پاکستان، ترکستان چین، و سایر مناطق کوهسار می باشد. سنت یاد شده جماعت اسماعیلی، پیرها، داعیان و حجتان را در راستای گسترش و استحکام باورهای دینی، عقیدتی و اجتماعی، و حفظ و نگهداشت اتحاد و اتفاق به شمول هویت عقیدتی مردمان مناطق یاد شده را در شرایط خیلی ها ادبار تاریخی، یاری رسان و مهد بوده است. در سنت اسماعیلیان آسیای مرکزی، اصول و قواعد مراسم تشریفات مذهبی بر مسایل و بینش ظاهری آن اولویت بیتشر دارد، زیرا این روش پارسایی است که کارکردهای مبنی بر آن مورد پذیرش قرار می گیرند و امیدها، تحقق می یابند. از این سبب، امامان شان در زمانه ها همواره سادگی و بی آلاشی را در همه شئون زندگی مذهبی و تشریفات سنتی مورد ترغیب قرار داده و از متحمل شدن مصارف سنگین و گزاف که تا حدی خود نمایی و تظاهر نیز است، منع قرار داده اند. در سیاق قرآن عظیم الشان همواره می خوانیم که خداوند تبارک و تعالی هرگز میل ندارد تا بر باورمندان فشار وارد شود و با دشواری ها سر دچار شوند، بلکه همواره باید سهولت ها را بیافرینیم، زیرا آفرینش سهولت برای خود و دیگران نیز یکی از شیوهجهای رحمت و برکات است. این ارزش ها باید تشویق و ترغیب شوند و مورد حمایه قرار گیرند و خانواده ها را باید از روبرو شدن با دشواری ها و مشکلات هنگام مراسم عزا داری و مغمویت و اندوه نجات دهیم. رسم چراغ روشن در کلیت خویش بعد از ختم مراسم تکفین و تدفین، در شب سوم وفات فرد مطابق امکانات دست داشته، مورد رعایت قرار می گیرد. بعضاً دیرتر هم صورت می گیرد، اگر خانواده ها امکانات مادی آن را نداشته باشند. با وصف آنکه این سنت در میان همه جماعت وابسته به سنت ناصر خسرو یکسان است، اما بازهم گفته می شود که این رسم در میان جماعت بدخشان تاجیکستان، بعد از وفات فرد در شب دوم مشاهده می شود. قابل یاد آوری است که برپایی سنت و رسم چراغ روشن برای

نوزادان، مجاز دانسته نه شده است. این رسم در منازل خانواده های عزادار و ماتم دیده بعد از ختم دعای شام به اجرا در آورده می شود که معمولاً به نام "دعوت فنا" یاد می شود. سیمای مرکزی این سنت را، شکل ظاهری آن که شامل خوانش چراغ نامه، آیاتی از کلام الله مجید، فرآیند استدعا، تضرع، زاری، التماس و بازتاب ابیات عرفانی، از قبیل مدح خوانی، قصیده خوانی که توسط مدیحه خوان که بعضاً به گونه سنتی آن را "مداح خوان می نامند"، و خلیفه ها به خوانش گرفته می شود، تشکیل دهنده است. متن "چراغ نامه"، بازتاب دهنده مرکزیت بینش و تصور امامت، اصول و قوانین عملکرد بر طریقه و عقیده در فرآیند پژوهش های فردی، مبنی بر هدایت امام زمان و ارزش یابی ای که طریقه اسماعیلی از بینش قرآنی در مورد تصور بشریت واحد دارد، می باشد. مادامی که فرآیند رعایت و مشاهده چراغ روشن، در شیرازه زمانی معین که برای خوانش چراغ نامه در نظر گرفته شده است، به پایان می رسد، اشتراک کننده ها به گونه عادی و خود مانی به مدیحه جسرایی، خوانش قصیده، نعت، منقبت و اناشید (قصاید و سروده های اسماعیلیان شرق میانه، به ویژه جماعت سوریه) هستند، اقدام می ورزند. زمانی هم بود که حضرت امام سلطان محمد شاه، در اواسط سال ۱۹۲۰م.، متن تصویب شده چراغ روشن را به جماعت آسیای مرکزی، به ویژه به مناطق علاقه جات شمالی پاکستان و از آن طریق به سایر نقاط آسیای مرکزی توسط نماینده ویژه خود فرستادند، اما به نسبت موجودیت دشواری های ناشی از نبود وسایل مفاهمه و گفتمان مستقیم، به شمول سایر مؤلفه های وابسته به اوضاع و احوال آن زمان موجود در میان جماعت، و مقاومت برخی از افراد و اشخاص دارای صلاحیت و اختیار در میان مردم، به ویژه آنهایی که منافع فردی و خانوادگی شان را در خطر می دیدند، متن یاد شده جنبه عملی را به خود نگرفت و پیرها و خلیفه همواره بر اساس کارکردهای سنتی و سابق و استفاده از متون سابقه و کهن دست داشته شان استفاده به عمل می آوردند، که این مسئله خود قابل پرسش بوده و در حقیقت عدول از بینش امامت موروثی و ادای بیعت به امام و تصور امامت است.

فشرده ای پیرامون دیدانداز تاریخی و سنتی "چراغ روشن":

آنگونه که گفته آمدیم، سنت چراغ روشن در همه مناطق و جغرافیای سیاسی ای که اسماعیلیان و پیروان پیر ناصر خسرو حیات بس می برند، به مظاهر و مشاهده گرفته می شود. در مناطق علاقه جات شمال پاکستان، تعمیل کننده های این سنت، تکه سفیدی را روی زمین می گذارند و چراغی را روشن می سازند که روغن آن از چربی حیوان ذبح شده به مقصد مقین چراغ روشن که آن را بعضاً "دعوتی"، می نامند، روشن می گردد، و تا زمانی که این چراغ روشن است، برای سایر روشنی ها و چراغ ها اجازه کارکرد و فعالیت داده نمی شود و خلاف تصور و بینش ماهوی این سنت به شمار می رود. مادامی که فتیله مخصوص این مراسم را تهیه و تدارک می بینند، در این هنگام آیاتی از قرآن مجید به خوانش گرفته می شوند و سایر کارکردهای مورد نظر نیز تعمیل گردیده و فتیله با روغن تهیه دیده شده از چربی حیوان ذبح شده برای مقصد یاد شده، با تیل روغن نهناک گردیده و بعد روشن می گردد تا به سوختن آغاز نماید و در روشنی آن، سایر امور به اجرا در آورده می شوند. در این هنگام قاضی و یا شخص آغازکننده در برابر خلیفه ایستاده می شود و به خوانش درود و صلوات آغاز گر می شود و دیگران نیز با او به گونه مشترک تکرار می نمایند. چراغدان در مقابل خلیفه با سنت تکراری سه بار بر زمین گذاشته می شود. این خود بازتاب دهنده بینش توحید یعنی یگانه بودن خداوند تبارک و تعالی، واحد بودن چراغ یزدانی و نور مبین و جاویدان، و رابطه سه گانه، یعنی رابطه با خداوند، با حضرت محمد(ص)، و با امام زمان که وصی و سخنگوی پیامبر است، می باشد. علاوه بر آن، از سیاق کاری و متون جماعت افغانستان و تاجیکستان دیده و دانسته شده است که در آن جا، ظرفی را که در آن کارد خورد، گندم نیمه آرد شده، "دَلده"، کمی هم نمک نرم شده، با مقداری پنبه قرارداده شده است بدست قاضی داده می شود و بعد آن را با

خوانش درود و صلوات در پیش روی خلیفه قرار می دهد. در این هنگام خلیفه از جای خود برخاسته و سایر اشتراک کنند هججه نیز از ایشان پیروی نموده و همگان به پا می شوند و ۲۷ بیتی را از چراغ نامه، با آهنگ کورس به خوانش میجشنینند. گوسفندی را که برای مقصد ذبح تدارک می بینند، نباید لاغر و ضعیف باشد بلکه باید دارای نیرو و ظرفیت چربی باشد تا از یک طرف باعث روشن نگهداری بیشتر چراغ گردیده و از جانبی هم به فرآیند و مراسم سنت یاد شده ادای بی احترامی نه شده باشد، و هم بر بنیاد عقیده و باور پیشدادیان ما، گفته می شود که آنچه را که در راه خدا، دین و عقیده اختصاص می دهی، باید از همه بهتر و شایسته باشد. اما در این قسمت می خواهیم به عرض رسانم که، حتی اسماعیلیان ما نیز هنوز روی ظواهر مسئله تأکید می ورزند زیرا از فرهنگ محیط پیرامون متأثر هستند و تأکید شان بر این است که گوسفند مورد نیاز برای دعوت، باید هم که چاق باشد و از نیروی فیزیکی و جسمانی قوی تری برخوردار باشد. عقلاً میجذبیم که باید هم چنین باشد تا از دیدانداز اجتماعی و فرهنگی در نزد دیگران احساس کمبودی نکرده باشیم، اما اگر از دیدگاه معنوی و عینی به اندیشه نشینیم. این هم یک نوع حرص و آز است که گردانندگان دعوت یاد شده را وادار می دارد تا در مورد برکت بیشتر گوسفند فربه به اصرار نشینند تا منافع و اشتیاق اشتراک کننده ها نیز را در نظر گیرند، در صورتی که نزد خداوند بینش گوسفند فربه و یا لاغر، هردو دارای هیچ گونه اهمیتی نیست، زیرا آنگونه که در قرآن کریم آمده است که گوشت، پوست و روغن این حیوانات شما به خدا نمی رسند، بلکه آنچه که به خدا می رسد و از شما مشکور خواهد بود، تقوا و پرهیزگاری شما به شمول نیت تان خواهد بود که در برابر این عمل ظاهری انجام می دهید، بدون تردید حایز اهمیت بیشتر می باشد. گوسفند وضو داده میشود، بعد خلیفه کمی نمک نرم شده را در دست چپ خویش قرار داده و آن را کمی می فشارد تا نرم تر شود، و در دست راستش کارد ریزه است که فردی در اختیارش می گذارد و بعد با کارد نمک را ریزه نموده و با مقداری از گندم نرم شده مخلوط ساخته و به دستیار خود می دهد تا به گوسفند دعوتی بخوراند. در این وقت خلیفه به خوانش تکبیر آغازگر می شود و دستیار خلیفه رویش را بسوی قبله دور داده و به ذبح نمودن گوسفند، آغاز می نماید. بعد آن، خلیفه پنبه را گرفته و بعد از تماس با پیشانی، به تاییدن آن آغاز می کند تا فتیله ای ساخته شود، و آن را در اطراف انگشتانش پیچانده و بعد از تکمیل شدن، به پارچه های خورد و ریزه تقسیم می نماید. بعد دستیار خلیفه فتیله های داخل روغن را گرفته و کمی می فشارد تا روغن کمتر شود و برای روشن شدن آماده گردد. باید گفت که چراغدان معمولاً از سنگ ویژه ای ساخته میجشود که "سنگ سنگلیج" یاد شده و در اصل از "سنگ مرمر و رخام" ساخته می شود که رنگ آن نضواری و یا تیره گون می باشد.

آخر سخن: برای همه وابستگان سنت ماندگار پیر سید شاه ناصر خسرو، داعی بزرگ و حجت خراسان که اختیار و صلاحیت کاری و دعوت اش، از آستان و مقام حضرت امام مستنصر بالله سرچشمه گرفته است، آشکار و تفهیم است که مراسم تشریفات و سنت "چراغ روشن"، که در ابعاد تعابیر و تفاسیر، ظاهری و باطنی اش بازتاب گردیده و برای همیشه انعکاس خواهد یافت. در فرهنگ عقیدتی اسماعیلیان جماعت آسیای میانه و سایر کشورهای اسماعیله نشین که از سنت ناصر خسرو پیروی می کنند، ریشه خیلی ها ژرف و تاریخی دارد، و باید اظهار کرد که پیروان این سنت ارزش واقعی و ماندگار آن را با گوشت، پوست، استخوان، نبض، فکر، ذکر و بینش عقلانی خود، احساس، تقدیر و تکریم می کنند. این سنت برای بیشتر از یک هزار سال به گونه های مختلف، با امکانات و دیدگاه های ناهمگون، در شرایط خیلی ها دشوار و مختنق، به شمول فرآیند تقیه عقیدتی و عمل کرد بر عقیده و باور، بر بنیاد ابراز وفاداری و صداقت به تعلیمات و آموزش عقلانی و خرد گرای سالار بزرگ ناصر خسرو، و هدایت امام وقت که بر بنیاد عقیده و باور تشیع، تطبیق کننده و تحقق پذیرنده اراده یزدانی در میان پیروان و بندگان خدا است، مورد کاربرد قرار داشته است. در سال های ۱۹۲۵-۱۹۲۳ م.، در میان جماعت آسیای مرکزی، به

ویژه در میان جماعت علاقه جات شمال پاکستان، که نخستین بار به داشتن نهاد ها و ادارات جماعتی موفق شدند، برخی ها را تلاش بر این بود تا مسیرهدایت دقیق امام را با فهم کم شان تعبیر و تفسیر شخصی نموده، از آن بهره برداری سیاسی کنند و جماعت را به سوی پریشانی استقامت بخشند. اما، خوشبختانه حضورشخصیت های آگاه و خبره، وفادار به اصول و آئین طریقه و کیش در میان جماعت به گونه فوری توانستند جلو بلواگران را بگیرند و از سیاق و محتوای فرهنگ و تاریخ عقیدتی شان، دفاع عقلانی و منطقی نمایند. در کشورعزیز ما افغانستان، نیز نظام جدید مؤسساتی و ادارات امامت و جماعتی در سال های اخیر با در نظرداشت شرایط زمانی و مکانی، حضورفزیکی پیدا نمودند و بدون تردید برخی از تغییرات و دگرگونی ها در عرصه های ناهمگون، به شمول عمل کرد برعقیده و طریقه نیز به میان آمد که یکی آن هم مواصلت تعلیقه و هدایت امام در مورد تحقیق، تدقیق و تطبیق "چراغ روشن"، سنت ماندگار سید شاه ناصرخسرو مطابق حقایق عینی و ذهنی جامعه، با حفظ اصول و ارزش های معنوی و تاریخی فرهنگ عقیدتی مردمانی که از سنت ناصرخسرو پیروی می کنند، بود و برای جماعت ابلاغ گردید. بدون تردید و بر بنیاد اسناد و مدارک دست داشته، موضوع شامل ساختن سنت چراغ روشن به سیاق مراسم تشریفات مذهبی ای که همین اکنون در شیرازه جماعت خانه ها در بیشتر از بیست و پنج کشور جهان جریان دارد، با قیادت و رهبری ادارات جماعتی، به ویژه قنسل و طریقه بورد های کشورهای افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، هندوستان، کانادا، امریکا و کشورهای اروپایی، به مشوره گذاشته شده بود و آنها مسؤولیت اخلاقی، عقیدتی و سنتی داشتند تا طراحان تغییرات متن و سیاق "چراغ نامه" را با ایشان دقیقاً مطرح می ساختند و بعد جهت تطبیق آن اقدام صورت میگرفت، و با وجود آنهم همه اسناد و مدارک خیلی دقیق ارزیابی شده بودند. اما برخی ها باز هم مانند سال های ۶۰ در علاقه جات شمالی پاکستان می خواستند آن را جهت و جنبه سیاسی دهند و از آن به نفع دسته ها و گروه های بی باوری که در گذشته ها چندان علاقه ای به این گونه مسایل نداشتند، کارکردهای تبلیغاتی داشته باشند و از سوی دیگر آنهایی که در سرمداری ادارات قرار داشتند، اولاً خود از محتوای هدایت یاد شده آگاهی دقیق نداشتند و هم در تفهیم، توضیح و تشریح آن برای پیروان این سنت از شفافیت و دقت گرایی استفاده کرده نتوانستند، که چگونه آن را باید مطابق شرایط محیط کشورهای خود، و مطابق شرایط موجوده کشورهای اروپایی که اعضای جماعت در آنها حیات بسر می برند و تابع قوانین معین اجتماعی هستند که در برخی از کشورها، مانند افغانستان و تاجیکستان هنوز از آن یادی نیست، مورد تطبیق قرار دهند. در سنت اسماعیلیسم مشهود است که امام مسؤولیت همگانی عمل کرد بر طریقه و عقیده جماعت را بدوش دارند، زیرا بینش بیعت به صلاحیت و اختیار او، این موضوع رابیشتر از پیش روشن ساخته و امام خود همواره می فرمایند که با سنت، تاریخ و ارزش های عقیدتی جماعت هرگز مسامحه و مصالحه منفی صورت نخواهد گرفت بلکه به ژرفای سیاق تاریخی جماعت مراجعه صورت خواهد گرفت و مطابق آن جهت مصونیت عقیدتی، ذهنی و فکری جماعت کار صورت خواهد گرفت، آنگونه خود فرموده است: "از سال ۱۹۵۷م، تا کنون، هدف اساسی من این بوده است، تا از تاریخ مان، از تاریخ جماعت مان نکاتی را بیرون ساخته و از طریق مساعی همه جانبه و صادقانه در شرایط امروزی، هویت شیعه امامی اسماعیلی مسلمان و روابط درونی آنها را با سایر مکاتب فکری و برداشت ها، اندیشه ها، مناسک و تشریفات مذهبی، آداب و سنن دینی، مسلمانان تقویت کنم. احساس می کنم که در این مقطعی از تاریخ جماعت مان، که سنت های مختلف آغاز به هم گرایی می کنند، به ویژه خیلی ها مهم است تا آن جنبه ای از دین، آداب و مناسک ای را مطرح کنیم که خیلی ها حیاتی هستند، از جمله صورت های ناهمگون بیان ها و بازتاب های اعتقادی و مناجات ها را که ریشه در تاریخ و سنت طریقه ی شیعه امامی اسماعیلی مسلمان دارند، بر حسب تفسیر و تعبیر امام زمان، داشته باشیم. خوشنودم به اطلاع جماعت برسانم که کار سَری و مکتوم و با تحمل در باره این موضوعات، در فرایند پیشرفت قرار دارند و شما از کاری که مؤسسه مطالعات اسماعیلی در لندن و انجمنهای تعلیم و آموزش و تربیت دینی و اداره طریقه و آموزش مذهبی، طی سال های گذشته انجام داده اند، با خبر هستید که به تاریخ ما مراجعه نموده اند تا رشته ها و ریشه های

متنوعی را که بخشی از تاریخ ما در جهان عرب، در دنیای آسیایی بوده اند دریافت کنند تا همه جماعت ها از هر پیشینه تاریخی که هستند و دارای هرگونه خاست گاهی که باشند، بتوانند حس همدلی و آشنایی با مناسک و آداب دینی در این زمان از دین ما داشته باشند. با خشنودی به اطلاع جماعت می رسانم که به نتایج مؤثری و خوبی از این کار رسیده ایم و اجرای این کار در طی سال آینده توسط انجمن های تعلیم و آموزش دینی و طریقه اسماعیلی و مؤسسه مطالعات اسماعیلی، بعد از نهایی شدن متن های یاد شده پیش برده خواهد شد. آرزوی من این است که این درک از مناسک و آداب دینی ما بطور رسمی در آموزش دینی جماعت مان، به ویژه در کتاب های درسی دوره میانه، که در حال حاضر در مؤسسه مطالعات اسماعیلی در دست تهیه و تدارک است، منعکس شود..... این اصول همچنین در یک متن یک دست و جامع از "نکاح"، که از طریق مؤسسات طی چند ماه آینده در اختیار جماعت قرار داده خواهد شد، بازتاب خواهد یافت. بسیاری از اعضای جماعت ام از افغانستان، تاجیکستان و شمال پاکستان منوط به سنت ناصر خسرو هستند که اکنون در جهان غرب حضور عینی دارند. مراسم "چراغ روشن"، بخش مهمی از سنت آنها است و در نتیجه، به مؤسسات توصیه کرده ام که در اسرع وقت، متن مشترک و جامعی را فراهم سازند که بتوان از آن برای عمل کرد به این سنت و مراسم تشریفات استفاده نمود. این متن نیز، انعکاس دهنده اصولی خواهد بود که به آنها اشاره نمودم." (اگلیمونت، ۱۳ دسامبر، ۲۰۰۸م. به مناسبت ملاقات با رهبران جماعت)

اگر گویم صفات شاه ناصر
 نمی دانم ز حالت شاه ناصر
 اگر گویم که مردی کار بودی
 فزون از مرد کاری شاه ناصر
 زایران رو نهادی در بدخشان
 شده یمگان مقامت شاه ناصر
 ز اقدام شریف ملک یمگان
 شده باغ جنان یا شاه ناصر
 (چراغ نامه، ص. ۱۱)

داعی، سید منیر بدخشانی - شغنائی، فرزند سید سهراب ولی

سالها در سفر به سر گشتیم
 عاشقانه به بحر و برگشتیم
 ظاهر و باطن جهان دیدیم
 معنی خاص هر صور گشتیم
 بی خبر طالب همی بودیم
 تا که از خویش باخبر گشتیم
 آفتاب جمال او دیدیم
 باز تابنده چون قمر گشتیم (شاه نعمت الله ولی)

سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آنزمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان ها نبود، چشم به جهان گشوده است. بر بنیاد چند نوشته نویسنده "اسماعیلیان افغانستان"، ممتاز علی تاج الدین، یک تن از اهل کجرات هندوستان مقیم شهر کراچی پاکستان و همکار قلمی

اداره طریقه و تعلیمات مذهبی طریقه بُورد کراچی که بیشترین نگارش هایش به زبان انگلیسی اند، می نگارد که سید سهراب ولی از آستان هرات کنونی در افغانستان وارد آستان بدخشان می شود. حتی می نویسد که گویا سید سهراب ولی برای مدت زمانی هم من منجیت مشنری یا مُبلغ محلی در کابل ایفای وظیفه نموده است. از نوشته هایش هویدا است که سید سهراب ولی در سال 1463م، زندگی کرده که در حقیقت دوره های ناهمگون امامت امام محمد ابن اسلام شاه (وفات 1463)، امام مستنصر بالله ثانی (وفات 1475)، و امام عبدالسلام (وفات 1493)، را نشان دهنده است. ممتاز علی تاج الدین ادامه می دهد که سید سهراب ولی در اثر شان " نور نامه"، بازتاب داده است که از فرآیند تعلیمات و آموخته های پیر شمس، فیض یاب گردیده است، در صورتی که به باور شخصی من اصلن حضور فزینی پیر شمس تا هنوز دقیق نبوده و تنها اگر هدف از پیر شمس باشد که یک جا با حضرت امام حسن علی شاه از انجنان ایران وارد نیم قاره هند می شود، درست است و لی این نیز قابل یاد آوری است که شاید سید سهراب و لی این آموزش را از پیر شمس در سرزمین ایران کنون گرفته است و بعد هردو متواری می شوند در صورتی که تاریخ هستی پیر شمس و سید سهراب ولی خیلی ها از هم متفاوت است. مگر گذشته از این بدون تردید ثابت می شود که سید سهراب و لی و خانواده اش نقش بلندی در گسترش دعوت پیر شاه ناصر خسرو داشته اند و در ادامه آن نقش آفرینی دقیق نموده اند. بعد از وفات سید سهراب ولی پیشبرد کار کرد های امور دینی بدوش فرزندش ارشدش محمد عمر یمگی " یمگانی"، قرار می گیرد که همه ساحات بدخشان دو کنار دریای آمو و یا بهتر گفته شود آسیای مرکزی و ترکستان چین به شمول علاقه جات شمال را در بر می گیرد.

مزید بر آن روایت است که گویا در سن پنج سالگی بیمار می شود و درعالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهار می کند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه های شامخ، دریا های خروشان، آبشار های زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفافبخش، مردمان صاف دل، فرهنگ دوست، با صداقت و ایمان، با قول و قرار، معتقد و باورمند و انسان سالار، قرار دارد. سید سهراب ولی مادامی که به سن بلوغ می رسد، مبتنی بر رویاهایش مصمم می گردد تا سرزمین اصلی اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می نموده، رهسپار کشوری می شود که اکنون افغانستان، یاد می شود. بعد از آن رهسپار منطقه جُرم بدخشان به ویژه دره یمگان رسیده و خدمت گزاری و ملازمت آستان حجت خراسان و سرزمین ادب پرور بدخشان، سید شاه ناصر خسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه ها شرفیاب می گردد. موصوف در دره یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرها قرار می گیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانه سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده های پیر مشغول می شود که منتج به نگارش صحیفه های بزرگ: "۳۶ صحیفه در عقاید دینی، علم یزدانی و آفاق و انفس" می شود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصر خسرو، کار و فعالیت اش در امر تبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقه شیعه امامی اسماعیلی، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه ای است در سلسله مراتب کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر می شود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقه جُرم بدخشان در دره یمگان در دهکده موسوم به اشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان الدین "عَدیم" این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشان سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانه شانرا ادا نموده اند. زمانیکه هنوز از کشور کشایی های امپراتوران جهان نامی نبود، خطه قطغن و بدخشان همواره در آتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت های ملوک الطوایفی می سوخت. خوانین و حکام در هر منطقه ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خود ظلم و استبداد را روا می داشتند. خانه جنگی های قومی همواره جریان داشت. اقوام قویبر ضعفا به تاخت و تاز می نشستند و آنها را مورد تاراج قرار می دادند. در حقیقت امر یک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار

بسا افراد با دانش و شخصیت‌های روحانی می‌گردید. از آنجایی که اخلاف "عَدیم" در چنین اجتماعاتیر از دشواری‌ها زندگی بسر می‌بردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها را متأثر می‌ساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانه خود گردیده و به مناطق پرامن‌تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر می‌کردند. آنها در مسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشتند و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه‌بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می‌پرداختند. ازدغده و کشمکش‌های زمانه Tخویشتن را بدور نگه می‌داشتند و به شیوه‌های درویشی و بی‌طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون را با معرفت خویش، فراهم می‌ساختند. در سال ۱۳۰۰ هجری قمری، حکومت‌های ملک الطوایفی قطفن‌زمین و بدخشان الی مرزهای پامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیر سلطه امیر عبدالرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیر بخارا قرار گرفت. اما هنوز هم مردمان مناطق یادشده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و از هر دو طرف فرامین و هدایات بدست می‌آوردند. مادامی که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرقی آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقه پامیر الی منطقه درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزار روس با وصف آنکه ساحل شرقی رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد، اما فرمان‌دهندگان نظامی اش با عساکر محدود خود در ناحیه شغنان باقی ماندند و بعد از گذشت چند سال منطقه مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد از بوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانواده سید سهراب ولی این تغییرات را بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باورهای دینی اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان، می‌گردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده‌ای موسوم به دهمرغان، ناحیه شغنان بدخشان، مسکن‌گزین می‌شود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطه نظر زیست برایش چندان خوش به نظر نمی‌رسد و تصمیم می‌گیرد تا به آستان شیوه که از نقطه نظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده و در آنجا مسکن‌گزین می‌شود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب‌دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوچستان، و منطقه "ماکران"، من من حیث مبلغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م). مشنری سید منیرالدین فرزند سید محمد قاسم متخلص به "بدخشانی"، (۱۹۵۷-۱۸۸۲م). در سال ۱۸۸۲م.، در دهکده روشن- شغنان بدخشان افغانستان دیده به جهان گشوده است. موصوف در میان قوم و مردم خویش به نام سید منیرالدین بیشتر و بهتر شناخته شده است. پدر بزرگ سید منیر بدخشانی، سید محمد قاسم که یکی از شخصیت‌های با علم، دانش، عرفان و فرهنگ زمان و مکان خود بود، از بازماندگان خانواده شخصیت روحانی، صاحب صلاحیت علمی و عرفانی، داعی دوران خود در میان جماعت آسیای میانه، عارف بی‌بدیل، سید سهراب ولی می‌باشد. سید سهراب ولی در زمان خود، من حیث کارمند عقیدتی، مشنری و آموزگار حکمت، علم و عرفان معنوی و باطنی به بسا کشورهای جهان، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، جهت تبلیغ، ترویج و تحقق عقیده و باور باطنیان، سفرهای زیادی داشته است. کارکردهای ماندگار او به گونه‌ای بوده است که تا امروز اماکن مقدسه، آستان‌ها، و زیارتگاه‌های خیلی‌ها معروف و مشهور به نام این شخصیت ماندگار و بی‌بدیل، نه تنها در میان پیروان عقیده و باور اسماعیلیان مناطق پامیر جمهوری تاجیکستان، بلکه در میان سایر اقوام و مردمان با ورهای ناهمگون کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، ترکستان تاریخی یا شنکیانک امروزی به ویژه، تاشقرغان، اویغور و کاشغر جمهوری خلق چین، از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار است. باید اذعان نمود که در مورد نظام

خانوادگی، و ساختار و تشکیلات و بافت اجتماعی سید منیر بدخشانی معلومات چندانی در دست نیست و به هر منبع و مرجعی که سر زدیم تا بیش‌تر، خوب‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر، در مورد شخصیت فردی و خانوادگی موصوف بنویسیم، طورشاید و باید کامگار نه شدیم، زیرا حتی منابع، سرچشمه‌ها، نهادهای پژوهشی غنامند وابسته به اسماعیلیان، به ویژه انستیتوی مطالعات و پژوهش‌های اسماعیلی لندن، نیز چیزی را در زمینه تا هنوز در اختیار باورمندان نگذاشته است که اسباب اتکای علاقه‌مندان این عرصه را فراهم ساخته بتواند. تنها گفته می‌شود که دانشمند گران‌قدر، دکتر سید جلال بدخشانی که یکی از پژوهشگران نهاد یاد شده می‌باشد، در زمینه نگارشی دارند که با تأسف فراوان در آرشیف و داشته‌های قلمی و الکترونیک کتابخانه انستیتوت اسماعیلی، نیز موفق به دریافت آن نه شدیم. سید منیر بدخشانی، شخصیت روحانی، مشنری حقیقت و راه حقانیت، وافی دین محمدی و پیرو کیش و آئین باطنیه، که تا کنون لذت فهم عرفانی و دانش عقیدتی‌اش در فکر و ذکر باورمندان‌اش که اکثراً در مناطق سند، بلوچستان، علاقه‌جات شمال پاکستان مانند، چترال علیا و سفلی، لگت، هونزا، کریم آباد، غزر، اوچ، گاهکوچ و سایر دهکده‌های خورد و ریزه زندگی به سر می‌برند، زنده و ماندگار است. بر اساس اسناد و مدارک دست‌داشته دانسته می‌شود که آبا و اجداد سید منیر بدخشانی، یک زمانی از سرزمین خراسان به ویژه (ایران کنونی)، به مناطق پار دریا آمده و زندگی شان را در آنجا تا زمانی به پیش برده‌اند و بعدها روی دلایل معین و نامعین، به مهاجرت‌ها، و پناهنجینی‌ها، دست یازیده‌اند که بعضاً جبری و تا حدی هم اختیاری، به ویژه بخاطر، اشاعه، استقرار، گسترش و استحکام عقیده باور باطنیه، صورت گرفته است. مادامی که مشنری سبزعلی، به تاریخ ۳۱ ماه اکتوبر سال ۱۹۲۳، جهت انجام وظیفه و انتقال پیام حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه، رهسپار آن دیار گردیده است، در یکی از یاد داشت‌های شان، به ویژه (سفرنامه مشنری سبزعلی)، که به زبان انگلیسی در سایت‌های: "موارپث فرهنگی اسماعیلی"، "اسماعیلی نت"، "و وب سایت انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن"، اقبال نشر یافته است، ذکر شده است که پیر موصوف با یک تن از برادران سید منیر بدخشانی که من‌حیث موکی (پیر- خلیفه) در ناحیه روشن - شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان، در آن زمان ایفای وظیفه می‌نموده است، ملاقات کرده است. لطفاً به متن انگلیسی، "مشنری سبزعلی در بدخشان"، مراجعه نهائید. سید منیر بدخشانی در قدم نخست تعلیم و آموزش ابتدایی را در خانه و کاشانه‌ی پدری‌اش به آموزش نشست و بعد، پدر بزرگش موصوف را به آموزش زبان عربی، دری، و تا حدی زبان روسی که در آن زمانه‌ها در قلمرو و حاکمیت زیر تصرف شوروی سابق، خیلی‌ها معمول بود، بیشتر از پیش مورد تشویق و ترغیب قرار داد. بعد آن به تعلیم و آموزش ژرف‌تر امور اسلامی، عمکرد بر طریقه و عقیده، شریعت، حقیقت، طریقت و معرفت، پرداخت و همه آثار و آفریده‌های ادبا، شخصیت‌های عرفانی و فرهنگی کلاسیک مانند: حافظ، سعدی، عطار، ناصرخسرو، کاشانی، سلمان فارسی، اقبال، حضرت بیدل، قآنی، کسای مروز، شمس، حمید الدین کرمانی، حسن صباح، مؤید فی‌الدین شیرازی، جامی، نسفی، و همه آثار ناصرخسرو، به ویژه وجه دین (هویت عقیدتی، عرفانی و باوری‌های اسماعیلی)، خوان الاخوان، سفرنامه و دیگران را خیلی‌ها نغز و ژرف به خوانش گرفته است. سید منیر بدخشانی روزهای نوجوانی و جوانی‌اش را در کشور ایران سپری نموده است، که در آن وقت به نام ایران کشوری وجود نداشته است، بلکه به نام پارس یاد می‌شد و نام ایران در سال ۱۳۴۵ م. در نتیجه پیشنهاد سفیر کبیر پارس (فارس به زبان عربی) توظیف در کشور آلمان، به ایران مسمی گردید. موصوف در ایران با یک تن از داعیان اسماعیلی موسوم به فدایی خراسانی، (وفات سال ۱۹۲۵ م.) معرفت حاصل می‌کند، و تا حدی که شرایط و امکانات دست‌داشته آنجا، ورا را یاری رسان بود، از اندوخته‌های خراسانی و سایر شخصیت محیط پیرامون اسماعیلیان، بهره‌مند گردیده است. سید منیرالدین بدخشانی، در سال ۱۸۹۹ م. که ۱۶ سال عمر داشت، با پدر بزرگش سید سهراب ولی، رهسپار بمبی - هندوستان شد و برای اولین بار توانست در منطقه "وادی"، به دست‌بوسی امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه برسد. بر اساس استناد برخی از دانشمندانی که در انستیتوت مطالعات اسماعیلی مشغول تحقیقات و پژوهش

هستند، اظهار می‌نمایند که کتابی از سید سهراب ولی به نام "الناظرین"، به نگارش گرفته شده است که به ۳۶ صفحه تقسیم می‌شود. از این سبب برخی‌ها بر این عقیده هستند که گویا نگارش کتاب یاد شده بر بنیاد بینش ناصر خسرو که در اثر "شش فصل"، شان بازتاب گردیده است، به نگارش گرفته شده است. امام بعد از پذیرش سید منیر بدخشانی این چنین هدایت می‌دهد: "شما باید من حیث مشنری‌ام در راستای دعوت، انتشار و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، به من خدمت‌گزاری نمائید." این بود که سید منیر بدخشانی بعد از سپری شدن زمان و خدمات معین به امام و به جماعت، در قطار مشنری‌ها، و داعیان معروف، صادق، و باعاطفه قرار گرفت. موصوف بر اساس هدایت امام، نخستین شخصیت روحانی و عقیدتی بود که از مناطق، هونزا، چترال، گلگت و کشمیر دیدن بعمل آورد و فعالیت‌های خیلی مؤثر و ماندگار را در مناطق یاد شده به سر رساند. بر اساس کارکردهای نهایت مؤثرش، امام سلطان محمد شاه، موصوف رابه مصر، عراق، و یمن، فرستاد تا بتواند دست‌نویس‌ها و نسخ خطی آثار و آفریده‌هایی را به جستجو و پژوهش ژرف‌تر نشیند که در مورد کارکردهای فاطمیان، کیش و آئین اسماعیلیسم، به رشته تحریر در آمده بودند. بدخشانی توانست که پژوهش گسترده‌ای را در زمینه‌های پالیسی‌های اداری و نظام حکومت‌داری اسماعیلیان و سایر اسناد و مدارک مورد نیاز را با خود به هندوستان انتقال داد، که خیلی‌ها مورد پسند و مسرت امام سلطان محمد شاه، قرار گرفت.

سید منیر بدخشانی، در سال ۱۹۱۲م.، من حیث عضو اصلی دفتر مرکزی موسوم به "دفتر رسالت کاری برای بمبی"، که بعد به "کلوب احیای مجدد و آفرینش"، مسما گردید، من حیث آموزگار زبان و ادبیات فارسی- دری برای واعظین و مشنری‌های کشور هندوستان و مناطق همجوار ایفای وظیفه می‌کرد. سید منیر بدخشانی با وصف آنکه یک دانشمند بود، من حیث یک سخنور نهایت عالی نیز باعث جلب و جذب فکر، ذکر، ذهن، دل و احساس شنوندگان می‌شد. به تاریخ دهم اپریل سال ۱۹۲۰م.، امام سلطان محمد شاه برای یک سفر ۲۷ روزه، وارد کراچی شدند. اما قبل از آنکه دو باره به بمبی برگردند، سید منیر بدخشانی را جهت تبلیغ و ترویج امور دینی و عقیدتی، به مناطق، سند، بلوچستان و ناحیه "ماکران"، بخاطر کار جدی در میان دسته‌نژاد تباری موسوم به "ذکری-ذکره"، فرستاد و نامه‌ای را هم با محتوی و سیاق زیرین، ضمیمه ساختند تا برای مردمان آنجا برسد و ایشان با سید منیر بدخشانی همکاری دقیق نمایند: "من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوچستان، و منطقه ماکران، من حیث **مُبلِّغ** و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.) امام سلطان محمد شاه جهت شناسایی بهتر و بیش‌تر سید منیر بدخشانی توسط مردم محل و منطقه تصویرشان را نیز روی برگه نامه ارسالی شان برای جماعت و سایرین، نصب فرموده بودند که فعلاً با وصف تلاش‌های خیلی‌ها ممتد، موفق به دستیابی آن نشدیم. به امید اینکه اگر دوستان، خویشاوندان، اقارب و یا سایر پژوهشگران و علاقه‌مندان بدخشانی، دسترسی داشته باشند، بدو نزدیک با همه ما سهم خواهند ساخت. امام سلطان محمد شاه بدخشانی را به مسئولیتی مؤظف ساختند که در آن زمانه‌ها خیلی‌ها دشوار، مشحون از خطرات و از نقطه مادی و مالی کاملاً طاقت فرسا بود. سید منیر در زمینه کاری‌اش با بسا دشواری‌ها سر دچار گردید، اما چون عقیده و ایمان راسخ داشت هر گونه دشواری و شرایط نامساعد محیطی و مخالفین خود را با پیشانی باز، خرد و منطق رسا، مرفوع می‌ساخت. بدخشانی به رسالت کاری و عقیدتی‌اش در مناطق، "توربات"، "لسبیله"، "مکران"، "گوادر"، "مسکات"، "پاسانی"، و "اورمادا"، ادامه داد. در نتیجه این گونه کارهای از خودگذرانه، فلسفی و منطقی، توانست یکی از باشندگان سرشناس منطقه "اورمادا، موسوم به کریم‌داد را که دارای پیروان خیلی‌ها زیاد در میان خانواده‌های "ذکری"، به ویژه خانواده-های عالیجاه دل‌مراد خان سنجر، علی بلوچ، صالح محمد جواد، و عالیجاه نورالدین، که به منطقه کراچی جهت بودوباش

مقیم شده بودند، به آئین اسماعیلی در آورد. سید منیر بدخشانی یکی از چهره‌های سرشناس در راستای تبلیغ، ترویج، اشاعه و گسترش عقیده و ایمان باطنی بوده و به نسبت کارهای نهایت مؤثرش توسط امام سلطان محمد شاه، در سال ۱۹۲۵م. به شرق آفریقا فرستاده شد تا کار با جماعت را به پیش ببرد. همچنان در سال ۱۹۳۶م. بار مجدد یک جا با عالیجاه علی بایی نانجی، من حیث هیأت کنترل و بررسی امور عقیدتی و دینی، به شرق آفریقا فرستاده شد. سید منیر بدخشان پیر سبزعلی را در کارهای تبلیغات دینی و عقیدتی در بمبئی و کراچی، در میان پیروان و سایر انسان‌های محیط پیرامون شان، یاری و همکاری می‌نمود. بر اساس اقوال برخی‌ها، چنین گفته می‌شود که سید منیر بدخشانی مشنری سبزعلی را در سفر آسیای میانه، به ویژه مناطق پامیر و بدخشانات، همراهی نموده است. سید منیر بدخشانی، یک مبلغ آگاه، دانشمند، و یک اسماعیلی متعهد، وفادار به نظام باطنیه بود. موصوف آنقدر به کارزار تبلیغاتی، مصروف شده بود که حتی زمینه ازدواج برایش مساعد نه شده بود، و الی آخرین مراحل زندگی‌اش من حیث یک روحانی متعهد مجرد، باقی ماند. امام سلطان محمد شاه بخاطر کارهای بی‌نظیرش، موصوف را در سال ۱۹۵۴م. با لقب "مشنری و مبلغ رضاکار متعهد و صادق" مفتخر ساخته و مورد نوازش پدران و مادران قرار داد. سید منیر بدخشانی، روز پنجشنبه، هشتم ماه اکتوبر سال ۱۹۵۷م. در شهر کراچی، دیده از جهان فروبست. موصوف به نسبت مصروفیت‌های کاری و تبلیغی، موفق به نگارش کتب نه شده است، اما با وصف آنهم دو اثر خیلی‌ها خوب از ایشان به ودیعه گذاشته شده‌اند که یک‌بیزیر عنوان، "گلدسته فلسفه"، که در سال ۱۹۵۸م. در شهر کراچی پاکستان اقبال چاپ یافته است، و بر مبنای قول یکی از پژوهشگران اداره طریقه بورد کراچی، در کتابخانه آن نهاد جنساً موجود هست. در منابع نه چندان معتبر و تا حدی خصوصی، اظهار می‌شود که دو تن از شخصیت‌های دیگری: به نام‌های سید منیر حسین "گیلانی"، و سید حسین "ولی"، که نه تنها اسما و تخلص شان تا حدی با هویت خانوادگی سید سهراب ولی، و به ویژه سید منیر بدخشانی، در قرابت و شباهت خیلی‌ها زیاد هستند، بلکه کارکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنها نیز تا حدی با ویژگی‌های این خانواده دارای همخوانی است، که اینک جهت وضاحت بیشتر و هم کمی به منظور تحلیل و تجزیه زندگی شخصیت‌های یاد شده و هم‌آهنگی خانوادگی میان شان، به شرح مختصر زندگی شان می‌پردازم: سید منیر حسین گیلانی- سید منیر حسین "گیلانی"، یکی از شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی در کشور پاکستان است که زندگی‌اش را در راستای مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انسانی، به ویژه تساوی حقوق زنان، سپری نموده است. موصوف در مقامات بلند پایه دولتی و حکومتی نیز کارکرد هایی داشته است. موصوف بخاطر اشاعه، پخش و استقرار نظام دموکراتیک و انسان‌سالار، چندین بار از طریق نظام‌های آشوبگر پاکستان، به ویژه سیستم استخبارات، به زندان افکنده شده است. بعد آن که جنرال ضیاءالحق بر سر حاکمیت آمد، برای ملت و مردم پاکستان وعده انتخابات آزاد و دموکراتیک، مطبوعات آزاد، تساوی حقوق شهروندی، تشکیل احزاب سیاسی و دموکراتیک، و ساختار نظام مستقل داوری و قضاوت را سپرد، اما همه مسایل تنها در برگه‌های کاغذ و طرح‌ها باقی ماند، و هیچ کاری در زمینه صورت نگرفت، و به عوض آن نظام دیکتاتوری خشن و مردم‌ستیز به وجود آمد. بخاطر عدم اعتنای رژیم دیکتاتوری نظامیان پاکستان، احزاب سیاسی، ائتلافی را بر خلاف حکومت سازمان‌دهی نمودند، که نقش سید منیر حسین گیلانی در آن خیلی‌ها برانزده و نقش‌آفرین از دیدگاه سیاسی بود. از همین سبب بود که سید منیر حسین گیلانی، بازداشت و به زندان افکنده شد. هنگامی که نظام ائتلاف مردمان دموکراتیک در اواسط سال های ۱۹۹۰م. تأسیس یافت، که از "حزب مردم پاکستان"، حزب "تحریک استقلال"، و حزب "تحریک نفاذ فقه جعفری"، "دسته مسلم‌لیک"، به ویژه دسته آقای قاسم، و "حزب قومی پشتون‌خواه"، تشکیل گردیده بود، سید منیر حسین گیلانی، در امر استحکام گونه‌های هر چه بهتر و دموکراتیک آن، سهم خارق را بدوش داشت. بعدها سید منیر حسین گیلانی، در سال ۱۹۹۶م. به تأسیس حزب خودی به نام "جبهه دموکراتیک اسلامی"، عملاً اقدام نمود، و همواره بر خلاف نظام‌های دیکتاتوری به منظور ایجاد و استقرار حاکمیت انسانی و عدالت‌پسند، به مبارزه خود ادامه می‌داد. سید منیر حسین گیلانی، با

ذوالفقار علی بوتو، میانه‌ای خوبی داشت، از همین سبب بود که با برگشت مجدد بی‌نظیر بوتو، بخاطر ادای احترام به پدرش، میل داشت تا با وی نیز در راستای استقرار حاکمیت دموکراتیک همکاری نماید، اما بعد از مدت زمان معین مشاهدات و بررسی‌ها، خویشتن را از حلقه بی‌نظیر دور ساخت، و هنوز هم به مبارزه خویش در میان مردمان مناطق سند، بلوچستان، و حیدرآباد ادامه داده و همواره بر خلاف سیاست پاکستان در برابر افغانستان بود، و همیشه سعی می‌ورزید، مناسبات ایران و پاکستان را هر چه معقول‌تر و بهتر از پیش سازد.

سید حسن ولی: در یکی از دهکده‌های کشور ایران به نام "نیاک"، مزاری است که آستان متبرکه و منوره، فیض آثار بارگاه یزدانی و نورانی، از سید حسین "ولی"، یا بهتر گفته شود، درویش صادق، متفکر و اندیشمند عالم حقیقت و حقانیت، تاج‌الدین سید حسن ولی، و آرامگاهی است از برادرش، درویش سید علی، و قبری دیگری از یکی از درویش و اساتید، حضرت سید حسن ولی، سید سهراب ولی که آرامگاه این بزرگواران، در زمانه‌های ناهمگون به بازسازی گرفته شده‌اند و در میان مردم از تکریم و تقدیس خیلی‌ها عالی، برخوردار هستند. صندوق چوبین مرقد درویش سید حسن ولی را پوشانده است که بر برنده شرقی آن این عبارات نوشته شده هستند. "نذر کرد امیر اعظم امیر حسین امیر داؤد و درویش تاج‌الدین سید حسن ولی، مسجدی بزرگ تازه ساز بود که رختخواب‌ها و سماوارهای متعددی جهت رفع دشواری‌های زوار و پارسایان، وقف این مسجد کرده‌اند. درویش تاج‌الدین سید حسن ولی خود، از پارسایان و عارفان محیط و منطقه به شمار می‌رفته است، و از دودمان همین گروه بوده است، که موصوف را ولی یا ولی‌الله خوانده‌اند، و به چنین صفت او را متصف نموده‌اند:

"سرکار با برکات تقوی شعاری سالک راه یقین خداوند و مخدوم سلاله الزهاد و العباد حضرت مفخر العرفا والفقرا والصالحین قدوة الفقرا، قطب العارفين السالکین و المحققین زبدة المشايخ والصلحاء و المشرعین والمتورعین تاج‌الملت والحق والدین افتخار والمتورعین قدوة العارفين والسالکین الخصوص بنظر رب العالمین درویش حسن ابوالحسین." سید حسن ولی، مالک روستای نیاک بوده و به گواهی اسناد و مدارک دست داشته، زمین و باغ‌های و چراگاه‌های زیادی را خریداری نموده و همواره از آن طریق در خدمت انسان‌ها، مسافران و نیازمندان قرار داشته است. یکی از وجوه مصارف موقوفات درویش حسن ولی "اطاق سرا" که هر کسی به قریه نیاک می‌آمده، سه شبانه روز در آنجا سکنی می‌گزید و مهمان آستانه مبارکه بوده است. مرحوم تاج‌الدین سید حسن ولی، پسر حسن، پسر پیرزاد، پسر حسن، پسر عبدالله، پسر تاج‌الدین لطف‌الله، پسر فضل‌الله، پسر محمد، پسر حمزه، پسر ابن‌الهلول محمد، پسر حمزه سراهنگ، پسر علی، پسر زید، پسر عبدالرحمن شجری، پسر قاسم، پسر حسن، پسر زید، پسر امام حسن مجتبی علیه السلام، پسر امام علی علیه السلام می‌باشد. سید حسن ولی در ۷۲ سالگی درگذشته است، و آثاری هم از موصوف که نمایندگی از افکار، بینش و تصورات عقیدتی‌اش، نماید، در دسترس نداریم. به امید پیروزی، بهروزی و همکاری دوستان در زمینه‌های یاد شده.

بنازم جان روح افزای سید

بنازم صورت زیبای سید

همه اسرار او دارد کماهی

بنازم آن دل دانای سید

توان دید آفتاب هر دو عالم

به نور دیده دانای سید

سر افزای کنی در دین و دنیا

گرت در سر بُود سودای سید

به نزد همت ما هفت دریا

بود یک قطره از دریای سید

سفر تاریخی مشنری سبزعلی، نماینده امام به آسیای میانه: در شرایطی که مشنری سبزعلی حیات بسر می برد، از هر نقطه نظر، به شمول مصونیت، امنیت، وسایل حمل و نقل، خوار و بار، ایجاد مناسبات و رهنمود برگه ای، یا نقشه، دور بین راه و سایر وسایل یاری رسان تا حدی وجود نداشتند و برای هر کسی که این گونه اقدام را می کرد، دقیقن همه این کوتاهی ها و نارساییها را از نظر خود و حامیان شان مورد ارزیابی های دقیق و سنجیده قرار می دادند. پیر سبزعلی، در سال ۱۹۲۳ م. رهسپار مناطق مختلف آسیای میانه شدند و همواره سعی می ورزید تا بهترین و شایسته ترین معلومات را پیرامون عملکرد عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که از سنت ماندگار پیر سترگ، ناصر خسرو پیروی می کردند، بدست آورده و آن را در اختیار امام زمان گذارد تا برای آینده ها در ایجاد فرآیند معقول مناسبات با جماعت یاد شده بعد از درگذشت پیر ناصر خسرو، سعی بیدیع را بخرج داده باشند. پیر سبزعلی بعد از برگشت شان در سال ۱۹۲۳ م. با درایت و حافظه ی خوبی که داشت همه مسایل را در ذهن حفظ نموده بود و خیلی ها کم سعی نموده بود تا برگه های یاد داشتی را در زمینه داشته باشد، زیرا عبور و مرور از برخی مناطق که حاکمیت کلی آن در اختیار سایر بردران اهل اسلام قرار داشت، حمل و نقل این گونه یادداشت ها بر دشواری های بعدی کار کرد ها در زمینه های یاد شده را می افزود. ایشان مادامی که به هندوستان رسیدند، یاد داشت های سفر با اهمیت و تاریخی شان به زبان "گجراتی"، زیر عنوان 'سفر با اهمیت عالیجاه مشنری سبزعلی'، در روز هفته نامه 'اسماعیلی بمبئی'، به تاریخ هفده هم فبروری سال ۱۹۲۴ م. بدست نشر سپرده شد. قرار یاد داشت برخی از افراد آن زمان و به ویژه کار مندان قنصل امامت هندوستان، گفته می شود که در شیوه های گزارشدهی پیر سبزعلی و یا بهتر گفته شود در گزارش اصلی شان تغییراتی به وجود آوردند که در حقیقت باعث کم رنگ شدن گزارش اصلی مشنری سبزعلی گردید و زیبایی خود را تا حدی از دست داد.

زیست نامه فشرده مشنری سبزعلی رمضان علی: پیر سبزعلی رمضان علی، در سال ۱۸۷۱ م. در 'موندیره کوچ' هندوستان، دیده به جهان گشوده است. پدر شان در سال ۱۸۸۹ م. در بمبئی دار فانی را پدرود گفتند، و مادر شان مسئولیت بزرگ کردن فرزند شان را در همه فراز و فرود زندگی مشقت بار شان و مشحون از دشواری های ناشی از زندگی دشوار آفرین روزوار، بدوش داشتند. از قرائن معلوم میجشود که موصوف هیچ گونه علاقه ای به دبستان و دبستان نداشته و همواره در حلقه 'دوستان، رفقا، و عزیزان'، در روی جاده ها در گشت و گذار بود و همواره مردمان رهگذر و بی دفاع را مورد ازیت و آزار قرار می داد. برادر بزرگ پیر سبزعلی، محمد جعفر علی، وی را نزد وارس محمد ریمو (۱۸۶۰-۱۹۲۴ م.)، در گوادر فرستاد، و بعد به آستان کراچی فرستاده شد تا در یکی از شرکت های فرد اسماعیلی کار کند. مادامی که در شهر کراچی قرار داشت، بخاطر کمبود آب در محلی که کار می کرد، لازم دید تا بخاطر نوشیدن آب به داخل نزدیک ترین جماعت خانه محل مراجعه نماید و آب بنوشد. در داخل جماعت خانه بانویی به نام 'سونه بایی'، (خواهر آب رسان)، یا سقاوه، مسئولیت توزیع و تقسیم آب نوشیدنی در داخل جماعت خانه را داشت. مادامی که سبزعلی داخل جماعت خانه شد و لیوان آب را گرفت و نوشید، صدایش توسط سونه بایی شنیده شد، و صدا زد که گیلان را کثیف نمودی. سبزعلی پرسید: "چرا کثیف شد؟" سونه بایی گفت: "قراری که من معلومات دارم، خودت سیگار دود میجکنی و لبان کثیف به آن در تماس شد و از این سبب کثیف شد." این سخن سبزعلی را خیلی ها نا امید ساخت و بعد آن تصمیم گرفت دیگر سیگاری را هم نباید دود کند، و این در حقیقت چرخشی بود عظیم در زندگی فردی اش. پیر با وارس محمد ریمو همه روزه نزدیک تر می شود و با وصف آنکه وی را در امور بازگانی مدد و یاری می رساند، در کار های عقیده و باور، به ویژه تعلیم و آموزش مذهبی نیز یاری و یاورش میجگرده.

وقتی که کار کرد هایش در زمینه جدی تر می شوند، وارس وی را من حیث کهادیا/ کامریای یکی از جماعتخانه ها، به نام 'جماعتخانه پاسانی'، توظیف می کند. چون جماعتخانه یاد شده مشنری ای نداشت که مسؤولیت تبلیغ و ترویج امور مذهبی را به پیش ببرد، مشنری سبزعلی من حیث شخص نو آغاز مسؤولیت یاد شده را بدوش می گیرد. مادامی حضرت امام سلطان محمد شاه، برای بار دوم، ماه اپریل سال ۱۹۰۵م. از جماعتخانه یاد شده دیدن به عمل آورد، به پیر گفت: "باید به مثل و مانند جماعت گوادر زندگی کنی." پیر سبزعلی در سال ۱۹۰۷م. من حیث مکی جماعتخانه 'پسانی'، تعیین و توظیف شد. پیر با وصف آنکه همه کار کرد های بازرگانی وارس را به پیش می برد، و الی سال ۱۹۱۲م. جماعت را من حیث مکی مورد خدمت قرار می داد، وارس محمد وی را من حیث نماینده ویژه خود در همه امور روز وار تعیین و توظیف کرد، در همان سال وی را من حیث مکی جماعتخانه 'اومادا'، تعیین نمود که در حقیقت مرحله ی سوم تغییرات در زندگی شخصی و فردی پیر تلقی می شد و وی را به شخصی بامسؤولیت و منظم در همه امور روزوار جماعت، در امور بازرگانی، در خدمت گزاری برای جماعت و یک مشنری و سخور متعهد، روزگار تبدیل ساخت. جنگ دوم جهانی (۱۹۱۸م-۱۹۱۴م)، به گونه خیلی ها نا مناسبی فرآیند بازرگانی کشور هندوستان را مانند سایر کشورهای جهان برای مدت زمان خیلی ها دراز به زلزله در آورد. بسا از مواد بازرگانی پیر سبزعلی در قطار واگون های کشور انگلستان در نیمه راه توقف نمودند. در همان روزها، وزیر رحیم بصریه (۱۹۲۷-۱۸۸۵م)، پیر را آگاه ساخت تا در برابر آرزوی نیک خواهانه امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه، به سفر منطقه چنچ آب (پنجاب)، و مناطق مرزی شمال شرقی کشور، به سفر خویش آغازگر شود. در همین اثنا بود که پیر سبزعلی در مورد نحوه شکست و تشویش بازرگانی خود، هیچ چیزی را به امام زمان نگفت، و رهسپار محیط و منطقه ای شد که امام هدایت داده بود. پیر همه دار و ندار خود را که در میان قطارهای انگلیسی به گونه ای توقف کرده بود، به توکل خدا گذاشت و به رسالت خویش در راستای تحقق و تطبیق هدایت مرشد خویش، آستان کراچی را به قصد آستان کوپته، ترک نمود. بدون در نظر داشت شرایط دشوار و مناطق دشوار گذر، مشنری دیگری (الواعظه)، فاطمه منوط به خانواده غلام وابسته به علاقه 'گوجران والا'، نیز مشنری سبزعلی را در راستای تبلیغ و ترویج عقیده و باور باطنی، نیز همراهی می کرد. حضرت امام سلطان محمد شاه برای یک ۲۷ روزه، دهم اپریل سال ۱۹۲۰م. وارد شهر کراچی شدند. در بیست و نهم اپریل سال ۱۹۲۰م. مکی عمومی عقیدتی، آقای رحمت الله فرزند لطف علی، (۱۹۲۸-۱۹۱۴م)، هنگام تشریف آوری حضرت امام این چنین فرمودند: "حضرتا، باید خدمت شما به عرض رسانم، اینکه حضور عینی و عملی مشنری پیر سبزعلی، مفاد زیادی را به جماعت و ما، به ارمغان آورده است." امام از شنیدن این چنین حرف خیلی ها مسرور شدند و اظهار فرمودند که: "من، از همه این مسایل آگاهی دقیق دارم، و ایشان نه تنها اینکه در آستان کراچی خدمات شایانی را به سر رسانیده اند، بلکه کارجهای طاقت فرسایی را در آستان بمبئی، کتی وار و ماکران، نیز به سر رسانیده اند." در همان زمان بود که، پیر سبزعلی حضرت امام سلطان محمد شاه را به خانه شان مهمان نمودند، و امام در همان اثنا به مشنری گفت: "شما کار خیلی ها طاقت فرسا را انجام می دهید، شما در منطقه کارادار زندگی میجکنید، تبلیغ میجکنید و دانش معنوی و روحانی به اذهان جماعت و مردمان منطقه می دهید، از این سبب لازم دانسته می شود که شما باید به منطقه گاردن نیز بروید و برای جماعت آنجا نیز تبلیغ نمائید، من برای شما برکات بیشتری را می دهیم. خانه آبادان." بعد آن امام دست شان را بر دوش پیر سبزعلی گذاشته، تبریکات خود را برایش تقدیم کرد و در ضمن وی را با دعا و برکات خود، بیشتر از پیش متبرک ساخت. کارمندان اداری، مکی ها و همه دست اندرکاران جماعت-خانه ها، لقب 'بلبل سند'، را به مشنری سبزعلی تقویض نموده بودند. مزید بر آن، امام الوقت فرمودند: "من، شما را بار مجدد مورد تقدیر و تمجید قرار داده، و بجای آنکه لقب 'بلبل سند' را کمایی کنید، من شما را لقب 'طوطی باغ بهشت'، می دهم. پیر سبزعلی در شهر کراچی اقامت داشت و همه فعالیت های خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، و در همه فعالیت های امور اجتماعی و جماعتی سهم فعال داشت. هفتم مارس ۱۹۲۳م. امام سلطان محمدشاه سخاوتمندانه منظور فرمودند تا به

جماعت بدخشان (نماینده های فرستاده شده جماعت بدخشان)، در منطق 'پونا'، دیدار دهند، و پیر سبزعلی نیز در این دیدار حضور داشتند. در همان اثنا امام، به ایشان فرمودند: "من، خیلی مسرور خواهم شد اگر شما هر چه زودتر آمادگی تان را برای سفر به آسیای میانه بگیرید." موصوف با اشاره سر به زمین من حیث نهاد ادای احترام و منظوری فرمایش امام، لبیک گفتند. امام فرمودند: "شما آمادگی تان را به منطقه یاد شده بگیرید و من شما به جماعت معرفی می کنم و در ضمن آن جماعت نیز را با فرمانم از طریق شما مورد نوازش قرار خواهم داد." پیر سبزعلی، از سفر دراز مدت خویش که حدود هشت ماه و پنج روز را در بر گرفت، به تاریخ دوازدهم دسامبر سال ۱۹۲۳ م.، دوباره به آستان کراچی برگشت نمود. پیر سبزعلی با صمیمیت خیلی ها عالی از طرف رهبری جماعتی در ایستگاه قطار (ریل)، کراچی مورد پذیرایی باشکوهی قرار گرفت. پیر سبزعلی، به تاریخ بیست و نهم ماه دسامبر ۱۹۲۳ م.، به آستان بمبئی رسید. در همان وقت بود که امام سلطان محمد شاه نیز، از سفر اروپایی اش، روز یک شنبه، سیزدهم جنوری سال ۱۹۲۴ م.، برگشت، و پیر سبزعلی گزارش مکمل سفر دراز مدت خویش را حضور امام تقدیم نمود. امام، پیر سبزعلی را مورد ستایش و تمجید بی پایان قرار داد و موصوف را به تاریخ بیست و نهم جنوری سال ۱۹۲۴ م. با لقب عالیجاه، مفتخر ساخت و در ضمن مدال طلا را نیز به پیر تقویض نمود. مادامی که حضرت امام سلطان محمد شاه از سفر اروپایی شان در سال ۱۹۲۳ م.، وارد هندوستان شدند، در مدت زمان اقامت شان در هند، پیر سبزعلی را نزد خود خواستند و برایش وظیفه سپردند تا به سفر خویش به سوی آسیای میانه، آمادگی دقیق و کامل بگیرند. امام در محضر همگان اظهار کرد: "در میان شما یک تن باید به بدخشان برود، و روی خود را بطرف پیر سبزعلی کرد، و فرمود: "آیا شما آماده هستید تا به این سفر آغاز گر شوید؟" پیر سبزعلی می گوید: "من، نوکر شما هستم و هر آنچه را که شما هدایت می فرمائید، مطابق آن و متناسب به قوت و نیروی بشری خویش، به آن اقدام بیج چون و چرا خواهم نمود." امام افسر و یا محافظ شخصی اش را خواست و برایش هدایت داد تا گواهی نامه 'جوازنامه'، ای را برای پیر تدارک نماید. ولی افسر مذکور نتوانست آن را به گونه فوری تهیه و تدارک کند. بعد از سپری شدن چند روز امام، از پیر پرسید: "چه زمانی به سفر خویش آغاز خواهی کرد؟" پیر گفت که: "چون به مناطق فرامرزی میروم، لذا ایجاب اسناد و مدارک دقیقی را خواهد کرد." امام، بار ثانی مأمور را خواست و برایش گفت که هر چه زود تر باید اسناد را تهیه کند. افسر گفت: "آقا، پیر از سفر خود در هراس است." فردای آنروز، مادامی که امام پیر را مورد پرسش قرار داد که آیا برای سفر خویش آماده است، پیر اظهار آمادگی نمود ولی گفت که "مأموری که برای تهیه و تدارک اسناد توظیف شده بود، هنوز به دریافت اسناد مورد نیاز کامگار نشده است." پیر سبزعلی، فرمان امام را که به زبان دری ارشاد شده بود و در آن جماعت بدخشان مورد خطاب قرار داده شده بود، به تاریخ پنجم اپریل سال ۱۹۲۳ م.، بدست آورد. پیر سبزعلی در زمینه می نویسد: "من از هدایت امام خیلی ها خورسند شدم و همواره باب مسرت بر رخم باز می شد. این پیام آنقدر در میان مردم پخش شده بود که حتی من حیث عنوان روزنامه ها بکار برده می شد. حتی اگر چند تن باهم در همآیشتی قرار می گرفتند، سخن از سفر من بود. من از دوستان خویش می شنیدم که همه مناطق آسیای میانه کاملن کوهستانی و دشوار گذر است. مصونیت نیز قابل تشویش است. مزید برآن، برایم گفته می شد که هیچ کسی در آنجا به زبان های هندی و اردو، سخنی هم بر زبان نمی رانند و باید به زبان دری و سایر زبان های پامیری سخن زده شود. من با وصف هزاران گونه دشواری، به این اندیشه شدم که ولو این سفر به قیمت جانم هم تمام شود، به آن اقدام خواهم نمود زیرا، باید حرف امام را بر زمین نزنم و هم بر عقیده و ایمان خود در برابر آئین و کیش اسماعیلی ثابت قدم باقی بمانم. با شنیدن این همه حرف ها به ویژه موضوع زبان، خیلی ها به تشویش و اضطراب قرار گرفتیم."

پیر سبزعلی، می نویسد: "من، از وظیفه ای که برایم سپرده شده بود، خیلی ها مسرور بودم و در انتظار آن به گونه ای بودم که شاید یک روز برایم مانند سال سپری می شد. مسئله در میان مردم عامه نیز انتشار پیدا کرد. همواره در مورد چالش های ناهمگون، از قبیل محیط جدید، زبان های تازه، فرهنگ و تهذیب دیگر، راه و رسم و مراسم تشریفات عقیدتی و اجتماعی

جداگانه، و غيره. همواره با افراد و اشخاص ناهمگون در تماس می شدم و در مورد هر موضوع و مسئله از ایشان می پرسیدم تا بتوانم یک تصور درستی را از اوضاع و احوال آسیای میانه بدست بیاورم و خودم را با آن در مطابقت جدی و دقیق قرار دهم." امام پیر را دوباره می خواهد و از وی می پرسد: "هنوز هم اگر تشویشی در دل داری برایم بگو." پیر اظهار می نماید که هیچ چیزی را در ذهن خود به گونه منفی جای نمی دهم. بعد امام اظهار فرمودند که: "شما باید بدانید که پیر صدرالدین و پیر شمس را من توظیف نمودم و آنها در کارزار خویش کامگار بودند زیرا به هر جایی که رفتند و سفر نمودند، فقط نام من و هدایت من بر زبان شان بود و از این سبب همواره کامگار و پیروز بودند و هم شما باید از سفر پیر ناصر خسرو بیاموزید که چگونه در سفر طولانی تاریخی و عقیدتی خویش موفق شد و در فرجام با پذیرش هر گونه چالش های فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و مالی، خویشتن را به آستان امام زمان برساند و بعد ها چسان مصدر خدمات شایان تاریخی برای جماعت خراسان زمین و امام گردید." امام، پیر سبزعلی را با فرمان خویش نوازش کرد و برایش گفت: "امروز من بسوی اروپا می روم و شما بسوی دیگری که آسیای میانه است." پیر سبزعلی و همراهانش به تاریخ هفتم اپریل، سال ۱۹۲۳ م.، دهلی را به قصد سفر آسیای میانه، با همسفرانش، رمضان علی، غلام علی، سید مراد علی بدخشانی که اغلبین من حیث محافظ امام در داخل ماشین امام سفر می کرد، ملا قربان و پنج تن بدخشانی دیگر، ترک نمودند. پیر سبزعلی و همراهانش به هر جایی که رسیدند، جماعت را با دانش و فهم شان مستفید می ساختند، و با تبلیغات شان جماعت را بسوی وحدت و یکپارچگی، دعوت می نمودند که تا هنوز خاطرات کاری و عقیدتی شان در ذهن، افکار و اندیشه های کافه جماعتی که با ایشان و همراهانش شان ملاقات و دید و وادید را پیدا نموده بودند، با مصونیت عام و تام حفظ نموده اند.

پیر سبزعلی، با همسفرانش به آستان پشاور رسیدند و برای اینکه در پشاور مصون بوده باشند، امام سلطان محمد شاه نامه ای را عنوانی کمیشنر نظامی آن ولایت برای دسته مسافری تقویض نموده بود تا باشد آنها از هرگونه گزند و آسیب در امان باشند. در ضمن، امام برای پیر سبزعلی مشوره داده بود تا نحوه لباسی را که امام استفاده می نماید باید به تن کند و هم دستار سر را نیز مانند امام به سر کند تا باشد مورد ادای احترام من حیث نماینده با صلاحیت امام مورد پذیرش قرار گیرد. مادامی که هیأت داخل شهر پشاور شد، شرایط در آنجا تا حدی درست به نظر نمی رسید، زیرا یک تن از باشندگان منطقه پشاور طی حمله ناگهانی بانوی یک تن از اروپائیان مقیم پشاور را به قتل رسانده بود و دوشیزه جوانش را نیز اختطاف کرده بود. در این زمان، مادامی که پیر به نزد کمیشنر رفت، دربان اجازه ورود را برای پیر نداد. پیر سبزعلی تنها نامه فرستاده امام را در اختیار دربان گذاشت و خود دوباره به مقر خود برگشت. مادامی که کمیشنر نامه را مطالعه نمود پریشان شد و از دربان خواست تا شخصی که نامه را آورده باید هر چه زود تر نزد کمیشنر منطقه حضور یابد. برای فردا، وقتی که پیر بار مجدد وارد مقر زندگانی کمیشنر شد، دربان به طور خیلی ها عجولانه موصوف را اجازه ورود داد و بعد آن که با کمیشنر دیدار کرد، کمیشنر از پیر خیلی ها عذر خواهی کرد و برایش گفت که: "بعد از این، تا زمانی که در این جا مهمان هستی، هر زمانی که خواستی مرا ببینی، بدون اجازه همگان میتوانی داخل شوی." پیر سبزعلی به همین سان به مناطق مختلف چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد و سایر مناطقی که نام از یاد رفته اند، دیدن کرد و هم همه مکی های منطقه را به شمول شخصیت های سیاسی و اجتماعی منطقه، از قبیل مهتر چترال را نیز ملاقات نموده و به سفر خویش ادامه دادند. همگان بخاطر نامه های امام و هدایتی که به کارکنان و شخصیت های مختلف ارسال نموده بود، هیأت را به نحو خیلی ها خوب مورد پذیرایی قرار دادند. پیر در مورد آستان چترال سخن میگوید و اظهار میکند که: "اکثر مردمانی را که در چترال دیدم، بدخشانی ها بودند، و آنها سعی می نمودند تا از طریق کشمیر و دره بروغیل واخان به هندوستان رفته و بعد آن بخاطر ادای حج به مکه معظمه روانه شوند. در ضمن بسا از مردمان بدخشان در این منطقه آمده مصروف بازگانی بودند و همواره رویه کابلی با خود داشتند و از چترال مواد مختلف از قبیل: چای، البسه باب، نمک، گوگرد و غیره نیازمندی های شان را بدست آورده و به بدخشان رهسپار می شدند."

پیر سبزعلی، و هیأت معیتی شان بعد از آنکه همه مناطق علاقه جات شمال پاکستان را درنوردیدند، جهت دیدار با جماعت اسماعیلی ترکستان - سینکیانگ چین، میل داشتند وارد منطقه شوند. افسر سرحدی بعد از مطالعه اسناد و مدارک دست داشته شان ایشان را اجازه ورود به داخل خاک چین دادند. آنها روز شنبه، چهارم آگست ۱۹۲۳ م. وارد ترکستان شدند. واضح است که کاروان شان از طریق دره ها و کوهسار های خیلی شامخ پامیر، داخل ترکستان شدند. مادامی که پیر با همراهان شان به منطقه مزدحم اسماعیلی نشین رسیدند، میخواستند به نشست ها و مجالس معمولی شان ادامه دهند، اما جماعت بخاطر علاقه مندی وافر به شنیدن هدایت و فرمان امام زمان، از پیر خواستند تا در قدم نخست فرمان را باید بشنوند و بعد میتوانند روی سایر مسایل بحث و سخن رانی کنند. پیر، فرمان را بیرون مهیا ساختند، اعضای جماعت هر کدام شان به نوبه خود، فرمان مبارک را مورد زیارت و بوسیدن قرار دادند و برخی ها اشکریزان شدند و احساس سعادت و مسرت برای شان رخ داد. در این جا میل دارم خواننده را به سایر مطالبی که آنقدر در دگرگونی عقیدتی جماعت آسیای میانه نقشی نداشته و تنها داستان گونه منطقه به منطقه از سفر تعریف و توصیف شده، نام افراد و اشخاص بسیاری گرفته شده که با آنها ملاقات صورت گرفته است، ابا ورزم و تنها به این اکتفا کنم که پیر الی مناطق ترکستان، قاشغر، قوقند، سریقول، خاروق و غیره مناطق سفر نموده و بعد آن رهسپار هندوستان می شود و گزارش را حضور امام تقدیم می کند و از طرف امام زمان مدال طلا برایش تفویض می شود. آنچه که همواره از این سفر سخن ها به میان می آمد و برایش اهمیت خیلی زیاد قایل شده بودند، در واقعیت امر آنچه که باید صورت می گرفت، و برای جماعت مفید واقع می شود، نظام جدید عقیدتی به میان می آمد تا جماعت بسوی ترقی و تعالی حرکت کند، هرگز به میان نیامد و به امید به میان آمدن آن در آینده ها.

فشرده ای پیرامون سفر " چوته لاخلانی"، (لاخلانی کهتر)، به افغانستان و یادواره های در زمینه

" دستم را قلم می کنم و قلمم را از دست نمی گذارم، و چشم هایم را نابینا می کنم و گوش هایم را ناشنوا می کنم، پاهایم را می شکم و انگشتانم را بند بند می بُرم، سینه ام را می شگافم، قلبم را بیرون می کشم، حتی زبانم را می بُرم و لبانم را نیز می دوزم، اما قلمم را به بیگانه نمیدهم، و باید زنده بودن را به بیداری بگذرانم، زیرا سال ها به اجبار خواهم خفت. "

(شریعتی)

به تاریخ بیست و یکم ماه نوامبر سال 1964م، حضرت والا آقا خان چهارم به آستان کچی تشریف فرما شدند و برای مدت زمانی در آن جا به کار های رسمی شان آغاز گر شدند. در همان اثنا بود که آقایان رمضان عاشوری و رمضان علی، به شهر کراچی سفر نموده و زمینه مساعد شد تا با امیر علی کریم که از سال های (1910-1978م)، مقام وزارت اداره دفتر امام را در شهر کراچی عهده دار بود، دید و وادید داشته باشند. خوشبختانه امام بدون در نظر داشت شرایط زمانی محدودی که بخاطر پیشبرد کار های نهایت عمده اش در اختیار داشت، به تاریخ 23 دسامبر، 1964 اشخاص موصوف را توأم با وزیرامیر علی کریم به حضور خود پذیرفتند و هدایت مشخصی را در زمینه کار کرد های معین مطابق شرایط زمان و مکان و واقعیت های عینی محیط عقیدتی اسماعیلیان افغانستان، به آنها سفارش دادند.

چون در آنوقت شرایط افغانستان گونه دیگری داشت و هم اسماعیلیان در میان خود برخی از مسایل را به گونه وارونه مورد بحث و فحش قرار میدادند، امام فردی را به نام " وارس لاخلانی"، در ذهنیت عام اسماعیلیان افغانستان به نام چوته لاخلانی یا لاخلانی کهتر یاد می شود، و تا حدودی با مسایل عقیدتی و مراسم تشریفاتی سنتی و تاریخ جماعت اسماعیلی آسیای میانه به

ویژه افغانستان آشنایی نسبی داشت، من حیث میانجی مثبت اندیش و جمعگرا، به منظور بررسی دقیق تر برخی از مسایل داخلی افغانستان، به ویژه میان مریدان امام در مناطق مرکزی، مناطق کوهستانی سرزمین بدخشان و حوزه پامیرات، فرستاده شد. واقعیت این است، مسؤلیتی را که امام به فرد یاد شده سپرده بود، قادر به اجرای دقیق آن نه شدند و مزید بر آن دشواری های معین دیگری را نیز فرا راه ادارات امامت، ادارات جماعتی و جماعت به آفرینش گرفتند که ناشی از عدم آشنایی و معرفت دقیق شان از تاریخ، حساسیت ها، اختلافات، سلیقه های تباری، فردی، نظام پیرداری، و حتی برخی از آزرده گی های خانوادگی در میان اسماعیلیان مناطق مرکزی، بود که اثرات نا میمون آن تا کنون در میان باورمندان مناطق یاد شده و حتی در میان اسماعیلیان بدخشان دو کنار درایای آمو، به مشاهده می رسد.

آنگونه که سفر پیر سبز علی دارای دشواری های معین خودی در افغانستان، مناطق شمال پاکستان، تاجیکستان و ترکستان چین بود، لاخانی کهتر نیز جماعت را با درد سر مشابه گرفتار ساخت. لاخانی در ابتدا سعی ورزید تا همه اهل هنود مقیم افغانستان را مورد تشویق قرار دهد، نام های شان را تغییر دهند و نام های اسلامی را بر خود بگذارند و در میان اسماعیلیان افغانستان کار کرد هایی داشته باشند، که این موضوع باعث ناراحتی داخلی در برخی از مناطق ای که رهبران سنتی اسماعیلیان در آن جا حاکم بودند، گردید.

لاخانی کهتر، که در انجمن عقیدتی و مذهبی وابسته به جماعت هندوستان، به ویژه منطقه گجرات ایفای وظیفه می نمود، بر اساس هدایت امام زمان به افغانستان سفر نمود تا از مسایل و رسایل عقیدتی، مذهبی، بافت های سیاسی و اجتماعی و به ویژه بینش سکولاریسم در میان جماعت افغانستان طی گزارش مناسبی امام وقت را در جریان قرار دهد تا فرایند کار کرد های عقیدتی و باور های دینی بعدی را مطابق اصول بنیادین دین مبین اسلام و تعبیر و تفسیر ویژه بر بنیاد باور های تاریخی اسماعیلیان در شیرازه تاریخ در میان جماعتی که دارای تاریخ پر از فراز و فرود مذهبی بوده است، به پیش برده و کار اثرمند را در عرصه های ناهمگون هستی روزوار آنها برای آینده ها در نظر گرفت. لاخانی وارد کابل می شود و برای مدت زمان معین توانست دفترچه گزارشات اش را که شامل، 25 صحیفه و حاکی از مسایل مذهبی و داشته های بینش سکولاریسم در میان جماعت افغانستان بود، تکمیل و به حضور امام تقدیم کند.

سید منصور نادری فرزند سید محمد خان، که دارای اختلافات سلیقه ای و حتی روابطی با برخی از دسته های دیگر اسماعیلیان مقیم افغانستان (مناطق مرکزی)، که کمی پیشتر زمینه های دید و وادید را با نماینده امام، وزیر امام و یا شخص امام مساعد ساخته بودند، نیز بعد از رهسپار شدن لاخانی وارد آستان کراچی می شود و بعد دیدار فردی با امام، به امام زمان تعهد می سپارد که منبعده همه امور مذهبی جماعت افغانستان را مطابق هدایت امام وقت، به پیش خواهم برد و در آن هیچگونه تعللی نخواهم ورزید و از هر گونه مساعی مشترک با سایرین در راستای آفرینش فضای اتحاد، اتفاق و ساختار جماعت واحد، با در نظر داشت گرایش جمعی در میان اقشار ناهمگون جماعت بدون در نظر داشت دشواری های گذشته، مسایل زبانی، موقعیت جغرافیای سیاسی و تباری، دریغ نخواهم ورزید، اما آنگونه که دیده می شود و زمان نشان داد، موضوعات گونه دیگری را به خود گرفتند که اگر به آنها پرداخته شود، نگارش به تطویل خواهد انجامید.

چند و چونی پیرامون نقش پیر سید یوسف علی شاه در دعوت اسماعیلی در منطقه:

گسترش سیطره قدرت های استعماری روسیه و بریتانیای کبیر در آسیای میانه در اواخر سده نوزدهم، باعث سلسله ای از مباحث و جدال گردید که در تاریخ به بازی های بزرگ منطقه آسیای میانه یاد می شود. این دو ابر قدرت و امپراتوری زمان، بخاطر آنکه در منطقه حاکمیت معینی داشته باشند، سلسله ای از تغییرات دیپلماتیک را، به شمول مسایل نظامی، سیاحت و

توریزم، بررسی‌ها و پژوهش‌های علمی و اکادمیک را به منظور دریافت آگاهی پیرامون تاریخ، فرهنگ، زبان، تهذیب و مذهب مردمان این سرزمین مسدود و اکتشاف نشده، به میان آوردند. در این زمان، دلچسپی بازی گران بازی‌های بزرگ منطقه ای، در راستای شناخت و بازیابی سنت‌های اجتماعی، فرهنگی، و عقیدتی جمعیت‌های منطقه آسیای میانه، به نحو خیلی‌ها برآورده انکشاف یافت. بسا از افسران نظامی کشور روسیه که سابقه ای در مورد شرق شناسی داشته و قسمت شمالی دریای آمو را زیر کنترل خود داشتند، در راستای ثبت اسناد و مدارک اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ساختار تبارشناسانه جمعیت‌های آسیای میانه، به نحو تشدید و با علاقه مندی فراوان، مساعی فراوان را بخرج دادند. نگارش‌ها، پژوهش‌ها، گزارش‌ها و بررسی‌های شان شامل معلومات در مورد مناسبات و روابط اسماعیلیان و جمعیت‌های غیر اسماعیلی افغانستان و حاکمان بخارا، که تقریباً برخی از مناطق بدخشان را الی مراحل آغازین سده بیست، زیر اثر خود داشتند، بود. این همه گزارش‌ها، تحقیقات و پژوهش‌های شان به مرکز سوق و اداره شان فرستاده می‌شدند، و توسط روس‌ها در راستای تعیین پالیسی کاری و دیپلماتیک روس‌ها در مناطق مرزی و کوهسار، بکار برده می‌جشدند. در حقیقت شرایط مشابهی در افغانستان و مناطق شمال پاکستان وجود داشت که افسران انگلیسی زیر نام‌های نا همگون، سعی می‌ورزیدند تا مناطق یاد شده را به هر نحوی که شود، زیر اثر و کنترل خود داشته و هم بخاطر تطبیق منافع دور دست شان، از آن استفاده اعظمی نموده و برای مدت‌ها بر آن حاکمیت داشته باشند. بسا از بررسی‌ها، تحقیقات و پژوهش‌های افسران بریتانیای کبیر، متوجه مناطق شمالی هند برتانوی بود. این بررسی‌ها و سروی‌ها، اکثراً در بر دارنده ماهیت سیاسی بودند و انگلیس‌ها را قادر ساخت تا سیاست توسعه طلبانه شان را در قسمت‌های شمال هرچه بیشتر از پیش توسعه بدهند. یکی از مشهورترین نماینده نظامی انگلیس که از منطقه پامیر دیدن نموده و به سیاحت خود ادامه داده است، سرکرده جان وود (John Wood)، بود که کارهای پژوهشی و بررسی‌هایش در راستای توضیح منطقه پامیر، مردم آن سرزمین، به ویژه امورعقیدتی و باور‌ها، مسئله زبان و نژاد ساکنان پامیر، به خصوص مناطق واخان، و اشکاشم بدخشان افغانستان، دارای بهترین و بیشترین اعتبار در میان سایر کارکرد‌ها می‌باشد.

آنچه که مربوط به ساحة کاری روسیه می‌شود، نخستین معلومات، توضیحات و تفسیرات پیرامون عقاید و باور اسماعیلیان مناطق کوهسار پامیر بدخشان-تاجیکستان، و روابط شان با جمعیت اهل سنت و جماعت مناطق اطراف و اکناف آنها توسط الکسی بابرینسکا ۱۹۳۸-۱۸۶۱م. تهیه و تدارک دیده شده بود. موصوف در سال ۱۹۰۲م.، در مورد اسماعیلیان آسیای میانه گزارشی را تهیه نموده بود که بر مبنای مصاحبه موصوف با سه تن از پیرهای منطقه پامیر و بررسی زندگی پیروان شان که زیر حاکمیت شوروی سابق در مناطق اشکاشم، غارن، واخان، شغنان و روشان تاجیکستان، و مناطق برون از حاکمیت افغانستان، تهیه دیده شده بود. باید یاد آور شد که، دلایل تسریع فرآیند پژوهش‌ها و بررسی‌های مناطق یاد شده توسط روس‌ها و انگلیس‌ها، رقابت‌های نا همگون این دو ابر قدرت زمان در مناطق هندو کش، بخاطر حصول اهداف معین در منطقه را تشکیل می‌داد. غالباً بعد از انضمام ناحیه پامیر توسط روس‌ها، دو تن از هیأت‌های سیاحت علمی و شرق شناس روس جهت بررسی‌ها و پژوهش‌های ژرف‌تر، به منطقه اعزام شده بودند.

دانشمندان و پامیر شناس‌های مشهور روس، الکساندر بابرینسکا و الکساندر سیمانوف ۱۹۵۸-۱۸۷۳م.، ایوانوف و زره بین ۱۹۶۴-۱۸۸۷م.، در سال‌های ۱۹۱۴-۱۸۹۴م. این گونه سیاحت‌ها و پژوهش‌های علمی و اکادمیک را بسر رسانده و در مورد تاریخ، مراسم تشریفات عقیدتی، رسوم و سنت‌ها و عمل کرد بر باور‌های دینی، داشته‌های ادبیات و گفته‌های شفاهی، زبان و ادبیات گفتاری و نوشتاری، آثار و آفریده‌های خیلی با ارزش، تاریخی و ادبی را به نسل‌های امروز، به ویژه پژوهشگران جوان به ودیعه گذاشتند.

قبل از این گونه کار کرد ها، مشاهدات و بررسی های علمی و اکادمیک، تفاهم نامه و قرارداد نامه ای میان روس ها و انگلیس ها، در مورد کنترل مرز های مناطق شمال افغانستان به امتداد دریای آمو، در جنوری سال ۱۸۷۳م. به امضا رسید که مطابق آن، روسیه حاکمیت بخارا را بر مناطق ترکستان جنوبی و بدخشان مورد پذیرش قرار داد. این قرار داد نامه، پیشروی روس ها را در آسیای میانه، محدود ساخت. این بازی بزرگ با بسا مسامحه کاری ها از سوی روسیه منجر گردید و زمینه پیشروی بیشتری را برای انگلیس ها در منطقه مساعد ساخت. بر مبنای قرارداد نامه سال ۱۸۹۵م.، روسیه حق نداشت قوت های خویش را پیش تر از منطقه مرغاب تاجیکستان توسعه بخشد، در صورتی که قوت های نظامی و استخبارات انگلیس نیروی کاری و کار کرد های استخبارات شان را الی منطقه گلگت علاقه جات شمالی پاکستان، توسعه بخشید. در نتیجه این گونه معامله و پالیسی روس ها، منطقه اساسی و استراتژیک اقتصادی و بازرگانی 'گنبد بازی' را که نقش اساسی نقطه اتصال و گذرگاه بازرگانی با کشور چین را از طریق خاک بخارا، فرغانه و هندوستان بازی می کرد، از دست داد، و دریای آمو من حیث مرز رسمی میان افغانستان و روسیه تعیین گردید. این گونه انقسام آسیای مرکزی در دوران نظام های استعماری و استکباری، اثر خیلی ها ناهمگون را بر ساکنان منطقه، به شمول اسماعیلیان ساکن در آن گذاشت. آگاهان امور بر این عقیده و باور هستند که، انضمام پامیر توسط روس ها و انگلیس ها، دارای بینشی مثبت و سر نوشت سازهم بود به ویژه از دیدانداز عقیدتی، و آن این که اسماعیلیان نزاری از زیر فشار همسایه های شان، بخصوص حاکمان بخارا و حاکمیت های افغانستان، که اکثریت شان را اهل سنت و جماعت تشکیل می داد، و اسماعیلیان را به ارتداد گرایی و خلاف اصول اسلامی بودن، به باد ملامتی می گرفتند، در امان و مصونیت کلی باقی ماندند. در صورتی که باور شخصی من این است، نه تنها اینکه مسئله مذکور باعث تغییر و انکشاف در زمینه یاد شده نگردید، بلکه آنها را به دو قسمت جغرافیای سیاسی تقسیم نمود؛ نیروهای بنیادی شان را ضعیف ساخت؛ زمینه های تفتیش متداوم عقاید و باور های دینی را در میان مردمانی که دارای فرهنگ، تاریخ و داشته های مشترک عرفانی و دینی بودند، مساعد ساخت و از دیدگاه سیاسی و اجتماعی نیز آنها را در هراس و دشواری دایمی قرار داد. از این سبب بود که مردمان هر دو کنار دریای آمو، با وصف این همه مشترکات یاد شده، به شمول زبانی، عقیدتی، ادبی، سیاسی و اجتماعی، تا حدی از هم دیگر بیگانه گردیده و بسا از اصول اساسی، بنیادین عملکرد بر طریقه و عقیده را نیز از دست دادند. بعد از وقوع این همه حوادث، با تشاویشی که اسماعیلیان از همسایه های شان داشتند، رهبران روحانی مردمان هر دو کنار دریای آمو (پیرها، خلیفه ها، مشایخ) و سایر شخصیت های با نفوذ، رو به روس ها و انگلیس ها آوردند تا کمی هم راحت تر باشند. اما جمعیت های اهل سنت و جماعت هردو منطقه اسماعیلیان شغنان، روشان، واخان، اشکاشم، و منطقه زیباک را زیر پیگرد ها و تفتیش عقاید شدید قرار می دادند تا آنها کیش و آیین شان را تغییر دهند و جز ایشان شوند. قابل یاد آوری است که حتی بعضی برخورد های خیلی ها تشویش آفرین، به سطح قتل و غارت و کشتار های انفرادی و دسته جمعی، نیز به میان آمده است.

در نتیجه این همه کار کرد ها و وضع محدودیت های بی فرجام، مردمان منطقه اسماعیلیه نشین از ابتدا در انزوا قرار داده شده کوهسار مناطق بدخشان و سلسله کوه های هندوکش، با وصف حفظ اتحاد و همبستگی عقیدتی و باور های دینی و تباری، روابط و مناسبات اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی شان را از دست دادند. موانع ایجاد شده تصنعی، در راستای مناسبات معنوی و روحانی شان، باعث آن گردید تا کشورهای ابر قدرت و مستقیماً دخیل در در آفرینش این همه دشواری ها، به سادگی بتوانند نفوذ استعماری و ایدئولوژیک خود را بیش تر از پیش گسترش دهند و سایر شیوه های اثر گذاری و نفوذ بر منطقه و مردم آن را به تکاپو نشینند. با همین شیوه ها می خواستند، روحانیون بانفوذ، پیر ها، خلیفه ها، علما و مشایخ اسماعیلیان منطقه را زیر نفوذ کاری و روابط اجتماعی- فرهنگی، و سیاسی خویش قرار دهند. مشاورین روسی مقیم کاشغر و بمبئی، گزارش های شان را به مراکز شان در شهر تاشکند و سنت پترزبورگ، در مورد روابط تنگاتنگ امام وقت اسماعیلیان، امام سلطان محمد شاه آقا

خان سوم، به شمول پیروان شان در آسیای مرکزی، می فرستادند. روس ها از امکانات در گیری ها، مناقشات و اغتشاش میان طرفداران روس و انگلیس، که غالباً از انگلیس ها طرفداری می کردند، هراس شدید داشتند. اما اسماعیلیان منطقه با در نظر داشت سیاست صلح آفرینی و امنیت و با در نظر داشت اصول بنیادین عقیده و باور های خرد گرایانه شان، که از هدایت امام وقت و آموزش پیر سترگ، ناصر خسرو، الهام می گرفتند، همواره انسان های هم کار و یاری رسان باقی ماندند و بی معنی بودن آن همه تشاویش را ثابت ساختند.

در عین زمان، انزوای طولانی و دراز مدت اسماعیلیان آسیای مرکزی، از روابط و مناسبات شان با مرکز دعوت و حاکمیت اسماعیلیان نزاری باعث گردید تا آنها سنت های ویژه عمل کرد بر طریقه و عقیده را، به شمول سنت های ادبی، عرفانی، مراسم تشریفات مذهبی، قیادت مستقل و غیر وابسته مبنی بر سنت و نظام پیر داری که بنیاد مناسبات آن را شجره و نسب نامه من حیث اسناد دست داشته و با اعتبار در راستای ادامه قیادت روحانی و معنوی، را بیرون از اثرات نهاد ها و مؤسسات امامت به سطح جهان و نبود آنها در میان جماعت آسیای میانه، به گونه ویژه مطابق شرایط عینی و ذهنی زمان و مکانی که در آن زیست می نمودند، توسط پیر ها، خلیفه ها، و مشایخ، انکشاف می دادند.

در اواخر سده 9م. و اوایل سده 10م. بود که اسماعیلیان آسیای میانه موفق شدند، روابط انفرادی، دسته جمعی، جمعیتی و اجتماعی و عقیدتی شان را با پیشوای وقت شان، حضرت امام سلطان محمد شاه، آقا خان سوم، استحکام بخشند، و بعد آن مطابق امکانات دست داشته و شرایط حاکم بر محیط، و بر بنیاد مساعی مشترک و صادقانه شان، با پیروی از هدایات و رهنمود های امام الوقت، من حیث منبع و مرجع با صلاحیت و اختیار امور عقیدتی و باور های تاریخی که پیروی از بینش تاریخی امامت است، استحکام بخشیدند و درضیای آن هدایات قیادت مندانده و دوران ساز به زندگی عقیدتی و اجتماعی شان که کیش و آیین باطنیه در سر خط کاری آن قرار داشت، ادامه دادند.

روس ها (نظام سوسیالیستی شوروی سابق)، با وصف آنکه در برابر حرکت های بنیاد گرایانه مذهبی در آسیای میانه در هراس بودند، و بی دینی را تبلیغ و ترویج می نمودند، اما جهت گیری سالم، عقلانی و منطقی اسماعیلیان در برابر نظام ها، باعث شد تا اسماعیلیان امور عقیدتی شان را بتوانند تا حدودی در آزادی و استقلال به پیش ببرند و بتوانند مال واجبات، ذکات، و ده یک، شان را من حیث مسؤولیت عقیدتی و مذهبی به حضور پیشوای مذهبی شان، که در آن زمان در شهر بمبئی - هندوستان قرار داشت، بدون کدام تشویشی و تفتیشی بفرستند. با وصف آنجکه پیر ها و خلیفه ها، من حیث افراد و شخصیت های با اختیار و صلاحیت دینی و اجتماعی جمعیت های محلی، توسط نیرو های استخبارات روسی و انگلیسی مورد احترام و اکرام قرار نمی گرفتند، با آنهم بخاطر اثر معنوی و نفوذ قابل ملاحظه آنها در میان مردم دهکده ها، قرا و قصبات، و نه بخاطر مسایل قومی و یا نژادی، با آنها دروازه های مذاکرات، مفاهمه و گفتمان را باز نگهداشتند. پیر ها، و خلیفه ها، بخاطر آن جکه قدرت و صلاحیت شان را در میان حاکمان محلات مانند، شغنان، روشان، واخان، زیباک، و اشکاشم افغانستان و سایر مناطق اسماعیلیه نشین، حفظ نمایند، و هم بر مریدان و پیروان شان تأثیر مؤثر و با نفوذ قابل ملاحظه داشته باشند، با حاکمان محلات یاد شده داخل شیرازه روابط مغلق و تا حدی پیچیده گردیده و حتی آن پالیسی ها را در ایجاد روابط شان با نیرو های استعماری روس و انگلیس، نیز بکار می بردند. مزید بر آن، به آنها مالیه می پرداختند و هم تحایف خوبی را برای آنها تهیه می دیدند. حتی گفته می شود که برخی از پیر ها، در اواخر سده ۱۹م. و اوایل سده ۲۰م.، با وصف داشتن مسؤولیت امور عقیدتی و روحانی، دارای برنامه های شخصی، سیاسی، و اجتماعی خود بودند و در راستای تطبیق و تدوین آن داخل اقدامات مؤثر می شدند. با وصف آن هم پیروان و مرید های این شخصیت های روحانی و معروف در میان جماعت، روی دلایل مشخص و غیر مشخص به مناطق ناهمگون بدخشان هر دو طرف پراکنده شدند. از یک طرف برای پیرها و خلیفه ها، به ویژه برای مریدان

دشوار بود تا محیط و مناطق جغرافیای سیاسی شان را ترک نمایند، و با فرهنگ جدیدی که در آن با سایرین زیست خواهند نمود، دشوار به نظر می رسید، اما با آن هم تا حدی این مسئله باعث رشد و انکشاف زندگی خانوادگی و اقتصادی آنها گردید. از سوی دیگر شخصیت های روحانی، پیرها، خلیفه و مشایخ، توانستند دارای مراکز دیگری شوند که مریدان شان در آن جا ها جدیداً استقرار یافتند و منابع جدیدی در اختیار شان قرار میجگرفت، تا بتوانند از وضعیت درست تر اقتصادی شان استفاده نموده و مال واجبات، ذکات، حُشر، حُمس و غیره را بتوانند به گونه بهتر بدست بیاورند و به دربار امام بفرستند. مزید برآن، روابط اجتماعی پیرها و مریدان نیز از نقطه نظر گسترش محیط جغرافیای سیاسی، اجتماعی شان، مستحکم تر و با اعتبار تر گردید. و از همین سبب بود که برخی از پیرها در مناطق دیگر دارای مریدان جدید شدند و روابط اجتماعی شان را الی مناطق زیباک، منجان، گرم چشمه، درواز، شغنان، روشن، اشکاشم، شیوه، واخان، درایم، ارگو، کردی، علاقه جات شمالی پاکستان، چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد، اوچ، غزر، شینه، و ترکستان چین، کاشغر، یارقند، اویغور و سایر مناطقی که امروز پیروان آن در تقیه بسر می برند، گسترش دادند.

باید گفت که برخی از این پیرها، نقش خیلی ها مؤثر در راستای ارتقا و انکشاف وضعیت اجتماعی و عقیدتی منطقه پامیر بازی نمودند. با وصف آنکه تعدادی از پیرها را بعضی از افراد پژوهشگر و بررسی کننده، در جهت منفی قرار داده اند، با آنهم، آنها سهم درستی را منحصراً میانجی میان قوت ها و نیروهای مختلف داخلی و خارجی، جهت برقرار سازی هر چه مستحکم تر همه جمعیت ها و تبارز شخصیت عقیدتی و اجتماعی شان برای بهبود نسبی زندگی خانوادگی و جمعی اسماعیلیان بازی نموده اند. پیروان این همه پیرها، همواره هر گوشه و کنار زندگی شان را مطابق مشوره ها، نصایح، تعلیم و آموزش آنها در شیرازه اخلاقیات عقیدتی، ترتیب و تنظیم نموده اند. این گونه روابط و مسایل داخلی، باعث شدند، پیرها در مورد امور سیاسی و اجتماعی نیز دخالت و گرفتاری داشته باشند، تا صلاحیت و اختیار فردی، خانوادگی، روحانی و اجتماعی شان را نیز در مطابقت با صلاحیت و اختیار اجتماعی – سیاسی، آنها در جامعه قرار داده باشند. یاد داشت ها و نگارشهای برخی از تاریخ شناسان، به ویژه آرشیف نگاران، حاکی از آن است که چقدر حاکمان افغانستان، بالای اسماعیلیان، ظلم و ستم را روا داشته اند. گفته میجشود که حتی بر زنان، کودکان، پیرمردان و کهن سالان، نیز ترحم را روا نداشتند.

بر بنیاد اسناد و مدارک تاریخی، و برگه های پژوهشی تعدادی از دانشمندان و وقایع نگاران هر دو کنار دریای آمو، بیان می شود که یکی از پیرهای مشهور، خیلی ها معروف و صاحب اختیار شغنان، پیر سید فرخ شاه و پیروانش برنامه اغتشاش و قیام را بر خلاف حاکمان ظالم آن وقت افغانستان، در سال ۱۸۸۳ م. برپا نموده بودند. بعد آنکه مرکز شغنان را بدست خود گرفته بودند، قیام آنها با فرستادن نیروی های مقابله از طرف مخالفین شان از مرکز کشور، باعث شکست آنها گردید. باید گفت که راز شکست در افشا سازی برنامه قیام توسط برخی از افراد سست عنصر و فرصت طلب و وابسته به سیاست های بیگانه، رخ داد. بعد از شکست شورش، تعدادی از روشانی ها، به سرکردگی خداداد مینگاشی، نامه ای را در ماه نوامبر سال ۱۸۸۳ م.، حضور امیر بخارا که مقر شان در ناحیه درواز قرار داشت، فرستادند که حاکی از پیشنهاد شورشیان مبنی بر پیوستن ناحیه شغنان - روشن به امارت بخارا بود. پیر سید فرخ شاه و سایر شخصیت های سرشناس و با اعتبار شغنان، به نیروی قوی تری، یعنی امپراتور روسیه مراجعه نمودند تا باشد، پامیر را زیر حمایت و حفاظت خویش قرار دهند. بهر حال، حاکمیت روس در آن وقت، با داشتن دلایل ناهمگون معین و نا مشخص از پیشنهاد اغتشاشیون و قیام کننده ها، حمایت دقیق و قابل ملاحظه نکرد. چونکه پیر سید فرخ شاه هیچ گونه حمایه ای را از روس ها بدست نه آورد، از این سبب شیوه و سیاست کاری اش را تبدیل نمود و داشت در تکاپوی حمایت حاکمیت افغانستان قرار گیرد، دخترش را در عقد نکاح حاکم خان آباد، **سردار عبدالله جان**، درآورد، که این اقدام موصوف نیز کاری نشد و هم زندگی پیر و پیروانش را در مصونیت قرار نداد. بعد از آن، موصوف به

خان آباد خواسته شد و در فرجام بخاطر عدم فرمان برداری از امیر افغانستان، به اعدام محکوم گردید. پیر سید یوسف علیشاه، فرزند پیر سید فرخ شاه، بعد از اعدام پدرش خیلی ها فعال شد و موضوع انضمام پامیر را بار مجدد به روس ها پیشنهاد نمود.

پامیر در سال ۱۸۹۵م. بطور رسمی جز قلمرو روسیه گردید، اما در سال ۱۹۰۵م. بود که روسیه تزاری حاکمیت و اداره مستقیم را بر منطقه پامیر بنیان گذاشت، که به ناحیه 'خود مختار بدخشان کوهی'، نام گذاری شد. همچنان مقامات ذیصلاح استعماری و استکباری روس، جهت تشویق و ترغیب مردمان پامیر، برخی از قدمه های مثبت را در راستای از میان برداشتن پالیسی برده داری در میان اسماعیلیان پامیر توسط همسایه های اهل تسنن شان، منع قرار دادن پیگرد های پی در پی و متواتر، و معاف ساختن آنها از پرداخت مالیات بر عایدات، را نیز در بر داشت. این گونه اقدامات حاکمیت و امپراتوری روس، باعث استقرار وضعیت سیاسی - اقتصادی در میان ساکنان جمعیت اسماعیلیان منطقه و فلات پامیر گردید و هم زمینه بازگشت بسا از پناه گزینان را که در نتیجه فشار های دست اندرکاران حکومت افغانستان و امارت بخارا خانه و کاشانه شان را از دست داده بودند، مساعد ساخت. بعد از حضور یابی نیرو های نظامی سرحدی روسیه، دگرگونی های قابل ملاحظه ای در قسمت غربی پامیر به وجود آمد، و شهر خاروق منبججیث مرکز ناحیه یاد شده عرض هویت نمود. نیرو های نظامی روسیه در مساعی مشترک و همکاری های متقابل با شخصیت های با نفوذ، ایشان ها، پیر ها، مشایخ، در راستای حفر کانالجه، و بکار برد تخم های اصلاح شده ای زراعتی و بذری برای دهاقین و زارعین، به منظور جلوگیری از کشت خشخاش و سایر گونه های وابسته به مواد مخدر، نقش بنیادی و قابل ارزشی را در امر انکشاف و ارتقای سطح زندگی کیفی ساکنان پامیر زمین، بازی نمودند. خدمات افسر روسی، ای. ک. کویکس ۱۹۳۹-۱۸۹۵م. در راستای دفاع قانونی و معقول از اسماعیلیان پامیر، در برابر حاکمیت بخارا بخاطر سپارش تعهد در امر حل مسایل ناهمگون قابل یاد آوری و در خور ستایش تاریخی و زمانی است. پیشنهادات و درخواست های متواتر بخاطر قطع مداخلات و مزاحمت های پی در پی از سوی ملیشه های شبه نظامی هر دو طرف ساحل آمو، در برابر اسماعیلیان مناطق پامیر باعث شد تا آنها برای مدت های معین زندگی فقیرانه، اما صلح آمیز خود را باهم سپری نمایند، و ناحیه غربی پامیر زیر حمایه و محافظت افسران روسی قرار گرفت.

انقسام منطقه پر نفوذ و مزدحم اسماعیلیان پامیر آسیای مرکزی میان روسیه، چین افغانستان، و امپراتوری بریتانیای کبیر، در اواخر سده ۱۹م. و اوایل سده ۲۰م. باعث آفرینش و انکشاف اقتصادی جدید سیاسی - اجتماعی و اقتصادی در بین جمعیت های ناهمگون اسماعیلی گردید. فرآیند چنین انکشاف ها، به نحوه های بینش و تصورات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کشور هایی بنا یافته بود که جمعیت های یاد شده به خاک آنها انضمام یافته بودند. این انضمام یاد شده باعث ایجاد و استحکام بیش تر روابط میان انسان ها، گروه ها، دسته ها و شخصیت های منفرد گردید، و از سویی هم به روابط متحدانه و متحد الشکل سنتی که در میان اسماعیلیان مروج بود، کمی هم از دیدگاه فرهنگی و اجتماعی متضرر ساخت.

یکی از این گونه تغییرات برجسته در حقیقت تعویض و تغییر نظام و سیستم پیر و پیر داری بود. این نظام، من حیث ستون فقرات عمل کرد عقیدتی در میان پیروان و مریدجه، بخاطر پراکنده شدن آنها به مناطق مختلف، دیگر نتوانستند ارتباط متداوم لازم را داشته باشند، که بدون تردید باعث گسست و سستی در مناسبات گردید، که در نتیجه این گونه انقسام وانضمام جدید جغرافیایی، سیاسی - اجتماعی، اسماعیلیان در کشور های یاد جشده، با برخی از چالش ها، دشواری ها و سیستم تعبیر و تفسیر سنت ها، به شمول کار برد و تطبیق آنها، سردچار گردیدند. انکشاف فضای سیاسی در روسیه، بریتانیا، هندوستان، چین و افغانستان، در ابتدای سده بیستم، شیرازه ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را شکل دادند و در بسا موارد ضربه های شدیدی را بوضع زندگی خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و عرفانی اسماعیلیان منطقه پامیر زمین، نیز

تأثیر سو گذاشت. پژوهش ها، بررسی ها و مشاهدات کشور های یاد شده پیرامون نحوه زندگی و شرایط محیط زیست اسماعیلیان مقیم در آن، دارای ابعاد عمومی بوده و از بازتاب جزئیات و تفصیل در زمینه خود داری می نمودند.

عواملی مانند تأسیس حکومت فاطمیان در سال ۲۹۷ هـ. ق. / ۹۰۹ م. نزاع میان فاطمیان و قرامطه، تقویت و یکپارچه سازی دعوت، استقرار حکومت نزاری الموت توسط حسن صباح در سال ۴۸۳ هـ. ق. / ۱۰۹۰ م. و نیز عوامل دیگری در گسترش و نفوذ سیاسی، فرهنگی و فکری جوامع اسماعیلی ایران تأثیرگذار و مورد توجه بوده اند. همچنین شیوه ای که حکومت الموت، تثبیت مجدد زبان و فرهنگ فارسی را تبیین و تقویت می نمود مورد توجه خاص قرار گرفته است. اسماعیلیان به عنوان يك جامعه ی عمده ی مسلمان شیعی، تاریخی طولانی و پرحادثه دارند که سرآغاز آن به میانه ی قرن دوم / هشتم بازمی گردد. پس از يك ظهور پراپیام در جنوب عراق، دعوت یا مأموریت اسماعیلی به سرعت در شرق عربستان، یمن، سوریه، و سایر ممالك عربی از جمله شمال آفریقا، جایی که اسماعیلیان حکومت خودشان یعنی خلافت فاطمیان را در سال ۲۹۷ هـ. ق. / ۹۰۹ م. بنیان نهادند، گسترش یافت. در همین حال، دعوت اسماعیلی به بسیاری از نواحی سرزمین های ایرانی، از خوزستان در جنوب غربی ایران و دیلم در سواحل جنوبی دریای خزر تا خراسان و ماوراءالنهر در آسیای میانه توسعه یافت. بدلیل وابستگی به گروه های قومی و فرهنگی اجتماعی مختلف، اسماعیلیان سنت های فکری و ادبی متنوعی را به زبان های عربی، فارسی و هندی بسط و تبیین نمودند. در حال حاضر اسماعیلیان در بیش از ۲۵ کشور در آسیا، خاورمیانه، آفریقا، اروپا و آمریکای شمالی پراکنده اند. از میان تمام جوامع اسماعیلی که تا زمان ما باقی مانده اند، ساکنین سرزمین های ایران و یمن دارای طولانی ترین تاریخ متوالی هستند. این مطالعه که احتراماً به پروفیسور سی. ادموند باسورث که در طول چندین دهه، تاریخ و فرهنگ مردمان سرزمین های ایرانی را با دقتی روشمند مطالعه کرده، تقدیم شده است، به دنبال آن است که يك مروری تاریخی بر جوامع اسماعیلی سده های میانه در این سرزمین و داعیان و مبلغان برجسته ی آن که جزو دانشمندان و نویسندگان این جامعه محسوب می شدند، ارائه دهد. اسماعیلیان ایران عمدتاً فارسی زبان بوده و از سال ۴۸۷ هـ. ق. / ۱۰۹۴ م. به جامعه ی اکثریت اسماعیلیان نزاری تعلق دارند. اسماعیلیان ایرانی که امروزه بطور عمده در محدوده ی مرزهای ایران، افغانستان و تاجیکستان و همین طور در هونزا و دیگر مناطق شمالی پاکستان سکونت دارند، به همراه اسماعیلیان خوجهی هندی الاصل و سایر اسماعیلیان نزاری نقاط مختلف دنیا، به والا حضرت پرنس کریم آقاخان چهارم به عنوان چهل و نهمین امام و رهبر روحانی شان معتقد و وفادارند. فرقه شناسان امامی بعدی، دو گروه منشعب شده ی کوفی را به عنوان نخستین اسماعیلیان شناسایی کرده اند. گروه اول که به 'اسماعیلیه ی خالصیه' معروف شدند، مرگ اسماعیل، پسر بزرگ جعفر صادق (ع) و گزینه ی اصلی جانشینی وی را انکار نموده و در انتظار بازگشت او به عنوان مهدی یا قائم نشستند. گروه دوم، ضمن پذیرش مرگ اسماعیل در زمان حیات پدر، پسر وی محمد را به عنوان امام جدیدشان برگزیدند؛ این گروه به افتخار کنیه ی اسماعیل یعنی المبارک، به مبارکیه شهرت یافتند. جزئیات زیادی در مورد تاریخ متعاقب از اسماعیلیان نخستین تا میانه ی قرن سوم / نهم در دست نیست. کمی پس از سال ۱۴۸ هـ. ق. / ۷۶۵ م. و زمانی که اکثریت امامیه، امامت برادر ناتنی اسماعیل یعنی موسی الکاظم (وفات ۱۸۳ هـ. ق. / ۷۹۹ م.) که بعدها به عنوان هفتمین امام شیعیان اثنی عشری محسوب شد را پذیرفتند، محمد بن اسماعیل از اقامتگاه همیشگی علویان در مدینه، بطور مخفیانه خارج شد و برای جلوگیری از آزار خلفای عباسی، آغازگر **دورالستر** یا دوران اختفاء در تاریخ اولیه ی اسماعیلی گشت. بطور یقین محمد بن اسماعیل سال های پایانی عمرش را در خوزستان گذرانده است، زیرا در آنجا پیروانی داشته و نیز اکثر مبارکیه که از حامیان وی بشمار می رفتند به صورت مخفیانه در کوفه می زیستند. در حقیقت خوزستان که در جنوب غربی ایران واقع شده برای چند دهه، به عنوان پایگاه رهبری اسماعیلیه ی نخستین باقی ماند.

با وفات محمد بن اسماعیل، کمی پس از ۱۷۹ ه. ق. / ۷۹۵ م.، مبارکیه خود به دو گروه مجزا منشعب شدند. اکثریت، مرگ وی را نپذیرفته و او را مهدی دانستند، در حالیکه گروه اندکی از تداوم امامت در اولاد وی پیروی نمودند. تحقیقات جدید آشکار نموده است که تا حدود یک قرن پس از محمد بن اسماعیل، گروهی از اولاد وی به عنوان رهبران مرکزی اسماعیلیان نخستین، برای ایجاد یک جنبش اسماعیلی انقلابی یکپارچه و گسترده، بطور مخفیانه و نظام‌مند فعالیت می‌نمودند. این رهبران که شجره نامی علوی فاطمی‌شان در زمان مقتضی مورد تصدیق اسماعیلیان قرار گرفته، تا سه نسل و برای محافظت درمقابل آزار و شکنجه‌های **خلفای عباسی**، بطور علنی ادعای امامت اسماعیلی را مطرح نمودند. نخستین این رهبران، عبدالله پسر محمد بن اسماعیل بود که سازمان تجدید قوا شده‌ی دعوت اسماعیلی را حول ایدئولوژی اصلی اسماعیلیان اولیه یعنی مهدویت محمد بن اسماعیل، سازماندهی نمود. رهبری یک جنبش انقلابی ضد خلفای عباسی، تحت نام یک امام غائب که نمی‌تواند توسط مأموران عباسی دستگیر شود، در واقع مزایای آشکاری برای عبدالله و دو جانشین اش که محتاطانه هویت حقیقی خود را تحت لوای رهبران مرکزی اسماعیلیه مخفی کرده بودند، در بر داشت. عبدالله یک متخصص و طراح متبحر بود که دوران جوانی اش را در نزدیکی اهواز در **خوزستان** گذراند. وی سرانجام در عسکر مکرّم سکنی گزید و موجب رونق اقتصادی این شهر واقع در ۴۰ کیلومتری شمال اهواز گردید. امروزه بقایای عسکر مکرّم در جنوب شوشتر به نام 'بند قیر' شناخته می‌شود. عبدالله در لباس یک بازرگان ثروتمند در عسکر مکرّم زندگی کرد و از آنجا تصمیم به سازماندهی یک جنبش گسترده‌ی اسماعیلی با شبکه‌ای از داعیان نمود که در مناطق مختلفی فعالیت می‌کردند. بدین گونه، خوزستان پایگاه اصلی فعالیت‌هایی شد که موفقیت دعوت اسماعیلی در قرن سوم/نهم را رقم زد. متعاقب آن، عبدالله بدلیل عداوت دشمنان مجبور به فرار از عسکر مکرّم شد؛ وی سرانجام در سلمیه در مرکز سوریه، که برای چند دهه مرکز فرماندهی سری دعوت اسماعیلیان اولیه شد، اقامت گزید.

ظهور قرامطه: تلاش‌های عبدالله برای سازماندهی مجدد جنبش اسماعیلی، نتایج محسوسی را از حدود سال ۲۶۰ ه. ق. / ۸۷۳ م. هنگامی که داعیان پرشماری به طور همزمان در جنوب عراق و بخش‌های مختلف ایران فعالیت می‌کردند، نمایان ساخت. حسین اهوازی، یک داعی ایرانی و از نزدیکان عبدالله بود که توانست حمدان قرمط را در کوفه به آئین اسماعیلی درآورد. سپس حمدان قرمط، دعوت را در جنوب عراق، جایی که از آن پس اسماعیلیان به افتخار نام نخستین رهبر محلی‌شان، به قرامطه شهرت یافتند سازماندهی نمود. معاون ارشد حمدان که برادر زن وی، و یکی از فاضل‌ترین داعیان اولیه‌ی اسماعیلی، و از اهالی خوزستان بود، حمدان نام داشت. حمدان داعیان بسیاری را به خدمت گرفته و آموزش داد، که در زمان خود به نواحی مختلف پیرامون خلیج فارس اعزام شدند. در میان داعیان که در سرزمین‌های فارسی‌زبان و بخش‌های مختلف ایران فعالیت می‌کردند، می‌توان از **ابوسعید حسن بن بهرام جنابی**، که از اهالی بندر جنابه **فارسی: گناوه** در سواحل شمالی خلیج فارس بود، به طور خاص نام برد. ابوسعید در ابتدا موفقیت‌های زیادی در نواحی جنوبی ایران بدست آورد و سپس به بحرین در شرق عربستان عزیمت نمود، جایی که وی دعوت خود را بطور موفقیت‌آمیزی در میان قبایل بادیه‌نشین بومی و ایرانیان ساکن آن دیار گسترش داد. وی سرانجام دولت مستقل قرمطی در بحرین را که برای حدود دو قرن ماندگار بود، تأسیس نمود. همچنین مأمون برادر حمدان، به عنوان داعی فارس منصوب شد و ظاهراً اسماعیلیان آن دیار به نام وی به **مأمونیه** شهرت یافتند.

آغاز دعوت در نواحی غرب و شمال غربی ایران که نزد اعراب به منطقه‌ی **جبال** معروف است نیز به دهه‌ی ۲۶۰ ه. ق. / ۸۷۰ م. و شاید قبل از آن بازمی‌گردد، چرا که محقق امامی **اثنی‌عشری**، فادی بن شادان که در سال ۲۶۰ ه. ق. / ۸۷۳ م. وفات یافت، قبلاً رده‌ای بر عقاید اسماعیلیه **قرامطه** در ایران نوشته بود. دعوت در ناحیه‌ی جبال را یک داعی به نام **خلف حلاج**، که توسط رهبر مرکزی جنبش اسماعیلی اعزام شده بود، بنیان نهاد. خلف در روستای کلین واقع در بخش پاشاپویا در نزدیکی ری **جنوب تهران امروزی**، که جماعت امامی قابل توجهی در آن می‌زیستند استقرار یافت، و ناحیه‌ی ری از آن پس، به عنوان

پایگاهی در خدمت عملیات دعوت در جبال قلمداد گردید. نخستین اسماعیلیان ری به نام اولین رهبر محلی شان، خلفیه نامیده شدند. جانشینی خلف به عنوان داعی بلندمرتبه‌ی ری، به پسرش احمد و پس از او به یکی از شاگردان ممتازش به نام **غیاث** که از اهالی کلین بود، رسید. غیاث، دعوت را به قم که یکی دیگر از مراکز عمده‌ی شیعیان امامی در ایران بود، و کاشان، همدان و شهرهای دیگر جبال گسترش داد. غیاث همچنین برای نخستین بار، دعوت را در خراسان آغاز نمود. با وجود این، تلاش‌های اولین داعیان در ری همانند کوشش‌های همدان و عبدان در عراق، در تحریک حمایت روستائیان برای اهداف قیام، ناکام ماند. طولی نکشید که داعیان ایرانی سیاست جدیدی که همانا تبیین پیامشان برای طبقه‌ی حکمرانان بود، در پیش گرفتند. پس از موفقیت‌های اولیه در جبال، این سیاست در خراسان و ماوراءالنهر نیز به اجرا درآمد. در راستای همین سیاست بود که غیاث، یکی از **امیران** برجسته‌ی سامانی در خراسان به نام **حسین بن علی مروزی** را به آیین اسماعیلی درآورد. در نتیجه‌ی نفوذ این امیر که بعدها خود یک داعی شد، افراد بسیاری در **طالقان**، **میمنه**، **هرات**، **غرجستان** و **غور** به مذهب اسماعیلی گرویدند. جانشین برجسته‌ی غیاث، حکیم دانشمند **ابوحاتم رازی** از اهالی ری بود که متعاقباً پنجمین داعی جبال گشت.

دعوت‌هادیه: در نتیجه‌ی تلاش‌های عبدالله که بعدها در منابع فاطمی به عنوان **اکبر بزرگتر** از او یاد شده و جانشینانش، یک جنبش اسماعیلی یکپارچه و پویا در اوایل دهه‌ی ۲۸۰ ه. ق. / ۸۹۰ م. بطور کامل جایگزین گروه‌های کوچک کوفی شد. این جنبش بطور محرمانه به طور مرکزی از سلمیه هدایت می‌شد. در این زمان اسماعیلیان مبارزه و جنبش سیاسی اعتقادی خود را «**دعوت‌الهادیه**» یا «**دعوت برای هدایت درست**» و یا بطور خلاصه **دعوت** می‌نامیدند، و همچنین گاهی از عباراتی چون **دعوت‌الحق** 'دعوت به سوی حقیقت' استفاده می‌کردند. اسماعیلیان بر اعتقاد به مهدویت محمد بن اسماعیل متحد شده و در انتظار بازگشت قریب‌الوقوع وی بودند. جنبش اسماعیلی نیمه‌ی دوم قرن سوم/نهم، که بر ظهور مهدی، یعنی اعاده‌کننده‌ی اسلام حقیقی و کسی که حکومت عدل را در جهان مستقر می‌سازد، متمرکز شده بود برای گروه‌های مختلف محروم، جاذبه‌ای مسیحایی داشت. در واقع اسماعیلیه در آن زمان به عنوان یک جنبش معترض اجتماعی در مقابل حکومت ستمگر عباسی و ساختار اجتماعی آن، شناخته می‌شد. جنبش اولیه‌ی اسماعیلی موفقیت‌های منحصربفردی را در میان شیعیان امامی در عراق و ایران بدست آورد، زیرا آنها بدون امام مانده بودند و در شرایط اغتشاش پس از وفات امام یازدهم‌شان، حسن عسکری در سال ۲۶۰ ه. ق. / ۸۷۳-۸۷۴ م. قرار داشتند. در همان حال، چندپارگی حکومت عباسیان و چالش‌های مختلف حاشیه‌ای که که قدرت خلیفه‌ی عباسی را تحت الشعاع قرار می‌داد، از جمله ظهور سلسله‌های جدیدی چون **صفویان** سیستان، موجب شد تا **اسماعیلیان** و دیگران بتوانند فعالیت‌های اعتراضی‌شان را گسترش دهند.

ادعای امامت عبدالله مهدی: جنبش اسماعیلی با یک انشقاق عمده در سال ۲۸۶ ه. ق. / ۸۹۹ م. از هم گسیخت. در آن سال، رهبر مرکزی جنبش و مؤسس آینده‌ی حکومت فاطمیان یعنی عبدالله مهدی، آشکارا برای خود و اجدادش که عملاً جنبش اسماعیلی را پس از محمد بن اسماعیل رهبری کرده بودند، ادعای امامت نمود. در این زمان، عبدالله مهدی در صدد تبیین اصل استمرار در امامت اسماعیلی برآمد. وی همچنین تشریح نمود که این رهبران پیشین همواره خودشان را امام راستین می‌دانسته‌اند، ولی به شیوه‌ی تقیه و برای محافظت از خود در مقابل آزار عباسیان، هویت حقیقی‌شان را افشا ننمودند. به عبارت دیگر، ترویج مهدویت محمد بن اسماعیل، تنها ترفندی از سوی رهبران مرکزی اسماعیلی اولیه، که ظاهراً نام‌های مستعار مختلف و عناوینی چون **حجّت** یا نمایندگان ارشد مهدی غائب را استفاده می‌کردند، بوده است. این تجدید سازمان توسط عبدالله مهدی در سال ۲۸۶ ه. ق. / ۸۹۹ م. جنبش یکپارچه‌ی اسماعیلی در آن زمان را، به دو فرقه‌ی رقیب تقسیم نمود. اسماعیلیان وفادار که بعدها به نام اسماعیلیان فاطمی شهرت یافتند، این تجدید نظر را پذیرفته و از مفهوم استمرار در امامت، حمایت نمودند. این گروه وفادار، اکثریت اسماعیلیان یمن و نیز شمال آفریقا و مصر را شامل می‌شد. از سوی دیگر، گروه

مخالف، اظهارات **عبدالله مهدی** را رد کرده و بر اعتقاد اولیه‌شان به مهدویت محمد بن اسماعیل باقی ماندند. از این پس لفظ قرمطی بطور خاص برای اسماعیلیان مخالفی مورد استفاده قرار گرفت که عبدالله مهدی و پیشینیان و نیز جانشینان وی در سلسله‌ی فاطمیان را، به عنوان امام قبول نداشتند. انشعاب قرمطی ناموافق (با عبدالله مهدی) به مرکزیت بحرین در ابتدا شامل جوامع عراق و بیشتر ساکنین جبال، خراسان و ماوراءالنهر بود.

پیرامون برخی از تشابهات عقیدتی پیرروشان با بینش اسماعیلیسم !!

بایزید انصاری (بایزید بن عبدالله قاضی بن شیخ محمد معروف به پیر روشن یا روشان)، مؤسس جنبشی دینی و ملی در میان افغانان. نام او بر مهرش به صورت «بایزید» منقور بوده است (آخوند درویزه، تذکره، گ 88 ر). مورخان دوره‌ی ببری و دیگران، به تبع حاجی ملامحمد مشهور به ملازنگی استاد آخوند درویزه (تذکره، گ 92)، دشمن سرسخت بایزید، پیر روشن را به طنز «پیر تاریک» خوانده‌اند. بایزید مدعی بود که نسبتش از طریق نیای پنجمش، شیخ سراج الدین، با 21 واسطه به ابویوب انصاری، صحابی مشهور، می‌رسد. مادر بایزید آیمنه (رجوع کنید به صورتهای دیگرش: پهبین، بین، رجوع کنید به اورنگ آبادی، ج 2، ص 243) نوه‌ی عم پدرش و دختر حاج ابوبکر جالندهری بود. بایزید در حدود 931، یعنی یک سال پیش از حکومت بابر در هند، در شهر جالندهر متولد شد. پیش از آنکه به چهل روزگی برسد، پدر او به موطنش شهر کانی گورم (وزیرستان) رفت. خانواده بایزید، که از سیطره حکومت ببری به وحشت افتاده بودند، به بهار مهاجرت کردند (ح 936) و از آنجا با کاروانی به کانی گورم رفتند. پدرش عبدالله، که زنی دیگر داشت و از او فرزندان چند، از آیمنه دلزده شد و او را طلاق داد. بایزید، که در این زمان حدود هفت سال داشت، پس از این، زندگی خانوادگی خود را ناخوشایند یافت و رفته رفته از پدر و مادر و نابرداریش بیزار شد و اثر این بیزاری همه عمر در او ماند. تحصیلات اولیه او، به سبب اشتغال به امور خانوادگی و تجارت، ناتمام ماند. هر چند، هم خود را به عبادت مصروف می‌داشت، هرگاه امکانی می‌یافت، به مطالعه رومی آورد و با جد و جهد به کسب معرفت و اجرای دقیق مناسک و فرائض دینی می‌پرداخت. با اینهمه، از هر جهت خود را در فشار می‌دید. پدرش به او اجازه نمی‌داد که به حج رود یا برای تحصیل علم به جای دیگر سفر کند یا مرید پیر طریقتی شود. در حدود شانزده سالگی، همراه پدر به سفری تجاری رفت. پس از آن نیز چندین سفر دیگر کرد و ظاهراً طی همین سفرها با سلیمان اسماعیلی مذهب ملاقات کرده است (آخوند درویزه، تذکره، گ 82 پ). تأثیر سلیمان در بعضی از آرای بایزید، نظیر تأکید مفرط او بر نظریه «پیرکامل» و تأویلهای مکررش از جمله درباره‌ی ارکان خمسة دین و برخی از آرای حروفی او، مشهود است (رجوع کنید به قندهاری، گ 91 به بعد، 216 به بعد، 257). در تذکره‌ی الابرار به پیوند بایزید با مرتاضان نیز اشاره و گفته شده است که او نظریه تناسخ ارواح (آواگون) و حلول (اوتار) را از آنان فرا گرفته است. بایزید رفته رفته مدارج هشتگانه سیر و سلوک را پیمود. خود را به «ذکرخفی» (یاد خدا در دل) و در زمان مناسب، به ذکر «اسم اعظم» مشغول می‌داشت. اینک زمان آن فرا رسیده بود که دیگران را به تعالیم خود فراخواند. ازینرو با کاروانی به هند رفت، ولی از قندهار به موطنش بازگشت و صومعه‌ای در زیر زمین ساخت و نخست همسرش و چند تن دیگر را به چله نشینی واداشت. مردم، براساس رؤیاهای خود او و دیگران، او را «میان روشن» می‌خواندند. بایزید با مخالفت‌های بسیاری از جانب مردم ولایت، از جمله پدر و شاگردانش مواجه بود. آنها هوش فوق العاده و منطق قاطعش را در بحثها می‌ستودند، ولی نسبت به صلاحیت علمی او در تفسیر کلام الله و دعوی مهدویت و الهامات ربّانیش معترض بودند و کافر و منافق خواندن مسلمانان از جانب او را محکوم می‌کردند. بایزید با معترضان برخوردی قاطع داشت، ولی گاهی نیز از در آشتی درمی‌آمد. رفته رفته مریدانش رو به فزونی نهادند و او خلقایی برگزید تا در نقاط دورتر به تبلیغ بپردازند. این خلفا نیز در همه جا با پیران و مشایخ محلی، که افکار عامه را بر ضد این فرقه می‌شوراندند، برخورد داشتند.

تعالیم او . عقاید اصلی بایزید را می توان به اختصار چنین بیان کرد (بایزید انصاری ، 1952، ج 1): معرفت ِ حق ، فرض عین است و این معرفت ، که بدون آن طاعات و عبادات و خیرات و مبرات مقبول خداوند نخواهد شد، جز از طریق «پیر کامل» حاصل نمی شود؛ و او کسی است که اهل شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت باشد و به مقام قربت و وصلت و وحدت و سکونت (سکینه) رسیده باشد. او مظهر حقایق اسرار الهی و تجسم «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» است ، یعنی روحش متصف به اوصاف الهی است (رجوع کنید به همان ، ص 25). طلب او و اطاعت از او بر همگان فرض است . اطاعت او اطاعت رسول الله ، صلی الله علیه وآله وسلم و، به تبع آن ، اطاعت خداست . چنین مرشد کاملی خود بایزید است . این معنی را، هم در خواب و هم در بیداری ، به او گفته اند. آنان که به اخلاص اطاعت او کنند، به ارشاد او مقامات مذکور را تا مرحله «توحید» خواهند پیمود (رجوع کنید به همان ، ص 24 و بعد). بایزید را «مسکین» گفته اند، زیرا به بالاترین مقام که «سکینه» باشد نایل شده است (رجوع کنید به قندهاری ، گ 450).

در تعالیم او به توبه مبتدیان و خلوت گزینی و چله نشینی سالانه و ذکر خفی اسم الهی و مراقبه و اعمال و ریاضتی از این گونه اهمیتی خاص داده شده است . بنابراین تعالیم ، چون سالکان در معراج روحانی خود به آخرین مقام می رسیدند، به احتمال زیاد از ادای تکالیف شرعی آزاد می شدند (تذکره ، 88 ر).

آنچه در دبستان مذاهب (ج 1، ص 284283) درباره تعالیم او آمده است احتمالاً مقررات جنگی دوره ای است که بایزید با بابریان و دیگر قبایل افغان که با او خصومت داشتند در نبرد بوده است . تبلیغات دینی در خارج از موطنش . بایزید کار تبلیغ را از دهی آغاز کرد که تا کانی گورم یک روز راه بود ولی با واکنش شدید روبرو شد و به موطنش بازگشت . مخالفت با او چنان بالا گرفت که نزدیک بود به طرد او از جامعه بینجامد. ولی یک چند با پیش گرفتن روشی مسالمت آمیز، از پیش آمدن وضعی نامطلوب جلوگیری کرد. بایزید پس از چند سال تبلیغ و ارشاد در میان ایلهای منطقه خود به میان سندیها و بلوچها رفت و سیدپور (نزدیک حیدرآباد سند) را مرکز فعالیتهای خود قرارداد. و نمایندگانش ، به رغم مخالفت پیران و علمای رقیب ، در همه جا پیروزی ابتدایی چشم گیری به دست آوردند. در این مرحله ، بایزید مبلغانش را نزد حاکم و اشراف و روحانیان سرزمینهای مجاور فرستاد و آنان را به قبول دعاوی خویش فراخواند. یکی از این مبلغان نیز نزد اکبرشاه و دیگری نزد میرزا سلیمان بدخشانی رفتند. کسان دیگری نیز به هند و بلخ و بخارا گسیل شدند و یک تن نزد سیدعلی ترمذی ، مرشد آخوند، فرستاده شد (تذکره ، 91 پ).

جنگ با بابریان . برخی از هوشمندان زمانه که ناظر رشد قدرت بایزید بودند، پیش بینی کردند که بزودی او شمشیر خواهد کشید و سبب خونریزی خواهد شد (رجوع کنید به قندهاری ، گ 423، 426، 437). علت اقدامات جنگی او، چنانکه در حالنامه (گ 471 به بعد) روایت شده ، چنین است : کاروانی از هند به کابل می رفت و در نزدیکی دهی که ساکنانش از پیروان سرسخت و متعصب بایزید بودند توقف کرد. غفلت تام کاروانیان از امور اخروی ، روستاییان را به خشم آورد. کالای کاروانیان را به یغما بردند و تباہ کردند. این واقعه خشم حکومت کابل را برانگیخت ، به طوری که مردم آن روستا را قتل عام کردند و کودکانشان را به اسارت بردند. ولی بایزید به تپه ای در منطقه یوسف زئی گریخت . در آنجا او را محاصره کردند، اما بایزید با ایشان جنگید و حلقه محاصره را گسست و خود را به خیبر و تیراه رساند. او این رزمگاه نخستین را آغازپور نامیده است . این جنگ در بقیه حیات بایزید، به مدت دوسال ونیم ، ادامه یافت ، تا آنکه درگذشت . تفصیل جنگ در حالنامه نیامده ، ولی ملأ درویشه آن را نقل کرده است . به گفته او، محسن خان غازی که لشکری از جلال آباد آورده بود سرانجام در محل ثراغه بایزید را شکست داد. بایزید، که پای پیاده به تپه ها گریخته بود، رنجور از آلام خستگی و تشنگی عاقبت الامر در 980 درکالاپانی درگذشت و در هشت نگر به خاک سپرده شد (تذکره ، 93 پ). پس از آنکه برخی از گوجرها شبانه به قبر او بیحرمتی کردند، شیخ عمر، فرزند و خلیفه بایزید، تابوت بایزید را از قبر بیرون آورد و آن را در جنگها پیشاپیش خود حرکت می داد تا

آنکه در گبرودار یکی از جنگها (989) تابوت در رود سند افتاد. گویند بعدها آن را بازیافتند و در بهته پور دفن کردند (رجوع کنید به قندهاری ، گ 483 و بعد ، 525493). ظاهراً از این محل تاکانی گورم سه روز راه است (رجوع کنید به همان ، گ 156).

فعالتهای ادبی و فرهنگی او . بایزید شرح حالی آمیخته با نکات تبلیغی از خود نوشته و چندین رساله در شرح عقاید فرقه خویش تألیف کرده است که از آن میان سه رساله در دسترس است . روش او در تألیف این آثار آن است که آیه یا آیاتی از قرآن نقل می کند و سپس احادیث مناسبی (که داوریش درباره صحت یا عدم صحت آنها چندان دقیق نیست) بر آن می افزاید و در پی آنها ، هرجا که ممکن باشد ، اقوال مشایخ و اولیا را نیز می آورد. این شیوه اغلب در آثار او تکرار می شود. از جمله احادیثی که نقل می کند آنهایی است که او «احادیث قدسی» می خواند و برخی از آنها خطاب به خود اوست (برای مثال رجوع کنید به قندهاری ، گ 87 ، 160). حتی با علم به این واقعیت که آنچه از نسخ خطی آثارش به ما رسیده نسخی متأخر است ، تسلط او بر زبان عربی ، از نظر ادبی ، ضعیف و نوشته هایش دارای اغلاط نحوی است . دشمن اصلی و معاصر او ، ملا درویزه ، در خیرالبیان او کلماتی یافته که به تعبیر او بدون رابطه نحوی است (تذکره ، گ 89 پ). این آثار را او خود برای اعضای خانواده و دیگر مریدانش می خواند و توضیح می داد (قندهاری ، گ 689) و کتاب خیرالبیان و مقصودالمؤمنین بالاخص در نزد آنان حالتی مقدس گونه یافت . بایزید مدعی بود که خیرالبیان به او الهام شده است . گویند وقتی یوسف زبیا شیخ عمر ، پسر بایزید ، را شبانگاه با شتاب دنبال می کردند ، عمر ، که از سر غفلت کتاب خیرالبیان را در جایی در مسیر خود جا گذاشته بود ، سپاه را متوقف ساخت و چندان درنگ کرد تا کتاب را باز آوردند (همان ، گ 498) درباره مقصودالمؤمنین نیز گویند که نجات دهنده جان جلال الدین ، فرزند دیگر بایزید ، بوده است ؛ زیرا هرگاه که این کتاب را با خود داشت از زخم شمشیر و خنجر دشمنان مصون بود. گویند وقتی درویشی را هاتف غیبی ندا داد که گوشه نشینی اختیار کند و به مطالعه این دو کتاب پردازد (همان ، گ 390). داستانهایی از این گونه درباره او نقل شده است . به حکایت آنچه از نثر پشتوی او باقی مانده ، به نظر می رسد که او می کوشیده است تا به پیروی از نمونه های عربی و فارسی ، به نثر مسجع بنویسد ، هرچند موجب خلل در شیوه زبان پشتو باشد. در آثار بایزید به سبب نوع موضوعات (دین و عرفان و اخلاق) اصطلاحات متعارف عربی و فارسی فراوانی در کنار کلمات پشتو (از لهجه های یوسف زئی و قندهاری) قرار گرفته است . آثار شناخته شده بایزید از این قرار است :

1) خیرالبیان ، در چهل «بیان» = فصل ؛ قندهاری ، گ 431). بعضی از قسمتهای این کتاب به عربی و فارسی و برخی به پشتو و هندی است . وقتی که بایزید در بستر مرگ بود و مریدان آخرین وصیت او را جويا شدند ، آنان را به توجه به خیرالبیان سفارش کرد و گفت که آنچه به او الهام شده در این کتاب ضبط است (همان ، گ 483). این کتاب در اثبات وحدت وجود است . مولانا عبدالقدوس براساس نسخه توبینگن آن را تصحیح کرد و در 1967 در 301 صفحه در پیشاور جزو انتشارات پشتو آکادمی به چاپ رساند. کتاب خیرالبیان ، گذشته از ارزش دینی ، به اعتبار اینکه قدیمترین متن مدون و موجود در پشتوست در تاریخ ادبی آن زبان اهمیتی خاص دارد.

2) مقصودالمؤمنین کتابی است به عربی که میرولی مسعودخان آن را براساس دو نسخه خطی تصحیح و در 1976 جزو انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی در 373 صفحه چاپ کرده است ؛ این کتاب به موضوعاتی چون وعظ و نصیحت ، عقل ، ایمان ، خوف ، رجا ، روح ، شیطان ، قلب ، نفس ، دنیا ، آخرت ، توکل و توبه ، و مقامات هشت گانه (شریعت ، طریقت ، حقیقت ، معرفت ، قربت ، وصلت ، وحدت ، سکونت) می پردازد.

3) صراط التوحید (به عربی و فارسی). بایزید در این رساله ، که قسمتی از آن شرح حیات خود اوست ، در آغاز به وصف مقاماتی که در سیر روحانی خود تا مرحله «پیر کامل» پیموده است می پردازد ، و با رساله ای ، که بویژه خطاب به ملوک و امراست ، پایان می پذیرد. این رساله به نصیحت امرا می پردازد و مراحل مختلف ارتقای نفس انسانی را ، که فقط با ارشاد پیر

کامل امکان می یابد، وصف می کند و از آنان می خواهد که نزد چنان پیری توبه کنند (بایزید انصاری، 1952، ص 71 و بعد، 184 به بعد) و می گوید آنان که زیر نظر وی یا خلفایش به ریاضت و مجاهده پرداخته اند به حسب لیاقت خویش از عنایت الهی برخوردارند، زیرا برای «تقرب» لیاقت و اخلاص ضروری است.

در خاتمة رساله، سال تألیف آن 978 ضبط شده و مؤلف افزوده است که هرکس آن را بخواند و بدان عمل کند «علم التوحید» را خواهد آموخت. بایزید نسخه ای از این رساله را با فرستاده ای خاص نزد اکبرشاه فرستاد و او از وصول آن خوشحال شد (قندهاری، گ 468). این رساله به تصحیح محمد عبدالشکور به طبع رسیده است.

4) **فخرالطالبین** رساله ای است که بایزید در زمانی که آثارش را برای امرای مختلف می فرستاد آن را برای میرزا سلیمان حاکم بدخشان ارسال داشته است و اکنون هیچ نسخه ای از آن موجود نیست.

5) **حالنامه (به فارسی)**، زندگینامه بایزید به قلم خود او که بعدها علی محمد «مخلص» بن ابوبکر قندهاری، «خانه زاد» اولاد بایزید و یکی از خلفای این فرقه، آن را بازنویسی کرده و بسط داده است.

یک نسخه بدون تاریخ از این کتاب در دانشگاه اسلامی علیگره (گنجینه سبحان الله، ش 937920) موجود است که دانشگاه پنجاب اخیراً از آن نسخه ای تهیه کرده است، در این مقاله ارجاعات بدین نسخه است. از این کتاب نسخه دیگری نمی شناسیم ولی کنت نوئر (رجوع کنید به ترجمه انگلیسی، ج 2، ص 148) به برخی «پاره های موجود» از آن اشاره کرده است. **علی محمد** در دیباجة کتاب می گوید که متن حالنامه بایزید به مرور زمان «تغییر و تبدیل» یافته بود و نیز مقتضی بود که ذیلی در باره جنگهای فرزندان و نوادگان بایزید، به آن افزوده شود و، بنابراین، به درخواست برخی دوستان به این کار پرداخت و از منابع کتبی و شفاهی بهره جست. این روایت، که تاریخ وقایع را تا زمان اورنگ زیب (1069، قندهاری، گ 729) ادامه داده است، هرچند حاوی استطرادات منظوم و منثور طولانی (غالباً نوشته خود او) درباره تعالیم فرقه و حوادث جزئی راجع به مؤمنان است، دارای مزایای ادبی بسیاری نیز هست. در بخش نخست کتاب، که شامل شرح مفصل زندگی بایزید است، تاریخهای اندکی یافت می شود و برخی از آنها هم، در مقایسه با آن تاریخها در قسمتهای بعدی کتاب، مشکوک می نماید. در شرح زندگی بایزید نیز جزئیات جنگهای او با مغولان (در دو سال و نیم پایان عمرش) نیامده است، و این بخش از کتاب ناگهان پایان می یابد، ولی مؤلف شرحی مفصل در باره دودمان بایزید و انساب آنها از زن و مرد آورده است.

در حالنامه (گ 453 و بعد) ادعا شده است که بایزید در رشد فرهنگی افغانان سهم بسزایی داشته و نخستین کسی است که به زبان پشتو قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی سروده است و پیش از او کسانی فقط یکی دو بیت به این زبان سروده بودند. البته این سخن مبالغه آمیز است؛ زیرا، از زمانهای خیلی پیشتر از آن، قصیده و نظایر آن به پشتو موجود است. ولی می توان گفت که فرزندان و خلفای بایزید به تبع او اشعار بسیاری به زبان پشتو سرودند. افغانان خارج از حوزه این فرقه هم از اینان پیروی کردند و این خود انگیزه ای برای استفاده بیشتر از پشتو به عنوان زبان ادبی شد.

پیر روشن در پیشرفت موسیقی سرزمین خود نیز سهمی دارد. حاجی محمد، از خلفای میرفضل الله ولی (متوفی 796)، چند تار به رباب افزود و، در نتیجه تعلیمات او، موسیقی دانان افغان الحان جدیدی ساختند، که عموماً خاص رقص بود؛ ولی نوازندگان نمی توانستند آنها را با آهنگ صحیح بنوازند. بایزید آهنگ آنها را اصلاح کرد و با راهنمایی او نوازندگان توانستند «سرود سلوک» (نوعی ترانه های صوفیانه، عارفانه و عشق معنوی و روحانی) و دیگر الحان خوشایند، و نیز شش مقام را

بسرایند: ن. آ.س. آ.ر.ی. (دهناسری؟)؛ پنج پرده؛ چهارپرده؛ سه پرده؛ آهنگهای نظامی (برای میدان جنگ)؛ و مقام شهادت. همچنین تعمیم رسم الخط افغانی را به بایزید نسبت داده اند.

پیروان این فرقه به سبب کشته شدن در جنگهای داخلی و خارجی و مخالفت شدید علما در قسمتهای مختلف هندوستان پراکنده شدند و تقریباً از میان رفتند. گویند عقاید این فرقه امروز فقط در میان بازماندگان مؤسس آن در تیراه و کوهات و برخی از پتهانهای اورک زئی و بُنگش پیروانی دارد (رجوع کنید به < فرهنگ جغرافیایی ناحیه پیشاور >، ص 60؛ و نیز لیدن 7 ج 11، ص 363).

جایگاه تصوف روشانی در عرفان شرق: عرفان شناخت حق و رسیدن به حقیقت و فراگیری الفبای کتاب وجود انسان است عرفان شرق و بالخصوص عرفان اسلامی نگرش باطنی، سفر به عالم درون و طی مقامات اساس و مایه آن است. به عباره دیگر عرفان دید بعد چهارم و فعال شدن حس ششم و بالاثراَن توسط نیروی اعظیم توحید، ذکر مدام، تفکر و عشق با حق پرواز به عالم قدس میباشد. یکی از ممیزه های عرفانی و خاصتاً عرفان اسلامی داشتن استاد روحانی یعنی **بیریا مرشد بوده که معلم روحانی یعنی پیر طریقت نور و روشنائی راه و هادی سالک، رهرو و یار میرد میباش که** شاگرد یا میرد را در سفر خود شناسی و خدانشناسی بر غلبه بر موانع و بر طرف کردن حجاب ها کمک و یاری میرساند در مشرب شرقیان هر لحظه به دل پیر کامل فیض ربانی میرسد و از دل اوبه دل میردش می تابد.

وجه مشترك در عرفان شرق عشق است حتی در عرفان شرق و غرب محبت بیکران به محبوب نا کرانمند یعنی همین عشق نقطه اتصال و بل پیوند معرفتی میباشد همه عرفای شرق و غرب عشق را بر تر از عقل دانسته و نزدیک ترین وسیله رسیدن به مطلوب و محبوب حقیقی میباشد. تنها عارف معاصر شاعر بزرگ شرق اقبال لاهوری عقل و عشق را یکی میدانصرف میگویند که عقل آن جرأت رندانه عشق را ندارد و رنه هردو یکی اند. در مشرق زمین سنت های عرفانی مختلف مانند عرفان اسلامی، عرفان هندویی، عرفان بودایی و چینی وجود دارد. باید گفت که سرچشمه اصلی عرفان اسلامی مدینه منوره و سر حلقه عرفا حضرت پیامبر گرامی محمد مصطفی (ص) می باشد. اما جای رشد و باشنده گان آن افغانستان مدینه الاولیای مقدس مامیباشد. گرچه عده ی از صاحب نظران بدین باور اند که عرفان اسلامی آمیزه عرفان بودیزم، فلاطونیزم و مسیحیت است اما به یقین کامل و به اتفاق نظر علماً و عرفای متقدم، متاخر و معاصرو مستشرقین خیلی نام امور و مورد قبول مانند نیکلوسون انگلیسی و ماسینیون فرانسوی منبع و منشأ اساسی عرفان را اسلامی را قرآن و سنت یعنی کلام الهی و حدیث درفشان رسول مقبول خاتم الانبیاء میدانند و بس و مرجع دیگری برای آن سراغ کردن کار نابخا میباشد.

از اینکه مشترکات زیادی **بین اندیشه و حدت الوجودی تصوف ما و مکتب ویدانتا هندو** وجود دارد و جای شک نیست که با عرفان ادیان سماوی و غیر سماوی دیگر هم شباهت های وجود دارد نظر عرفای آنها در مورد عرفان ما به گونه که خود ما میشناسیم نیز قابل دقت است مثلاً (اوشو) عارف هندی میگوید: نام سنائی غزنوی این حکیم اقلیم عشق برای من از غسل شیرین تر و از شراب بهشتی پر کیف تر است زیرا این صوفی منحصر به فرد ناممکنات را در عالم سر ممکن ساخته بخاصریکه یکه زود تر به اصل موضوع برگردیم می آیم به تصوف روشانیان و نهضت روشانی و جایگاه آن در عرفان شرق. قافله سالار مکتب عرفانی و انقلابی روشانیان شیخ سراج الدین بایزید فرزند قاضی عبدالله مفکر بزرگ عصرش شخصیت چندی بعدی داشت:

الف: مرد متفکر مبارز و دعوتگر علیه ظلم و استعمار بود. ب: مبلغ، اصلاحگر اجتماعی و احیا دینی بود. ج: عارف و صوفی بزرگ بود (که معاندین و مغرضان و دشمنان اسلام و آزادی آنرا پیر تاریک گفته بودند) پیر روشن بنیان گذار مکتب عرفانی و

انقلابی و تصوف زنده در شرق بوده و جایگاه آن را از آثار پر بار و پیروان او میتوان در عرفان شرق تثبیت کرد این خدا مرد بزرگ آثار ذیل را به نسل های بعدی به یادگار مانده.

1. خیرالبیان: این اثر به زبانها پشتو، دری و هندی نوشته شده در حدود سه صد صفحه میباشد که به سبک نیمه عروضی و نثر مسجع به رشته تحریر آمده این اثر پیر روشن از شریعت و طریقت بخصوص وحدتالوجود بحث میکند و مانند مکتوبات امام ربانی تلیق شریعت محمدی را با طریقت مصطفوی نشان میدهد.

2. مقصودالمؤمنین: این اثر به زبان عربی نوشته شده که بعداً به زبانهای دیگر ترجمه گردیده و از مقامات تصوف عرفان بحث میکند شامل مباحث ذیل است وعظ، ایمان، خوف، رجا، نفس، شیطان، قلب، روح، دنیا، آخرت، توکل، قناعت، و توبه میباشد.

3. فخرالطالبین: این اثر عارف بزرگ حضرت بایزید انصاری همانست که به دست خلیفه خود بنام محمد یوسف به حاکم بدخشان بخاطر تلقین و تبلیغ و هدایت و استقامت دادن به او ارسال گردیده است موضوع کتاب فوق در حالنامه ذکر شده متأسفانه از خود اثر تا حال کدام نسخه بدست نیامده.

4. صراط التوحید: این اثر را پیر روشن به زبان عربی و دری نگاشته و آنرا به دست یکی از خلفایش به اکبر پادشاه هم فرستاده بود. این اثر در چهار باب بر موضوعات اهم شریعت، طریقت، معرفت، و سکونت به استناد آیات قرآنی و احادیث نبوی (ص) یافته است.

5. حالنامه: این اثر بایزید روشن به زبان دری نگاشته شده وبعد از رحلت شان توسط یکی از مریدانش تکمیل گردیده و به سه فصل شامل موضوعات ذیل میباشد. فصل اول زنده گی نامه پیر روشن دوم الطریق مدارج عرفانی و منازل روحانی و تصوفی و فصل سوم در مورد مبارزات او و فرزندان او علیه ایتعمار و متجاوزین میباشد.

6. تذکره روشانی.

7. مکتوبات که حاوی نامه ها به حکمرانان و نام آوران عصرش بود.

8. فرحت المجتبی: رساله منظوم پشتو است که مسایل عرفانی را به بیان گرفته.

رسم الخط پشتو نیز در آثار این بزرگ مرد عرصه شعرو ادب عرفان و مبارز راه حق شامل است.

خلاصه این شخصیت بزرگ و چند بعدی «پیر روشن» هم رهنمای سالکان راه حق و حقیقت در تصوف و عرفان بوده و هم مبلغ و احیاگر و اصلاحگر اجتماعی و دینی و هم سپه سالار میدان مبارزه علیه استعمار یعنی مرد شمشیر و قلم و علم و عرفان و تصوف میباشد. پیر روشن و نهضت روشانیان خصوصیت و مشخصه خاص خود را دارا بوده مکتب او مکتب ادبی عرفانی و انقلابی است که توانست مردم را بوسیله عرفان پویا و زنده و قدرت علمی و روحانی به مبارزه علیه استعمار متحد ساخته و رسالت ایمانی و وطنی خود را نماید. شباهت مکتب روشانی با عرفان علامه اقبال خیلی زیاد است.

اثرات بینش و اندیشه مهدویت در جنبش روشنیه

در آغاز قرن دهم، دوباره زمزمه‌هایی درباره پایان جهان، آغاز شد و در میان اهل سنت، زمینه مناسبی برای مدعیان مهدویت فراهم آوردند. آنان که در سراسر ممالک اسلامی حضور داشتند، خود را مهدی موعود و یکی از شرط‌های فرا رسیدن قیامت می‌شمردند.

جنبش «روشنیه» به رهبری بایزید انصاری در زمان اکبرشاه، یکی از شاهان تیموری و در منطقه‌ای پشتون‌نشین میان کشورهای افغانستان و پاکستان به وجود آمد. بایزید فردی درس ناخوانده و کم‌سواد اما باهوش و زیرک بود و برای نجات قوم پشتون از سلطه شاهان تیموری و برانگیختن مردم برای ایستادن در برابر حکومت وقت، به ادعاهایی بزرگ چون مهدویت، مسیح بودن و علم غیب پرداخت. این مقاله، به عوامل شکل‌گیری این جنبش، پیروان برجسته آن و برخی از عقاید، باورها و کتاب‌های آنان می‌پردازد. منبع‌های موجود درباره این جنبش، بسیار اندکند و از این‌رو، پرداختن به گوشه و کنار آن دشوار است. اما این نوشتار کوشیده است از آنها به نیکی بهره ببرد. بسترهای پیدایش روشنیه : «هزاره‌گرایی» و انتظار برپایی روز داوری درباره هزاره از ویژگی‌های فرهنگی اهل کتاب است. یهودیان و مسیحیان تازه‌مسلمان صدر اسلام، هزاره‌گرایی را به مکتب خلفا پا گشودند و برخی از اهل سنت نیز پیرو آن شدند. آن‌گاه اندیشه ناب «مهدویت» که پیامبر اسلام (صلي الله عليه واله) و امامان معصوم (علیهم السلام) درافکنده بودند، دچار انحراف شد. مهم‌ترین نمود فرهنگ هزاره‌گرایی یا تعیین وقت پایان جهان و برپایی قیامت، در تاریخ الامم و الملوک طبری، دیده می‌شود. او پایان قرن پنجم را هنگام رستاخیز می‌دانست و به انتظار «اشراط الساعة» فرا می‌خواند. (1)

اما قرن ششم گذشت و پیش‌بینی‌های او تحقق نیافت. از این‌رو، در آغاز قرن دهم، دوباره زمزمه‌هایی درباره پایان جهان، آغاز شد و در میان اهل سنت، زمینه مناسبی برای مدعیان مهدویت فراهم آوردند. آنان که در سراسر ممالک اسلامی حضور داشتند، خود را مهدی موعود و یکی از شرط‌های فرا رسیدن قیامت می‌شمردند. شبه قاره هند یکی از این مناطق بود که برخی از حکومت‌های شیعی مانند نظام‌شاهیان، قطب‌شاهیان و احمدشاهیان، بر بخش‌های جنوبی آن (دکن) حکم می‌راندند و گورکانیان یا همان مغولان هند، در مناطق شمال هند روی کار آمده بودند و هر روز بر دامنه قدرت خود می‌افزودند. آنان در پایان قرن دهم، قدرت فراگیر سرتاسر شبه قاره هند شدند و دیگر حکومت‌ها را از بین بردند یا در تنگنا قرارشان دادند. اکبرشاه تیموری (1014-963 قمری) در چنین اوضاعی به دلیل افراط‌ها و تعصب‌های ناروای برخی از کارگزاران سنی‌مسلك خود، فرا رسیدن هزاره اول اسلامی را دست‌آویزی قرار داد و اعلام کرد که عمر دین اسلام به پایان رسیده است و مردمان از «اکبریه» یا «توحید الهیه»، آیین‌های نو بنیاد او، پیروی باید کنند. (2)

چند نفر در هند پیش از این کار اکبرشاه، ادعای مهدویت کرده بودند. سید محمد جونیپوری از آنان به شمار می‌رفت. پیروان جونیپوری پس از او چند سال به حکومت بخشی از دکن دست یافتند. بایزید انصاری دومین مدعی مهدویت و هم‌عصر اکبرشاه بود که پیروانش او را «پیر روشن» (پیر روشن) و دشمنانش وی را «پیر تاریک» می‌خواندند. این شخص در شمال ارتفاعات کوه‌های سلیمان قیام کرد. کوه‌پایه‌های شمالی و جنوبی آن‌جا، زیست‌گاه قوم پشتون بود و از این‌رو، منطقه میان هند و ایران را که کوه‌های هندوکش و سلیمان در آن قرار داشتند، به انگیزه دربرگرفتن شهرهای مهمی مانند هرات، بلخ، غزنه، قندهار، کابل و...، افغانستان نامیدند. ساکنان این منطقه (قوم پشتون یا افغانان)، از مدنیت چندان برخوردار نبودند و عشیره‌ای و قبیله‌ای زندگی می‌کردند. (3)

اما **حاکمان قدرت**، آنان را نیروی نظامی بالقوه‌ای می‌شمردند. این منطقه در قرن دهم، بخشی از قلمرو حکومت گورکانیان یا مغولان هند به شمار می‌آمد. بایزید انصاری در این دوره و در حکومت اکبرشاه تیموری، در گوشه و کنار کابل، ادعای مهدویت

را آمیخته با حرکت خود بر ضد سلطه گورکانیان هند قرار داد و جنبشی دراز به راه انداخت. برخی از کتاب‌های فرق و مذاهب این جنبش را «روشنیه» نامیده‌اند و آن را از نمودهای آسیب‌پذیری اندیشه مهدویت و نمونه‌ای برای بررسی چگونگی سوءاستفاده از اندیشه موعودگرایی در اسلام و نیز مهم بودن این اندیشه در میان مسلمانان می‌توان دانست.

بایزید و ادعای مهدویت

دو گمانه درباره ادعای رهبر این فرقه وجود دارد: یکم. پیر روشن برای تقویت پایه‌های جنبش خود، چنین ادعا کرده است، و از این رو، اندیشه مهدویت را هم چون عاملی برای قیام مردم بر ضد حکومت‌های جائر و سوءاستفاده طالبان قدرت، باید بررسی کرد؛ دوم. پیر روشن دعوی مهدویت نداشته است، بلکه مخالفانش او را به داشتن این ادعا متهم کرده‌اند؛ زیرا آنان با برخی از ادعاهای بزرگ رهبران جنبش‌ها، بهتر می‌توانستند جنگ عقیدتی و تبلیغاتی راه بیندازند و پشتوانه‌ای دینی. مذهبی برای خود فراهم آورند. باری، برای آشنایی با فرقه روشنیه و چگونگی تأثیرگذاری نیک یا بد اندیشه مهدویت در این جنبش، ناگزیر به شناختن شخصیت و باورهای پیر روشن باید پرداخت.

بایزید انصاری که پیروانش وی را پیر روشن می‌نامیدند، در اوایل قرن دهم هجری در جلندهر (7) پنجاب (جنوب کوه‌های سلیمان و شمال پاکستان امروزی) به دنیا آمد. آگاهی چندانی درباره پدرش، عبدالله وجود ندارد، اما گفته‌اند که او از تبار شیخ سراج‌الدین انصاری (8) و شخصی روحانی، صاحب نفوذ و از اهل طریقت بوده و منصب قضاوت را نیز بر عهده داشته است. (9) مادر بایزید، بنین نام داشت و دختر عموی پدر او بود.

چندی پس از تولد بایزید، بابر، شاه مغول با پراکنده ساختن نیروهای افغان در آن سرزمین، زندگی را برای افغانان دشوار کرد. بنابراین، قاضی عبدالله، پدر بایزید با خانواده‌اش به خاستگاهشان کان‌گرم بازگشت، اما مادرش نتوانست در آن‌جا بماند و همراه با او به هند رفت. وی در کودکی برای یادگیری علم شوق فراوانی داشت، اما در این راه سرخورده شد؛ زیرا خدمت‌رسانی به خانواده، او را از این کار باز می‌داشت.

پدیده پیری و مریدی و عبارت «من لا شیخ له لا دین له» در آن هنگام در میان پشتون‌ها رواج داشت و بایزید با تأثیر پذیرفتن از این محیط و ناامید شدن از پدر و خانواده‌اش، به تصوف و عرفان گرایید، کارهای دنیا را ترک گفت، به ریاضت و اعتکاف پرداخت و طریق تصوف اختیار نمود. چندی بعد گویا به انگیزه تجارت به قندهار سفر کرد، اما به گفته خودش در پی پیر روشن به دلیل چنین پیشینه، تأثیر فراوانی از اندیشه‌های صوفیه پذیرفت. از این رو، مسائلی مانند حلول، اتحاد و تناسخ در میان آرای وی دیده می‌شود. (10) او به رغم نظر صوفیه، علم را حجاب نمی‌دانست، بلکه به چهار زبان پشتو، فارسی، هندی و عربی، کتاب می‌نوشت. برای نمونه، کتاب [خیرالبیان](#) به این زبان‌ها نوشته شده است و پیروانش آن را کتاب مقدس و خطاب حق تعالی به بایزید و صحیفه امر الهی می‌دانند. برخی از محققان این کتاب را نخستین تألیف موجود به زبان پشتو دانسته‌اند. (11) او در بخشی از این کتاب می‌نویسد:

یا بایزید بنویس در آغاز کتاب به بزرگی و به درستی حروف‌ها بسم الله تمام. من گم نمی‌کنم مزد آن کسانی که می‌نویسند باز خراب می‌کنند یک حرف یا نقطه باز می‌نویسند برای درست شدن بیان. حال نامه کتاب دیگر بایزید است که در آن بیش‌تر از هر چیز به شرح حال خویش می‌پردازد. سومین کتابی که صاحب [دبستان المذاهب](#) از بایزید نقل نموده، کتاب عربی [مقصود المؤمنین](#) است. گویا وی مدعی بوده که خداوند در این کتاب بدون واسطه جبرئیل با او سخن گفته است. تأثیرپذیری او از افکار صوفیه و اعتقادش به وحدت وجود را از میان نقل قول‌های موجود درباره پیر روشن، می‌توان دریافت. وی هم‌چنین از باورمندان به جدایی شریعت از طریقت بود و ادعا می‌کرد: [کلمه شهادت گفتن، فعل شریعت است و تسبیح و تحلیل زبان به ذکر شاغل بودن و دل را از وسوسه نگاه داشتن، فعل طریقت است...](#) روزه ماه رمضان داشتن و خود را از خوردن و آشامیدن و

جماع کردن منع نمودن، فعل شریعت است... شکم پر نساختن و اندام از بدی باز داشتن، فعل طریقت است. زکات مال و عشر دادن فعل شریعت است و فقیر و صائم را اطعام و جامه دادن و درماندگان را دست گرفتن فعل طریقت است. طواف خانه خدا و بی‌بدی بودن، فعل شریعت است و طواف خانه دل و با نفس مبارزه نمودن و طاعت فرشتگان کردن، فعل طریقت است. و هم‌چنین دائم به یاد خدا بودن و ذات حق به چشم دل دیدن معرفت است.

او مردم را به ریاضت امر می‌کرد و با استناد به آیه «فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...»؛ «هر کجا روی کنید همان‌جا روی خداست.» در نماز رو به قبله نمی‌ایستاد. چهار عنصر آب، خاک، باد و آتش را از مطهرات می‌دانست و مدعی بود که رسیدن باد به تن انسان، او را پاک و از غسل و شستن بدن با آب بی‌نیاز می‌کند. بایزید خدانشناسان را آدم نمی‌دانست و کشتن آنان را مانند گاو و گوسفند جایز می‌شمرد. بنابراین، مخالفان خود را می‌کشت و می‌گفت: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»؛ «آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه آنان گم‌راه‌ترند.» پیر روشن می‌گفت: هر کس خود را نشناسد از زندگی جاوید و حیات ابدی خبر ندارد، مرده است و مال او به زندگان می‌رسد. بنابراین، مال و دارایی مخالفانش را به شکل‌های گوناگون تصاحب می‌کرد و حتی هم‌راه با فرزندان خود، راه بر آنان می‌یست. دایرة المعارف الاسلامیة از کتاب منتخب اللباب نقل می‌کند که فرقه روشنیه، ازدواج بدون نکاح را و با کشتن یک گاو و دادن ولیمه جایز می‌شمردند. این افکار در جذب مریدان و گرایش اهل سنت به بایزید انصاری مؤثر بودند، اما عامل قدرت‌یابی وی برای قیام بر ضد دولت وقت به شمار نمی‌رفتند. وی به همین دلیل عنصر دیگری بر عقاید خود افزود؛ یعنی با توجه به فراگیری اندیشه مهدویت در میان مسلمانان و این‌که اهل سنت، قیام امام مهدی (علیه السلام) را در آخرالزمان یکی از «اشارات الساعة» می‌شمردند و نیز با وجود تبلیغات هزاره‌گرایان اسلامی درباره نزدیکی پایان جهان و رسیدن قیامت در پایان اولین هزاره اسلامی، زمینه را مناسب دید و مدعی مهدویت و مسیح بودن شد.

بایزید و چگونگی ادعای مهدویت : در تحقیق درباره جنبش روشنیه، مشکلات تحقیق درباره جنبش‌های کوچک مردمی بیشتر نمود پیدا می‌کند؛ زیرا افزون بر این‌که جنبش روشنیه در امپراطوری بزرگ مغولان هند و در اوج قدرت آن صورت پذیرفت، عاملی مانند ناتوانی مردم این منطقه در نوشتن و برخورداری نبودن آنان از نزدیکی به مراکز مهم تمدن و فرهنگ مکتوب نیز وجود دارد، به گونه‌ای که مؤسس این فرقه نخستین یا از شمار نخستین نویسندگان به زبان پشتو بوده است. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که آثار مکتوب و گزارش‌های بسیاری درباره تاریخ و مرام این جنبش‌ها وجود داشته باشد. از این‌رو، برای بررسی این فرقه تنها به احتمالات و تحلیل‌های استوار بر پایه اطلاعات شفاهی می‌توان دست پیدا کرد. مهم‌ترین منبع درباره مهدویت بایزید انصاری، کتاب دبستان المذاهب است. کتاب فرهنگ فرق اسلامی نیز در تعریف این فرقه و بنیادگذار آن، از همین کتاب و مقاله نجیب مایل هروی بهره برده است. به جز این دو منبع، منابع دیگر به این ادعا پرداخته‌اند و تنها فرقه روشنیه را شاخه‌ای از سلسله صوفیه «سهروردیه» دانسته‌اند. گفتنی است آنان با فرقه «روشنیه جلوتیه» متفاوتند.

میرمحمد صدیق فرهنگ نیز در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، اطلاعات کمابیش خوبی درباره بایزید انصاری درمی‌افکند، اما بدون هیچ اشاره‌ای به ادعای مهدویت وی می‌گوید که پیر روشن پس از ناامید شدن از یافتن پیر کامل، خود را پیر کامل و مکمل شمرده است. بنابراین، با توجه به اندک بودن منابع موجود، داوری درباره ادعای مهدویت او دشوار می‌نماید و تنها دو گمانه در این باره وجود دارد: یکم. بایزید فردی فعال و انقلابی بوده که به دلیل قدرت‌طلبی یا نجات مردم خود از سلطه مغولان هند، تلاش‌های گسترده‌ای آغاز کرده و برای رسیدن به هدف‌های خود از هر وسیله‌ای سود برده است؛ یعنی از تصوف برای جمع کردن مریدان و ایجاد رابطه مریدی. مرادی و از اندیشه مهدویت برای ایجاد انگیزه، شور و شوق در میان پیروانش کمک گرفته و آن را پشتوانه رکت خود قرار داده است. دیگر مدعیان نیز برای برپا ساختن دولتی عادل و دور از ظلم و ستم با بهره‌گیری از زمینه‌های موجود در جوامع اسلامی به تشکیل دولت مهدوی وعده می‌دادند؛ دوم. وی فردی مبارز و قدرت‌طلب

بوده که توانسته است عده‌ای را گرد آورد تا با شعار عدالت‌گرایی قدرت دولتی مرکزی و مقام‌های محلی را به خطر اندازد. از این‌رو، قدرت حاکم او را متهم کرد که ادعای مهدویت دارد و آن‌گاه بهانه‌ای برای سرکوبش فراهم آورد. بایزید در 1578 میلادی کشته شد و روشنی‌ه سیر صعودی خود را از دست داد و به فرقه‌ای کوچک در مناطق افغان‌نشین بدل گردید. جلال‌الدین فرزند بایزید پس از او رهبری این فرقه را به دست گرفت. وی در سال 1007 قمری به غزنین حمله و آن را تصرف کرد، اما پس از چندی فردی از قوم شیعه هزاره او را کشت. میان احداث، نوه بایزید نیز که رهبری فرقه را بر عهده گرفت، در سال 1035 قمری، به دست افراد نورالدین جهان‌گیر، کشته شد. پس از وی، فرزندش عبدالقادر و دیگرانی، رهبران این فرقه بودند. روشنی‌ه به آرامی از بین رفت و در میان دیگر فرقه‌ها پراکنده شد. پیرمردان گاهی از بایزید و سلسله او یاد می‌کنند، اما امروز هیچ گروه یا فرقه‌ای با چنین نام و باورهای خاص نمی‌توان یافت. گفته می‌شود که در گوشه و کنار کوه‌های بنگش شمار اندکی از پیروان بایزید انصاری وجود دارند، اما از چگونگی عقاید و تعداد آنان اطلاع درستی در دست نیست. اکنون در رود سند دو صخره سیاه وجود دارد که آنها را پیکرهای سنگ شده **جلال‌الدین و کمال‌الدین**، پسران بایزید انصاری (**پیر روشن**) می‌دانند. گویا آنان به رود سند افکنده شده بودند. این صخره‌ها هنوز به نام‌های **جلالیه و کمالیه**، نزدیک گرداب‌هایی در محل اتصال رودهای کابل و سند قرار دارند. برخی از مردم چنین می‌پندارند که آنها به اشکالی در می‌آیند و می‌توانند با نزدیک شدن به قایق‌ها آنها را تکه‌تکه کنند و سرنشینان آنها را به هلاکت برسانند.

پي نوشت ها :

1. نك: محمد بن جرير طبري، تاريخ الامم و الملوك، ج1، ص 6 13، چاپ پنجم: انتشارات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بيروت 1409 قمری.
2. نك: محمدجواد مشكور، فرهنگ فرق اسلامی، ص 125، چاپ سوم: انتشارات آستان قدس رضوی، 1375 شمسی.
3. نك: ميرمحمد صديق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخير، ج1، ص 5241، چاپ دوم: ناشر محمدابراهيم شريعتی افغانستانی، تهران 1380 شمسی.
4. نك: دبستان مذاهب، ج1، ص 281.
5. نك: فرهنگ فرق اسلامی، ص 205.
6. افغانستان در پنج قرن اخير، ج1، ص 56.
7. جلندهر يا جالندهر قصبه‌ای است در هند. (لغت نامه دهخدا، ج 16، ص 59)
8. نك: مونت استورات، افغانان، ترجمه آصف فکرت، ص 607، چاپ دوم: انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد 1379 شمسی.
9. افغانستان در پنج قرن اخير، ج1، ص 57.
10. درباره تأثیرپذیری وی از سلیمان اسماعیلی و پیوند وی با برخی از مرتاضان و هم‌چنین چله‌نشینی‌های ابتکاریش نك: دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر غلام‌علی حداد عادل، چاپ دوم: انتشارات بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران 1375 شمسی.
11. افغانستان در پنج قرن اخير، ج1، ص 58 و 59.
12. همان، ص 58.
13. کی خسرو اسفندیار، دبستان مذاهب، ج1، ص 283، چاپ اول: انتشارات کتاب‌خانه طه‌وری، تهران 1362 شمسی.
14. همان.
15. همان، ص 282.
16. سوره بقره، آیه 115.
17. سوره اعراف، آیه 179.
18. فرهنگ فرق اسلامی، ص 206.
19. نك: دایرةالمعارف الاسلامیه، ج 10، ص 238، انتشارات دار المعرفه، بيروت [بی‌تا].
20. نك: فرهنگ فرق اسلامی، ص 206 و 207.
21. نك: یحیی یثربی، عرفان نظری، ص 196، چاپ چهارم: انتشارات بوستان کتاب، قم
22. متن " چراغ نامه"، اداره طریقه بورد کانادا
23. عظیم نانجی، واژه نامه " لغت نامه الام"، لندن، 2008
24. فرهاد دفتری، تاریخ معاصر اسماعیلی، لندن، 2011
25. شمالی علاقه جات اسماعیلی دعوت، کراچی، پاکستان
26. محمد شیرزاد شایف، و دیگران منابع سنت و مراسم تشریفات " چراغ روشن"، دوشنبه، تاجیکستان

His Highness the Aga Khan Speeches, Interviews, and addresses on different Nationals and Internationals Occasions about the Jamat of Diverse Traditions (CEJ)

His Highness the Aga Khan addresses guests gathered at the opening of the University of Central Asia's first campus in Naryn, Kyrgyz Republic.

Inauguration of the Naryn Campus of the University of Central Asia(19 October 2016)

Faculty and Staff of the University
Distinguished Guests

This is a great day for the University of Central Asia and for me, and for all those who have participated in the development of this University in Kazakhstan, Kyrgyzstan and Tajikistan. And I know that now is also a very special day for the people of the Kyrgyz Republic and for the leaders and the citizens of Naryn. It is indeed a great pleasure to join with you in celebrating a truly historic moment as we inaugurate the Naryn campus of the University. It has been a great honor, and also a great pleasure, for my colleagues and for me to work with all of you in building here in Central Asia a great new institution. Your contributions have come in many ways; through your wise advice, through financial resources, through building materials, and through the energies of local workers. Everyone who has made a contribution will always be a part of this place. You all have our warmest thanks not only for your generous material support, but also for your friendship and for your vision. Let me mention, too, how honored I was when the President presented to me yesterday this country's esteemed Danaker Order. This award has special meaning for me because it represents important ideals - values that the people of the Kyrgyz Republic honor in daily practice. I gratefully accepted this award as a symbol of the partnership which has grown up through the years between the people of Central Asia and the people of the Aga Khan Development network, a reminder of the road we have walked together, and of the wonderful journey that still lies before us. As a result of your efforts, the University of Central Asia is already helping to lead the peoples of this Central Asian Mountain Region to an exciting new chapter in their history. As we take this new step forward, I am also thinking of some of the developments already underway that have highlighted the story of these past sixteen years while providing a great sense of momentum as we move into the future.

UCA is not a typical start-up university. I would point, for example, to the remarkable School of Professional and Continuing Education. Since it launched its first courses in 2002, it has engaged a remarkable number of learners - over 90,000 in all - ranging from members of parliament to young people from the regions and from villages. I would also point to the Humanities Project with its valuable array of courses that have attracted support from 77 other universities and colleges throughout Central Asia. We could also talk proudly about The Institute of Public Policy and Administration, as well as the Mountain Societies Research Institute, two places that are already doing path-breaking research, cooperating with international partners on issues that will be central to the region's progress. In yet another area of learning, the Cultural Humanities and Cultural Heritage Unit's work on the musical heritage of Kyrgyzstan and Tajikistan are harbingers of what can be expected. Meanwhile, through our faculty development programme, scores of Central Asians have completed their doctorates at leading universities, also providing a unique talent pool for UCA. All of these assets are building blocks which now can help the Naryn campus to play its own central and vibrant role. This event today brings back some wonderful memories for me. It was just sixteen years ago that I joined the Presidents of the Founding States in signing an extraordinary International Treaty. It was an unprecedented event. The Treaty was then a unique example to the entire world of how these three countries could actually dream together about their common future. And it was also a wonderful example of how they could join hands together, across national boundaries, to make their dreams come true.

When I have talked about this project with people in all parts of the world over these past sixteen years, many of them have been a little bit surprised, and they were also extremely impressed. Do you mean, they asked me, that this new university will have these different bases, in three different countries, all working together in the pursuit of common goals? And my answer of course is yes - not only has this been our plan, but that is what is actually happening today. We would like to build our three campuses in the quickest succession possible.

What this University is all about is not only the power of education, but also the power of international cooperation. It is a power that can change peoples' lives. It is important to know that what we are doing here will be a valuable example of international cooperation for the future not only here in the region, but also for people far beyond the region. And it is also important to remember how this example also grows out of this region's past. Students of world history remind us how Central Asia, a thousand years ago, "led the world" in trade and investment, in urban development, in cultural and intellectual achievement. This was the place that leading thinkers from around the known world would look to for leadership. What were the latest breakthroughs in astronomy or mathematics, in chemistry or medicine, in philosophy or music? This was the place to find out. This region is where algebra got its name, where the earth's diameter was precisely calculated, where some of the world's greatest poetry was penned. Why did this happen then? Why did it happen here? Above all, I would suggest, it was because of the quality of "openness." By that I mean openness to new ideas, openness to change, and openness to people from many backgrounds and with a variety of gifts. The people of the cities here, even all those centuries ago, joined hands with the people of the steppes, and together they reached out to people who were far, far away. That kind of openness can again be the key that unlocks the doors to the future. This will be true not just for people who live down the road, or others who may live over the immediate horizon, but also for people who are even farther away. They are potential partners and potential beneficiaries as we take on the great questions of our time and place: How can we best improve our schools, head off climate change, deal with natural disasters, and advance the public's health?

The University of Central Asia can do a great deal to help address and answer these questions, not only through its undergraduate and graduate programs, but also through faculty and student research, through relevant interdisciplinary programs - and through partnerships with other institutions - in each case, geared to the specific challenges and circumstances of the region. And the impact of what we do can not only be global and regional - it can be local as well. By working with the leadership of the Oblast, we hope, for example, that Naryn will become a dynamic university town, enhancing the quality of life for all its citizens. Some examples are already in place: the renovation of the Jakypov Park is one; the medical and diagnostic centre is another. New plans are underway for an early childhood development center, a residential development for faculty, staff and other local citizens, as well as a university inn for the many visitors that will come to share in the beauty and vitality of the Naryn region, and the new university community. Finally, let me mention that we are also taking some very important organizational steps as we reach this milestone moment in the early history of the University of Central Asia. Not only is UCA launching its first undergraduate degree programme, but, as an autonomous institution, it is now ready for self-governance under a Board of Trustees as envisaged in the International Treaty and the University's Charter. As the Chancellor of the University, I am making the first appointment to the Board by naming, as its chairman, Shamsh Kassim-Lakha. Shamsh has had a remarkable career as a successful leader in the field of education.

For almost three decades, he led the building, planning and operation of the Aga Khan University, based at first in Pakistan, but now extending into three continents. He was also a former Minister of Education, as well as a Minister of Science and Technology in Pakistan. After making his appointment official, we will now also be moving to appoint other Trustees as Members of that Board, a task I will undertake in cooperation with the Presidents of the Founding States who are the Patrons of the University.

It is under their leadership that we will now go forward. What we celebrate today is not the first phase of this story of growth and progress - but it is still an early step. Even as we rejoice today, we look forward to the many wonderful steps that are still to come. **Thank you.**

**Brussels Conference on Afghanistan
Excellencies, Ladies and Gentlemen**

I thank the Government of Afghanistan and the European Union for bringing the international community together. I am very pleased to be here, as the Ismaili Imamat and the Aga Khan Development Network have an enduring commitment to Afghanistan. Since 2001, AKDN and its partners have channelled over \$1 billion to enhance self-reliance and improve the quality of life of Afghans. Between now and 2020, AKDN plans similar investments in cultural heritage, education, energy, health, and poverty alleviation. In supporting the Afghanistan National Peace and Development Framework, I wish to highlight three areas we believe are crucial to its success.

First, it is urgent to drive efforts to sustain and develop Afghanistan's human and social capital. For this purpose, AKDN supports the Ministry of Education's National Education Strategic Plan in over 850 schools and education centres. In health, AKDN's public private partnerships have provided treatment to over 1.6 million Afghans and trained over 13,000 doctors, nurses, and health workers. Together with our partners, we will soon inaugurate the Mothers and Children's wing of the French Medical Institute in Kabul and the new Bamiyan Provincial Hospital.

Second, supporting civil society is essential. Decades of experience have taught us that effective civil society is fundamental to lasting progress, helping ensure development that is inclusive and participatory. Civil society can unleash constructive talents from a broad spectrum of organisations and individuals, including the private sector. We are gratified to see these principles reflected in the Citizen's Charter adopted last week by the government. Third, area development should be supported. Ensuring sustained social and economic gains often requires working across frontiers. One promising example is Pamir Energy, a public private partnership between the Aga Khan Fund for Economic Development and the Government of Tajikistan. Since 2008, it has exported electricity across the border, reaching nearly 35,000 Afghans, and much more is possible. Finally, I would reiterate my profound belief in the power of sustained, long-term, multi-dimensional development that empowers individuals and communities to improve their quality of life. It is with that conviction that I support this meeting and reconfirm our commitment to Afghanistan's future.

Thank you.

**Statement at the London Conference on Afghanistan
Ladies and gentlemen,**

I would like to express my gratitude to the Governments of Afghanistan and the United Kingdom for co-hosting this Conference. We welcome the reform agenda of the Government of National Unity, and we re-affirm our commitment to the peoples of Afghanistan in their journey towards a stable, peaceful and prosperous future. For the Ismaili Imamat and its Aga Khan Development Network, or AKDN as it is known, it is fundamental that the construction of civil society has been chosen as a national development priority in the Government's reform agenda. The AKDN has been designed and grown specifically to support that goal, wherever we are present. We vigorously support the commitment of the National Unity Government in that endeavour. It can be achieved through partnerships, pluralistic equitable development, creating an enabling environment for peace and an improved quality of life in both the rural and urban contexts.

An effective enabling environment for civil society should seek to foster meritocracy, ethics and mutual accountability. As a longstanding partner, including as one of the largest private employers and contributors to the Exchequer, AKDN's investments and development objectives follow an

integrated, multi-sector approach. We have established long-term institutions in the region, including schools and hospitals, banking institutions, leisure facilities, and telecommunications. We are pleased to announce further innovations, including in cross-border hydropower, mobile banking, tele-medicine, and support to small and medium enterprises to serve even the most marginalised populations..

Allow me to highlight four areas for consideration:

First, we must focus on inclusive economic participation. This will require approaches that go beyond traditional instruments or investment criteria. AKDN is pioneering, with its international partners, a multi-input area development facility that engages both the public and private sectors. Just as investments in agriculture, energy and infrastructure are important, culture too is a trampoline for development. Second, we must accelerate human resource capacity creation from early childhood to tertiary education, including in particular, market-relevant skills development and vocational training. Afghanistan needs more teachers, and special attention must be directed to enhance the quality of education, in order to achieve international standards. We will contribute to this priority through our school network and our two Universities, the Aga Khan University and the University of Central Asia, which has campuses in Tajikistan, the Kyrgyz Republic and Kazakhstan. Third, women's participation in society is vital to ensure an improved quality of life. From education to health, participation in local governance to leadership in business, we have witnessed the potential for women and men to work alongside each other, while respecting the ethics of Islam, to build their communities. Fourth, we recognise the importance of regional cooperation and trade. This requires stabilizing Afghanistan's frontiers. AKDN, with other governments of the region, has sought to initiate the necessary steps by building 5 bridges across the Pyanj and creating local markets, thereby linking Afghan Badakhshan to Tajik Badakhshan. Perhaps this initiative deserves replication. In this context it is equally important to ensure that the rich pluralism of Islam within Afghanistan is respected, and sustained for the peace and serenity of all Afghans, as is necessary today throughout the Muslim world. Let me finish by saying that the priorities identified by the government will require sustained commitment and new mechanisms to create a meritocratic civil society. AKDN will most certainly contribute with its variegated resources.

Thank you.

**Inauguration ceremony of the Dushanbe Serena hotel
on November 2011| Tajikistan
Ladies and Gentlemen**

I would like to begin my comments this morning by thanking His Excellency the President for the support he has given this institution and having told us that it will remain fully occupied for the next two years! And I should warn our financing agencies that I will use that excuse to negotiate even harder than before for good terms for our future projects in Tajikistan! We join today at a special ceremony of inauguration and dedication - and I am so pleased that we can share this moment together with all of you. It is a time for thinking and talking about the exciting future, as we launch a new facility that will be central to the growth of this community and this country in the days and years to come. But I am also thinking today about the past - both the near past and the more distant past which are tied so intimately with today's ceremony - and with all the good things which we hope will come from it. The spirit of our project, after all, reaches all the way back to the days of the ancient Silk Route - when this region was a key connecting point between people from many different cultures, languages and ethnicities - coming from opposite ends of the world as it was known at that time. And these travellers lived in some of the most magnificent caravanserais ever built and they constructed some of the world's most beautiful monuments: Samarkand, Khiva, Bokhara are iconic names. If we were using 21st century language to describe what was happening back then, we might have seen this place as one of the very first links in early processes of

“globalization”, although there existed at that time, no credit cards with which to pay for the Syrian, Turkish and other caravanserais. It is in this context that many of us see a new future for Dushanbe and Tajikistan as important players again on the global stage. As that process develops, we hope that the new beautiful Serena Hotel will reflect both the spirit of this country's ancient past and be a welcoming haven with professional staff for the global players of the coming century - as they flow in increasing numbers to this lovely and exciting part of the world. Just think of who may be coming here - traders, bankers, developers and business executives, government officials and diplomats, the leaders of civil society, travellers, vacationers, artists and writers, people from many backgrounds and from the farthest reaches of our world. All of them will learn, as they visit, about the exciting potential of this country and this region, and some of them will wish even to settle here in some way. Is this not exactly what happened at the time of the Silk Route?

Thinking of the past, I recollect the important dates of Tajik history. Twenty years ago, independence; sixteen years ago, an agreement between the Aga Khan Development Network and the government of Tajikistan in order to contribute to the development of this country. That agreement has enabled us to share as partners in the work of developing Tajikistan and improving the quality of life of the people of this country. We focused not only on building this hotel, but we worked on rural development, health and education at different levels, the production of energy and including the University of Central Asia and the Ismaili Centre here in Dushanbe.

What is the purpose? The purpose is to bring multiple-sector support to the development process of the countries in which we work in. On a day like this, we look to the future and we seek to set out benchmarks and goals to achieve and in doing that we work with partners and I want to take this occasion - and I can see our partners in the audience - to thank them for enabling our work in Tajikistan. I also want to salute especially the architects and designers, the contractors, the project managers and all those workers who gave of their skills and energies to realize this project. I am pleased that my brother - and yes he is my brother - who has worked so closely with all of these people, is joining me in expressing these thanks - speaking as well for the parent organization under which the Serena Group operates, the Aga Khan Fund for Economic Development. I hope that those of you who do decide occasionally to stay here, will find that what we have tried to achieve, will inshallah, be achieved.

Thank you.

London Conference on Afghanistan 28 January 2010 | Afghanistan

We express our sincere gratitude to the UK Government for organising the London Conference which has called upon the Afghan Government and the International Community at this critical time to review and prioritise policy directions for Afghanistan. The Aga Khan Development Network joins in the wider sentiments expressed today for strong continued support for the development of a stable, progressive and plural Afghanistan. The challenges that face us in the fields of security, development and governance are all too clear and call for our collective wisdom and experience as we look ahead. We commend the strategy outlined by General McChrystal and underscore that stability and security can only be brought about through parallel and interrelated interventions in security, socio-economic development and governance. In reflecting on the lessons learnt by the Aga Khan Development Network over the past seven years in Afghanistan, we would like to focus on a few key points drawing from our experience in the wider region, gained from extensive investments in development activities at the community, provincial and national levels:

1. Much focus over the years has centred heavily on the capital, Kabul, and the central government. Insufficient attention has been paid to the real impact of the generous investments made by donor countries. Do enough Afghans perceive these investments as improving their quality of their life? It is vitally important to demonstrate that local governments and local actors working

together with local communities can meet pressing needs. We know too well from experience in Afghanistan and elsewhere that nefarious elements gain the upper hand when there is a gap between the promise of state-supported services and their tangible delivery on the ground. Results change minds, not rhetoric. AKDN's involvement in national programmes, such as the National Solidarity Programme, which place directly the onus of meeting development needs and setting priorities on communities, is showing remarkable progress, speaking to the entrepreneurial vigour of Afghans. Community elected councils are not only driving processes that improve the quality of life but are playing an integral role in the birth and evolution of grass-roots civil society institutions that are able to govern themselves. Investing in the creation of such civil society institutions, and in their capacity to deliver services, deserves much greater attention, support and resources than has hitherto been the case, even as investments in rebuilding the state institutions continue.

2. We note the tremendous vitality and resilience of Afghan entrepreneurship, which has enabled Afghans to endure and survive 23 years of war. Today, microfinance borrowers are still unable to access credit which would enable them to transit into small and medium enterprises. This is due to a variety of reasons, such as the fact that land cannot be used as capital due to the lack of an effective land ownership and registration framework. We encourage the Afghan Government to focus, as a priority, on creating the enabling conditions for private sector development and economic growth. The Enabling Environment Conference in 2007, hosted by AKDN and the Government of Afghanistan, defined a road map for private sector and social development. Resolving the issues identified and implementing the road map will undoubtedly accelerate socio-economic growth and development.

3. Development planning needs to be tailored to the socio-economic and political needs and realities of each province. Afghanistan is diverse: culturally, ethnically and geographically. The equation for development that addresses challenges in Helmand, for example, will be very different from that for Badakhshan. Provincial level planning that examines economic potential and opportunities, social needs and access, as well as investments in provincial and district capacity building should not only begin to address more effectively the challenges at hand but also delineate roles and responsibilities among the key actors: PRTs, NGOs, Government etc. Security issues prevent access to many communities in the South and the South East but creating successful case studies in provinces where enabling conditions exist will provide a significant signal to other communities that change and development are possible, if there is willingness to cooperate.

4. Although Afghanistan is recognised as a regional land bridge, east and west, north and south, there are still few tangible projects that speak to the realisation of this regional potential, as acknowledged at the meeting of the region's Foreign Ministers in France in December 2008. AKDN is applying a regional approach to health, education, energy and infrastructure between the Badakhshans of Tajikistan and Afghanistan. Indeed such an investment would connect China to Kabul through Tajikistan, opening new trade corridors. That will inevitably have social and economic fall-out benefits for the communities and the country as a whole. Of our programmes and investments, we ask, how can we link the poor to growth and growth to the poor through subregional and regional investments? We submit that this requires willingness to support small-scale and middle-level investments in the short term that may not immediately be considered financially sustainable, but which our experience has shown would have the necessary medium to long term returns and economic benefits.

Overall we would emphasise four fundamental building blocks necessary to achieve a minimum critical mass of interventions that would improve Afghans' quality of life and opportunities: security; participation; ownership (both of assets and the development process); and institution building of the state and civil society. If resources allocated to each of these elements were better balanced, much more would be achieved by development efforts across the country. With over US\$ 150 million spent in Afghanistan from a total AKDN pledge of US\$ 200 million by His Highness the Aga Khan, the

Aga Khan Development Network remains committed to the stability and growth of this important country and its people.

Thank you

**Speech at the Opening Ceremony of the Ismaili Centre, Dushanbe
12 October 2009**

It is a great honour for me to welcome you to this inauguration ceremony. I am deeply pleased to greet President Rahmon, who was here when together we laid the Foundation Stone for this building five years ago, and who has long been a steadfast supporter of the Centre project. The same thing is true of the Civic Authorities of Dushanbe, and we are also honoured to welcome His Worship, Mayor Ubaidullaev. It is also a distinct pleasure to look out upon this audience and to greet so many other leaders, from so many walks of society. Your very presence here invests this occasion with special meaning, for you truly represent the broad diversity of this country – and your participation attests to the importance of pluralism in Tajik life. We have looked forward to this event for a long time. And now that this day of dedication has come, let me also extend our warmest gratitude to everyone whose contributions have made this vision a reality. We salute those who have donated their time and talent and material resources to this project, including those who designed, constructed and decorated this building and its surroundings. You have created a remarkable building that will enhance the cityscape of Dushanbe, just as it reflects and re-interprets the materials and colours and inspiring landscapes of other iconic buildings of the larger region. The Tajik Ismaili community has roots in this region that extend back more than a thousand years, as long ago as the second century of Islam. The community holds a recognised and admired position in the history of human endeavour here, contributing some of the greatest names in the fields of theology, philosophy, poetry and the sciences. This new Centre will be a place for looking back on that rich and powerful history in grateful and solemn remembrance. It will be a place, as well, for peaceful contemplation of the spirit, and of the world, as we live our lives in the present moment. And it will be a place to think about the future and how this profound heritage can shape and inform tomorrow's world. This Centre aspires to give physical form and spiritual space for pursuing all of these objectives.

As we look around us today, we are reminded of other times down through history when a variety of cultures and traditions have come together happily in this land. It is inspiring to remember how enriching encounters of ideas and viewpoints have so often prevailed against opposing forces of ignorance and prejudice. The remarkable flowering of human talent here has owed much to the pluralism of Tajik society. I am proud, in noting just one reflection of that tradition, that this Centre is located in a neighbourhood that celebrates the great names of Ismaili Somoni and Rudaki. The continuing pluralism of human endeavour will be manifested in the life of this Centre. It will be reflected in an array of exciting activities, serving people of many different backgrounds. The Centre will have a space for congregational gathering, just like the array of Ismaili Centres in major cities across the world, both those which are now being developed and those that already exist, from London to Vancouver and Lisbon to Dubai. In addition, we hope and trust that people of all faiths and background will gather here for educational and cultural events – for seminars, lectures, recitals and exhibitions. We will seek to demonstrate that spiritual insight and worldly knowledge are not separate or opposing realms, but that they must always nourish one another, and that the world of faith and the material world are the dual responsibilities of humankind.

In recent years, the people and the leaders of this region have been called upon to manage a sometimes turbulent transition, from a time of seeming certainties to a still unfolding era of open horizons and changing opportunities. The Holy Qur'an calls upon Muslims to compete in good works, and just as the Ismailis have done for centuries in this lovely land, we will uphold that responsibility in service to the Tajikistan of today and tomorrow. One of the beauties of ceremonies like this one is that they link us to people in other places – and to people of other ages. I remember, to

mention just one example, how the 1000th anniversary of the birth of Syedna Nasir-i-Khusraw coincided with our foundation stone ceremony five years ago. It is a tribute to Tajik culture that the legacy of such figures, even from the distant past, is held in such high esteem, promoting a strong sense of history and a strong spirit of social harmony. This ethic of connectivity with others has deep spiritual roots – in Islam as for other faiths. It stems ultimately from humankind's sense of humility in the presence of the Divine. In this light, human diversity itself is seen as a gift of Allah, cultural differences are embraced as a blessing, and different interpretations of faith are seen as a mercy, one that nourishes the Ummah's vast identity, and its constructive interface with society at large. In this spirit, it is our prayer that the Centre will always radiate an inviting mood of friendship to one and all, proclaiming Islam's message of one humanity, and joining its voice with so many other voices in this city and this country in affirming our shared responsibility for advancing the common good. Thank you.

Inauguration of Khorog City Park 10 October 2009 | Tajikistan

Today's inaugural ceremony marks the culmination of a wonderful process - stretching back over more than a decade. I am honored and humbled to remember that the site where we meet today was graciously presented to me by the then Chairman on the occasion of the fortieth anniversary of my Imamatus. Then, some five years ago, the Aga Khan Trust for Culture began a rich and productive conversation about this site with the people of Khorog. We talked about how we might create a new and upgraded park in this place - what it would try to do - how it might be used - and what it should ideally look like. Those conversations quickly fixed on one central goal: to offer all those who would enter here a place for personal reflection, for genuine relaxation, and for deep renewal. Our objective from the start was to ensure that this would always be a tranquil green space - serving all of the people who live in Khorog - and all of those who visit this city. The development of Khorog City Park has been a cooperative response in many respects. Access to green spaces is clearly an important value for the residents of Khorog. Our vision for the Park is that visitors will truly think of the time they spend here as "quality time" - in the fullest sense of that word - moments in their lives during which their spirits will be deeply enriched, hours filled with experiences that they will both enjoy and remember as times of blessing. That will happen in part because of the music and dance and other cultural events that will be presented here - especially in the new open-air theatre. It will happen in part because of the group discussions and lively conversations that will take place here - and the children who will play here - swimming in the summer, for example, and skating in the winter. It will happen in part because of the great celebrations that will take place here - including holiday ceremonies and festivals. And it will also happen because this will be a wonderful setting for individual reflection and contemplation - inspired by the beauty of this place - including the sounds and the sight of running water - in itself a mysterious, ever-changing and always-inspiring natural force. We see Khorog Park as a place of continuity - playing an intimate role from the earliest weeks of a child's life until that child grows to become a grown-up with his or her own family. And we also see it as a place of change - a park for all seasons of the annual calendar - transforming itself to capture the particular beauty of each particular time of the year. The Park is not only a place of beauty to be enjoyed by many generations of future citizens and visitors to Khorog, it is also one of the earliest symbols of the processes of change for which I hope and pray in this region. As one example of this process, and in close collaboration with the Governments of Tajikistan, Kazakhstan and Kyrgyzstan, we took the decision to build a new university to serve the high mountain peoples of these three countries and the region more generally. Toward that end, we are pleased that work is

progressing on creating the Tajik campus of this university here in Khorog. In addition, the amazing beauty of this area of the Pamirs, along with the presence of the university, will surely attract more and more visitors to come to this city in the future. In order to address this new development, we are planning, in collaboration with the central Government and the Government of the Oblast, significantly to enhance the capabilities of Khorog airport, so that regular air transport can become a normal feature for those who wish to visit. The new patterns of visitation will also require new residential capacities, and it is our intention to build a new quality hotel in Khorog while also encouraging the construction of other hotels and leisure facilities, such as restaurants. You may also know that the Aga Khan Trust for Culture has recently completed a comprehensive town planning report to present to your government - and is preparing now for the second stage of that planning exercise. I mention all of these initiatives to give the peoples of Badakhshan, both from here and from across the river, a sense of confidence that there will be new opportunities in the years ahead to benefit from an improved quality of life, to find stable and remunerative employment, to have access to quality education and health care. Throughout this part of the world, one reflection of how the natural environment is revered and hallowed has been the importance accorded to Green Spaces, like the one we celebrate today. This quality has been a central part of Tajik and Central Asian culture - down through the centuries. I recall, for example, how the poet Saeb Tabrizi, wrote about beautiful gardens, in any season - and in every season - saying that they are places where even "the morning dew awaits with expectant eyes and heart." It is indeed with "expectant eyes and heart" that all of us gather here today to inaugurate on an official basis, the Khorog City Park. It is in that spirit that I join with you in celebrating the contribution which the Park will make to the quality of life in this community - for many years and many decades to come.

Thank You.

The Afghanistan Conference in Paris 12 June 2008| Afghanistan

I would like to begin by thanking President Sarkozy and his government for having hosted this conference at such a crucial moment. Much has already been done in Afghanistan over the last six years, but there are major challenges nonetheless to be picked up. I would also like to commend President Karzai and his government for the implementation of the National Development Strategy, the ANDS. It is a major step forward towards a real change for the Afghan population. We now have the foundations for the reconstruction and we must build on these foundations and accelerate change. There are tremendous hopes in terms of economic development, access to education, health, justice and rule of law. Afghans expect concrete results, tangible actions so that they can really believe there is a major credible change coming about in their quality of life. By implementing the ANDS, development has to be seen as being fair and inclusive, reaching men and women even in the most isolated rural communities. And all of the ethnic groups have to be concerned. There is a veritable constitutional commitment. The creation of a diverse, vibrant and sustainable civil society is critical in ensuring the success of democratic processes in Afghanistan. I call on everyone interested in strengthening the capacity and performance of civil society organisations and communities both rural and urban in Afghanistan. Last year, together with the Government of Afghanistan, the World Bank, UNDP and ADB, we organised the Enabling Environment Conference in Kabul. The Conference defined a Road Map to create the conditions necessary to unleash the full potential of private initiative - business and civil society - in Afghanistan's development. All of us - government, the international community, civil society and the private sector - must redouble our efforts to build this enabling environment in Afghanistan.

In Afghanistan, we have brought together the multiple capacities of the AKDN, through which we combine activities in microfinance, health, education, culture and rural development. Our multi-faceted approach has contributed to a 74% decline in poppy cultivation in the north-east of the

country, improving the quality of life of over one million people. I quote this figure not to be self-congratulatory but to substantiate that significant processes of change are feasible. Since 2001 the Aga Khan Development Network (the AKDN) has been an active and committed partner in the development process. Our financial pledge of \$75 million in 2002 has been nearly doubled. In our roles as investor, financial backer and implementer, we have mobilised nearly 750 million dollars for the reconstruction of Afghanistan. We take this opportunity to express our deep gratitude to our national and international partners, who have enabled us to achieve these results. We are convinced for many years now that Afghanistan must be viewed in its regional context. We have systematically invested in the strengthening of regionalisation: four new bridges over the Pyanj linking from now on Tajik Badakhshan to Afghan Badakhshan. National programmes between Afghanistan, Tajikistan, Kyrgyzstan and Kazakhstan, in the sectors of telecommunications, microcredit, health and education including the new regional university, “the University of Central Asia” bring together Tajikistan, Kyrgyzstan and Kazakhstan and neighbouring countries who wish to unite around the development of high mountain societies; all are or could be regionalised. The AKDN’s commitment to Afghanistan is for the long-term. Today, we pledge \$100 million over the next five years, made available through AKDN’s agencies for activities in alignment with the objectives of the ANDS and is inclusive of a contribution towards the elections in 2009 and 2010. The effectiveness of Parliament is critical for a functioning democracy. To this end, we will set aside several million dollars for building the capacity and competence of Parliament in technical areas of governance and the legislative process. I am pleased to announce that in conjunction with the Afghan and French authorities, particularly the French Agency for Development, the AKDN will invest 9 million euros towards the expansion of the French Medical Institute for Children in Kabul. Under the auspices of the Aga Khan University this expansion will make it possible for the existing hospital facilities to become a major regional player in the field of tertiary level healthcare and in the training of nurses and doctors.

Thank you

**The Conference on Central Asia and Europe, Berlin
13 November 2007 | Afghanistan**

Let me, first, acknowledge and thank for their kind words those who have spoken before me this morning -- the Foreign Minister, Dr. Frank-Walter Steinmeier, and the Executive Secretary of the United Nations Economic Commission for Europe, Dr. Marek Belka -- as well as Benita Ferrero-Waldner, the EC Commissioner for External Relations. It has always been special pleasure to return to Berlin -- a city that continues to be synonymous with the word “cosmopolitan”. Berlin is truly a global connecting point -- a fact which has been instrumental in our decision to open an office of the Aga Khan Development Network here. How appropriate that we should be discussing, in this historic crossroads city, one of the great, inter-cultural projects of our time -- the effort to build a partnership between Central Asia and Europe. I commend the German Government for its leading role in this effort, and the European Union for carrying it forward -- with its endorsement of a “Regional Strategy” for Central Asia a few months ago. Others have also played welcome contributing roles, including The United Nations Economic Commission for Europe. As I offer my own comments today, I will draw on the experience of our Aga Khan Development Network in Central Asia. We have come to know much of this region well, particularly Afghanistan, Kazakhstan, Kyrgyzstan and Tajikistan; not only has it long been home to significant numbers of Ismaili Muslims, but we have also developed a widening range of programs across the region over the past fifteen years. It is appropriate that the word “Regional” is at the center of our deliberations on Central Asia. The countries are diverse in many ways -- and the development approaches there must be sensitive to divergent requirements. But these countries also have a common historical experience, including several centuries of shared Islamic heritage. Each of them has faced the need to build new political and economic institutions following the breakup of the Soviet Union. And, as the EU Strategy

document emphasizes, each of them can only optimise their development through a regional approach. In this respect, the Central Asian experience parallels the European experience. In Europe, too, the end of the Cold War demanded new political and economic structures and it is striking how quickly Europe is now reaching out to Central Asia -- offering, among other things, the great gift of a powerful regional example. Among other things, the European example demonstrates that a healthy sense of national identity need not be a barrier to constructive regional engagement. So my first objective today is to tell you how warmly I endorse regional diagnosis for Central Asia. And because that diagnosis begins in the right place, it also extends into a series of wise prescriptions for the future. These prescriptions are validated in large measure by the experiences of the Aga Khan Development Network institutions in Central Asia. We have learned a great deal from those experiences -- both successes and setbacks, but we can learn a great deal more by sharing our lessons. The problems of Central Asia are remarkably complex -- their causes are multiple and defiantly inter-tangled. Progress requires a multi-faceted and multi-input approach -- a proper "policy mix" -- to cite the language of the EU Report. The learning curve is steep and there should be a sense of urgency -- for all of us -- and all the more so, because solutions can be elusive. In many ways, the greatest obstacle in the struggle for progress in Central Asia is simple human frustration. In this region the sense is that its development partners talk about progress, and then act, and then talk some more -- but too often, for the people of the region, progress is just "not happening". When it does happen, it too often is incomplete, or exceptional, or fleeting. This situation is of course by far the most acute in Afghanistan.

What we face in Central Asia is a race against frustration -- which means a race against time and mediocrity. Alternative scenarios, often utopian and extremist, beckon on every hand -- and people will not be patient with pragmatic scenarios unless the work in practice is effective. The EU rightly emphasizes the need for greater "continuity" in these efforts -- so that each experience, successful or unsuccessful, becomes a building block for the future. It is a daunting challenge indeed to move in a coordinated way on multiple fronts. But as we do, success can become self-generating. Progress on one, or two, or three fronts can often make progress easier on other fronts -- a sense of possibility can also be contagious. I acknowledge the considerable advances that each of the Central Asian countries is making, including recognising the needs of their rural populations. In a spirit of shared learning and with diffidence -- let me highlight a few of our own experiences. I would begin with the University of Central Asia, founded in the year 2000 by the Ismaili Imamat -- and the governments of Tajikistan, Kyrgyzstan, and Kazakhstan. I remember the signing ceremonies well. They were the culmination of six years of planning -- an experience which itself illustrated the importance not only of regional cooperation, but also of cooperation among disciplines and among social sectors. Our goal was to address a massive regional problem: how to improve the quality of life of nearly 25 million people who live in the high mountain areas of the region and beyond?

We often talk about Public Private Partnerships -- as the EU Strategy does. But such relationships need not be limited to cooperation between governments and the private business sector. There is also enormous potential for active partnering between governments and the not-for-profit institutions of Civil Society. The University of Central Asia is an example of that potential -- and one worth usefully being replicated. The University has recently graduated its first students from the School of Professional and Continuing Education in three mountain communities: Khorog, Tajikistan ; Naryn, Kyrgyzstan ; and Tekeli, Kazakhstan. We have prepared our graduates for active roles in the world of modern business and finance through programmes benchmarked against international standards. The story of these students illustrates another central precept -- the importance of educating people to meet carefully prioritised needs and specific employment opportunities. In the same way, plans for our forthcoming undergraduate and post-graduate programs will emphasize governance skills -- appropriate for future leaders in the public sector, as well as for Civil Society. I would like to take this opportunity to thank the government of Germany and a number of German institutions for their support. Closely paralleling these efforts is our engagement with systems of schools for pre-university

education in cities ranging from Bishkek and Dushanbe, to Osh and Khorog -- again reflecting our shared confidence that the development of human capital is the foundation stone for effective development. It is also almost impossible to develop quality tertiary university education if its supply system, secondary education, is sub-standard. Another set of our experiences which illustrate the potential for partnerships between the public sector and Civil Society involve our health institutions' alliances with local hospitals, including nursing training in Khorog, and other regional referral hospitals in Tajikistan, and the six Institutes of Nursing in Afghanistan, and even a new venture in the use of telecommunications advances to link hospitals in distant cities: Today the Aga Khan University Hospital in Karachi is connected to the French Medical Institute for Children in Kabul.

Among the most difficult of challenges, of course, is connecting any progress we may achieve at a national level with more remote, rural areas -- where poverty often seems most intractable. Mountain peoples, in particular, have endured economic hardship, civil strife, arms and narcotics trafficking, an insecure food supply, earthquakes, water shortages -- the list could go on. But overcoming these problems will require a searching re-examination of what poverty really means. I am increasingly inclined to define poverty not only as a matter of income, but rather as a state of marginalisation in all of those conditions which contribute to the quality of human life. A state of poverty is a state of deprivation with respect to health and nutrition, education and security, housing and credit, and all the other conditions which are essential to human well-being.

Here too we are learning as we go. In this spirit, and with the active support of KfW, we are experimenting with innovative microcredit programs -- especially for the rural poor -- as well as with local efforts to increase agricultural output. Only as legitimate economic activity becomes a viable source of sustenance, and all the manifestations of poverty recede for the peoples of these regions, will the blight of crime, and drugs, and terrorism, be diminished. The EU report also emphasized the need to expand energy production and to distribute energy more equitably. We are responding to these needs through projects in eastern Tajikistan, to cite one example, where restored Soviet era power plants will provide near 24-hour coverage for Eastern Tajikistan, as well as to people on the other side of the Pyanj River -- in Afghanistan. Expanding trade and international investment, creating new sources of economic growth, -- and doing so on an urgent basis, and with a long-term perspective, -- are essential priorities for Central Asia. To this end, the Aga Khan Fund for Economic Development is increasingly investing in the leisure sector in the region -- building new hotels in Dushanbe, Khorog, and in Kabul -- and working on a major tourism planning project for the Issyk-kul area in Kyrgyzstan.

The recent opening of a new hotel in Kabul has been a particularly visible example of our Central Asian investments. Our hope, of course, is that a tangible example of confidence in the future can help trigger an upward spiral of hope and renewal. In this regard, the challenges of Afghanistan become particularly important. For without a viable and progressive Afghanistan, any progress which might be made elsewhere in the region will at best be very fragile. One of the approaches I have used in thinking about development is the concept of "The Enabling Environment". It has grown out of my impatience with overly simple myths about how development really works. The term "Enabling Environment" reminds us that the full context of interacting forces must be brought together if sustainable development is to be achieved. The term also recognizes that even the right environment is still only an enabling condition -- not a sufficient one. In the end, human progress must grow out of human inspiration and endeavour. I have come to know the Central Asian peoples and their dreams and aspirations. I know of their proud entrepreneurial spirit -- often manifested at the village and household level. It is critical -- even as we plan for development at the "macro" level -- that we also build at the "micro" level. Too often, we forget that a large number of people in Central Asia live in the countryside.

A sound enabling environment must create a favourable framework in which people's energy and creativity can be motivated, mobilized and rewarded. This framework should embrace such conditions as political stability, safety and security, citizen rights and predictable democratic practices. A

supportive environment should include transport systems which make cooperation possible, incentives which encourage broader trade, and a legal and administrative framework which is impartial, predictable, and efficient. These concerns are largely the responsibilities of government, but effective governmental efforts can take us only so far. And that is why I so often talk about the role of "Civil Society"; the capacities of the private sector, and the value of partnerships among these various institutions. The key to building partnerships -- whether they are among social sectors, or among countries -- is a profound spirit of reciprocal obligation -- a readiness to share the work, to share the costs, to share the risks, and to share the credit. In the end, what it will require most -- in Central Asia -- as it has in Europe -- is a spirit of mutual trust. Let me mention in conclusion, one other set of relationships which will be central to the concerns we have been discussing. I refer to the relationship of both Europe and Central Asia to the world of Islam.

During the Soviet period, the populations of Central Asia were dissuaded from learning or practising the Islamic faith of their ancestors. The result, over time, has been a theological vacuum. Now the five newly independent countries of Central Asia are re-establishing their relations with the Ummah, that is, with Muslim peoples all around the world. They are doing so quickly, and at a time when relations between the Ummah and the West are particularly strained -- more so than at any other time I can remember. Some may suggest that these matters of faith should not be a part of the development dialogue between Europe and Central Asia. But allow me to ask the reverse question. Can we really ignore this matter without consequence? I think not. Two aspects of this question deserve our attention:

The first concerns the relationship between the countries of Europe and their growing Muslim minorities. As is the case all around the world, the effort to accommodate a variety of faiths within any population is often problematic. But a successful effort to establish respectful, pluralistic attitudes and behaviour, based on a deep respect for religious and cultural diversity, will surely help to shape emerging inter-regional relationships. Is it too much to hope that one day, young Muslims, from all backgrounds, all educated in Europe will serve wisely and competently in their countries of origin?

Noticeably today, the peoples of Central Asia are developing religious and civic practices, reflecting the views of their own diverse peoples, but also with Muslim views from outside the region. There is no doubt questions will arise, such as how matters of faith should affect political governance or civil jurisprudence. Responding to such issues could be divisive, and will need to be approached with sensitivity, patience and humility.

My second question concerns the role that Islamic countries could play in partnership with Europe in Central Asian development. I believe that Europe's commendable efforts to address the challenges of Central Asia can be even more effective if they see the Muslim world as a relevant resource. Fortunately there are today a number of Muslim countries which can serve as helpful models and available partners for a progressive and welcoming Central Asia. These are Islamic countries which have kept their own peace, and have progressed thanks to the application of best practice to their development. Many are Islamic countries with strongly pluralist societies -- and whose learning curves for development to levels of global performance are relevant to Central Asia. Much more needs to be done in Central Asia, for many more institutions, and many more people, in many more places, covering many more types of support, within frontiers and across frontiers, if there can be any hope that the pace of progress will become a self-sustaining momentum. The central issue is not, understanding what needs to be done -- for all of us share the same analysis and common goals. The issue is essentially one of scale. Throughout Central Asia, with each passing day, we see new examples of what can be achieved when we learn to transcend old boundaries -- to replace the icy past of the Cold War by the warmth of new partnerships.

It is that spirit of partnership which brings us here today -- manifested within Europe and within Central Asia -- and now with growing success between Europe and Central Asia. In that spirit of partnership, then, let us continue, wherever we encounter the boundaries of the past -- to build bridges to the future. I am proud and grateful for the opportunity to join you in that endeavour.

Thank you.

**Speech by His Highness the Aga Khan at the Enabling Environment Conference, Kabul
04 June 2007| Afghanistan**

"By civil society, I mean a realm of activity which is neither governmental nor commercial, institutions designed to advance the public good, but powered by private energies. They include non-commercial, non-governmental entities in fields such as education, health, science and research. They embrace professional, commercial, labour, ethnic and arts associations, and others devoted to religion, communication, and the environment." It is a great pleasure and honour to be with you all today. We extend our warmest thanks to all those whose dedication has made this conference possible, most especially to President Karzai and the Government of Afghanistan for their central role - as well as to Prime Minister Shaukat Aziz, who will attend tomorrow's closing session. Let me also express our deepest gratitude to Prime Minister Badawi for his deep engagement with the subject of this conference - and for the example Malaysia has provided of a successful, pluralistic, Muslim country, guided by the ethics of Islam. This achievement is something of which the whole Muslim world can be particularly proud. We are approaching the 50th anniversary of Malaysian independence in September - so it is a particularly appropriate moment to salute Malaysia's record as a role model for the Ummah and for the entire developing world. I am particularly aware these days of the significance of 50th anniversaries, as I will complete, in July, my 50th year as Imam of the Shia Ismaili Muslims.

It is appropriate to both of these anniversaries that we should be talking today about an Enabling Environment for Development - for this has been a central theme in the story of Malaysia since its independence - and it has also been a central theme of my Imamate. In fact, it was on another personal Jubilee occasion - just 25 years ago - that I addressed this topic at the first Enabling Environment Conference in Nairobi. Over the ensuing quarter century, we have learned a great deal about the nature of Enabling Environments. Among other things, we have been learning to free ourselves from overly simple myths about how development works. The term "Enabling Environment" has two implications which I would underscore today. First, it reminds us that the conditions which enable progress can be extremely complex, that an entire "environment" of interacting forces must come together if development is truly to take root - and to take off.

Second - the term recognizes that even the right environment is still only an enabling condition - not a sufficient one. Our conference title does not talk about an environment which "solves" or "cures" or "progresses" or "prevails" - but rather about an environment which "enables". In the end, human progress must grow out of the human heart and soul. The environment enables - but it is the human spirit, guided and supported by the Divine Will, which eventually triumphs. What a sound enabling environment must do is to create a favourable framework in which human creativity can flourish.

When I have spoken about this topic in the past, I have emphasized such conditions as political stability, safety and security, citizen rights, predictable democratic practices, and a legal and administrative framework which is streamlined and efficient, impartial and effective. While these concerns are largely the responsibilities of government I believe that the ethics of Islam can contribute significantly to their achievement, especially the importance Islam places on mediation and conciliation. Laying the State's political foundation is a necessary first step for an enabling environment, but even effective government can take us only so far. And that is why we have been talking more in recent years about two other sectors: first, what I often call the role of "civil society"; and, secondly, the capacities of the private sector.

By civil society, I mean a realm of activity which is neither governmental nor commercial, institutions designed to advance the public good, but powered by private energies. They include non-commercial, non-governmental entities in fields such as education, health, science and research. They embrace professional, commercial, labour, ethnic and arts associations, and others devoted to religion,

communication, and the environment. Of course, the civil sector includes international non-governmental organizations - which are so well represented at this gathering. But they also grow, increasingly, out of local communities and indigenous populations. This is particularly true for Afghanistan, where a broad sense of local commitment, tied to rural villages and urban neighbourhoods, will be an indispensable development force. Throughout the developing world, we see a new emphasis on the capacities of indigenous organizations to meet development challenges - on a bottom up rather than a top down approach. Voluntary village associations, for example, are undertaking projects which once lay in the political domain - ranging from the installation of water and sanitation systems and the building of irrigation canals, to the provision of educational services and the support of health and safety standards. In saying all of this, I do not mean to ignore the importance of government. The role of civil society is to complement government efforts, not compete with them. And the same thing is true of a third important partner in a great alliance for development - the private, business sector. All around the world, private companies of all sizes are a rapidly growing source of progressive energy. Increasingly, they see corporate social responsibility not as something extra - a symbolic after-thought tacked on to the corporate agenda at the end of the day - but rather as part and parcel of their basic commercial strategies. Many companies have set up dedicated departments or corporate foundations to lead such efforts - budgeting a portion of their proceeds to finance them. Other companies encourage and even match the contributions of time and treasure made by individual employees.

We can see a notable example of this potential here in Kabul. Roshan is a mobile phone company, only four years old, but already the largest company in Afghanistan - with over one million customers and nearly a thousand employees. For almost two years now, it has sponsored a department of Corporate Social Responsibility - the first of its kind in Afghanistan. Roshan sponsors micro-finance projects which enable women to become independent entrepreneurs - selling phone services, or repairing mobile phones. It provides playgrounds, meals, cultural and school projects for street children. It has pioneered in the field of Telemedicine - using fibre optic and microwave links to connect local patients to sophisticated doctors and equipment in Karachi. Roshan has recently been honoured, for these and other efforts, by the prestigious Committee to Encourage Corporate Philanthropy - an association of over 160 major corporations - as an inspirational business model. .

The Roshan story is one I know well - since the company's largest shareholder is the Aga Khan Fund for Economic Development. But it is only one of countless examples of imaginative business initiatives.

Let me add one further thought - perhaps the most important. To be sure, each of these three sectors - government, civil society, and the business sector - can accomplish important things on its own. But it is my conviction - that one of the chief obstacles to development in our time is that the energies of all three sectors are too often scattered and fragmented. Too often, the various actors go about their business without enough reference to one another. The result often reminds me of an orchestra made up of talented and dedicated artists - but playing from different scores. The result is not harmony but cacophony - and an unevenness of public impact which is inherently unfair. Let me be clear: I am not denying the importance of decentralized, pluralistic approaches to development. . But I also believe that the positive impact of all the participants could be compounded if they understood one another even better, talked to one another even more often, and partnered together even more effectively. Some of you may recall how the World Bank has tried to foster a series of stakeholder fora to encourage better coordination of developmental efforts. I believe that such an effort could have particular value for Afghanistan - where fragmentation and decentralization has been so deeply embedded in the physical geography of the country - and thus in its culture, as well. Extreme forms of fragmentation have been a barrier to progress in Afghanistan. The most profound example is the fact that much of this country's economic life - activities related to illicit drug production - falls outside the reach of any legitimate regime. In many developing countries, illicit activities have shrunk as

legal authority extends its influence and as alternative licit activities - in the realm of agriculture for example - take on added value. But these processes are still at an early stage in Afghanistan.

Yet even within the sphere of legality and legitimacy, the problem of fragmentation and disconnection is an important challenge. Too often the good things that happen here occur in relative isolation from one another - too often the good people who contribute here lack the sense of mutual support and shared insight which could magnify their impact. The spirit of vigorous individual initiative is deeply-rooted in the Afghan spirit - but it could be tapped more effectively within a stronger framework of cooperation and consultation. We should not forget, however, that the political history of Afghanistan is also one in which the traditional consultative assembly - the Loya Jirga - has played an important role. Its objectives have been those of engagement, accommodation and cooperation - and it is in that same spirit that a regular stakeholder development forum in Afghanistan might usefully be convened. Perhaps our meeting today can add useful momentum to such a process, not only by creating a roadmap for future progress but also by ensuring that this roadmap will be seriously consulted and appropriately adjusted as time goes on. Many good things might grow out of such enhanced communication. Among them, I would hope, would be an unfolding array of public-private partnerships. The range of such partnerships has been expanding of late - but there is still enormous unrealized potential. Such partnerships will require a profound spirit of reciprocal obligation and mutual accountability - a readiness to share the work, share the costs, share the risks, and share the credit. A good example of a successful three way partnership is a recent project to build health-care centres in Afghanistan. Local communities donated the land, the government financed the construction, and the Aga Khan Development Network trained the staff. Another quite different example in which I have been involved was the creation of Al-Azhar Park and revitalising the Darb al-Ahmar neighbourhood in Cairo. At least ten different civil, governmental and private groups came together in that effort from at least five different countries.

Such partnerships can have another benefit as well - the partners can learn a lot from one another. A village association, for example, may need help with basic accounting practices. Another group might be creative with local projects, but inexperienced in extending their scale. Various other organizations may be good at long-range planning, or public communication, or legal strategies. Alliances of such entities should continually be comparing notes and sharing best practices. Nor should such alliances be limited by outmoded geographic constraints. Here, as elsewhere, the future will depend on our ability to rise above the accident of common geography and to rally around common interests - whether our skills lie in apricot processing or tourism, transport or literature or law. Each step we take to expand our horizons will make the next step easier. In Northern Afghanistan, for example, our network has built several bridges across the Pyanj River to Tajikistan, and it has been gratifying to see how markets have grown up around each of them. And once such interaction is launched, the integration process can accelerate. The regionalization impulse can be a critical part of an effective enabling environment. Let me close these remarks by asking what may seem to be an impertinent question. How do we know whether these programs are actually working or not? How do we know whether they are improving? It would be very easy to mislead ourselves on this score - and to assume that because we are trying hard, or spending significant sums of money, or are inspired by noble intentions, or are holding a lot of meetings - we must therefore be making an effective impact.

But this is not always the case. And that is why it is so important that all of us should be held accountable for the results we produce - that our work should be measured by its observable, positive impact on the quality of people's lives. But how should this measurement be done?

Let me mention in this regard a successful programme we have started in a neighbouring country: the Pakistan Centre for Philanthropy (PCP). One of PCP's roles is to function as a standard-setting body - a group that certifies the effectiveness of organizations in contributing to the public good. This certification becomes a "seal of good housekeeping" for such institutions. The score-keeping is done by independent judges in the areas of internal governance, financial management and programme

delivery. The goal is to set sector-wide standards and to encourage the widespread adoption of 'best practices'. The PCP uses its website and databases to tell these success stories in ways which will inspire further successes. You can imagine how such an important effort can help potential allies in their search for credible partners. Even those organisations that fail to meet the standards can benefit, as PCP steps in to link them with specialised capacity-building groups. The story of the PCP is another sign of a recent maturing process in the development arena. It represents another component of a strong enabling environment. In sum, meeting the development challenge will continue to be a complex matter - one which will not only demand the very best of government, civil society and private enterprise, but will also require new efforts to coordinate and harmonize their various energies. And it will require discipline in the way we measure and evaluate the outcomes. But I would end, as I began, by suggesting that an enabling environment can only do so much. In the final analysis, it can create a framework in which individuals can make the best possible use of their own personal gifts. An Ayat in the Holy Quran says: "Verily, God does not change a people's condition unless they change that which is in themselves." In the end, it is the will and the resourcefulness of the individual human being that, with Allah's blessings and guidance, will determine our future. It is to that end that this conference has been organized - and it is to that end that each of us must continually be rededicated. Thank you

Inauguration of the Ishkashim bridge 31 October 2006| Afghanistan

I am delighted to be present with you today as we inaugurate the Ishkashim Bridge. It has always seemed to me that bridges are among the most powerful and important symbols in human society - symbols of connection, of cooperation and of harmony. When harmony breaks down and conflicts ensue, the destroying of bridges is usually among the most urgent targets. But when peace and healing come, then it is the construction and rehabilitation of bridges that marks our progress. In the recent past, in this region, bridges have opened at Tem, Darwaz and Langar. Like them, the Ishkashim Bridge is a concrete expression of cooperation amongst the Governments of Tajikistan and Afghanistan and the Aga Khan Development Network. It symbolizes our common determination to help open up the region to new development and improved prosperity. I would like, first of all, therefore, to express sincere gratitude, to the two national governments and to the local governments in both countries, for making a strong commitment to rehabilitate this Bridge, and for remaining steadfast in delivering on that commitment. Allow me also to express my deep appreciation to all the volunteers from the local communities who prepared these sites for today's ceremony. Each of the bridges I have mentioned has had a considerable moral and symbolic value, inspiring a spirit of confidence, progress and hope. But these projects also have a very concrete economic value, allowing for a substantial expansion of productive exchange. People in both countries are granted unprecedented access to markets beyond their immediate frontiers. Goods originating in Pakistan can now make their way to Tajikistan. Products from China now have a fast road transit to Afghanistan. The Ishkashim Bridge is not only a transit point, however. It is also a meeting place. Like the other bridges, it is a place where people from more remote settlements can gather to trade in goods and services. A widening variety of peoples can have access here to a widening variety of products. The market site at Ishkashim will surely have a salutary impact on the surrounding populations, and we are deeply grateful to UNDP's Border Management Program for Central Asia (the BOMCA) for building the market here as well as for their support to the border management posts at Tem and Darwaz. The Aga Khan Development Network has contributed \$ 1,700,000 to the four bridges at Tem, Darwaz, Langar and Ishkashim, but we would like to go further than this, as next year we hope to build new bridges at Vanj and Shurobad. Since the beginning of this exciting programme, over 2000 tons of wheat, 500 tons of milk and 160 tons of beans have crossed from one country to the other,

significantly increasing food security. The local cost of tea has dropped by a third, and salt is now available in the remotest areas of Afghan Darwaz. Jeeps and hundreds of tons of cement, household goods and fabrics are significantly more available to the peoples either side of the Pyanj than ever before. Hundreds of sick people have crossed the river to seek medical support from the hospitals here at Ishkashim, and at Darwaz and Khorog, and for the first time vehicles of up to 30 tons will be able to cross from one country to the other. Links and meeting places created by the bridges do more than simply facilitate commerce. We exchange questions and answers. We trade in products, but we can also trade in ideas. Communities on each side of the border will know one another better and be better able to help one another grow, prosper and share the lessons of life. But let us not forget, as we celebrate this achievement, that these bridges bring with them a great responsibility. It is my hope and desire that what is carried across them – in whichever direction – is done for the purpose of creating happiness and health, wisdom and prosperity – in both the economic and the moral realms. Peoples who live on either side, and the authorities who govern them, together must assure security and regulatory enforcement, even as they work to facilitate safe passage – through an easier visa process. It is my prayer today that the Ishkashim bridge will further join the peoples of this region and their neighbours, multiply the fruits of their labour, and bring harmony, stability and prosperity to all. Thank You.

Conference on Afghanistan (London, UK)
31 January 2006 | Afghanistan

In spite of remarkable progress in Afghanistan since the Bonn Agreement of 2001, daunting challenges remain and the new Compact sets ambitious goals for addressing them. The Compact is a recognition by the international community that returning Afghanistan to its proud status as a happy and prosperous country, able to contribute to the progress of the region and to desirable global goals, requires the steadfast commitment of our collective will and resources for the long term. The Compact acknowledges that this rebuilding must be on a solid foundation of fundamental respect for the rich pluralistic heritage, values and peoples of Afghanistan. I am pleased that the Compact also stresses the valuable role of civil society institutions in the monumental task that lies before us. The Aga Khan Development Network remains dedicated to this mission, operating in an integrated fashion across the broad spectrum of human development: economic, social and cultural. We are investing in sustainable enterprises, building capacity in social services, and restoring monuments and buildings such as Bagh-e-Babur that are part of Afghanistan's pluralist history and culture. Our financial pledge of \$75 million in 2002 has been exceeded by 60 per cent and along with our donor, lender and investor partners, we have mobilised just under \$400 million for the reconstruction of Afghanistan.

Our experience in Afghanistan, as well as in neighbouring Tajikistan and Pakistan, is that sustainable development is only possible when the community is engaged at the grassroots level and is given the ways and the means to take responsibility for its own future. This means building the capacity of civil society institutions as well as tapping into the wellspring of individual initiative that has been part of the vigorous Afghan spirit for centuries. It is therefore critical that the Government of Afghanistan creates the appropriate legal and fiscal framework, the regulatory conditions and the stable democratic institutions – in other words, the enabling environment – that encourages and supports the confidence and growth of private initiative, and also facilitates the development of public-private partnerships.

Because of the extensive presence of AKDN agencies in Afghanistan – engaged in humanitarian assistance, education, health, rural and urban development, microfinance, tourism, cultural revitalization, telecommunications and banking – we have a wide understanding of the redevelopment processes in Afghanistan. We are thus proposing to work with the Government of Afghanistan, in concert with a wide variety of stakeholders, to support the development and maintenance of an

enabling environment. I would like to take this opportunity today to invite our partners - including governments, international and non-governmental organisations, and investors - to work with us and to participate in a conference we are planning in Kabul within the next twelve months to address this critical issue. The task that lies before us is enormous and governments cannot shoulder the burden alone. It is my firm belief that if the enabling conditions are in place, private initiative and the organisations of civil society can work successfully, with governments, toward achievement of our common vision for Afghanistan.

Thank you.

Opening of the Kabul Serena hotel 08 November 2005| Afghanistan

It is my immense happiness and privilege to welcome you all as we celebrate the inauguration of one of Kabul's restored landmarks. I would like to take this opportunity to thank all those professionals, architects, construction trades, staff and volunteers who have worked so hard, under so many constraints, to build this hotel and prepare it for today's opening. The presence here of so many government leaders and so many other distinguished guests, marks this event as an important milestone in Afghanistan's reconstruction and its re-engagement with the world community. Today's ceremony is also an occasion to pay tribute to President Karzai and his cabinet for their steadfast commitment to the task of rebuilding this country and helping its people regain their proud nationhood.

Ladies and gentlemen, there are some who will ask: why build an hotel in Afghanistan at this stage of its struggle for development? And why build one of a five star level? In 2002, the Government of Afghanistan asked the Aga Khan Development Network - the AKDN - to help in restoring Kabul's hotel capacity, which had been almost totally destroyed by the civil war. The government wanted to ensure that state visitors, diplomats, government officials, foreign and local investors, donor agency representatives and tourists travelling to Kabul would have acceptable accommodation. The Kabul Hotel had been a notable landmark and centre of activity in the city since it was built in 1945; hence it was an obvious candidate for restoration. In post-conflict situations, countries must make choices in how to rebuild themselves. One way would be to accept the mediocre or run-of-the-mill and to be satisfied with what is second best. The other way is to see reconstruction as an opportunity to draw upon the world's state-of-the-art technologies and standards, using them to jump-start the economy and to help bring it to a new and higher plane. I cannot believe that replacing a collapsed society and environment with mediocrity is the right way for a destroyed country to rebuild for its future. Certainly, Germany, Japan and South Korea, now among the leading economies of the world, have clearly demonstrated in the not-so-distant past that the second approach to post-conflict reconstruction is the one that has the most lasting impact. I believe that is the approach we, AKDN, must take in Afghanistan, just as we have done in other post-conflict situations where we have been engaged, such as Tajikistan, Uganda and Mozambique. As a significant development asset, the Kabul Serena Hotel is a major commitment within the broader mission of the AKDN's nine development agencies which work in concert on the many facets of human development. Regardless of gender, origin or faith, the AKDN strives to help the weakest in society to achieve self reliance in improving their lives, guided by the Quranic ethic of a common humanity and the dignity of all mankind. AKDN affiliate agencies began that mission in Afghanistan in 1995 with refugee resettlement and emergency humanitarian assistance. Since 2001, our agencies have been engaged in longer term development across the full spectrum of human need: economic, social and cultural. AKDN takes an area-based approach. Drawing on its experience of many years in diverse environments, we have learned that development is an integrated process. This requires us to work simultaneously across multiple sectors, and in spheres both public and private. Working in close partnership with the Government ensures that, together, we focus on national priorities and address

critical issues. We believe that the principal issue is the need to build a vibrant civil society to help develop economic, social and cultural institutions to serve people in rural and urban settings. We have thus been cooperating with the Government in expanding a community development programme through the creation of village-based Community Development Councils, enabling us to direct attention to priorities that people themselves identify. A thousand of these institutions are expected to be functioning by next year. It is heartening that a recent external evaluation, commissioned by the World Bank, found this AKDN approach innovative and effective in forming credible, legitimate and self-reliant institutions. The report commended the outcome as a significant contribution to democratic governance and civil society development in the country. This observation corresponds to our experience in many countries, similar to that of the United Nations, that a healthy civil society is indispensable to fostering and legitimizing pluralism which itself is the foundation of democratic government. This remains a paramount challenge. In the health sector, we are training health and medical personnel, the priority being the training of midwives and nurses. The AKDN's nursing education programme has been endorsed by the Ministry as the national nursing education standard for Afghanistan. Besides many health clinics, the AKDN also manages the Bamiyan Hospital, the province's only referral centre, whose facilities have been considerably upgraded by us, and a new ward block opened earlier this year. In education, the AKDN is engaged in the rehabilitation and construction of 132 schools, and is working on curriculum development, teacher education and training in the disciplines related to the management of schools and education programmes. In the economic sphere, we are using microfinance to support rural development and small scale enterprises. The First Micro Finance Bank and the Rural Micro credit Programme set up by us have a combined loan portfolio of some US\$ 12 million, and operate in Kabul, Pul-e-Khumri, Mazar-e-Sharif and Herat. We expect their portfolio to triple by 2007 and their branch network is extending throughout the country. We are building productive infrastructure, including roads, bridges, mini-hydel and irrigation systems that are having a major impact on enhancing access and income opportunities in the areas where we operate.

We are also establishing enterprises, such as this hotel, that we believe are strategic to the national economy. These investments are managed by another AKDN development agency: The Aga Khan Fund for Economic Development, or AKFED. AKFED is dedicated to building economically-sound enterprises in countries of Asia and Africa where foreign-direct investment and management know-how are in short supply, and where many private investors regard the risk as too great. The focus is not on profit, but on people. We seek ways to transfer knowledge and technical capacity to local citizens and to the national economy to generate an economic ripple effect. This is the AKFED development agenda in the countries where we are active, from Afghanistan to Uganda, almost always at the invitation of the government concerned. All AKFED strategic investments are made in close consultation with the government, focusing on the key sectors of industry, infrastructure, media, financial services, air transport and the leisure industry. Here in Afghanistan, AKFED has also helped build telecommunications infrastructure with the creation of Roshan, the brand name under which its Telephone Development Company operates. This too was a strategic investment in the light of the extensive damage that the sector had suffered during the hostilities. The Roshan network now serves 45 urban centres and about 100 small towns. Roshan has created more than 500 jobs, making it one of the largest employers in the country. Indirect employment has been much greater, estimated at about 7000. Roshan has contributed in fees, duties and taxes more than \$ 50 million to the Government coffers. I believe the contribution that Roshan has made to the country's unity and productivity has been immeasurable.

Ladies and gentlemen, before I conclude please allow me to explain briefly why we attach importance to our work in the field of culture. The Aga Khan Trust for Culture has taken on several important projects, beginning with the restoration of historic gardens, the Bagh-e-Babur, the burial site of the founder of the Mughal Empire. We have also restored the Mausoleum of Timur Shah, regarded by many historians as the founder of modern Afghanistan. And we are working in the historic

neighbourhood of Asheqan wa Arefan in Kabul, as well as in the Bar Durrani quarter of Herat. Historic cities most often attract the poorest amongst the poor, and therefore rehabilitating these spaces creates new opportunity for the most tragically marginalized. Our experience in situations as diverse as remote parts of Northern Pakistan, to Delhi, Zanzibar and Central Cairo, is that the restoration of historic communities and important cultural assets serves as a trampoline for economic development. The restoration activity is a source of direct employment for workers and skilled craftsmen, many of whom live in adjacent neighbourhoods. The refurbished facilities themselves become an attraction for tourists, generating more opportunity. And as the residents of surrounding areas find themselves with new sources of income, they spend some of it improving their own homes and neighbourhoods. These are the pragmatic reasons for revitalizing a nation's cultural assets. But equally, and perhaps, more important, these activities are restoring and preserving for Afghanistan its historic identity, whose rich pluralist heritage has suffered extraordinary stresses in recent decades. Afghanistan's historic geographic place at the cross-roads in the flow of goods, ideas, faiths and cultures between East and West, is the very essence of Afghanistan's international distinctiveness. It is also a heritage for the world to cherish. Our consistent engagement on the entire development front, in many regions of Afghanistan, has meant, happily, that we have greatly surpassed our initial pledge of \$ 75 million, announced in 2002 at the Tokyo conference. The Aga Khan Development Network and its partners have, together, expended \$380 million, of which \$150 million – twice our Tokyo pledge – has come from the Network's own resources. These funds have almost evenly been dedicated, on the one hand, to humanitarian assistance, rural development, health care, education and cultural revitalization; and, on the other hand, to productive economic investments. We are committed to these endeavours, and to scaling them up as circumstances permit. This is, therefore, an appropriate occasion to acknowledge and thank our partners, who range from the World Bank, Asia Development Bank, the United Nations, and the European Community to the national development agencies of many countries. These last include agencies from Britain and Canada, France and Germany, India, the Netherlands and Norway, Switzerland, Japan and the U.S.A. Together with the Government and people of Afghanistan, we all share a common goal: to enable the people of Afghanistan to determine their own future and to rebuild their nation. The underpinning objective is to replace the risk of economic and social collapse with a new capacity, built on informed consent and knowledge capable of sustaining and guiding the transition from poverty to an improved quality of life based on choice and opportunity.

Thank you.

**Speech at the Foundation Ceremony of the Ismaili Centre, Dushanbe
30 August 2003**

Today's ceremony represents a milestone in the history of the Ismaili Muslim community's presence in Central Asia, a presence which dates back to the second century of Islam. For me personally, as the 49th hereditary Imam of the Ismailis, this is a day of great happiness. It is also fitting that the Foundation Ceremony of a landmark cultural and religious centre should coincide with the celebration of the one thousandth anniversary of the birth of Syedna Nasir-i-Khusraw. Bequeathing a legacy, that to this day enlightens the region's intellectual traditions, Nasir Khusraw was among the premier thinkers whose contributions will be celebrated in the space that we initiate today. The passage of a millennium has not diminished Nasir Khusraw's relevance nor dulled the lustre of his poetry. It continues to uplift and inspire, reminding us that we are the authors of our own destiny. As he has said, we can be like a poplar tree which chooses to remain barren, or we can let our path be lit by the candle of wisdom, for only "with intellect, we can seek out all the hows and whys. Without it, we are but trees without fruit." Another lesson that we learn from this great philosopher is that, in the ebb and flow of history, "knowledge is a shield against the blows of time." It dispels "the torment of ignorance" and nourishes "peace to blossom forth in the soul." It is this legacy, like the gifts of other

thinkers of Central Asia, that this new Centre will seek to serve. I am grateful for the presence here today of His Excellency President Rahmonov and of other high dignitaries of State, as also His Worship Mayor Ubaidulloev and the civic leadership of the City of Dushanbe. I take this opportunity to acknowledge their vital support and consistent encouragement in the search for this site and the conception of this project. I acknowledge with gratitude their steadfast commitment in realising my deep aspiration to establish a centre that will recognise and promote the plurality of traditions and forms of expression to which Central Asia has been a welcoming home and eminent crossroads over the centuries. It is my hope, Your Excellency and Your Worship, that this Centre will play a role in reminding the world of a fact, alas, too often ignored or misunderstood: that Central Asian traditions of spirituality and learning have had a lasting and positive impact on civilisations far beyond their own. In this light, it is appropriate that the new Ismaili Centre will be sited near thoroughfares named after Ismail Somoni and Rudaki. The Samanid patronage of Rudaki as also of Firdawsi, al-Biruni and Ibn-Sina, amongst other giants of learning, is an inheritance of which we have many reminders throughout the city of Dushanbe. Theirs is a legacy that has inspired achievement well beyond their time into the present day, and in whose revitalisation, I hope, the Ismaili Centre in Dushanbe will play a role.

The recent history of this entire region has been one of considerable change and turmoil. Fortunately, wisdom has prevailed, ushering in a period of peace, reconstruction and renewal, rendering even more tolerant, more open and more inclusive, a valued heritage. It is my earnest hope that the creation of the Ismaili Centre in Dushanbe will contribute to this endeavour. Its design will draw inspiration from the magnificent landscapes of this region, but also from its architecture, construction techniques, materials, and decorative traditions. In seeking to enliven the encounter of the past with the future and foster a mutually rewarding dialogue between tradition and modernity, the Centre will attempt to reflect lessons from structures both monumental and mundane, from spaces both religious and social. The Centre will seek to provide a place where people will come together to share their creativity and their wisdom. Above all, it will be a place for contemplation, upliftment, and the search for spiritual enlightenment. Beginning in 1984, major Ismaili Centres have been established in London, Vancouver and Lisbon. Others are in advanced planning stages in Toronto and Dubai. It is my hope that, consistent like these others, the Ismaili Centre, Dushanbe will enhance the process of understanding and exchange. Through the facilities which they offer for lectures, presentations, conferences, recitals and exhibitions, alone or in collaboration with other national or international entities, the Ismaili Centres have become important cultural institutions. These Centres serve to reflect, illustrate and represent the community's intellectual and spiritual understanding of Islam, its social conscience, its organisation, its forward outlook and its positive attitude towards the societies in which it lives. I spoke earlier of the process of reconstruction and renewal in this region. Like its neighbours, Tajikistan is in a stage of profound transition which brings in its wake its own challenges and opportunities, calling upon the nation's reserves of patience, courage and foresight. This transition is occurring at a time of economic globalisation and an acceleration in the growth and spread of new knowledge and technology. Among others, these factors require societies to enhance their capacities to adjust, adapt, innovate and invest. Even the materially rich countries are rethinking the notion of the State and are emphasising the State's role in helping to free and mobilise the energy and creativity of civil society to meet the challenges of development. The importance of private initiative has become clearly evident in economic development. In addition, the not-for-profit or non-commercial contribution is increasingly being recognised as indispensable in the face of the phenomenon of market failure, and the limits on what the state can provide by way of social services. A richly diverse yet purposefully united citizenry is capable of making a critical contribution to social development in the struggle against poverty. It is heartening that, here in Tajikistan, Your Excellency's government is encouraging best practice along these lines. The Ismaili Imamat stands shoulder to shoulder with the Government and people of Tajikistan as they seek to steer a way towards equitable and sustainable national development. From the provision of emergency

humanitarian assistance through the creation of institutional capacity in the fields of health, education, agriculture, microfinance, infrastructure and culture, the agencies of the Aga Khan Development Network have striven steadily to improve the quality of life of this region's populations. Like its counterparts elsewhere, the Ismaili Centre in Dushanbe will stand for the ethics that uphold the dignity of man as the noblest of creation. It will bring down walls that divide and build bridges that unite. These are the ethics that inspire the work of the Aga Khan Development Network. It is my prayer that, once it has been built, the Ismaili Centre in Dushanbe will be a place of order, of peace, of hope, of humility and of brotherhood, radiating those thoughts and attitudes which unite us in the search for a better life.

Thank you.

**Presidential Address by His Highness the Aga Khan at the International Seerat Conference
12 March 1976| Pakistan**

"Rather than let force of circumstance impose upon us through our default in not having suitably prepared ourselves for the future, ways of life which are not or should not be ours, we must ourselves design the path we should tread." Mowlana Kausar Niazi, Your Excellencies, eminent scholars, When Mowlana Kausar Niazi invited me to preside at today's gathering of the Seerat Conference, I felt both trepidation and joy, trepidation because few subjects could be more awe inspiring for any Muslim to speak on, joy as few subjects could give greater happiness to be involved with. Let me add that I am also deeply appreciative of the occasion offered to me by Mowlana Kausar Niazi to meet and greet you all. Few conferences can have gathered so many men of outstanding intellect, who have devoted so much time and wisdom to the study of Islam and the life of the Holy Prophet, peace be upon him. In addressing you shortly today, I will begin by making a request: One hundred and seventy two eminent scholars from forty-eight countries have gathered in Islamabad, Lahore, Peshawar and Karachi to present the results of their research and reflection on various aspects of the life of the Holy Prophet. From all these exchanges, from all the private debates which have preceded and succeeded the presentation of each paper, will have come an immense range of new thoughts, new ideas and new understanding of the Prophet's life. I sincerely request that you have available to all Muslims a complete printed record of these papers and the subsequent debates.

In your high intellectual world many of you are fortunate to have the time to reflect on the great aspects of Prophet Muhammad's life. It is a blessing that many a Muslim would wish for, but due to circumstances beyond his control, indeed the very nature of modern life, he cannot have. The poorer countries of Islam have ahead of them years of increasingly hard work if they wish to progress materially to acceptable standards of every day life. The richer countries, especially those that have new means, will rapidly find that this wealth, blessing that it is, will impose upon them heavy new responsibilities. They will have to administrate this wealth wisely, in the best interest of their citizens, but also keeping in mind that they have a heavy responsibility to their less well endowed brother Muslim countries, and indeed to the human race at large. Thus it is my profound conviction that Islamic Society in the years ahead will find that our traditional concept of time, a limitless mirror in which to reflect on the eternal, will become a shrinking cage, an invisible trap from which fewer and fewer will escape. I have observed in the Western world a deeply changing pattern of human relations. The anchors of moral behaviour appear to have dragged to such depths that they no longer hold firm the ship of life: what was once wrong is now simply unconventional, and for the sake of individual freedom must be tolerated. What is tolerated soon becomes accepted. Contrarily, what was once right is now viewed as outdated, old fashioned and is often the target of ridicule. In the face of this changing world, which was once a universe to us and is now no more than an overcrowded island, confronted with a fundamental challenge to our understanding of time, surrounded by a foreign fleet of cultural and ideological ships which have broken loose, I ask, "Do we have a clear, firm and precise understanding of what Muslim Society is to be in times to come?" And

if as I believe, the answer is uncertain, where else can we search then in the Holy Qur'an, and in the example of Allah's last and final Prophet? There is no justification for delaying the search for the answer to this question by the Muslims of the world, because we have the knowledge that Islam is Allah's final message, the Qur'an His final book and Muhammed His last Prophet. We are blessed that the answers drawn from these sources guarantee that neither now, nor at any time in the future will we be going astray. As the demands on his time increase, every Muslim will find it more and more difficult to seek for himself the answer to the fundamental question of how he should live his life for it to be truly Muslim. It is men such as you who will have to bring forth the answers, answers which will have to be practical and realistic in the world of today and tomorrow. Rather than let force of circumstance impose upon us through our default in not having suitably prepared ourselves for the future, ways of life which are not or should not be ours, we must ourselves design the path we should tread. In seeking to define what our Islamic Society should be in times ahead, 50 and 100 and 200 years hence we should, I believe, be aware that the Muslims of this world cover such an amazing range of historical, ethnic and cultural backgrounds that a completely monolithic answer may not be found. I am convinced on the other hand, that we do want to avoid so much diversity that our Muslim countries are in conflict amongst themselves or that they are so divided that they are incapable successfully of facing common enemies, be they cultural, religious, national or otherwise. This is why I so applaud Pakistan for having organized the first Muslim Summit Conference, and now this Seerat Conference, for it is only through dialogue, personal contacts and continuous exchanges that the great diversity of cultures, knowledge, outlook and resources can be co-ordinated and brought to bear fruit for the Muslim world.

Let me return, now, to the question of what Muslim Society should seek to be in the years ahead. Islam, as even non-Muslims have observed, is a way of life. This means that every aspect of the individual's daily existence is guided by Islam: his family relations, his business relations, his education, his health, the means and manner by which he gains his livelihood, his philanthropy, what he sees and hears around him, what he reads, the way he regulates his time, the buildings in which he lives, learns and earns. I cannot think of any time in Islamic history when Muslims have had a greater opportunity to unite, and to ensure that the society in which they live is that which they have defined and chosen for themselves. Not only are all forms of human communication easier than ever before in history, but rarely, if ever has the Muslim world had such means to ensure its future. Conferences such as this seeking inspiration from the life of the Holy Prophet could render no greater service to Islam than to assist in defining what steps can be taken, where, and how, to ensure that our people can live in the years ahead in greater peace, greater prosperity and in an Islamic Society which will not be overrun or simply taken by surprise, by forces, pressures or concepts which are totally alien and may damage us irretrievably. In our search for a solution, I am convinced that we must call upon our own men and women, who have achieved positions of eminence anywhere in the world, and persuade them to return, for us to benefit from their knowledge, their learning and their work. All too often in my journeys I have met or learnt of outstanding Muslim scholars, doctors, scientists, and architects who have remained abroad, or who, when they do come home, have failed to receive the support and encouragement necessary for them to bring to their nations' benefit their Muslim outlook on key areas of modern progress. Any meaningful human endeavour, any original thinking, any authentic research, will require moral encouragement and material support. This we must provide, not only during the individual's initial years of learning, but equally when he leaves the restricted life of his academic centre to enter into the wider world of national or international activity.

The Holy Prophet's life gives us every fundamental guideline that we require to resolve the problem as successfully as our human minds and intellects can visualise. His example of integrity, loyalty, honesty, generosity both of means and of time, his solicitude for the poor, the weak and the sick, his steadfastness in friendship, his humility in success, his magnanimity in victory, his simplicity, his wisdom in conceiving new solutions for problems which could not be solved by traditional methods, without affecting the fundamental concepts of Islam, surely all these are foundations which, correctly

understood and sincerely interpreted, must enable us to conceive what should be a truly modern and dynamic Islamic Society in the years ahead. Thank you

His Highness the Aga Khan walking amongst the crowd at a Mulaquat in Afghan Ishkashim, 27 September 1998.

Ishkoshim, On the Afghan-Tajik Border, 28 September 1998

— In a powerful appeal to all Muslims in Afghanistan, Shia and Sunni alike, His Highness the Aga Khan, Imam (spiritual leader) of the Shia Ismaili Muslims, outlined a basis for constructing a new and more stable civil order in Central Asia. "All Afghans should, as promptly as possible, re-establish open and brotherly dialogue among themselves, as our Faith instructs us to do, so that Islam's ethic of peace becomes a national reality." "We are not allowed to live in hate." Announcing his intention to continue humanitarian relief programmes in Afghanistan, the Aga Khan made a commitment to also support the rehabilitation of education, healthcare, agriculture and infrastructure. These efforts will commence in areas where collaboration with local communities and other agencies can facilitate the transition to long-term development. Addressing crowds of tens of thousands at centres along the Pyanj River that marks the border between Afghanistan and Tajikistan, the Aga Khan credited the establishment of peace in regions of Tajikistan still emerging from civil strife for the success of agrarian reform, health, education and economic regeneration programmes undertaken by the Aga Khan Development Network (AKDN). Speaking to Sunni and Shia Muslims at Porshniev, Tem, Roshorv, Vanj, Langar, Ishkoshim and Yogit during an eight-day official visit to Tajikistan, the Aga Khan noted "with great pain and sadness, Muslims fighting against Muslims in Afghanistan." "We must respect the sanctity of life," the Aga Khan enjoined, citing a verse of the Holy Qur'an which says "And whoso saves a life, it is as if he had saved the entirety of mankind." He observed that "because the ethical premises of civil life are the same in all schools of Islam, we have the remarkable opportunity to build the future of civil societies in which we will live, on premises which will unite all Muslims, and not divide them." "Wealth and power," the Aga Khan said, "are not objectives in themselves, but are to be used in the service of others." "Those whom life has marginalised are to be helped... to free themselves from their constraints."

"Anything to do with drugs," he emphasised, "is to be rigorously avoided." It is on these ethical premises, said the Aga Khan, that we need to "bring peace to Afghanistan, to eliminate hate and division, and thereafter rebuild the country for the benefit of all Afghans." By mobilising US\$ 110 million in collaboration with international donors over the past six years, the AKDN's efforts in Tajikistan in humanitarian assistance, the privatisation of agriculture, investment in health and education, and the creation of entrepreneurial opportunities, have significantly enhanced living conditions for populations in an area covering half the country. Tajik communities that faced starvation only five years ago, now expect to be food self-sufficient within three years. AKDN programmes have nearly tripled wheat yields and doubled potato yields in parts of the country most affected by the civil war. Today, former combatants in the Garm Region, once the stronghold of the armed opposition, have become successful farmers. AKDN has provided emergency inputs and technical assistance to sustain and improve the delivery of educational and healthcare services. Through scholarships and innovative educational programmes, AKDN has increased the capacity of universities across the country to teach English, market economics and humanities with a focus on the cultures of Central Asia. Localised microcredit programmes have created new jobs and are transforming the barter economy by revitalising entrepreneurial activity. AKDN is investing in infrastructure through projects in the power and road construction sectors. At earlier meetings in Dushanbe with Tajikistan's President Emomali Rakhmonov and Sayid Abdullo Nuri, the Chairman of the Commission for National Reconciliation, the Aga Khan emphasised that the country's peace process and economic development are mutually reinforcing. The opportunities that peace can bring were highlighted by major new initiatives discussed during the Aga Khan's visit. A primary and

secondary school, the Aga Khan Lycee, was inaugurated as a "centre of excellence" to serve as a model for educational institutions throughout Central Asia. The Network is actively supporting completion of the Darwaz-Kulyab Road, complementing the Network's funding of the Murghab-Kulma segment of a new "Silk Route" connecting Central Asia to the Indian Ocean through both China and Pakistan. Planning for an international university for Central Asia specialising in the problems of high mountain societies has commenced, on the basis of the submission by an international group of prominent experts of a report jointly commissioned by President Rakhmonov and the Aga Khan. The Aga Khan Development Network is a group of private, non-denominational development agencies and institutions with specific mandates that range from health and education to rural development, culture, the built environment and the promotion of private sector enterprise. These agencies and institutions, working together, seek to empower communities and individuals, often in disadvantaged circumstances, to improve living conditions and opportunities.

His Highness addressing the Evangelical Academy of Tutzing upon receiving the Tolerance Award, 20 May 2006.

**Upon receiving the "Tolerance" award at the Tutzing Evangelical Academy
Ladies and Gentlemen**

Minister Steinmeier has been very generous in his remarks -- for which I thank him most sincerely. And I would like to take this occasion at the opening of these comments, to tell him how much all the people who work with me around the world appreciate the support and the partnership of the people and Government of Germany in the work that we are doing. You have brought imagination, you have brought sophistication, you have brought flexibility to areas of need, areas of intellectual activity, which we consider unique, and I thank you for that. In these times of misunderstanding and mistrust, I applaud the realistic outlook on international affairs that His Excellency Minister of Foreign Affairs brings to his work. I know that he views a constructive relationship between the West and the Muslim world as critical to global peace and stability, and I am grateful for his contributions to that goal. I am also deeply grateful for your kind invitation and your generous award. This honor takes on special distinction for me because of the very high value I attach to the award's purpose, that is to increase awareness and respect between peoples and cultures through a discussion of political, cultural and religious topics. It is to these subjects that I will address my comments today. In doing so, I would like to draw on my personal experience, as one who was educated in the West, but who has spent nearly 50 years working largely in the developing world. My particular preoccupation during this time has been with the countries of South and Central Asia, Africa and the Middle East, where the Ismaili community is concentrated. Since I became Imam of the Shia Imami Ismaili Muslims, I have watched my world -- or should I say the entire world? -- oscillate between promise and disappointment. In many cases, the disappointments can be attributed to the absence of a culture of tolerance. Of course my experience includes the religious faith in which I have been nurtured. I was born into a Muslim family, educated as a Muslim and spent many years studying the history of the faith and its civilisations. My commitment to the principle of tolerance also grows out of that commitment. One of the central elements of the Islamic faith is the inseparable nature of faith and world. The two are so deeply intertwined that one cannot imagine their separation. They constitute a "Way of Life." The role and responsibility of an Imam, therefore, is both to interpret the faith to the community, and also to do all within his means to improve the quality, and security, of their daily lives.

I am fascinated and somewhat frustrated when representatives of the western world -- especially the western media -- try to describe the work of our Aga Khan Development Network in fields like education, health, the economy, media, and the building of social infrastructure. Reflecting a certain

historical tendency of the West to separate the secular from the religious, they often describe it either as philanthropy or entrepreneurship. What is not understood is that this work is for us a part of our institutional responsibility -- it flows from the mandate of the office of Imam to improve the quality of worldly life for the concerned communities. Our spiritual understandings, like those of your Academy, are rooted, of course, in ancient teachings. In the case of Islam, there are two touchstones which I have long treasured and sought to apply. The first affirms the unity of the human race, as expressed in the Holy Qu'ran where God, as revealed through the Holy Prophet Muhammad, may peace be upon him, says the following: "O mankind! Be careful of your duty to your Lord, Who created you from a single soul and from it created its mate and from the twain hath spread abroad a multitude of men and women." (4:1) This remarkable verse speaks both of the inherent diversity of mankind -- the "multitude" -- and of the unity of mankind -- the "single soul created by a single Creator" -- a spiritual legacy which distinguishes the human race from all other forms of life. The second passage I would cite today is from the first hereditary Imam of the Shi'a community Hazrat Ali. As you know, the Shi'a divided from the Sunni after the death of the Prophet Muhammad. Hazrat Ali, the cousin and son-in-law of the Prophet, was, in Shi'a belief, named by the Prophet to be the Legitimate Authority for the interpretation of the faith. For the Shi'a today, all over the world, he is regarded as the first Imam. I cite Hazrat Ali's words so that you may understand the spirit in which I have attempted to fulfill the mandate left to me as the 49th hereditary [Ismaili] Imam after the death of my grandfather. I quote: "No belief is like modesty and patience, no attainment is like humility, no honour is like knowledge, no power is like forbearance, and no support is more reliable than consultation." Hazrat Ali's regard for knowledge reinforces the compatibility of faith and the world. And his respect for consultation is, in my view, a commitment to tolerant and open-hearted democratic processes. These Islamic ideals, of course, have also been emphasized by other great religions. Despite the long history of religious conflict, there is a long counter-history of religious focus on tolerance as a central virtue -- on welcoming the stranger and loving one's neighbour. "Who is my Neighbor?" - one of the central Christian narratives asks. Jesus responds by telling the story of the Good Samaritan -- a foreigner, a representative of the Other, who reaches out sympathetically, across ethnic and cultural divides, to show mercy to the fallen stranger at the side of the road. I know you will find nothing unusual in this discussion given your own spiritual foundations. But it is striking to me how many modern thinkers are still disposed to link tolerance with secularism -- and religion with intolerance. In their eyes -- and often in the public's eyes I fear -- religion is seen as part of the problem and not part of the solution. To be sure, there are reasons why this impression exists. Throughout history we find terrible chapters in which religious conflict brought frightening results. Sometimes, a part of the problem grew; it came from proselytizing -- in which faith was not so much shared as imposed. Again in our day, many ostensibly religious voices aggressively affirm a single faith by denying or condemning others. When people speak these days, about an inevitable "Clash of Civilizations" in our world, what they often mean, I fear, is an inevitable "Clash of Religions." But I would use different terminology altogether. The essential problem, as I see it, in relations between the Muslim world and the West is "A Clash of Ignorance." And what I would prescribe -- as an essential first step -- is a concentrated educational effort. Instead of shouting at one another, we must listen to one another -- and learn from one another. As we do, one of our first lessons might well centre on those powerful but often neglected chapters in history when Islamic and European cultures interacted cooperatively -- constructively and creatively -- to help realize some of civilization's peak achievements. [I think] We must also understand the vast diversity that exists within individual faiths and cultures, including the diversity now at play within the Islamic world. And we must acknowledge that while such pluralism can be healthy and enriching -- it can also become destructive and deadly as it did for the Christian community in Europe half a millennium ago and it does in some parts of the Islamic world at the start of this new millennium. Intolerance can thus result from one sort of presumably religious attitude, but profound tolerance can also be a deeply religious commitment. The spiritual roots of tolerance include, it seems to me, a

respect for individual conscience -- seen as a Gift of God -- as well as a posture of religious humility before the Divine. It is by accepting our human limits that we can come to see The Other as a fellow seeker of truth -- and to find common ground in our common quest. Let me emphasize again, however, that spirituality should not become a way of escaping from the world but rather a way of more actively engaging in it. There are a variety of ways in which we can work to build a culture of tolerance in a turbulent time. Many of them are reflected in the work of our Aga Khan Development Network. One example is the new Global Centre for Pluralism which we recently established in Ottawa -- in partnership with the Canadian government. The Centre sees the minority experience of the Ismaili community as a helpful resource in the quest for a constructive pluralism -- along with the pluralistic model of Canada itself. The challenges to tolerance are manifold -- in both the developed and the developing world. The revolutionary impact of globalization means that many who never met before now intermingle continually -- through modern communications media and through direct contact. The migration of populations around the world is at record levels; peoples who once lived across the world from one another, now live across the street. But societies which have grown more pluralistic in makeup, are not always growing more pluralistic in spirit. What is needed -- all across the world -- is a new "cosmopolitan ethic" -- rooted in a strong culture of tolerance. I recall a conversation I had some years ago with Jim Wolfensohn, then President of the World Bank, about perceptions of happiness in various societies -- and especially among the very poor. We decided that we should "listen to the voices of the poor" -- and the World Bank commissioned an important study on that topic. One of its conclusions was that the emotion of "fear" was a central factor holding these societies back. Such fear could have many forms: fear of tyrants, fear of nature, fear of ill health, fear of corruption, violence, scarcity and impoverishment. And such fears inevitably became a source of intolerance.

There is a human impulse it seems -- fed by fear -- to define "identity" in negative terms. We often determine "who we are" -- by determining who we are against. This fragmenting impulse not only separates peoples from one another, it also subdivides communities -- and then it subdivides the subdivisions. It leads to what some have called the "fraying" of society -- in which communities come to resemble a worn out cloth -- as its tight weave separates into individual strands. But the human inclination to divisiveness is accompanied, I deeply believe, by a profound human impulse to bridge divisions. And often the more secure we are in our own identities, the more effective we can be in reaching out to others. If our animosities are born out of fear, then confident generosity is born out of hope. One of the central lessons I have learned after a half century of working in the developing world is that the replacement of fear by hope is probably the single most powerful trampoline of progress. Even in the poorest and most isolated communities, we have found that decades, if not centuries, of angry conflict can be turned around by giving people reasons to work together toward a better future -- in other words, by giving them reasons to hope. And when hope takes root, then a new level of tolerance is possible, though it may have been unknown for years, and years, and years. Tolerance which grows out of hope is more than a negative virtue -- more than a convenient way to ease sectarian tensions or foster social stability -- more than a sense of forbearance when the views of others clash with our own. Instead, seen not as a pallid religious compromise but as a sacred religious imperative, tolerance can become a powerful, positive force, one which allows all of us to expand our horizons -- and enrich our lives. Thank you for the honour of this Award.

The End of Speeches and